

فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

University Library,
Aligarh.
QUTUBUBBIN COLLECTION.

محمد تقی و المنة کہ رسالہ نافعہ و عملیہ رائفہ مسماة بہ مختصر

زندگی عباد



مصنف عالمی جناب ملائک آب قدسی القاب صاحب

قدسیہ و الملکات الملکیہ مجتہد العصر جناب الشیخ

نور محمد عابدی

مازندرانی الحائری مدظلہ العالی * حسب الشیخ جناب علی القاب
میرادات مؤئین اس شیعہ و کہف المسلمین جواب حاج و الشیخ
صاحبیاد و دام اقبالہ

طبع مع البحرین لودیانہ محمد ناصر خان مطبوع شد

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6199

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على حبیبہ ورسولہ محمد والہدیۃ الطاہرین لمحبوبین و
چنین گوید اعلیٰ عبادین العابدین لمازندانی اصلا والمخاضی مسکنا و مدقنا ثنائی اللہ تعالیٰ
کہ این چند سطوریست در ضروری سایل و در وسایل احکام طہارت و صلوة و صوم و سایر عبادات
و معاملات بسبیل اختصار از کتاب نیت العباد کہ اخذ بآن و فهمش آسان باشد و نوشتن از آن بہرہ
شود انشاء و فتنی اللہ و جمیع المؤمنین بدانکہ مسائل اجہاد و تقلید و آداب وضو و غسل و تیمم
و سایر احکام طہارت و صلوة بکلمہ سایر عبادات و معاملات را بیان می نمایم و در ضمن یک مقدمہ
و چند مقصد اما مقدمہ پس در آن سہ فصل است **فصل اول**
در بیان مسائل اجہاد است و بیان آن در ضمن چند امر است **امر اول** در بیان کسی است کہ تقلید
او توان نمود و او آن کسی است کہ در او چند شرط موجود باشد **اول** بلوغ **پس** عیض نیست
تقلید مجتہد صغیر ہر چند مثل علامہ باشد و ہر چند یکہ قیقہ قبل از بلوغ باشد و وہم عقل پسین جائز
نیست تقلید مجنون ابتدا و مادامیکہ مجنون است چہ جزو نشنہ بشینہ باشد یا بعضی از اوقات بلی
در حال فاقدہ کہ قطع بانفاذ حاصل باشد تقلید او ضرر ندارد ہر چند اکتفا بظاہر حال دالہ بر فاقدہ در نزد

فصل اول
در بیان مسائل اجہاد است
امر اول در بیان کسی است کہ تقلید
او توان نمود و او آن کسی است کہ در او چند شرط موجود باشد
اول بلوغ پس عیض نیست
تقلید مجتہد صغیر ہر چند مثل علامہ باشد و ہر چند یکہ قیقہ قبل از بلوغ باشد و وہم عقل پسین جائز
نیست تقلید مجنون ابتدا و مادامیکہ مجنون است چہ جزو نشنہ بشینہ باشد یا بعضی از اوقات بلی
در حال فاقدہ کہ قطع بانفاذ حاصل باشد تقلید او ضرر ندارد ہر چند اکتفا بظاہر حال دالہ بر فاقدہ در نزد

مقتضای اذقوت نیست پس شرط نیست قطع با فائده سوم و سلام پس جایز نیست تقلید کافر
و بتدا و هر چند کفرش بار نداد باشد چهارم آنکه انشی عشری باشد پس صحیح نیست تقلید غیر انشی
بیحد و انشام ایشان هر چند از سایر مذاهب باشد پنجم آنکه عادل باشد پس جایز نیست تقلید فاسق
هر چند بدانیم که در دفع نیکوید و تقصیر در مقدمات جهاد نمیکند و همچنین است مجهول الحال که در انیم
عادل اما سق که تقلید دوم جایز نیست و لکن اگر با جهل بحال تقلید نمود و بعد معلوم شد که
او در زمان تقلید پس همان تقلید کافیست اگر تقلید مجتهدی نمود با اعتقاد عدالت آن وجه
معلوم شد که فاسق بوده آن تقلید کافیست و کفایت کند بلکه مجدد رجوع بمجتهد عادل نماید در اعمال تیه
و همچنین در اعمال سابقه از جهت صحت اطلاق و قضا و عاوه بدانکه عدالت مجتهد شرط جواز
تقلید و اقتدای او است نه شرط جواز عمل مجتهد برای خود پس مجتهد فاسق که تقصیر در مقدمات
جهاد نموده باشد جایز است عمل برای خود کند بلکه واجب است که عمل برای خود کند و حرکات
که تقلید کند بلی از منصب قضا و افتاء و تصرف در اموال غیبی مجانب در مال امام رومی
لا اقتدا به امر از نماید هر چند جواز تصرف مجتهد این در اموال غیبی مجانب و بخوان خالی از
قدرت نیست ششم آنکه مرد باشد زن و نه خنثی هفتم آنکه طاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا
از طرفین نباشد بلکه از یک طرف نیز علی الاحوط هشتم آنکه مجتهد باشد باین معنی که ملکه در
توضیح در غیبات مسائل داشته باشیم مطلق باشد نه تنجری هر چند احوط ترک تقلید تنجری
بیباشد این است مراد از مجتهد جامع الشرائط امر و وحیم آنکه وجوب فتوی عینا بر مجتهد
در مسئله که سؤال شود مشروط بچند شرط است اول آنکه در آن مسئله مخصوصه راهی
و عقاوی داشته باشد که اگر عالم بحکم آن مسئله نباشد حتی راه احتیاط مسئله را نیز نداند یا بداند
و لکن سؤال از احتیاط نشود و وجوب فتوی ثابت نیست و این واضح است بلی اگر عالم مسئله
بالفعل نداشته باشد ولیک قادر باشد تحصیل مقدمات حصول علم بدون عسر و حرج
این وقت بر فرض وجوب فتوی لازم است یا و که تحصیل علم نماید و اگر خود محتاج شود بحکم مسئله
در عمل نفس خود و قلم را محتاج شود بحکم مسئله و وقت وسعت علم برود مسئله نداشته باشد
مقدم ببارد علم بحکم مسئله متعلقه بعمل خود را و بیس آنکه دست سائل آن مسئله مخصوصه
بجهت دیگر که لیاقت فتوی داشته باشد نرسد یا مجتهد دیگر نباشد و منحصر باشد جواب سؤال
بآن مجتهد که اگر مجتهد دیگر باشد و احتمال لیاقت فتوی داشته باشد واجب نیست بخصوص

مقتضای اذقوت نیست پس شرط نیست قطع با فائده سوم و سلام پس جایز نیست تقلید کافر و بتدا و هر چند کفرش بار نداد باشد چهارم آنکه انشی عشری باشد پس صحیح نیست تقلید غیر انشی بیحد و انشام ایشان هر چند از سایر مذاهب باشد پنجم آنکه عادل باشد پس جایز نیست تقلید فاسق هر چند بدانیم که در دفع نیکوید و تقصیر در مقدمات جهاد نمیکند و همچنین است مجهول الحال که در انیم عادل اما سق که تقلید دوم جایز نیست و لکن اگر با جهل بحال تقلید نمود و بعد معلوم شد که او در زمان تقلید پس همان تقلید کافیست اگر تقلید مجتهدی نمود با اعتقاد عدالت آن وجه معلوم شد که فاسق بوده آن تقلید کافیست و کفایت کند بلکه مجدد رجوع بمجتهد عادل نماید در اعمال تیه و همچنین در اعمال سابقه از جهت صحت اطلاق و قضا و عاوه بدانکه عدالت مجتهد شرط جواز تقلید و اقتدای او است نه شرط جواز عمل مجتهد برای خود پس مجتهد فاسق که تقصیر در مقدمات جهاد نموده باشد جایز است عمل برای خود کند بلکه واجب است که عمل برای خود کند و حرکات که تقلید کند بلی از منصب قضا و افتاء و تصرف در اموال غیبی مجانب در مال امام رومی لا اقتدا به امر از نماید هر چند جواز تصرف مجتهد این در اموال غیبی مجانب و بخوان خالی از قدرت نیست ششم آنکه مرد باشد زن و نه خنثی هفتم آنکه طاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا از طرفین نباشد بلکه از یک طرف نیز علی الاحوط هشتم آنکه مجتهد باشد باین معنی که ملکه در توضیح در غیبات مسائل داشته باشیم مطلق باشد نه تنجری هر چند احوط ترک تقلید تنجری بیباشد این است مراد از مجتهد جامع الشرائط امر و وحیم آنکه وجوب فتوی عینا بر مجتهد در مسئله که سؤال شود مشروط بچند شرط است اول آنکه در آن مسئله مخصوصه راهی و عقاوی داشته باشد که اگر عالم بحکم آن مسئله نباشد حتی راه احتیاط مسئله را نیز نداند یا بداند و لکن سؤال از احتیاط نشود و وجوب فتوی ثابت نیست و این واضح است بلی اگر عالم مسئله بالفعل نداشته باشد ولیک قادر باشد تحصیل مقدمات حصول علم بدون عسر و حرج این وقت بر فرض وجوب فتوی لازم است یا و که تحصیل علم نماید و اگر خود محتاج شود بحکم مسئله در عمل نفس خود و قلم را محتاج شود بحکم مسئله و وقت وسعت علم برود مسئله نداشته باشد مقدم ببارد علم بحکم مسئله متعلقه بعمل خود را و بیس آنکه دست سائل آن مسئله مخصوصه بجهت دیگر که لیاقت فتوی داشته باشد نرسد یا مجتهد دیگر نباشد و منحصر باشد جواب سؤال بآن مجتهد که اگر مجتهد دیگر باشد و احتمال لیاقت فتوی داشته باشد واجب نیست بخصوص

مقتضای اذقوت نیست پس شرط نیست قطع با فائده سوم و سلام پس جایز نیست تقلید کافر و بتدا و هر چند کفرش بار نداد باشد چهارم آنکه انشی عشری باشد پس صحیح نیست تقلید غیر انشی بیحد و انشام ایشان هر چند از سایر مذاهب باشد پنجم آنکه عادل باشد پس جایز نیست تقلید فاسق هر چند بدانیم که در دفع نیکوید و تقصیر در مقدمات جهاد نمیکند و همچنین است مجهول الحال که در انیم عادل اما سق که تقلید دوم جایز نیست و لکن اگر با جهل بحال تقلید نمود و بعد معلوم شد که او در زمان تقلید پس همان تقلید کافیست اگر تقلید مجتهدی نمود با اعتقاد عدالت آن وجه معلوم شد که فاسق بوده آن تقلید کافیست و کفایت کند بلکه مجدد رجوع بمجتهد عادل نماید در اعمال تیه و همچنین در اعمال سابقه از جهت صحت اطلاق و قضا و عاوه بدانکه عدالت مجتهد شرط جواز تقلید و اقتدای او است نه شرط جواز عمل مجتهد برای خود پس مجتهد فاسق که تقصیر در مقدمات جهاد نموده باشد جایز است عمل برای خود کند بلکه واجب است که عمل برای خود کند و حرکات که تقلید کند بلی از منصب قضا و افتاء و تصرف در اموال غیبی مجانب در مال امام رومی لا اقتدا به امر از نماید هر چند جواز تصرف مجتهد این در اموال غیبی مجانب و بخوان خالی از قدرت نیست ششم آنکه مرد باشد زن و نه خنثی هفتم آنکه طاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا از طرفین نباشد بلکه از یک طرف نیز علی الاحوط هشتم آنکه مجتهد باشد باین معنی که ملکه در توضیح در غیبات مسائل داشته باشیم مطلق باشد نه تنجری هر چند احوط ترک تقلید تنجری بیباشد این است مراد از مجتهد جامع الشرائط امر و وحیم آنکه وجوب فتوی عینا بر مجتهد در مسئله که سؤال شود مشروط بچند شرط است اول آنکه در آن مسئله مخصوصه راهی و عقاوی داشته باشد که اگر عالم بحکم آن مسئله نباشد حتی راه احتیاط مسئله را نیز نداند یا بداند و لکن سؤال از احتیاط نشود و وجوب فتوی ثابت نیست و این واضح است بلی اگر عالم مسئله بالفعل نداشته باشد ولیک قادر باشد تحصیل مقدمات حصول علم بدون عسر و حرج این وقت بر فرض وجوب فتوی لازم است یا و که تحصیل علم نماید و اگر خود محتاج شود بحکم مسئله در عمل نفس خود و قلم را محتاج شود بحکم مسئله و وقت وسعت علم برود مسئله نداشته باشد مقدم ببارد علم بحکم مسئله متعلقه بعمل خود را و بیس آنکه دست سائل آن مسئله مخصوصه بجهت دیگر که لیاقت فتوی داشته باشد نرسد یا مجتهد دیگر نباشد و منحصر باشد جواب سؤال بآن مجتهد که اگر مجتهد دیگر باشد و احتمال لیاقت فتوی داشته باشد واجب نیست بخصوص

و اما مجتهد پس اگر قاطع شد بخطا و خود در جهتها و لازم است قضا و اعاده عبادت موسوم با تکیه بجا آورد
 بوده و اگر قاطع نباشد بخطا و خود در جهتها و سابق بلکه مظنه بخطای خود نماید در انوقت در اعمال لاحقه
 نماید برای تازه خود و در اعمال سابقه نقصان میکند و در اعمال دیگر سابق آن باقی است احوط در
 ترتیب آثار سابقه میباشد بلکه احوط آنست که اعاده اعمال سابقه نیز نماید و ظن بخطا و خود را مثل
 قطع بخطا و براند هر چند قوی جواز اعتماد برای سابق است مخصوص در مثل زوجیت و ملک که اعتماد
 برای سابق نهایت قوت دارد پس اگر وضو گرفت بآء مضاف از زرای خود برگشت یا استعمال
 غساله نموده با اعتقاد طهارت بعد عدول نموده یا اینکه زنی گرفته که ده شکم شیر خورده بود با او
 با اعتقاد اینکه پانزده شکم باعث حرمت هستند و ده شکم بعد عدول نموده و از زرای خود برگشته یا
 اینکه خانه یا ملکی را بدون صیغه خیره با اعتقاد اینکه صیغه شرط صحت نیست بعد عدول نموده و از زرای خود
 و جمیع این اشکله و نظایر شش عدول از زرای سابق بالنسبه باین افعال لازم نیست بلکه گاهی از
 اوقات جایز نیست عدول مثل آنیکه حق صغیر یا مجنون یا موصی یا غایب تعلق گرفته باشد بملکی اگر قطرات
 و رطوبات غساله نجس که وضو گرفته یا غسل نموده یا استعمال نموده باقی در رخت و پوشش بوده باشد
 هر چند وضو غسل او صحیح است لیکن آن قطرات و رطوبات باقی مانده را بلکه مواضع وضو و غسل
 و هر جا تکیه غساله طاقات با او نموده هر چند خشک شده باشد باید بشویند قطرات آنکه اگر کسی وضو
 گرفت یا غسل نموده یا بکجه که در سابق یقین است که نجس بوده ولیکن بعد از وضو و غسل
 شک کرده که آن آب را پاک نموده و وضو گرفته یا خیر وضویش در این وقت صحیح است و اگر
 قطرات و رطوبات باقی مانده بلکه بعد از وضو یا غسل جمیع آنچه این آب با و رسیده است
 بشوید هر چند خشک شده باشد و قطره از آن باقی مانده باشد بنا بر احوط **اچهارم**
 اینکه لازم است بر مجتهد اینکه اعلام کند مردم را با جهتها و خود در سه صورت یکی آنکه بداند که
 مردم شخصی را که شایسته فتوی باشد ندارند و امور این معطل است **دوم** آنکه میداند که
 ایشان شخصی است و لکن خود این مجتهد میداند که او شایسته نیست **سیوم** آنکه
 میداند آن مجتهد یک مرجع این است صالح و شایسته اعتماد است و لکن میداند که کافی
 در امور ایشان نمی باشد و درین سه صورت لازم است اعلام مطلق از باب تنبیه خاطر مثل آنیکه
 بر انبیاء لازم است اظهار نبوت و رسالت بلکه احوط در صورت جهل بکفایت نیز اعلام است
 تا یقین کند که مردم بقدر کفایت مرجع و مجتهد جامع الشرائط دارند و اما از بابت امر

و اما مجتهد پس اگر قاطع شد بخطا و خود در جهتها و لازم است قضا و اعاده عبادت موسوم با تکیه بجا آورد

و اما مجتهد پس اگر قاطع شد بخطا و خود در جهتها و لازم است قضا و اعاده عبادت موسوم با تکیه بجا آورد

بمعروف و نهی از نکر پس اگر امید تاثیر و اجابت و رجوع بحق و اعلام خود داشته باشند آن وقت
 اعلام واجب است و در دو صورت دیگر لازم نیست اعلام صورت اولی آنست که آن مجتهد باید
 که مردم اعتماد ایشان بشخصه است که ثواب است اعتماد است و کافی نیز میباشد و این صورت دوم
 نیست اعلام **دوهر** آنست که میدانند که اعتماد ایشان بشخصه است که کافی میباشد و اگر آن
 نمیدانند که ثواب است اعتماد است یا نه در صورت نیز لازم نیست اعلام بجهت حمل بر صحت و اعتبار
 از احتیاط اعلام نیست **امچشم** آنکه اجتهاد بجهت ثبوت میشود اولی بشهادت
 عدلین **دوهر** بشهادت عدل واحد چنانچه بعضی تصریح کرده اند و لکن قوی عدم ثبوت
 است مگر در صورتیکه تحصیل علم با جهاد عسر و حرج باشد تسبیح و اعتبار و استعمال اگر
 شخص صالح استخبار و استعمال و از اهل خبره باشد چهاردها استخبار شخص با جهاد و در پیش
 اهل خبره پنجم حکم حاکم مسلم الاجتهاد بر جهاد شخص ششتم مطلق منظره با جهاد اگر
 تحصیل علم شرعی یا وجدانی موجب عسر و حرج باشد و بدانکه عدالت مدعی با جهاد و اسلام
 این روشستن بر مجلس قضا و حکومت و بخوان باعث آن نمی شود که اگر ادعای اجتهاد نماید تصدیق
 او نائیم و لکن نگذیب و هم نمی کنیم و او را باین عمل فاسق هم نمیدانیم بلی اگر منظره حاصل شود
 با جهاد و ممکن نباشد تحصیل علم درین وقت کفایت منظره حاصل نشستن او در مجلس قضا و رجوع
 مردم با و بلکه بمطلق منظره خالی از قوه نیست **هشتم** آنکه لازم نیست بر مجتهد هرگاه رجوع
 از جهاد خود نموده که اعلام متقدمین نماید بر رجوع خود هر چند احوط است **فصل دوم** در
 مسائل تطبیق است و بیان آن نیز در ضمن چند امر است **امری** آنکه آنچه در شرع بحسب
 حکم عقل و اخبار اجماع لازم است آنیکه بر عاملی عمل از روی معرفت یا آو و پس آنچه
 لازم است علم است چنانچه در حدیث است که طلب العلم فیضه علی کل مسلم و مسئله
 و چون علم هر کسی بحسب تکلیف آنکس است پس علم شاخص که قدرت بر اجتهاد ندارند نیست که
 رجوع بعلماء متدینین از اثناعشر که کثیر الله نایند چنانچه در هر دین و هر شریعت جاہل بآن رجوع
 بعالم متدین میکرد پس هر زمانیکه اخذ مسائل از آنها بکنند بقصد آنیکه عارف بحکم الله شوند و
 در صحت علم پس حقیقت تعلیم بیکه لازم است بنحویکه عمل او عمل جاہل حساب نشود و عمل او
 صحیح باشد نیست که عامل مطابق کند عمل خود را بقول مجتهد و اعتقاد کند بآنیکه حکم الله در
 حق او نیست که مجتهد او گفته است و اگر هم بگوئیم که حقیقت تقلید و عرف عام یا متشرع

اجتهاد متدین است

اجتهاد متدین است و اگر کسی را علم حاصل شود و او را باین عمل فاسق هم نمیدانیم

مستحقه عمل قبول غیر بدون دلیل بر قول میباشد زیرا در مجتهدان که مقصود از تقلید یک مامور است
بنحوی که عمل او عملی حاصل حساب نشود همانست که مذکور شد و معلوم است که میر و اخذ رساله بدو نیست
علم بمشورتش حاصل شود سبب نمی شود که عمل او عملی حاصل حساب نشود هر چند در صلاح العمل
و محتاج الاصول سید سید آقا سید محمد علی الله مقامه معلوم میشود که آن بزرگوار اخذ اجالی را
کافی میدانند و تقلید که اگر متعلقه التزام شود بجمع اراک مجتهد خود در رساله یا در بابی از ابواب
فقه اجمالا بسبب اخذ رساله بقصد عمل این تقلید میباشد و حصول تقلید باین قسم مشکل است بل
بسی می شود که اخذ رساله صحیح با قدرت بر فهم آن و همراه داشتن فتا علم تهیوی میشود تغییر علم
تهیوی مجتهد بالتسبیح بمسألی که مستحاط فعلی نکرده باشد و عند الحاجة استنباط کند و الا
مجرد التزام متعلقه باستنباطات مجتهد یا آنچه بعد خواهد استنباط کرد چگونه تقلید خواهد بود
در عرف عامی شود که مجرد التزام را تقلیدی نماند و لکن این کافی نیست بلکه اگر اخذ مسئله
بکند و لکن نه بقصد عمل برای آن مجتهد یا نیز تقلید نخواهد بود مثل اینکه سئوال از رساله یا در
میگوید که بجای عمل تعلیم یا یا اینکه ملاحظه نماید که بچه خواست که اگر اسانست تقلید نماید و الا
غالبی اگر رساله را اخذ نموده و فهم مسئله نیز نموده بقصد عمل درین وقت تقلید است اگر
چه عمل نکرده باشد و از بنجام معلوم شد که در هر احکام فرعی که حکمش معلوم نباشد باید تقلید کرد
چه مستحب باشد چه واجب چه غیر آن و اینکه میگویند که در سبجات تقلید لازم نیست و نباید
تقلید کرد بی اصل است بجهت اینکه عقل قاطع حاکم است که هر عالمی باید در حین عمل بداند
که خداوند راضی است باین عمل یا بیا و در چه واجب باشد چه مستحب علم او چه بضرورت باشد
چه باجتهاد باشد چه بتقلید پس هر چیزی را که نمیداند که حکم او چه چیز است و ملتفت نیز باشد
بجهل خود باید تقلید بکند اگر قادر بر اجتهاد نباشد بلیت صحت و ادله سنن و کراهت جایز
است برای مجتهد نه مقلد و مقلد در این مسئله نیز باید تقلید کند اهر چه قوی آنکه صحت
عمل چنانچه حاصل میشود باجتهاد یا بتقلید همچنین حاصل میشود بطریق ثالثی که آنرا احتیاط
میگویند و اقوی آنست احتیاط طریق است سالم تر از اجتهاد و تقلید و لکن چون در بعضی
انموده ممکن نیست مثل اینکه امر و اشریایان در جیب جرم باشد یا اینکه امر و اشریایان دو حرام
باشد یا دو واجب باشد یا ترک هر دو جمع هر دو ممکن نباشد و چون التزام آلا از برای غالب مردم
عس و حرج است و چون علم بکیفیت احتیاط نیز کامو حقه از برای غیر مجتهد در غالب اهل مکنز

بجای تقلید باید تقلید کرد

نیست و چون بعضی از علما بجهت باره از شبهات مثل شرط علم بوجوب قصد و اجتناب از وجوب نیت و شکی
 بتجرب در مقام نیت احتیاط را طریق ندانند از این جهت اقتضای شد با جهاد و تقلید و مراد احتیاط است
 که شخص کند و در عمل بطوریکه هر چه احتمالات تمسکه عمل شود و این در محال است غالباً ممکن است و
 به شبه می باشد و در عبادات بر چند قسم است اول آنست که محتاج بکبر عمل نیست و امر
 و اثر است میانه و موجب فعل و عدم و موجب فعل مثل اینکه نمیداند جنب است یا نه و احتیاط غسل کند
 و بعد معلوم شود که جنب بوده یا اینکه امر دائر شود میانه و موجب ترک و عدم و موجب ترک مثل
 اینکه نمیداند غسل از تماسی مثلاً مفسد روزه است یا نه ترک می نماید یا نه و بعد معلوم شود
 بتقلید یا جهاد که مفسد بوده یا اینکه امر دائر نشد میانه و موجب و احتیاط مثل اینکه نمیداند
 سوره واجب است یا سب میخواند بقصد قربت مطلقه بقصد و موجب نه احتیاط و همچنین در
 غسل جمعه که نمیداند واجب است یا سب میخواند یا آورد او را بقصد قربت مطلقه و در آنکه محتاج
 بکبر عمل است و شبه حکمیت و جهاد یا تقلید ممکن نیست مثل اینکه نمیداند که در پشت فرسخ
 مرکب از رغن و بر گشتن حکم او قطر است یا تمام و وقت وسعت اجتهاد یا تقلید را ندارد و احتیاط می نماید
 بجمع میان قصد و تمام و سب آنست که محتاج بکبر عمل است و شبهه نیز حکمیت و لکن ممکن است
 اجتهاد یا تقلید و با امکان آن ترک میکند و ارجح میکند چنانچه اگر شبهه موضوعیه باشد مثل
 اینکه او نمیداند که مسافت موجب قصر است یا فرسخ است و ممکن است علم تفصیلی بسؤال یا
 یا بخوان و نمیداند که پشت فرسخ حاصل شده یا نه و با وجود این جمع می نماید و مثل اینکه میداند
 که لباس از لباسها او نجس است و میتواند که تحصیل علم تفصیلی کند و با وجود این در رد و کسب
 و نماز میکند و جمیع این اقسام اربعه جایز است احتیاط حتی در قسم اخیر که با امکان علم تفصیلی
 اگر کتب علم اجالی میکند و سفا هست در آنکه علم اجالی و ترک علم تفصیلی منفع میشود با امکان
 فرض اغراض عقلانی هر چند احوط ترک احتیاط است و در عبادتیکه محتاج است حصول احتیاط
 و آن بکبر عمل یا امکان علم شرعی یا جهاد یا تقلید یا آنکه اگر مکلف خود تشخیص احتیاط بکند
 و علم داشته باشد که احتیاط این است همان عمل نماید و اگر چنانچه دو عادل از اهل خبره بلکه از
 نیز شهادت دهند برینکه احتیاط این است از بعضی ظاهر می شود که اگر با آن نیز میتوانند
 و لیکن محل مایل است پس شهادت عدل واحد یا مطلق مظنه نیز اقامه کند در تشخیص احتیاط
 با امکان جهاد یا تقلید و عدم عروج بلکه اگر کتب حکم حاکم باینکه این احتیاط است نیز محل مایل

در مقام نیت

در مقام نیت

در وقت
که در وقت
که در وقت

قال است أمست و من انما كذا نشت که طلب علم و حبست بر کسی که گفت باشد تا در تحصیل
علم از روی اجتهاد یا تقلید باشد و باندرت بر آن اگر ترک کند و سیاط نیز کند گناه کار است و اما اینکه
گناه مذکور منقیده است یا بکبره یکیت یا بیشتر بجهت مخالفت حکم واقعی است یا تجری یا بجهت مخالفت
حکم ظاهری که اجتهاد یا تقلید باشد ذکر آن محل اهتمام نیست پس باید که تقلید یا اجتهاد نکرده
اتهام بر بیع معاملات یا شرب عصیر ذی بی و هر چه بیز که حکمش انبیدانده تا به آنکه اجتهاد یا
تقلید نماید و لازم نیست تمیز خبر از شرط و وجوب از مستحب نیز آنکه وجوب اصلی است مثل
حد و سوره یا تبعی مثل خم شدن بجهت رکوع یا سجود و همچنین لازم نیست تمیز نافع صحت از نافع
کمال بلکه با علم بطلوبیت اگر برای محبوبیت فعلی یا ترک بجا آورد یا ترک نماید کافی است و در جهت
عمل آبی و جباب است که هر کار که را که میخواهد بکند مسائل آنرا پیش از عمل باید بگوید و بگوید
تعلیم سلیک عاتق بلوی میباشد یعنی که غالب مردم قبل از آن مثل مسائل شک و سهو
آبی اگر نادر الوقوع باشد که غالب الناس باو مقبلی نباشند لازم نیست تعلیم احکام او چنانچه لازم
نیست تعلیم احکام حج و اعتکاف و نماز را با عدم حاجت آن استیجاب و آنکه عمل جابلق
چه در عبادات چه در معاملات هرگاه مطابق و موافق را سه مجتهدی است که تقلید او جایز است
و تکلیف این شخص جابل رجوع او میباشد پس اگر اختیار تقلید او را کرده و عمل نیز موافق روایت
اوشده عمل او صحیح میباشد چه از قبیل نماز و روزه و حج باشد یا از قبیل بیع و شری و اگر مخالف
رای آن مجتهد است باطل و اعاده یا قضا است آن لازم است چه در وقت یا در خارج وقت
و اگر مخالفت یا مخالفت معلوم نباشد در وقت اعاده لازم است و حکم شک بعد از فراغ
جاری نیست و در خارج وقت قضا لازم نیست علی الاقوی مگر آنکه مجتهد بگوید که قضا لازم است
امتیحان است که در سواقت و مخالفت با بقا و وقت برای حین التناول میباشد نه
حین العمل پس اگر حین العمل را سه مجتهد مقتضی اطلاق عمل مقید بوده و اعاده لازم شده مگر
بعد از سؤل رجوع از آن قول نموده و حکم بصحت نموده اعاده مسقط است و اگر در خارج وقت
باشد مدار بر راسی می باشد که مسقط قضا است چه از حین العمل باشد یا حین السؤل زیرا
مدار در وجوب قضا بر صدق ذمت است یعنی او را این ذمت نیست یعنی نمی شود بلکه
بجای سیاق و روق نیز محتمل است که مدار بر راسی باشد که مسقط اعاده میباشد و حکم
است که مدار بر راسی سؤل میباشد آنکه حوزة اوقات نماز باشد و اگر در غیر آن باشد

در وقت
که در وقت
که در وقت

در وقت
که در وقت
که در وقت

حق است که تقلید علم و اوریع هیچکدام لازم نیست هر چند امکان تشخیص و عدم سر و حرج
 و تشخیص تقلید علم و اوریع بلکه اوثق و رفتوی احوط است والا علم تنها والا اوریع تنها و
 باقتضا علم و اوریع علم مقدم است بر اوریع هر چند اعلیت علم مظنون باشد و اوریعیت
 اوریع مقطوع باشد اگر انظن محبت باشد و مراد از علم در خصوص مقام افتخار باشد و مراد از افتخار
 در نظر اهل انست که استادی او در استنباط احکام شرعی بیشتر باشد از آنکه در غالب مسائل
 اجتهادش مطابق واقع باشد پس در این افتخار این است که استادی او باشد و اصحاب او واقع
 بیشتر باشد و استنباط او اقرب بواقع باشد و مراد از اوریع آنست که بر هر کار تر باشد اعتبار
 محرمات و مکروهات و شبهات و تفصیل و برکت کتب و حدیث و علم اخلاق مبین است و
 اجالا واضح است بر هر متدین بدینی که اوریع در اندین کیست و بهتر آنست که علم و اوریع
 حال فتوی و حال استنباط هر دو باشد هر چند اکتفا باخیر نیز میتوان نمود بلکه بعضی از علمیت
 را بر اخیر دانسته اند و فتوی در نزد اهل علم بر علمیت و اوریعیت حال فتوی میباشد خصوص
 در اوریع اهل فتوی آنکه تقلید علم و اوریع را اگر قائل بوجوب شوم مشروط بجهت شرط
 اول آنکه احتمال وجود علم را بدیدند و یکم آنکه سر و حرج نباشد و تشخیص علم یا در اصل تقلید
 علم یا در بقا بر تقلید علم که اگر سر و حرج باشد و هر یک از این ثلثه مزوره لازم نیست
 تقلید علم سیوی آنکه وجود علم معلوم بالا جلال یا با التفصیل باشد چنانچه علم
 اجالی بخوبی به محصوره در بلد خود یا در بلاد متعارفه باشد پس اگر علم بالمره داشته باشد
 یا آنکه علم داشته باشد و شبهه غیر محصوره باشد تقلید علم لازم نیست چنانچه آنکه علمیت
 و اوریعیت آن نیز مقطوع باشد پس با امکان قطع با علم و اوریع اکتفا بمظنه نماید مگر
 آنکه بایوس باشد از تحصیل علم یا آنکه در تحصیل علم سر و حرج باشد پس اگر فرض شود
 و وجهی که علمیت هر یک بالنسبه بگیرد معلوم نباشد و لکن یکی علم باشد از دیگران
 قطعا و یکی دیگر علم باشد از دیگران قطعا مقدم بدارد علم مقطوع را بر علم مظنون چنانچه
 اگر تقلید علم مقطوع ممکن نشود و دست رس نباشد علم مظنون مقدم است
 آنکه علم مخالفت مجتهدین در فتوی داشته باشد که درین وقت علم و اوریع را تقلید نماید
 پس اگر علم موافقت داشته باشد یا آنکه موافقت و مخالفت معلوم نباشد لازم نیست
 تقلید علم هر چند احوط تقلید علم و اوریع است حتی باشد مخالفت مجتهدین بلکه احوط

اکتفا
 به فتوی
 اهل علم
 است

احوط فصل از علم و ادراغ است با احتمال وجود آن بلکه احوط آنست که تقلید و توثیق در مستنباط و توثیق
 نوعاً و شخصاً که ظن با صواب واقع در آن فتوی نیز باشد نماید و اقتضای بر مجروح علمیت نوعاً و شخصاً
 هرگاه آن شخص مقلد از اهل معرفت و تمیز باشد بلکه بهتر آنست که در مرافعه و حکم و داوین در ظرف
 اموال بخانین و غیب بخوان نیز اقتضای با علم و ادراغ نمایند و بغیر علم و ادراغ با وجود اعلم
 و ادراغ مراجعه نمایند و اگر دو مجتهد باشد یکی مقطوع الاجتهاد و دیگری منطون الاجتهاد
 و منطون الاعلیه باشد و مقدم بر او منطون الاعلیه را اگر آن ظن محبت باشد و تقلید
 علم را لازم بدانیم و الا مقدم بر او مقطوع الاجتهاد و همچنین اگر فتوای مجتهد مقطوع باشد
 و فتوای علم منطون باشد و مثبت علمیت بنویست که در مثبت اجتهاد گذشت مقلد
 آنکه تقلید از باب وصف منطون بمطابق حکم استدباری مجتهد نیست پس باید اینکه مقلد تا
 بخطا مجتهد نباشد باید عمل برای مجتهد نماید هر چند منطون بخطا مجتهد داشته باشد بلی است
 آنست که مقلد و تقلید اقتضای باید آنچه از قیاس و یک در نظر او توثیق باشد با اعتبار موافقت
 ضابط و مشهور و غیر آن بلکه بعضی گفته اند که مقلد را در ابتدای تقلید لازم است که تقلید
 کند که قول او منطون الا صواب باشد بلکه از بعضی ظاهر میشود که اگر تقلید کرده و بعد از
 آن ظن بر خلاف آن قول بهر ساذه عدول نماید بلکه از بعضی ظاهر میشود که اگر منطون او
 قول نیست شود متعین است تقلید نیست و لکن حق آنست که تقلید دائر بر ظن مقلد
 نیست و مراعات منطون بر مقلد لازم نیست و بر اکثر مقلدین معلوم نمی شود پس حال
 مقلد بالنسبه بفتوی مجتهد بر چند قسم است اول آنست که مقلد قاطع است بخطا
 مجتهد در حکم مخصوص و درین قسم جایز نیست تقلید در حکم مخصوص و هم آنست که
 قاطع است بخطا مجتهد و در یکی از احکام معینه بنحوشبهه محصوره و در این قسم نیز جایز نیست
 تقلید و در همه این احکام معینه و اگر مقلد یقین کند که این مجتهد در اکثر مسائل ابواب فقهیه از
 طهارت تا دیات خطا کرده جایز نیست تقلید او بالمره بخلاف دو قسم اول که در غیر مقطوع
 یا اجمال بنحوشبهه محصوره تقلید جایز است و سی و سوم آنست که قاطع است بخطا مجتهد
 و در یکی از مجموع مسائل طهارت تا دیات یا بیشتر از یکی و لکن بنحوشبهه غیر محصوره هر چند در
 مسئله غیر معینه باشد بالنسبه به مجموع ابواب فقهیه درین قسم ضرر ندارد و تقلید علم و این علم اجمالی
 ضرر ندارد چهارم آنست که مقلد قاطع بخطا مجتهد باشد و در دلیل حکم نه اصل حکم درین قسم

و در این قسم نیز جایز نیست تقلید از مجتهد
 و در این قسم نیز جایز نیست تقلید از مجتهد

جایز است تقلید پنجم آنست که مقلد بحسب فهم خود منطقه داشته باشد بخطا و مجتهد در اصل
 حکم در این قسم جایز است تقلید پس در صورت قطع بعدم خطا و مجتهد در حکم یا ظن بعدم خطا
 یا شک در خطا و بطریق اولی جایز است تقلید ششم آنست که مقلد یقین نداشته باشد
 بخطا و مجتهد در حکم معین و لکن دو شاهد عادل از اهل خبره هر چند مجتهد باشند شهادت قطعیه
 ببدن خطا و مجتهد در حکم مخصوص درین قسم جایز است تقلید و حکم فرعی و رقی مقلد مورد
 شهادت نیست بلی اگر دو شاهد عادل شهادت دهند بخطا و راوی در روایتش از امام
 درین وقت ان روایت حجت نیست بجهت آنکه سماع از امام و خوان مور و شهادت میشود
 بخلاف اجتهاد و تخطئه مجتهدین یکدیگر را هر چند از روی قطع باشد باعث این نمیشود که
 او در حق مقلد او از حجت ساقط شود **فصل پنجم** در لزوم نیست بر مقلد که مجتهد خود را با هم
 معین کند خصوص در صورتیکه مجتهد منحصر باشد یا آنکه تقلید اعلم را لازم بدانیم و اعلم منحصر
 در یکی باشد بلکه اگر اعلم از دیگران دو نفر باشند و این دو نفر راوی باشند و در راه
 موافق باشند لازم نیست که تعیین نماید بلکه اگر تعیین کرده و خطا در هم نموده ضرر ندارد
 بلی اگر تعیین کرده و خطا هر شده که آن معین اصلا مجتهد نبوده و در این وقت تقلید کرده و
 لازم نیست و حده مجتهد پس اگر مجتهد متعدد باشد و رای ایشان موافق یکدیگر باشد جایز است
 که تقلید هر دو و دفعه یا قدری باینما و جمع کردن مجتهدین با توافق راسه در تقلید ضرر ندارد
 بلکه از بعضی این جهات بهتر است که بناوا آنکه معین نموده مجتهد نبوده یا اعلم نبوده یا عادل
 نبوده و مقلد خطی نموده بلی حصول تقلید و حجت آن مشروط بچند شرط است اول آنکه
 اطلاع بهر سانه برای مجتهد و آن سله و تبعه راوی او را قدم آنکه آن اطلاع و فهم سله از
 روی علم باشد با امکان نه از روی منطقه و حال سیما آنکه بنای عمل بر آن نیز داشته باشد
 و جایز باشد پس اگر علم حاصل نموده و هنوز جزم بر تقلید او نکرده تقلید حاصل نشده بلکه اگر
 چیزی بدو عمل نماید عمل با تقلید نخواهد بود پس هر دو سابق مجتهد بدون علم بحکم و بدون نیت
 تقلید تقلید نیست چنانچه اگر معلوم او و طایب یا راسه مجتهد در واقع باشد پس
 اگر مجتهد فتوی بظهارت عرق جنب غیر حرام داده است و مقلد از کلام مجتهد اعتقاد کرد
 که عرق جنب از حرام نیز پاک است و در این وقت تقلید نخواهد بود و اگر عکس فرض شود
 که مجتهد فتوی بظهارت عرق مطلق جنب داده و مقلد اعتقاد نموده که مجتهد فتوی بظهارت

در صورتیکه
 مقلد از روی
 قطع باشد

در صورتیکه
 مقلد از روی
 شک باشد

بطهارت عرق جنب از نجس حرام داده آن هم تقلید مجتهد نیست بحسب آنچه فهمیده است بلکه اگر تقلید باشد تقلید در طهارت مطلق عرق است و فرض نیست که مقلد نهی و او را پسندد که تقلید نهی شده است مطابق واقع نیست و آنچه که مطابق واقع است مقلد نهی شده است و او را پسندد که تقلید مجتهد و فتوی مجتهد کرده باشد و آن اگر اخذ با احتیاط مجتهد کرده باشد چه آن مجتهد فتوی ده شده باشد یا آنکه فتوی نداده باشد و توقف باشد این تقلید نخواهد بود بلکه اخذ با احتیاط خواهد بود بی اگر احتیاط وجوبی یا استحبابی باشد و مقلد اخذ با احتیاط از جهت احتیاط نکرده بلکه از جهت عنوان وجوب و ندب نموده آن وقت تقلید خواهد بود و تبس میشود که این تقلید است و احتیاط بودن بلکه اگر اخذ بقولی نموده باقتضا آنکه قایلش مجتهد است و بعد معلوم شد که آن قول قول مجتهد شریف است آن مجتهد را در آن مسئله تقلید نموده و قائلان قول را نیز تقلید نموده متشکک آنکه آن فتوی فتوی بالفعل باشد آنکه آن فتوی فتوی تقدیری باشد یا نهی که از مذاق مجتهد بیهوده که اگر سؤال کند فتوی همین نحو خواهد بود و اصل اینکه میدانند که مجتهد اجتماع امر و نهی را جایز نمیدانند یا آنکه احتیاط را در عبادات لازم میدانند و این مسئله از فروع این دو قاعده می باشد و لکن هنوز سؤال نکرده که فتوی فعلی بدست آورده باشد هفت قسمی آنکه آن مسئله از ضروریات و قطعیات نباشد هفتم آنکه در احکام شرعیة فرعیة یا در مباحات موضوعات شرعیة و لغویة و عرفیة همچنین مصادیق آنها که خفیه باشد و اما مصادیق ظاهره مثل آب بودن و خاک بودن و سخنان مورد تقلید نیست و جماع مجتهد در آن لازم نیست پس اگر مجتهد اعتقاد نماید که صبح باطل شده است یا آنکه این تابع آب است و مقلد خلاف آنرا اعتقاد نماید با اعتقاد مجتهد عمل نماید بی اگر حاکم حکم کند یا اینکه زیاده کافیه است مثلاً و اما نقض سایل دارد و سخنان حکمش متیقن است و نقض حکم او جایز نیست اگر حکم حاکم را مطاع و در همه جا نافذ بدانیم تمامی آنکه در آن مسئله مسبوق تقلید نباشد یا آنکه باشد و رجوع از تقلید را جایز ندانیم که اگر مسبوق تقلید باشد و رجوع از تقلید را نیز جایز ندانیم تقلید نخواهد بود و دهی آنکه مجتهد مبهم نباشد پس صحیح نیست تقلید بی از مجتهد مردود میان مجتهدین نادیده آنکه تقلید مستلزم تفکیک میان حکم کلی یا افراش و حکم یا موضوعش نباشد چنانچه در مسئله حاضر در تقلید می آید و آفردهی آنکه جایز باشد تقلید در مسئله و اجراء حکم در آن مسئله پس اگر

تقلید مجتهد و فتوی مجتهد

بلکه اگر تقلید مجتهدی عموم و خواص شرع تقلید مجتهد دیگر عموم و خواص اول است تقلید تقلید نخواهد بود

حکم باشد یا حرام شود بواسطه معارضه با حکم مجتهد در مسئله شخصی یا بجهت عدم لیاقت مجتهد در
تقلید از جهت مجتهد نبودن یا باساق بودن یا علم نبودن یا میت بودن آن مجتهد برگاه تقلید
علم لازم برانیم و تقلید میت با حرام برانیم و در این وقت این تقلید صحیح نخواهد بود **ادام**
آنکه هرگز کسی تقلید مجتهدی نموده و آن مجتهد بعد از تقلید مرده است اقوی آنست که این تقلید
باطل نمی شود بلکه تقلید بعد از موت مجتهد مخیرست در باقی بودن و رجوع نمودن از تقلید او و تقلید
مجتهد حی پس موت از مبطلات تقلید نیست و اگر تقلید آن مجتهد را ننموده اصلا یا در مسئله
خاصه مثلا بعد از موت آن مجتهد میخواهد که تقلید میت نماید جواز این تقلید نیز خالی از قوت نیست
خصوصا در قسمیکه درک زبان آن مجتهد کرده باشد و خصوص در جائیکه آن میت علم باشد و خصوص
در جائیکه ظن مقلد بصحت قول آن مجتهد میت اقوی باشد از حیثی لکن بجهت شهرت و نقل اجابات
بسیار بر عدم جواز تقلید میت ابتدا و احوط ترک است امیرا زده است که نیابت توان
مجتهد و تصرفات ایشان بعد از موت مجتهد بر چند قسم است اول آنست که تصرف نائب قبل
از موت مجتهد میباشد مثل اینکه نائب غایب یا صغیر را اجازه داد و بعد مجتهد فوت شد در این
وقت آن تصرف نافذ است و آن اجازه لازم است تا تمام مدتش و این محل کلام نیست دوم
آنست که موت مجتهد قبل از تصرف نائب میباشد و لکن مقصود از نیابت و کالت و اذن
از جانب مجتهد میباشد درین قسم بموت مجتهد و نحو آن باطل میشود سبب آنست که بان
سخو نیست بلکه مقصود اثبات ولایت و قیمومت می باشد برای امتنا از جانب خدا و کالت
از جانب حضرت صاحب الامر **عجل الله فرجه** مثلا در کالت از مجتهد درین وقت اقوی بقا آنست
هر چند اشکال در جواز جعل مجتهد ولایت میباشد و لکن جوازش خالی از قوت نیست بل میسر است
که مجتهد در مقام نصب شخصی تصریح بکالت از جانب خود نماید تا امر بر مردم بعد از فوت
مجتهد تسکین نشسته نشود و از دهر هر آنکه اگر مجتهد را تقلید کرده در حالتیکه جامع الزام
بوده و بعد از تقلید آن مجتهد فاسق یا کافر یا مخالف یا عامی شده که ملکه اجتهاد و از او زایل شده
یا مجنون شده یا رجوع نموده از رای سابق خود یا آنکه مخالف حاکم برای او از جهت نیاز و
پیری حاصل شده احوط در جمیع صور مرتومه آنست که تقلیدش باطل میشود و باین تقلید
باقی ماند خصوص در رجوع و فسق و کفر هر چند اقوی در جمیع صور مرتومه آنست که حکم اینها حکم
موت است و ظاهر اول این است که عدالت و نحو آن شرط است در حال استفتاء و آنکه شرط

در این باب
در تقلید میت

در تقلید میت
در تقلید میت

شرط است در حال عمل نسخ مستند اصل که تقاضای بحث خصا، جوار العلم صحیح فزوده اند
 که چنانچه حکم مجتهد بمرت و فسخ و تخلف باطل غیش و فتوی مجتهد نیز موقت و فسخ باطل نمیشود
 اخصی این عمل است که اگر تقلید مجتهد نموده رجوع از آن کنند که رجوع از تقلید واجب
 از اجزاء و باینکه مستند و نقل اجماع بر آن نموده هر چند خالی از مناقشه نیست بلکه رجوع
 در زمانه قوت میباید چه بعد از عمل چه قبل از عمل و لکن احتیاط شدید در ترک رجوع است خصوص
 بعد از عمل اگر چه کما هم است که بر عقل لازم نیست که محصل از حال مجتهد خود نماید که آیا قاضی
 شده یا نه رجوع نموده یا نه بلکه احتیاط نماید باین یقین سابق اگر اینکه علم خود را به محصوره داشته
 باشد که مثلاً مجتهدش در یکی از بیست مسئله متعلق بوضو مثلاً رجوع نموده و مگر در آنوقت اگر آنها
 را مبطل تقلید بدانیم لازم است بر مسئله که نهی نماید و لکن بعد از اجماع بر رجوع لازم نیست
 که اخذ برای تازه نماید بلکه جایز است که تقلید بقیه دیگر نماید و اصل خود هم است که جایز است
 و رسائل متعدد تقلید و مجتهد یا بیشتر نماید و لازم نیست که اخذ مسائل را جمیعاً از یک
 مجتهد نماید بلکه میتواند که در رسائل و ضوابط تقلید مجتهد نماید و در مسائل غسل تقلید مجتهد دیگر
 نماید و بکذا ابی شرط در جواز تبعیض آنست که مستلزم تناقض یا قطع بجماعت واقع
 نباشد مثل آنکه مسئله کلی که فروع بسیار دارد و بعضی از فروع آن تقلید مجتهد نماید و در
 بعضی دیگر تقلید مجتهد دیگر مثل آنکه در مسئله نجاست غسل و طهارت آن در غسل نجاست از
 خون یا بول در غیر نسخ بول تقلید قائل نجاست نماید و در غسل نجاست منی و غایط
 تقلید قائل بطهارت نماید و مثل آنکه در شرط اطمینان بصیغه و عدم حصول آن بدوین و
 اگر فتن در کولات و شریات و النسبه و قسمه تقلید کسی کند که صیغه شرط نیست و مجرد
 قاطعی و دادن و اگر فتن بقصد اثبات بیع حاصل میشود و حاجت بصیغه ندارد و در مثل
 خانه و کار و اسرار و غلام و کثیر تقلید کسی کند که بیع بی صیغه را باطل میداند و میگوید که بیع
 بمحاطات حاصل نمی شود بلی مضایقه نیست که در بیع تقلید کسی کند که صیغه را شرط نمیداند
 و همچنین در عرض مثلاً و لکن در وقت مثلاً تقلید کسی کند که صیغه را شرط میداند مانند
 تلخ و مثل آنکه در مسئله جواز از نجاب واجب توسع با احوال بواجب مضیق فوری و عدم جواز
 آن تقلید کسی کند که مثلاً نماز در سجده را در وسعت وقت صحیح میداند البته بیکه احوال
 از آن نجاست در سجده نماید یا قدرت بر آن را نداند یا اینکه خود احوال نجاست در سجده نموده و تقلید

در زمانه قوت میباید چه بعد از عمل چه قبل از عمل و لکن احتیاط شدید در ترک رجوع است خصوص بعد از عمل اگر چه کما هم است که بر عقل لازم نیست که محصل از حال مجتهد خود نماید که آیا قاضی شده یا نه رجوع نموده یا نه بلکه احتیاط نماید باین یقین سابق اگر اینکه علم خود را به محصوره داشته باشد که مثلاً مجتهدش در یکی از بیست مسئله متعلق بوضو مثلاً رجوع نموده و مگر در آنوقت اگر آنها را مبطل تقلید بدانیم لازم است بر مسئله که نهی نماید و لکن بعد از اجماع بر رجوع لازم نیست که اخذ برای تازه نماید بلکه جایز است که تقلید بقیه دیگر نماید و اصل خود هم است که جایز است و رسائل متعدد تقلید و مجتهد یا بیشتر نماید و لازم نیست که اخذ مسائل را جمیعاً از یک مجتهد نماید بلکه میتواند که در رسائل و ضوابط تقلید مجتهد نماید و در مسائل غسل تقلید مجتهد دیگر نماید و بکذا ابی شرط در جواز تبعیض آنست که مستلزم تناقض یا قطع بجماعت واقع نباشد مثل آنکه مسئله کلی که فروع بسیار دارد و بعضی از فروع آن تقلید مجتهد نماید و در بعضی دیگر تقلید مجتهد دیگر مثل آنکه در مسئله نجاست غسل و طهارت آن در غسل نجاست از خون یا بول در غیر نسخ بول تقلید قائل نجاست نماید و در غسل نجاست منی و غایط تقلید قائل بطهارت نماید و مثل آنکه در شرط اطمینان بصیغه و عدم حصول آن بدوین و اگر فتن بقصد اثبات بیع حاصل میشود و حاجت بصیغه ندارد و در مثل خانه و کار و اسرار و غلام و کثیر تقلید کسی کند که بیع بی صیغه را باطل میداند و میگوید که بیع بمحاطات حاصل نمی شود بلی مضایقه نیست که در بیع تقلید کسی کند که صیغه را شرط نمیداند و همچنین در عرض مثلاً و لکن در وقت مثلاً تقلید کسی کند که صیغه را شرط میداند مانند تلخ و مثل آنکه در مسئله جواز از نجاب واجب توسع با احوال بواجب مضیق فوری و عدم جواز آن تقلید کسی کند که مثلاً نماز در سجده را در وسعت وقت صحیح میداند البته بیکه احوال از آن نجاست در سجده نماید یا قدرت بر آن را نداند یا اینکه خود احوال نجاست در سجده نموده و تقلید

مجتهد دیگر نایک بگوید و ضرورتی با احوال بواجب فوری صحیح نیست یا نیک بگوید نماز در وقت صحیح نیست بگوید احوال بواجب فوری مؤده از قبیل احوال با او دین باطل است صاحب دین با قدرت بگوید دین از قبیل احوال جزو سلام و نماز یا رسول جابل حکم سلسله احوال بتعلیم جابل صورتی حاجت یا احوال با معروف نهی از منکر با اجتماع شرایط از قبیل فن تاثیر و نحو فن که تبیین در اشالی این سایل جایز نیست و مثل اینکه تبیین نماید و حکم موضوع حکم یا آنکه جاری نماید حکم مجتهد را بر فردی که آن فرد زود آن مجتهد از افراد محکوم علیه نیست مثل اینکه تقلید مجتهد نماید که بخیرند خون حیوانی را که نفس می دارد و مار را نیز صاحب سائل تقلید میداند و مجتهد دیگر نیز همین حکم را میکنند و لکن مار را صاحب خون چمنه نمیداند و این شخص تقلید در خصوص مار تقلید کسی کند که مار را صاحب خون چمنه نمیداند و لکن در حکم تقلید این مجتهد نمیکند بلکه تقلید مجتهد میکنند که مار را صاحب نفس سایل میداند یا آنکه روزه مند و در سفر را تقلید کسی می نماید که جایز نمیداند و چهار فرسخ لفق از باب و ایاب را نیز سفر نمیداند و در حکم تقلید این مجتهد می نماید و لکن در چهار فرسخ مرکب از رفتن و برگشتن را تقلید کسی میکند که او را سفر میداند و لکن صوم مند و برادر سفر جایز میداند که درین هنگام در اصل حکم تقلید قایل بچشم صوم در سفر نموده و لکن در سفر تقلید او نموده بلکه تقلید مجتهد نموده که چهار فرسخ لفق را سفر میداند پس تا زمانی که او بر آنکه صوم در چهار فرسخ لفق حرام است اما حرش برای مجتهد اول بلکه برای مجتهد ثانی که این بعضی نیز محل اشکال است هر چند سفر بودن چهار فرسخ را اجتهاد کرده باشد یا آنکه علم و عقلانی داشته باشد زیرا که مناط حجیه در تقلید معتقد مجتهد است و معتقد مجتهد حرمت صوم در سفر غیر چهار فرسخ است پس حرمت مطلقه چهار فرسخ را هیچ کدام از دو مجتهد اعتقاد ندارند و فرق نیست در این عدم جواز میان آنکه حکم بر مفهوم محکوم علیه شود یا بر مصداق علاوه آنکه حکم فتاوی همه جابر بر مصداق کلیه است و حکم قضائی و فصل خصوص بر مصداق جزئی است و کلام در حکم قضائی نیست بلکه در رد اخبار اگر این اختلاف فرض شود جایز است از برای مجتهد که در حکم اخذ بروایتی نماید و در موضوع اخذ بروایت دیگر زیرا که روایت اخبار از حکم الله بالنسبه بموضوعات و اقصیه میباشند موضوعات معتقد و در اختلاف دو مجتهد در معنی تقلید خواهد آمد که در هر معنی تقلید برای مجتهد است که تقلید او می نماید و مشاکرتی آنکه طرق اخذ مقلد مسائل شرعی

ل
و اما سفر بود آن نه برای مجتهد

م
منوای

م
منوای
م
منوای

مشهوره از مجتهد بسیار است اول آنست که بشافعه و مجتهد بدون واسطه مقلد اخذ مسأله از مجتهد
 نماید و هر آنست که اخذ از دو عادل نماید که آن دو عادل رای مجتهد را برای نقل نمایند سیم
 آنست که اخذ از عادل واحد نماید که رای مجتهد را نقل نماید و اگر دو عادل یا یک عادل دیگر
 رای مجتهد اینست نه بحسب سماع از مجتهد بلکه بحسب مقتضای کتاب و با دلالت عبارات و این
 نیز حجت میباشد و این هر سه باید در حال ضبط باشد که اگر آن مجتهد یا عادل تا نقل از مجتهد بسیار
 پزیده باشد که استعمال خود پس برای او محال شده باشد یا آنکه گیر نسبیان شده باشد اعتبار
 بآن قول نیست چهارم آنکه اخذ از کتاب مجتهد نماید بشرط آنکه خود بداند که آن کتاب از آن
 مجتهد است یا آنکه دوشاد عادل شهرت و مذهب یا آنکه مشهور باشد استادان کتاب یا
 مجتهد که اطمینان و علم عادی حاصل شود بر اینکه این کتاب از آن مجتهد است و بشرط آنکه آن کتاب
 بهجت فتوی درست شده باشد نه بهجت عرض گیر و بشرط آنکه آن کتاب خالی از غلط باشد و
 غلطیکه مضرب فتوی باشند شسته باشد و کافی است در او مظنه و یقین به نبودن غلط شرط
 نیست که غالباً برای مؤلف کتاب نیز یقین بهجت ممکن نیست چه جای دیگر آن و بشرط
 آنکه تالیف کتاب در حال بلوغ و عدالت و ضبط باشد و یا آنکه در حین عمل و مراجعه
 بآن کتاب آن مجتهد جامع شرایط باشد و اذن و مراجعه نیز داده باشد و بشرط آنکه رجوع
 از آنچه در کتابست نکرده باشد علی الاحوط و بشرط آنکه از برای آن کتاب معارض مساوی یا اقوا
 نباشد مثل اینکه مقلد از خود مجتهد یا عادل دیگر نظاف آنچه در کتابست شنیده باشد یا در رساله دیگر
 خلاف آن نبوده باشد که باین شرایط شش گانه جایز است اخذ کتاب اگر معارض از برای
 کتاب حاصل شود اخذ نماید یا آنچه در آخر صادر شده است و اگر تاریخ معلوم نباشد اخذ نماید یا آنچه
 تمام و باین بیشتر است مثل اینکه قول خود مجتهد فتوی است از کتاب او و کتاب بخط او و قولست
 از کتاب بخط غیر او و عادل چیز فهم اقولست از عادل غیر فهم و اگر تاریخ معلوم نباشد و فتوی
 نیز در میان نباشد اعتماد نماید بآن تعلیق که در سابق داشت و اگر ابتدای تعلیق باشد اخذ نماید
 نماید و الا اخذ با حوط قولین نماید و اگر اینهم ممکن نباشد و توقف نیز ممکن نباشد و مختصر باشد
 طرق اخذ بطریق مقرر و مرقوم متعارضه مخیر است و اخذ هر یک از آنها آخر هفتادم آنکه هر گاه
 مسئله عارض شود و حکم مسئله را ندانیم چه است که احتیاط نماید یا اجتهاد نماید اگر قابلیت اجتهاد
 داشته باشد و اگر احتیاط ممکن نباشد و لکن اجتهاد ممکن باشد بدون عسر و حرج اجتهاد و آ

این حدیث صحیح است
 و در کتابهای معتبره
 آمده است

و اگر چه یکدم ممکن نیست و حیب است که از آن بلد بجهت نماید ببلد دیگر اگر بجهت ممکن باشد و
 عسر و مشقت زیاد در بجهت نباشد و اگر بجهت ممکن نباشد یا آنکه عسر و حرج داشته باشد عباد
 نماید بجهت بکند و نظر او قوت داشته باشد که او حکم الله است هر چند بجهت اعتماد بشهرت باشد
 یا بقول اعلی الموت باشد یا اعتماد بکتاب متاخرین از قبیل المعه و منظومه و رب النجاة الجاهلین
 است و اعتماد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه و دلائل الاحکام سید است و اعلی الله مقامه
 و بعضی گفته اند که اگر بر مقلد نرسد شود طریق اخذ احکام بجهت نبودن مجتهد یا عدم امکان
 وصول مجتهد بجهت خوف یا عسر و حرج و رجوع یا رجوع بکتاب یا رجوع بواسطه رجوع
 با احتیاط نماید با امکان و عدم عسر و حرج و الا بجهت نماید با امکان و عدم عسر و حرج و الا
 با قابلیت فی الجملة اعتماد بر جمیع خود نماید بحسب آنچه از ادله فهمیده و با عدم قابلیت اعتماد نماید
 باخذ مشهورین اصحاب و الا با شهر و الا بشهرت منقوله اعتماد نماید از مثل بحر العلوم و آقا
 باقر و شیخ جعفر و بعد از اینها بمثل شهید اول و محقق بنفسه یا بواسطه و الا رجوع نماید بقیقه
 عارف بنفسه یا بواسطه و اگر همه اینها متعذر شد بظن حاصل از حدس و استقراء عمل نماید و
 مختار باشد که اول مذکور شد **فصل هجدهم** آنکه هرگاه وکیل و موکل و وصی و موصی
 مختلف باشند در جهاد یا تقلید پس شرط صحت و کالت آنست که برای وکیل جایز باشد
 مباشرة آنکه اگر حرام باشد وکیل مباشرت آن جایز نیست و کالت و در جائیکه جایز است بسیار
 وکیل پس اگر قطع دارد که کوشش آن عمل را صحیح نمیداند نمیتواند که مباشرت آن عمل شود و اگر
 شک دارد یا قطع بموافقت داشته باشد یا آنکه بداند که موکل تقلید یا اجتهاد دارد یا آنکه
 شک دارد که اجتهاد یا تقلید دارد یا نه در این صورت جایز است که وکیل اعتماد بتقلید یا اجتهاد خود
 نماید و محض از حال موکل نیز لازم نیست و اما وصی پس در چیزهاییکه میت بآنها مشغول الذمه
 نیست از قبیل دفن و کفن و نحو آن عمل میکند بموافقت راسه خود از اجتهاد یا تقلید و اما در چیزهاییکه
 میت مشغول الذمه میباشد مثل نماز و روزه و حج و حقوق الناس پس ظاهر آنست که حکم آن
 حکم وکیل میباشد پس اگر وصی سوره بلام لازم نمیداند در نماز و موصی سوره بلام لازم میداند
 در نماز و وصی معنی تواند که استیجار صلوة فی سوره نماید و همچنین اگر نماز و در سفر از موصی فوت
 شده و موصی اعتقادش تمام آن صلوة بوده و وصی اعتقادش قصر بود وصی نمیتواند
 که استیجار نماز قصری نماید مگر در صورتیکه قطع داشته باشد بخلاف موصی در موضوع یا خود

این حدیث
 در اخبار
 وکیل و موکل
 و وصی و موصی
 و غیره
 +

خود حکم که در وقت دارا اعتقاد و روضی میباشد و اما وصی صغیر بالنسبه بصغیر پس به
 اشکال ملاحظه را سه خود میکند و لکن صغیر بعد از بلوغ باید ملاحظه را سه خود نماید در غیر احوال
 گذشته پس اگر وصی تقلید کسی نموده که حسن فاضل مؤنثش را واجب نمیدانست لهذا حسن
 فاضل مؤنثه صبی را نداده صبی بعد از بلوغ باید حسن را بداند اگر فاضل مؤنثه باقی است تقلید
 کسی نکند که حسن فاضل مؤنثه را واجب بداند پس حکم اختلاف دو طفل مثل اختلاف
 شخص واحد است باعتبار تقلید و مجتهد در دو زمان یا مجتهد واحد که رجوع کند از قول
 خود و اما یکمکه باشرع برای میت نماز قضا باید بخواند مثل پیر بزرگ اقوی این است
 که او ملزم عمل بر سه خود میکند در نماز که از پیش فوت شده و همچنین کسیکه تبرعا از برای میت
 نماز میکند و همچنین کسیکه استیجار صوم و صلوة نماید تبرعانه از باب کالت یا وصایا که
 او هم ملاحظه را سه خود میکند **آمر فو ذم** آنکه اگر مجتهدی را تقلید نمود و بعد از فوت
 این مجتهد رجوع بمجتهدی نموده و چون او بقا را حرام دانسته عدول نموده و بعد همین مجتهد
 ثانی نیز وفات یافته رجوع بمجتهد سیوم نموده که این مجتهد بقاء بر تقلید میت را واجب بداند
 و عدول را حرام میداند حال لازم است که بتقلید مجتهد اول برگردد چون عدول از اول
 بحسب اسه مجتهد ثالث بجا بوده و عدول از مجتهد اول حکم ظاهری او بوده و اما یکم
 مجتهد ثانی جایز تقلید بوده نه همیشه بل واجب نیست اعاده اعمالیکه بتقلید ثانی یا اول
 نموده بعد از عدول از هر یک بدیگر و اگر ممکن بشود که عمل هیچ کدام نکند و احتیاط
 بکند بهتر است و جمع بین تقلیدین در جاییکه جمع ممکن باشد نیز خوبست **آمر سیوم**
 آنکه اگر دو نفر معامله نمایند و بعد از معامله بحسب جهاد یا تقلید مختلف شوند در حکم
 آن معامله یکی صحیح بداند و دیگرے فاسد بداند بعضی از اجل و علما با حکم بطلان معامله
 مزبوره نموده اند و گفته اند که معامله شخصیه مختلف نمی شود و در حکم صحت فساد بیعت
 مستلزم است که احدی اجمالا محاله بفتوی غیر مجتهد خود عمل نماید و بطلان عقد از یک طرف
 مستلزم بطلان عقد است از طرفین و این کلام در حکم واقعی عقد صحیح است و اما در حکم
 ظاهری اجملا و بحسب نظر بر اوله در موارد عدیده از اقرار و نحو آن این تقلید بسیار است
 پس در صلح جمیع اموال حال مرض وفات بالنسبه برای بر ثلث هر یک از وارث و یکم
 با صلح شده است بتکلیف خود عمل میکنند گرانیکه مراغه کنند در پیش حاکم شرع آن

نسخه

نسخه
 این کتاب
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷۴۵
 تاریخ ثبت
 ۱۳۵۷/۱۰/۱۵

وقت امر حکم شریع حکم کند بان منبع و مطاعت و رای کسی که مخالف حکم حکم است بآن
 میشود و اینست که اگر بعضی گفته اند عمل ناشی از اجتهاد یا تقلید جایز صحیح است در
 حق آن مجتهد یا مقلد همچنین صحیح است در حق همه بلی جایز نیست از برای مقلد و دیگر مجتهد بزرگ
 مخالفت که عامل آن عمل شود و بعضی گفته اند که در امور عامه مثل تطهیر و تکبیر صحیح نیست
 آن عمل در حق مخالف او و در رای مرقوم صحیح است در امور خاصه مثل تکبیر و زوجه و نحو آن
 و انصاف آنست که با مخالف و مخالف در رای حکم بصحت عمل مخصوص در جائیکه قوت
 شرط وجودی یا جزو رکنی شود بالذات یکس که مخالف او است و در مطلق شکل است مگر در جای
 سیره قطعی یا اجاع قطعی یا دلیل معتبر شرعی قایل شود بر تیسر آن صحت بران عمل در حق
 مثل زوجیه و ملکیت و وارث و نسب امر بیست و دویم آنکه جایز نیست از برای
 مقلد را نه از آن حکم و فصل خصومات و قسم و اذن بلکه جایز نیست شستن در مجلس قضا
 بقصد قضا و همچنین است طلبیدن شاهد و مدعی بقصد فصل خصومت بلکه رفتن مردم بزد او
 بقصد ملافت نیز حرام است بلکه اگر حق غیر عین را استیفا نمایند حکم آن او نیز حرام است
 و مالک او نیز نمی شوند پس رفتن برافرد از زوجه مجتهد ترک نمایند مگر آنکه در حال ضرورت
 باشد مثل خوف از حکام جور یا آنکه خوف از تضییع حق خود داشته باشد اگر مافیه بجا
 دیگر و در خصوص اگر خوف بمثل قتل نفوس و غصب فروج باشد که درین فرض واجب
 بلکه در حال ضرورت احوط آنست که تشخیص حق خود را باذن مجتهد یا عدول مؤمنین یا علم
 امکان رجوع مجتهد با اتقاص نماید بلکه بعضی این گناه را کبیره دانسته اند بلی شستن در مجلس
 قضا و رفتن مردم در آن مجلس و طلبیدن شاهد و نحو آن بقصد امر معروف نهی از منکر ضرر ندارد
 بلکه بعضی گفته اند که جایز نیست از برای مقلد فتوی بلکه لازمست که حکایت کند از رای مجتهد
 اسناد نیز ببرد بر آن مجتهد که تدلیس فتوی با جهاد خود در جائیکه معلوم نباشد که مجتهد نیست
 نیز رقیع نشود و این احوط است هر چند جواز اخبار مقلد از حکم الله بحسب فتوی مجتهد که دلیل
 سلب است در حق او خالی از قوت نیست و لکن احتیاط شدید در ترک است امر بیست و سوم
 آنکه لازم نیست بر مقلد وجهت صحت عمل خود باند مذہب مجتهد خود او در معنی تقلید بلی
 لازمست از جهت دیگر مثل باقی بودن بر تقلید میت و رجوع از تقلید او پس بیست و چهارم
 آنکه هرگاه تقلید مجتهد در زمان حیاتش نموده که تقلید را حاصل میدانست باخذ کتاب

در عین

در عین

در عین

در عین

بقتصد علی آنچه در کتاب است و اخذ کتاب نیز باین قصد نموده جایز است که بعد از وفات آن مجتهد باقی
 بماند و هیچ کتاب تقلید میت ابتدا نیست بلکه میتواند همین تقلید را در حق مجتهد زنده نیز جاری
 بسازد و اما اینکه معلوم نشود که مذہب مجتهد زنده منافی مذہب مجتهد اولست مثل اینکه مجتهد زنده
 اخذ کتاب را تقلید نداند ابلسیست و پنجم آنکه اگر برای مجتهد را در یک مسئله یا مسائلی
 اخذ نموده و عمل نموده و آن مجتهد فوت شده و لکن مذہب او این بوده که عمل شرط تقلید نیست
 و مذہب مجتهد زنده که تقلید میت را بعد از وفات جایز یا واجب میدانست که تقلید عبارت
 از عمل بقول غیر و عمل شرط تقلید است پس اگر تقلید مجتهد در معنی تقلید نموده نمیتواند
 که در آن مسائل باقی بماند و اگر باقی بماند فی الحقیقت تقلید ابتدائی میت نموده آنکه باقی بماند
 شده است و اگر تقلید مجتهد اول را در معنی تقلید نیز نموده پس باقی بودن تقلید در آن
 مسائل جایز است و همچنین اگر حکم فرض شود که مذہب مجتهد اول این بود که شرط حصول تقلید عمل
 میباشد و مذہب مجتهد ثانی آنست که تقلید بشرط و لا بعمل نیست پس اگر در مسئله تقلید نیز تقلید
 مجتهد اول که فوت شده نموده نمی تواند که باقی بماند براس مجتهد اول بچگونگی آنکه این بقا در تقلید
 نیست بلکه تقلید است و اگر در مسئله تقلید تقلید مجتهد اول نموده و در این وقت در آن
 مسائلی که اخذ نموده تقلید باقی باشد بچگونگی آنکه برای مجتهد ثانی تقلید بعمل آمده و لکن اگر در
 هر دو فرض در معنی تقلید برابر برای مجتهد ثانی قرار دهند اول چه تقلید مجتهد اول در معنی
 تقلید کرده باشد چه نکرده باشد خالی از قوت نیست بلکه اولی است بچگونگی آنکه قاعده است
 که هر مجتهد که اذن در بقا بر تقلید میدهد یا آنکه حکم موضوعی را بیان میکند آن موضوع بمعنی سابق
 که آن مجتهد را اعتقاد است نه معنی دیگر که مجتهد دیگر باین معنی معتقد است پس در معنی
 تقلید یا بدرجوع مجتهد می شود چه برای مجتهد اول و معنی تقلید اولی یا مساوی یا اعلی یا
 ساین باشد اصل نیست و ششم آنکه جز از سایل میباشد که در آنها تقلید کردن
 دو ریه باشد مثل اینکه در اصل لزوم تقلید تقلید کند یا آنکه در جواز عمل بقول میت اعتماد بقول
 میت نماید یا آنکه در جواز اعتماد بقول غیر علم و غیر اوع نماید یا آنکه در جواز اعتماد و مجتهدین نه
 اخبارین اعتماد بقول مجتهدین نماید یا آنکه در رجوع بمتجربین اعتماد بمتجربین نماید و مطلق و مطلقا
 پس در مثال این مسائل باید که اجتهاد نماید یا آنکه اخذ بقدر متیقن نماید اگر قدر متیقن موجود
 باشد و بعضی تصریح کرده اند که اشخاص حسب اختلاف مراتب در این حکم بر چند قسم میباشد

و اینست که در تقلید میت
 اگر در مسئله یا مسائلی
 اخذ نموده و عمل نموده
 و آن مجتهد فوت شده
 و لکن مذہب او این بوده
 که عمل شرط تقلید نیست
 و مذہب مجتهد زنده که
 تقلید میت را بعد از وفات
 جایز یا واجب میدانست
 که تقلید عبارت از عمل
 بقول غیر و عمل شرط
 تقلید است پس اگر تقلید
 مجتهد در معنی تقلید
 نموده نمیتواند که در آن
 مسائل باقی بماند و اگر
 باقی بماند فی الحقیقت
 تقلید ابتدائی میت
 نموده آنکه باقی بماند
 شده است و اگر تقلید
 مجتهد اول را در معنی
 تقلید نیز نموده پس
 باقی بودن تقلید در آن
 مسائل جایز است و
 همچنین اگر حکم فرض
 شود که مذہب مجتهد
 اول این بود که شرط
 حصول تقلید عمل
 میباشد و مذہب
 مجتهد ثانی آنست که
 تقلید بشرط و لا
 بعمل نیست پس اگر
 در مسئله تقلید نیز
 تقلید مجتهد اول
 که فوت شده
 نموده نمی
 تواند که باقی
 بماند براس
 مجتهد اول
 بچگونگی
 آنکه این
 بقا در
 تقلید
 نیست
 بلکه
 تقلید
 است و اگر
 در مسئله
 تقلید
 تقلید
 مجتهد
 اول
 نموده
 و در این
 وقت در
 آن
 مسائلی
 که اخذ
 نموده
 تقلید
 باقی
 باشد
 بچگونگی
 آنکه
 برای
 مجتهد
 ثانی
 تقلید
 بعمل
 آمده
 و لکن
 اگر در
 هر دو
 فرض
 در معنی
 تقلید
 برابر
 برای
 مجتهد
 ثانی
 قرار
 دهند
 اول
 چه
 تقلید
 مجتهد
 اول
 در معنی
 تقلید
 کرده
 باشد
 چه
 نکرده
 باشد
 خالی
 از قوت
 نیست
 بلکه
 اولی
 است
 بچگونگی
 آنکه
 قاعده
 است
 که
 هر
 مجتهد
 که
 اذن
 در
 بقا
 بر
 تقلید
 میدهد
 یا
 آنکه
 حکم
 موضوعی
 را
 بیان
 میکند
 آن
 موضوع
 بمعنی
 سابق
 که
 آن
 مجتهد
 را
 اعتقاد
 است
 نه
 معنی
 دیگر
 که
 مجتهد
 دیگر
 باین
 معنی
 معتقد
 است
 پس
 در
 معنی
 تقلید
 یا
 بدرجوع
 مجتهد
 می
 شود
 چه
 برای
 مجتهد
 اول
 و
 معنی
 تقلید
 اولی
 یا
 مساوی
 یا
 اعلی
 یا
 ساین
 باشد
 اصل
 نیست
 و
 ششم
 آنکه
 جز
 از
 سایل
 میباشد
 که
 در
 آنها
 تقلید
 کردن
 دو
 ریه
 باشد
 مثل
 اینکه
 در
 اصل
 لزوم
 تقلید
 تقلید
 کند
 یا
 آنکه
 در
 جواز
 عمل
 بقول
 میت
 اعتماد
 بقول
 میت
 نماید
 یا
 آنکه
 در
 جواز
 اعتماد
 بقول
 غیر
 علم
 و
 غیر
 اوع
 نماید
 یا
 آنکه
 در
 جواز
 اعتماد
 و
 مجتهدین
 نه
 اخبارین
 اعتماد
 بقول
 مجتهدین
 نماید
 یا
 آنکه
 در
 رجوع
 بمتجربین
 اعتماد
 بمتجربین
 نماید
 و
 مطلق
 و
 مطلقا
 پس
 در
 مثال
 این
 مسائل
 باید
 که
 اجتهاد
 نماید
 یا
 آنکه
 اخذ
 بقدر
 متیقن
 نماید
 اگر
 قدر
 متیقن
 موجود
 باشد
 و
 بعضی
 تصریح
 کرده
 اند
 که
 اشخاص
 حسب
 اختلاف
 مراتب
 در
 این
 حکم
 بر
 چند
 قسم
 میباشد

و اینست که در تقلید میت
 اگر در مسئله یا مسائلی
 اخذ نموده و عمل نموده
 و آن مجتهد فوت شده
 و لکن مذہب او این بوده
 که عمل شرط تقلید نیست
 و مذہب مجتهد زنده که
 تقلید میت را بعد از وفات
 جایز یا واجب میدانست
 که تقلید عبارت از عمل
 بقول غیر و عمل شرط
 تقلید است پس اگر تقلید
 مجتهد در معنی تقلید
 نموده نمیتواند که در آن
 مسائل باقی بماند و اگر
 باقی بماند فی الحقیقت
 تقلید ابتدائی میت
 نموده آنکه باقی بماند
 شده است و اگر تقلید
 مجتهد اول را در معنی
 تقلید نیز نموده پس
 باقی بودن تقلید در آن
 مسائل جایز است و
 همچنین اگر حکم فرض
 شود که مذہب مجتهد
 اول این بود که شرط
 حصول تقلید عمل
 میباشد و مذہب
 مجتهد ثانی آنست که
 تقلید بشرط و لا
 بعمل نیست پس اگر
 در مسئله تقلید نیز
 تقلید مجتهد اول
 که فوت شده
 نموده نمی
 تواند که باقی
 بماند براس
 مجتهد اول
 بچگونگی
 آنکه این
 بقا در
 تقلید
 نیست
 بلکه
 تقلید
 است و اگر
 در مسئله
 تقلید
 تقلید
 مجتهد
 اول
 نموده
 و در این
 وقت در
 آن
 مسائلی
 که اخذ
 نموده
 تقلید
 باقی
 باشد
 بچگونگی
 آنکه
 برای
 مجتهد
 ثانی
 تقلید
 بعمل
 آمده
 و لکن
 اگر در
 هر دو
 فرض
 در معنی
 تقلید
 برابر
 برای
 مجتهد
 ثانی
 قرار
 دهند
 اول
 چه
 تقلید
 مجتهد
 اول
 در معنی
 تقلید
 کرده
 باشد
 چه
 نکرده
 باشد
 خالی
 از قوت
 نیست
 بلکه
 اولی
 است
 بچگونگی
 آنکه
 قاعده
 است
 که
 هر
 مجتهد
 که
 اذن
 در
 بقا
 بر
 تقلید
 میدهد
 یا
 آنکه
 حکم
 موضوعی
 را
 بیان
 میکند
 آن
 موضوع
 بمعنی
 سابق
 که
 آن
 مجتهد
 را
 اعتقاد
 است
 نه
 معنی
 دیگر
 که
 مجتهد
 دیگر
 باین
 معنی
 معتقد
 است
 پس
 در
 معنی
 تقلید
 یا
 بدرجوع
 مجتهد
 می
 شود
 چه
 برای
 مجتهد
 اول
 و
 معنی
 تقلید
 اولی
 یا
 مساوی
 یا
 اعلی
 یا
 ساین
 باشد
 اصل
 نیست
 و
 ششم
 آنکه
 جز
 از
 سایل
 میباشد
 که
 در
 آنها
 تقلید
 کردن
 دو
 ریه
 باشد
 مثل
 اینکه
 در
 اصل
 لزوم
 تقلید
 تقلید
 کند
 یا
 آنکه
 در
 جواز
 عمل
 بقول
 میت
 اعتماد
 بقول
 میت
 نماید
 یا
 آنکه
 در
 جواز
 اعتماد
 بقول
 غیر
 علم
 و
 غیر
 اوع
 نماید
 یا
 آنکه
 در
 جواز
 اعتماد
 و
 مجتهدین
 نه
 اخبارین
 اعتماد
 بقول
 مجتهدین
 نماید
 یا
 آنکه
 در
 رجوع
 بمتجربین
 اعتماد
 بمتجربین
 نماید
 و
 مطلق
 و
 مطلقا
 پس
 در
 مثال
 این
 مسائل
 باید
 که
 اجتهاد
 نماید
 یا
 آنکه
 اخذ
 بقدر
 متیقن
 نماید
 اگر
 قدر
 متیقن
 موجود
 باشد
 و
 بعضی
 تصریح
 کرده
 اند
 که
 اشخاص
 حسب
 اختلاف
 مراتب
 در
 این
 حکم
 بر
 چند
 قسم
 میباشد

اول آنکه قاعده بر چهار قسم می باشد و هر یک را در اجتهاد و فقه می باشد و هر یک را در فقه می باشد
براجتهاد و ترجیح حق از باطل بنفسه نباشد بلکه بعد از آنکه بر او اتفاق شود اول از طرفین آنوقت
ترجیح هر چه کدام آنکه قادر بر تقدیر نباشند لکن بعد از اتفاق اقوال و جمع علیه و مختلف
فیه و مشهور نباشد که بجهت و بدانند که در دوران امر بین محذورین یا بیشترین متساوین
باقدر ترجیح و ثبوت تکلیف عدم امکان احتیاط یا تخیر متعین است و همچنین بر آنکه در دوران
لطف امر بین راجح و مرجوح یا مطمئن و موهوم راجح و مطمئن مقدم است و قادر بر تمیز
مستیقن یا راجح یا مشهور یا مطمئن یا تصویب می باشند پس قادر بر تمیز عتیقین اقرب بواقع
و نظر خود یا تخیر می باشند و این حکم صغری و کبری و ادعای ان داد اقل باشد چنانچه
آنکه هیچ وجه تمیز ندارد مگر آنکه تقلید نمایند اصناف را به سابقه باید که عمل بمقتضای مرتبه
خود نمایند تقلید بخلاف قسم خامس که او باید تقلید نماید ولیکن چون این دور در مقام اثبات
است نه ثبوت حکم در واقع از آن سهل است پس اگر کسی تقلید مجتهد نماید اخبار
غیر علم نماید نه اعلم و تقلید بخیر نماید نه مطلق او را منع نمیکنیم بلکه جواز تقلید از برای عامی که
قدرت بر اجتهاد ندارد فطری می باشد و ارشاد عوام بخصوصیات مسایل تقلید که از باب ظن
است یا از باب تعبد و نحو آن مشکل است و باینکه پیشود امر و اثر بین محذورین یا مستأدیم
می باشد هر چند باعتبار قصور فهمش باشد و بعد از ثبوت تکلیف و دوران امر بین محذورین یا
متساوین یا عدم ترجیح و طرفین تخیر متعین و بعد از تخیر و تعیین احد طرفین مختار است
آمر باینکه هفتی آنکه هرگاه شخصی اعتقاد با جهاد خود نموده و حکم الله را بطور
فهمید و بعد معلوم شد که مجتهد نبوده یا آنکه مقلد بحسب فهم خود از کلام مجتهد یا از کتاب
مجتهد یا عبارت ناقل از مجتهد حکم الله بطور فهمید و بعد معلوم شد که خلاف واقع بوده مشکل
اینکه از عبارت مجتهد استحباب عمل محرم و استحباب سوره را فهمید و در واقع را مجتهد
چوب سوره و وجوب عمل چوبه بوده در آنوقت آن شخص که اعتقاد با جهاد خود نموده و آن مقلد
میچکد که مقلد نیستند و اعاده در وقت و قضاء در خارج وقت نمایند و اما اگر اعتقاد مجتهد
با جهاد و شرع اعتقاد و تکلیف مجتهدش از جهت اخبار عدلین و حکم مجتهد و نحو آن از ادله شرعی
و امارات بعلی شریع باشد پس هر چه نیز لزوم اعاده و قضای باشد هر چند عدم لزوم قضاء
و اعاده خالی از عتق نیست و چنانکه اخلال بر کن یا شرط واقعی شده باشد و الله اعلم

اینکه اینست
در فقه
و تقلید

فصل است در اداب بیت الحلال رفتن است و اداب واجبه آن ده چیز است اول پوششیدن
سینه و لون عورتش پنجم آن هر چند سرجم بهتر است از هر یک که لیاقت نمیزد آشفته باشد هر چند پوشیده
و کم عقل باشد گردن بالنسبه بنور و کینه که تا مالک شخص باشد و از آشفته باشد و بشو هر داده باشد
و فرج او را برای کسی حلال نکرده باشد و در عده کسی نباشد و عورت در حال تخلی بالنسبه برود
چیز است قبل و بر خصیتین و بالنسبه بزن و چیز است که همان قبل و دبر باشد و یک که معلوم
نست که زنت یا مرد که او را فحشی میگویند باید بپوشاند من باب مقدمه هر دو عورت خود را که فرج
و دگر خصیتین و دبر باشد و احوط پوشانیدن از ناف تا بزاغواست و احوط از ان پوشانیدن
از ناف تا بنصف ساق می باشد و طفل اگر می باشد استستر عورت از او نماید و اگر غیر می باشد
واجب نیست و طفلی که فرق میان عورت و انگشت نمیکند غیر نیست و بسا میشود که فرق نمیکند
میان انگشت و عورت و مع ذلک می باشد هر چند احوط آنست که بهین قدر از تمیز گفتا
کنند و عورت خود را از دپوشاند و در حق رو بقبله نیست است و فرق نیست در عورت
رو بقبله و پشت بقبله میان حرام و آلوده و اگر رو بقبله کند یا پشت بقبله نماید و لکن عورتش را
برگرداند از قبله باز حرامست و اما اگر رو بشرق یا مغرب کند و عورت خود را بسمت قبله نماید
حرام نیست هر چند احوط ترک است و اگر اچار شود از نظر بنا محرم یا رو بقبله و یا پشت بقبله
جستار نماید رو بقبله یا پشت بقبله و او اگر قبله مشته شود و علم مکن باشد تحصیل علم نماید و گفتا
به منطقه مکنه مگر غلطی که از شارع رسیده باشد بالخصوص که بمنزله علم است و اگر علم مکن نشود و
به منطقه احوط است و اگر علم اجابی بنحو شبهه محصوره باشد اجتناب از همه آنجهات نماید و اگر علم یا
مکن نشود یا آنکه جس بول یا غایط ضرر داشته باشد یا منقذ داشته باشد یا آنکه همه جهات
و نظرش مساوی باشد و هر سستی که خوابد نماید و حرام نیست رو بقبله نموند یا پشت بقبله
کردن در حال استنجاء یا استبراء یا بیرون آمدن آب آله یا خون یا سیر یا مثل آن هر چند
احتمال خارج شدن غایط و آب آله برود و احتیاط در همه اینها خوب است مخصوص حال استنجاء
چهار صانه شستن در مکان محترمه مثل مسجد و کعبه و شاه شرفه و قبور انبیاء و علماء و شهدا
پنجم نه شستن در ملک غیر بدون اذن مثل خانه غیر و کوچها و کما که آخر شب بته باشد و همچنین
در ملاکی که حق غیر بر او تعلقی گرفته باشد مثل وقف خاص حق مکانی را که پیش غیر رهن گدازد
علی الاحوط شستن شستن مخرج معاد و بول غیر طفل و کور شیر خوار را با آب پاک یک دفعه

بخوبی که گویند شستن بر چند و مرتبه احوط و سه مرتبه افضل و دست مالیدن بر مخرج بول واجب
 نیست حتی در وقتی که خشک شده باشد یا احتمال خروج و زنی و زنی را بدید یا آنکه قطع بخروج و زنی
 و زنی داشته باشد مگر آنکه علم ببقاء عین حاصل شود پس درین حال دست باید با علم یا زاله
 حاصل شود بلی احوط در هر سه خصوص اخیر دست مالیدن میباشد و اگر بول از مخرج مقدار نباشد
 یا آنکه تعدی فاحش کرده باشد در آن قبیل دو مرتبه لازم است و کسیکه خفته است نکرده اند بول
 بالای خشفه را نیز و مرتبه بشوید علی الاحوط بلکه خشفه را نیز بشوید و سر خشفه را از بولین حساب
 نکنند و بهتر آنست که کسیکه خفته شده است در وقتی بول غلافش را بالا بکشد بر چند احوط
 آنست که پوست بالای خشفه بمنزله خشفه است و سر خشفه بمواد امیکه خفته نکرده است از بولین
 حساب میشود و خصوص اگر ممکن نشود بالا بردن غلاف خشفه بجهت مرض نخوت آن و در کار جاری
 یک مرتبه کافیست و اما مخرج غایب پس بک پاک و خوب پاک و خرقة و پنبه و مثال آن از طلا و
 نقره و جز و حیوان مثل کف دست و انگشتان از خود استنجاء کنند یا از دست زن و جاری
 پاک می توان کرد بشرط آنکه مخرج معاد باشد و بشرط آنکه نجاست دیگر از خارج یا داخل مخرج
 رسیده باشد بر چند نجاست خارج که بمحل غایب رسیده از خصوص مقدار متعدی باشد و بشرط
 آنکه نجاست مخرج تعدی فاحش نکرده باشد و الا آب متعین است و در مثل استنجاء غایب آب
 استبراء عدد نشده بلکه پاک شدن معتبر است و چند بشرط طهارت آب استنجاء حاصل شده باشد
 بلی احوط و دو مرتبه شستن است و در محل استنجاء سنگ و کلوغ و مثال آن شرط است طهارت
 و احوط آنست که از سه عدد کمتر نباشد اگر چه بکثر نجاست مخرج زایل شود و شرط نیست در آن خشک
 بودن پس اگر رطوبت داشته باشد یا تر باشد ضرر ندارد و در جائیکه تعدی فاحش کرده باشد
 سبعین است شستن آب چنانچه گذشت و لکن در خصوص مقدار متعدی بلکه مطم علی الاحوط و
 اجزاء ریز و نخوت آن که لا محاله باقی می ماند در محل استنجاء با جوار ضرر ندارد و در طهارت محل در
 استنجاء بسنگ نه آب پس لازم است در استنجاء آب را زاله عین و اثر هر دو بخلاف استنجاء
 بغیر آب که از ازاله اثر یعنی اجزاء صغیر و همچنین رطوبات و نخوت لازم نیست و باقی بودن رنگ
 یا بوی یا تحمل ضرر ندارد و مطم حتی در استنجاء آب چنانچه در بحث نجاسات می آید از آنرا استنجاء
 هفتی پاک نکردن مخرج غایب را از سر گین اگر چه آن سر گین از حیوان حلال گوشت باشد حتی
 پاک نکردن مخرج غایب را از جزیائیکه با احترام میباشد مثل نان و آب نرزم هر قصدی که گرفته باشند

در استنجاء با آب
 اگر چه نجاست
 رسیده باشد
 با آب متعین
 شستن واجب
 است

علی الاحوط و آنیکه بر او عاقلانند بجهت خوردن یا بقصد اشتها اگر فتنه مثل آب نیسان عطر
 و الاحوط و آب فوات که در او آب بقصد تبرک بگیرند یا بقصد وضو یا برای از آلودگی شسته اند و مثل
 در قیام که بر آن قرآن و دعا و علم دین و اسما و محترمه نوشته اند و همچنین پاک نکردن از محرمات مثل
 مال غیر و نوزل و نهم پاک نکردن مخرج غایط را از استخوان که هم پاک نکردن مخرج
 غایط را از دستی که در آن انگشتری باشد که منقوش باشد در او کلمات محترمه اگر خوف بستر
 شدن داشته باشد و اگر چنانچه استنجاء نمود بجزیری که استنجاء بآن نتوان نمود پس اقوی
 حصول طهارت و زوال نجاست مخرج است در غیر سرگین و استخوان و آب مضاف علی
 الاحوط بدل آنکه استبراء مستحب است و واجب نیست و طریقه آن آنست که اول صبر
 کند تا آنکه ریزش بول قطع شود و بعد از آن مخرج غایط را بشوید یا پاک کند و بعد از آن از
 درون حلقه مخرج و برین باب مقدمه تا به پنج ذکر سه مرتبه بکشد با انگشت میان دست چپ
 یا دست راست با کراهت و بعد از آن انگشت شهادت را بریزد و بگوید در دو انگشت
 بزرگ و در بالا و بقوت بکشد و فشار دهد تا سه انگشت مرتبه بکشد و بشوید و بعد از آن سه
 دفعه سه ذکر را فشار دهد و این کیفیت در استبراء بهتر است و لکن شرط نبودن این کیفیت
 خالی از قوت نیست بلکه مقصود از استبراء اینست که بخوی نماید که بقیه رطوبت از مخرج پاک
 شود هر چند بطریقی دیگر باشد پس یکم ذکرش بریده باشد با دفعه کشیدن انگشتان و یکم
 سرخش بریده باشد ششم دفعه کشیدن انگشتان چنانچه شرط نیست که از انگشتان
 باشد یا انگشت خود مباشر شود پس میتوان که مخرجش استبراء نماید بعد از آنکه مقصود از استبراء
 بغير طریق مذکور حاصل شود و الله اعلم و فافهم استبراء آنست که اگر بعد از استبراء
 رطوبتی به بیند و نداند که بولست یا چیزی دیگر آن رطوبت پاک است و اگر بعد از وضو ظاهر
 شود و وضویش باطل نمی شود و اما اگر استبراء نکرده و رطوبت مشتبه به بیند که نداند بولست
 یا نه آن رطوبت نجس است و اگر بعد از وضو این رطوبت ظاهر شود وضویش شکسته
 می شود و اگر چیزی خارج شود و بداند که و ذی یا ذی می باشد و لکن نداند که با و بول هم
 هست یا نه این وقت این حکم در او جاری نیست بلکه پاک است و ناقض وضو هم نیست
 هر چند استبراء نکرده باشد هر چند مظنه داشته باشد که با و بول هم هست و اما در حق زنان
 چون استبراء نیست رطوبت مشتبه که از ایشان ظاهر می شود پاک است و باعث وضو

و در غیر اینها
 استبراء
 چنانچه در فتنه

نمی شود و بعد آنکه آب استنجاء از بول و غایط هر دو پاک است بچند شرط اول آنکه آب استنجاء متغیر نجاست نشود و بلغم یا رنگ یا بو و واکم مخلوط نجاست دیگر نباشد مثل خون بویاسر و غیره یا آنکه نجاستی از خارج محل استنجاء مثل بول و غیره بلکه بهتر آنست که نجاست کفر یا نجاست میداد می قبل از غسل را نیز مانع طهارت غسل استنجاء نیست هر چند بعد از غسل باشد احتراز کنند و اما مخلوط شدن بدمی یا وزی یا چرک یا غیر آن از چیزهاییکه منقسم شده بیرون آمده ضرر ندارد و سیم آنکه زیاده از متعارف تعدی نکند که از اسم استنجاء بیرون بیرون و ضرر ندارد رسیدن دست محل استنجاء پیش از رسیدن آب بعد از آنکه غرض از رسانیدن دست استنجاء کردن باشد نه غرض دیگر چنانچه اگر اجزاء نجاست در آب استنجاء ظاهر باشد نیز ضرر ندارد هر چند احوط آنست که چنانچه پنج مخصوص وقتی که در زمین مستقر شده باشد بلکه احتیاط آنست که اگر من نجاست در غرض و اله باشد نیز احتراز نماید هر چند تمیز و جدا نباشد چون غسل بول که با قطره بول باشد چهارم آنکه از موضع متعارف اصلی یا عارضی متعارف شده بیرون آید پس اگر موضعی سوراخ شود و بول یا غایط بیرون آید از اسم استنجاء خارج است و غسل بول خفته مگر در نیز احتراز نمایند مخصوص در غیر اطفال علی الاحوط و بهتر آنست که چنانچه نماید از آب استنجاء که مزیل من نجاست باشد و لکن محل نجاست هنوز پاک نشده باشد بلکه بهتر آنست که اگر غسل مزلیه و مطهره نیز چنانچه ناپس اگر غسل مطهره نه مزلیه باشد غسل پیش پاک است و اگر غسل مزلیه باشد نه مطهره یا غسل مزلیه و مطهره باشد چنانچه اولی است هر چند آنهم پاک است و همچنین بهتر آنست که غسل مطهره کل محل نجاست را پاک بدارند نه بعضی محل و اگر شک کند در تغییر آب استنجاء یا خلط نجاست یا تعدی زیاده بر متعارف اعتبار شک نیست و اگر شک کند در استبراء یا در استنجاء و کثیر الشک نباشد بار ایراد کردن بگذارند و تا بهین حاصل شود باینکه بجا آورده هر چند از بیت الخلا بیرون بیاید و دست بگذرد و اگر اینکه زمان زیاده بگذرد که شک در آن از جمله و سوا حس حساب شود و اگر بداند که باین آب زاله نجاست ننموده و لکن نمیداند که آن نجاست بول و غایط بوده یا نه و بر فرض بودن بول و غایط نداند که از زاله بول و غایط از منجم نموده تا آنکه آب استنجاء حساب شود و پاک باشد یا غیر منجم تا اینکه نجاست باشد احوط نجاست و اقوی طهارت است خصوص اگر احتمال از زاله نجاست مثل خون و منی نرود و آب استنجاء هر چند بعد از شرطی مقدمه پاکست و لکن وضو و غسل باین

آن جایز نیست بنا بر احوط پس رفع حدث نمیکند بلکه وضو و غسل غیر رافع حدث است بآنها
 نیز آنرا مثل وضو و جنب و حیاض و غسال مستحبی ازاله نجاست بآن جایز است و غیر
 آب مستنجار را هر چند بعضی جایز دانسته اند و لکن در روایت که جایز نباشد بجهت قوه احتیال
 نجاست آن خصوص در بعضی از حالات اما مقاصد پس مقصد اول در وضو
 بدانکه وضو در حال اختیار و شستن و دوشیدن مسح کردن است و در حق کسیکه جیره در تمام اعضا
 وضویش باشد همه وضو از مسح تنها حاصل می شود که موضعی شستن مسح می نماید همه
 اعضا را و بدانکه در وضو چند چیز واجب است اول مسح بودنی فضا می که در آن وضو
 میگرد و دست را حرکت میدهد و همچنین شستن وضو یا مسح وضو و همچنین مسح بودنی مکان
 وضو را و گیرنده علی الاحوط مثل زمین و فرش و کفش که بر روی آن وضو گیرد و خصوص
 اگر مسح با نماید بر روی کفش غصبی اگر مسح مستلزم تصرف تازه در کفش شود مثل آنکه
 باعث حرکت کفش شود و خصوص اگر وضو باعث تأخیر در مغضوب و تأخیر مخصص
 از غضب شود و همچنین مسح بودن تمام لباس و محمول وضو گیرنده مثل پویش
 و خیاطه مغضوب و لباس مخصوص اگر بوضو تصرف تازه در آن حاصل شود مثل
 آنکه حرکت وضوئی متحرک شود و همچنین مسح بودن تمام خیمه و خانه و کشتی و جای که
 در آن وضو بگیرد که خطی از آن خیمه و کشتی از آن خانه و کشتی و نعل اسپیکه
 بر روی آن اسپ وضو گیرند و تون و مغزله حامیکه در آن وضو گیرند یا غسل کنند و همچنین
 مسح بودن ظرفی که بخود آن ظرف وضو بزد که از آن طرف آب بریزد یا در آن ظرف
 وضو بدارد قاضی نماید نه آنکه بدست از آن طرف غصبی یا طلا و نقره آب بردارد و همچنین
 مسح بودن محل ریختن آب وضو و قطرات آن هر چند دلیل واضحی در جمیع صور ندارد
 مگر در صورتیکه غسل و مسح وضو یا تیمم متحد یا حرام شود مثل غصبی بودن قضا یا خیمه یا آنکه
 بطرف غصبی وضو بگیرد یا در او وضو بگیرد یا آنکه وضو غسل مستلزم تصرف تازه در غضب
 باشد مثل آنکه مسح نماید با انگشت غصبی پس زمین غصبی به تنهایی نه یا هوا و فرش
 غصبی و کفش یا نه صحت وضو نیست خصوص اگر مسح در مکان مباح نماید و اما شستن
 در وضو و غسل با انگشت غصبی ضرر ندارد مگر آنکه محتاج شود در وضو و غسل بجهت
 دست که مستلزم حرکت انگشت شود و اگر انگشت در دست دیگر باشد و از دست یا انگشت

اگر مسح
 با انگشت
 غصبی

وضو
 در آن مکان

و اگر در وضو یا غسل قصد رفع حدث معین نماید بدون غیر باین نحو که وضو می‌آزم بجهت رفع
 حدث حاصل از خواب تنهایی وضویش صحیح است و رفع حدث بالمره می‌شود و چنانچه اگر قصد
 نماید که وضو تجدیدی می‌آزم و معلوم شد که وضو داشته وضویش صحیح است بنا بر اقوی
 یا اینکه قصد رفع حدث باین وضو نداشته بلکه قصد تجدید داشت بلی احوط آنست که باین وضو
 انگشتان کند و اگر مرد و جنبی یا زن چپینه وضو یا غسل کند یا انگشت یا بلی انگشت قصد آنکه
 بنماید بیکریه محل وضو یا غسل خود را و این قصد را بافعال وضو داشته باشد نه بمقتضای خاز
 مثل برهنه نمودن خود را برای غسل و بالا کردن آستین برای وضو در این وقت وضو و غسل
 او باطل است هر چند اتفاقا دیده نشود و اگر وضو یا غسل نماید در مکانیکه میداند که دیگری
 محل وضو یا محل غسل یا عورت او را می‌بیند و قصد نماندن نداشته باشد ضرر ندارد و علی الاطلاق
 هر چند احوط ترک است خصوص در حق زن یا عورت مرد که بر او ستر لازم است چنانکه می‌آید
 بشوید روی خود را از رستگاه موی پیشانی ستر تا آخر خنجر در طول و آنچه که فراموش نگشت
 مهین و میانین در عرض نسبت به متعارف از مردم و و وسفیدیکه در دو طرف پیشانی ستر می‌باشد
 که ترغاشتن بگویند لازم نیست شستن آن و بشوره که زیر آبرو وریش بچنان باشد ستر
 آن لازم نیست و شستن خود آبرو وریش لازم است بشرط عدم تجاوز ریش از خندرو
 و اگر بشوره نمایان باشد در میان سوسه و اسم احاطه سوسه بر بشوره صادق باشد احتیاطاً
 شستن هر دو وریشیکه از دو حد که گذشت باشد شستن آن مقدار تجاوز لازم
 نیست پنجم شستن هر دو دست از مرفق تا انگشتان و اگر ماضی مثل انگشتان باشد
 آنرا حرکت دهد و چرک ماضی را زایل کند مگر آنکه مانع وصول آب نشود یا آنکه یقین بداند که
 چرک مانع وصول آب در باطن میباشد که در این وقت لازم نیست ازاله آن هر چند
 عدم وجوب ازاله چرک در صورت عدم تجاوز مقدار هر یک از شش پرده خالی از قوت نیست
 و اگر در اثنای طهارت از وضو یا غسل یا تیمم پیشتر در موضع مسح یا غسل بر بنید و نداند که
 مانع است یا نه باید از آن کند و اگر نداند که آیا مانعی در محل وضو یا مسح و غسل هست یا نه او
 اینست که لازم نیست جستجو نمودن تا اینکه مطمئن یا یقین به نبودن آن نماید هر چند تحصیل
 یقین با امکان آن و مطمئن با عدم امکان آن احوط است و اگر بعد از طهارت از وضو یا غسل
 یا تیمم مانعی در اعضا حسه خود بر بنید یا چیزه بر بنید مثل سیاهی و نداند که مانع بوده یا نه در

چنانچه
 می‌آید

چنانچه
 می‌آید

سبلی اگر تقدیر داشته باشد در پیش

هر دو صورت اعتبار بآن کنند چه یقین داشته باشد که پیش بود و یا نه یقین بهم بکنند که مانع از وقوع
 آب شده آن وقت لازم است اعاده و ضو نماید در صورت عدم بقاء مولات و اعاده آن خبر
 و ابعد آن نماید در صورت بقاء مولات و در تمام شستن و دست باید ابتدا از اعلا نماید
 بخوبی که بگوید که دست و راز بالا باین شسته است و این حاصل میشود باینکه بالای هر
 سمت را از اول بشوید و چند بالا ترا از آنرا در سمت دیگر شسته باشد پس واجب نیست که
 نشوید چیز از باین را پیش از بالا هر چند در شستن نباشد چنانچه لازم نیست ابتدا با اعلا
 حقیقی در فرجه چشم و باطن بینی که من باب مقدمه میشوند پس رعایت الاعلی فالاعلی ^{حقیقی}
 لازم نیست و آنچه لازم است شستن از اعلاست نه ریختن آبی ریختن از اعلا مستحب است
 شستن مسح بشوید مقدم سر که برین قیده است که سمت چپه تا سمتگاه مو بر طوبت
 دست از آب و ضو نه از خارج بقدر شستن مسح هر دو باز انگشتان تا قبه قدین و احوط
 آنست که مسح کند تا گردن پا در طول و در عرض مسح کافیست و اگر از انگشت کوچک پا
 ابتدا نماید باید بخوبی نماید که خط مسح از پشت پا گذرد و حکم زن حکم مرد میباشد و مسح سونی که مختص
 موضع مسح باشد و از بانی دیگر و با جمع نشود باشد و محاذی موضع مسح باشد کافی است و این
 هر دو مسح باید آب تازه نباشد چنانچه گذشته و باید که آن رطوبت رطوبت باطن و دست
 باشد نه جاست و بگوید اگر دست بخشد از اعضای وضو که رطوبت دارد بگیرد از هر یک که خواهد
 یا بر آغوشی هفتمی آنکه مسح نماید باطن کف دست یا باطن انگشتان پس جایز نیست
 و حال اعتبار مسح پشت دست بلی در حال اضطراب جایز است هشتی مولات
 یعنی در پشت شستن یا بنیغی که بگوید مسح نماید که قبل از شستن مسح نمودن
 عضو هر یک از اعضا سابق خشک نشود پس کافیست در مولات وضو اینکه شستن
 کند بغسل با مسح عضو لاحق و در آنکه رطوبت و بعضی از اعضا سابق باقی باشد
فصل در ترتیب باین معنی که اول رور بشوید و بعد دست راست را و بعد دست
 چپ را و بعد مسح سر نماید و بعد مسح پا و و مسح پا هم ملاحظه ترتیب نماید بنا بر احوط
 و لازم نیست مسح نمودن هر دو دست است و همچنین لازم نیست که مسح پای راست را
 بدست راست نماید و مسح پای چپ را بدست چپ نماید لیکن احتیاط خوب است و همی
 آنکه وضو گیرنده خود داخل وضو را بجا آورد و اگر آنکه متعیر باشد یا نه باشد یا نه همی آنکه آب

تیمم

تیمم

تیمم

تیمم

تیمم

۳ جمیع اعضا
۴ در بعضی اعضا

و ضروری نماید بر اعضای وضو بخوبی بگویند که این وضو مثل وضو دست راست است
 زیرا نیکو بگویند مسح کرده است و قاضی هم اگر آب وضو در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره
 نباشد که اگر باشد و نهر باشد وضو باطل است و اگر در آب باشد یکی در ظرف غصبی یا
 یا نقره و دیگری در ظرف مساج یا گلی یا شستن این وقت وضو صحیح است هر چند از ظرف غصبی
 یا طلا و نقره وضو بسیار باشد و اگر از آن ظرف آب نریزد و علی الاحوط و در آن ظرف وضو
 از تماسی بگیرد و این هم آنیکه لازم باشد و در وضو ریخته آوردن و بجا نیارودن که اگر
 درین حال وضو بگیرد باطل است چنانچه در هم آنیکه اعضای وضو پیش شستن و مسح
 نمودن آن عضو پاک باشد اما اگر غیر اعضا وضو نجس باشد ضرر ندارد باقی و در هم
 آنیکه باقی نباشد از استعمال آب مثل بر روی سایر چیزها نیکو باعث تیمم است همچنین شستن
 دست که وضو منافعی تقیه منافعی حق غیر نباشد پس مسح نیست وضو اجیر خاص و وضو
 بنده یا کینه و وسعت وقت چون از وضو مساج و مالک و نهج آنکه وضو فی نفسه
 نیست بلکه برای شستن و جهت اول برای نماز و جهت غیر نماز است که وضو برای
 آن لازم نیست بلکه جنب و یا وضو هم میشود و بعد از آنکه وضو و حکم نماز و جهت نماز
 وقت نماز است و اگر وضو شستن در نماز و همچنین سجده سهو بنا بر احتیاط در وضو
 واجب در ضمن حج و عمره و طایفه تنهایی یا آوردن سببی برای مس خط قرآن اگر واجب
 شود بنزد یا بعد یا بقیسم یا بجهت پاک کردن از نجاست یا بجهت گرفتن قرآن از دست
 کافر یا بجهت جمع کردن قرآنیکه از جهت یاد و خوان متفرق شده باشد و در زیر قدمها واقع
 شده باشد که اگر در این مواضع محتاج بمس خط قرآن شود و همچنین اسکا و الله و اسکا و فیما
 و اسکا و این معصومین علیه السلام بنا بر احتیاط و بدانکه اگر کسی وضو و خود را فاسد نماید
 باین نحو که شستن وضو یا مسح نمودن آنرا بقصد ریای نماید پس اگر در اول وضو قصد
 ریاء داشت وضویش باطل است و اعاده وضو لازم است و اگر در ثانی وضو یا مسح
 قصد ریای نماید باحوط بلکه اقوی نیز وجوب اعاده وضو است از ابتدا و اعاده آن جز
 بکار نمی آید هر چند موالات باقی باشد و اگر فساد وضو در ثانی آن سبب قصد دیگر باشد اگر موالات
 باقی است اعاده همان بخرد نماید و اگر باقی نیست اعاده وضو نماید و اگر کسی یقین داشته
 باشد که آب نجس بوده یا آنکه موضع وضو نجس بوده و غفلت و وضو ساخته و لیکن

وضو باطل است
 اگر در ظرف غصبی یا
 طلا و نقره باشد

مگر از کف دست خود از ظرف غصبی
 یا طلا و نقره آب بگیرد وضو باطل است

وضو باطل است
 اگر در ظرف غصبی یا
 طلا و نقره باشد

وضو باطل است
 اگر در ظرف غصبی یا
 طلا و نقره باشد

وضو نمیدانند که آن آب نجس یا موضوع وضو پاک کرده یا نه وضویش صحیح است و لکن لازم است
که آن آب آن نجس بداند و موضوع وضو را هم نجس بداند و اگر قطرات آن آب وضو بدن یا جامه
ایش مثلا رسیده باشد لازم است که آنرا نجس بداند بلکه لازم است علی الاحوط که محل وضو خود را
هم بعد بشوید و نماز کند و لکن وضویش صحیح است چون شک بعد از فراغ است اعتبار ندارد
و اگر شک در جبر آخر داشته باشد که نلاند مسح پای چپ نموده یا نه پس اگر مشغول بکار
شده یا آنکه منتقل شده باشد از محل وضو بجای دیگر اعتبار بشک خود نمکند و همچنین اگر در شک
وضو شسته باشد و لکن طول زیاد کشیده باشد که محل وضو باشد باز شک منوط اعتبار
ندارد و اگر طول زیاد کشیده باشد و مشغول بکار دیگر شده و از محل وضو نیز بجای دیگر رفته
باید مسح نماید اگر موالات باقی باشد و الا عاده وضو نماید و اگر یقین دارد در سجده و شکست
که بعد از آن وضو گرفت یا نه لازم است که وضو بگیرد اگر قبل از شروع بعمل شروط بطهارت
باشد و لازم نیست که وضو بگیرد اگر این شک بعد از فراغ از عمل مشروط بطهارت باشد یا نه
بهمان حکمیکه فارغ شده مثل نماز ظهر که بعد از فراغ از آن شک نماید که وضو گرفته یا نه نماز ظهر
محکوم بصحة میباشد و از برای نماز بعد از آن وضو بگیرد و اگر این شک در اثنای عمل باشد
مثل اینکه در اثنای نماز ظهر مثلا شک در وضو گرفتن نماید قطع نماز بکند و بعد از طهارت نماز
را از سر گیرد نظر بعدی که وارد شده و لکن چون دلالت حدیث محل تا مل است اگر
نماز را تمام نماید و بعد عاده کند بهتر است بلکه تمام نمودن نماز بدون حاجت با عاده قوی
می باشد مثل شک بعد از فراغ هر چند برای نماز بعد باید وضو یا وضو را علی الاحوط و همچنین
اگر در اثنای نماز شک در استنجاء یا در تطهیر اعضا یا شرايط دیگر نماید که محلس پیش از نماز
باشد که شک بعد از استنجاء و محل حساب شود که این شک نیز اعتبار ندارد بلکه برای نماز بعد
عدم اعتبار بشک مرقوم نیز قوی می باشد هر چند خلاف احتیاط است و همچنین اگر یقین بپرو
دارد و شک دارد در تقدم و تاخر که نداند که کدام پیش بوده حکم همین اقسام ثلاثه را در تن
فرض نیز جاری نماید و اما اگر یقین بطهارت دارد و شک در حدث و نقض طهارت نماید
این شک را اعتبار نکند و خود را با طهارت بداند در همه اقسام ثلاثه خواه قبل از شروع بعمل
مشروط بطهارت باشد یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از آن خواه بالنسبه بهمان عمل باشد
که از آن فارغ شده یا غیر آن بلکه عاده وضو شروع نیست مگر بقصد تجدید یا احتیاط -

در سجده
تلاوت
و غیره

و بدانکه اگر در مواضع وضو جیره یعنی تحتانی باشد که شکسته را بآن می بندند از جهت صلاح
آن و نتواند که زیر جیره را در موضع مسح کند و در موضع غسل بشوید یا آب بر جیره برساند
بجهت خوف ضرر یا نجاست آن یا عذر دیگر لازمست که تمام جیره را مسح کند اگر جیره در موضع
غسل باشد و اگر در موضع مسح باشد اکتفا نماید مسح همان مقدار که لازمست مسح آن موضع
قبل از جیره بلی لازم نیست مسح آن موضعی که تعذیر یا تشترشته باشد مسح آن مثل میان
خیوطیکه جیره می بندند پس مسح جیره در موضع شستن کفایت میکند از غسل شده هر چند
تا در مسح بشوره باشد و واجب نیست که بعد از تعذیر شستن بشوره و الا مسح بر شستن کند
و بعد از تعذیر غسل بشوره و مسح آن مسح بر جیره نماید بلی و جهت در مسح جیره در موضع مسح
قصد مسح نمودن و کف دست و باطن کف مسح نمودن و اما در مسح موضع شستن شرط
نیست که کف دست باشد و لازمست که جیره در موضع غسل را مسح کند آب و
کفایت نمیکند تری دست و رطوبت آن بخلاف جیره در موضع مسح که رطوبت دست
کافیست و دو او مرهم و کهنه که بر روی دهن فرخ میگذارد حکم آنها حکم جیره است که مسح
بر روی آنها نماید و لکن مختص است جواز مسح بهمان کهنه و جیره و چنانچه از موضع صحیح را
مسح کند مگر آنکه موقوف باشد تحقق جیره و کهنه و دو ابضم موضع صحیح و اگر بر روی دهن و دهن
و شکسته جیره از جیره و دو او کهنه نباشد بلکه کثوف باشد و شستن ضرر نداشته باشد بشوید
و اگر ضرر داشته باشد مسح کند و اگر مسح آن موضع تعذیر یا تشترشته باشد یا نجس باشد کهنه یا
در آن موضع بگذارد و مسح بر روی کهنه نماید و اگر متعذیر یا متعذر شود از وضع کهنه و مسح بر روی
آن اکتفا کند بشستن طرف آن و اگر متعذیر یا متعذر باشد عمل بکرم جیره تیمم نماید بلکه احوط
آنست که در آن موضع جیره تیمم را نیز ضم نماید هر چند اقوی کفایت وضوی جیره میباشد از
تیمم و ضم تیمم لازم نیست و حکم موضع غسل در جیره حکم موضع وضو میباشد و در در چشم جیره
بیشتر علی الاقوی بلکه کفایت میکند تیمم به تنهایی هر چند ضم وضو و جیره اگر ممکن شود ضرر ندارد
و با وضو و جیره لازم نیست از برای نماز دیگر بر چند رفع عذر جیره بشود بلی اعاده
احوط است چنانچه احوط آنست که در وضو و جیره یا تفتیه و همچنین غسل قصد رفع حدث
نماید بلکه قصد اتمام صلوٰه نماید و الله العالم و بدانکه شکسته وضو باعث وضو و وضو
چیز است اولی و کسب خروج بول و غایط هر چند جدا شود بشرط آنکه از موضع

در چشم جیره
وضو و جیره
بیشتر علی الاقوی

معذور مکلف باشد هر چند معذور غالب مردم نباشد و آب مال و گرم معذور و غم نهند و نه و شستن
 و سخن اگر خارج شود آلوده بناید نباشد ضرر بوضویش ندارد چنانچه خروج غذا قبل از اتمام وضو
 که اسم غایب بر او صادق نباشد و لغوث بناید نباشد ضرر بوضو ندارد و باعث وضو نمی شود
 مثل تخم نمودن و غذا از معده بیرون آمدن مستحبی خواب یکدول و گوش و چشم بخواب رود
 و ذایقه فرق میان شور و شیرینی کند و حواس معطل شده باشد و پتلیک باعث وضو نمی
 شود هر چند در پتلیک خواب نیز بیند و بین النوم و اليقظه حالتی است معروف چنانچه خواب
 و بیداری حالتی هستند معروف پس مظنه بخوابیدن را اعتبار نکند همچنین مظنه در
 سایر نواقض نیز معتبر نیست هر چند از قول یک عادل حاصل شود بلی قول دو عادل معتبر است
 هر چند مظنه حاصل نشود چنانچه هر چند که غالب بر عقل شود چون بهوشی دستی و سرخ
 و خوف و وحشت زیاد و همچنین خشالی زیاد می که بر عقل غالب شود یا باعث زوال عقل
 شود چون دیدن انگلی پنج پهل استحاضه قلیله و همچنین متوسطه برای غیر نماز صبح و احتیاض
 کثیره برای عصر و عشا و اما متوسطه برای صبح و کثیره برای ظهر و مغرب و صبح پس باعث وضو
 و غسل هر دو میباشد ششم و هفتم و هجدهم منسبت حیض و نفاس که
 ناقض وضو و باعث وضو می شوند نهمی مرتبه بیول اگر قبل از استبراء خارج شود
 و هجدهم باید که از خروج معذور متعارف خارج شود بشرط آنکه از معده باشد خواه با عذر باشد
 یا به صد و خروج با و این فرج زن یا ذکر مرد اعتبار ندارد مگر آنکه معذور شود علی الاحوط و جنابت
 شکسته وضو میباشد لکن باعث غسل است نه وضو و از برای غیر این دو چیز وضو لازم نیست
 مثل ندی که خارج میشود عقب شهوت و تلاعب پیش از خروج منی و ودی بدال مگر که خارج
 می شود بعد از خروج منی و ودی بدال مگر که خارج میشود بعد از بول مثل عاف که خون را غ
 شود یا آنکه بفرج زن یا باری کند یا آنکه قی کند یا آنکه اما که کند یا شایف نماید باعث وضو
 ناقض آن نیست مقصد دهم در غسل است بدانکه غسلهای ایستادگی
 است اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه کثیره و متوسطه که
 خون از پنبه بگذرد و یا فرود رود هر چند بگذرد و اما اگر خون استحاضه قلیله باشد که روی پنبه
 را بگیرد و فرود نرود غسل واجب نیست بلکه وضو لازم است چهارم غسل نفاس پنجم
 غسل منسبت ششم غسل منسبت و بیان این مقصد در ضمن چند فصل است فصل

مقصد دهم در غسل است

در غسل جنابت
در غسل جنابت
در غسل جنابت

فصل اول در غسل جنابت است بدانکه جنابت حاصل می شود بدین احوال جامع در آن
می شود باینکه از ذکر بقصد نیت گاه در غسل فرج شود هر چند حشفه بریده باشد و اگر دخول کند و در
زن و یار برود و انزال نشود و غسل واجب میشود هر چند مرده باشد بلکه اگر وطی نماید در فرج
حیوان یا در حیوان نیز غسل کند و احتیاطا در هر مرد و حیوان غسل بشکند و وضو باز دو نماز
کند و حق میردن آمدن منی چه در خواب و چه در بیداری چه مرد و چه زن چه از عروج مقام
و چه از غیر معتاد و چه از بسیاری جماع بصورت خون بیاید یا نه و شامخته میشود و خروج منی
بشبهوت و جهنگی و سستی در بدن و در بیاور کار نیست و علامات اول و حاجت بستر
بدان نیست و در غسل جماع بالف حریر بیکر و جماع بطوریکه حشفه یا تمام ذکر غایب شود و در فرج
ولیکن فاسه حاصل نشود با اعتبار کشادی فرج و آنکه با اعتبار درازی قضیب حشفه خود را در
خود فرو برد و نخوان از فروغ مشککه البته احتیاط نماید بلکه هر وقت که احتمال جنابت در خود
و در بهتر است که غسل کند ب نیت قربت و بعد از آن بشکند و وضو بسیار دو نماز کند و اگر
بهم نشکند لازم است وضو بسیار دو و بدانکه طفل جنب اگر بالغ شود و دیوانه جنب اگر عقل
شود و کافر جنب اگر مسلمان شود لازم است که غسل کنند و بدانکه در غسل چند چیز شرط است
اول براح بودن مکان چنانچه تفصیل در وضو گفته شد و یکی طاهر و مطهر و
سباح و مطلق بودن آب سببی طهارت هر عضو قبل از شستن آن هر چند احوط است
که اول از آن نجاست از جمیع بدن نماید و بعد از آن شروع بعمل نماید حتی آنکه اگر در
ناخن یا شلا نجاستی باشد شروع شستن نیز نماید چنانچه مقارن نیت در غسل ترتیبی
باین نحو که مقارن نیت اول سر و گردن را بشوید و قدری از بدن را من باب مقدمه بعد
جانب است و قدری از جانب چپ را من باب مقدمه و بعد جانب چپ و قدری
از جانب راست را من باب مقدمه و نصف ناف و عورتین بلکه بیشتر از نصف را من باب
المقدمه در جانب است بشوید و نصف دیگر بلکه قدری بیشتر از جانب چپ بشوید
بلکه در هر دو جانب تمام آنها را بشوید که بهتر است و در غسل از تناسی نیت را مقارن فرو
بردن همه عضو نماید و اگر جمع نماید در نیت بمعنی اظهار بیال میان نیت در حال فرو بردن
اول عضو در میان نیت در حال فرو کردن آب تمام عضو را که هر دو نیت نماید بهتر است
ولیکن چون نیت داعی میباشد غسل نیزانی الحصول میباشد حاجت بجمع رقوم نیست

در غسل جنابت
در غسل جنابت
در غسل جنابت

احوط است و اگر خبری از اجزاء بدن را با آب فرو برد و باقی را آب بریزد جایز است پنجم
 آنکه غسل کننده خود فحال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد ششمی جاری نمودن آب را
 بجمع بدن هفتمی آنکه مانع از رسیدن آب به بدن نزایل کند یا آنکه آب را بر زیر او برساند
 تا آنکه آب بر سر و هشتمی باقی بودن بر حکم نیت است باین معنی که قصد منافعی یا
 و نحو آن نکند فهمی آنکه آب منحصر در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد بطریقی که در
 وضو گذشت دهمی آنکه حرام نباشد استعمال آب از جهت مرض و نحو آن یا از دهم
 ترتیب در خصوص غسل ترتیبی بخو که ذکر شد بلی ابتدا بشستن اعلی در جمیع اعضاء غسل
 شرط نیست بلکه ابتدای شستن اسفل قبل از شستن اعلی نیز جایز است دوازدهمی
 نیت سبب غسل تعیین آن هرگاه وجوب غسل بسبب تدر و عجز آن باشد یا آنکه غسل
 مستحب باشد بلی در غسل واجب شل جانی و نحو آن نیت رفع حدث کافیست و اگر شرط
 مرقوم احوط است مطم و اما موالات پس آن در غسل ترتیبی شرط نیست پس جنب می تواند
 مثلاً سر خود را بشوید و بعد از ساعتی یا بیشتر جانب راست را بشوید بلی در خصوص غسل
 استحاضه که منقطع شده باشد لازمست که در باین اعضا فصلی واقع از دوز و د اعضا
 غسل را بشوید و تعجیل نماید تا خون بیرون نیاید بلکه غسل در غالب شرائط و حکام مثل
 وضو می باشد و حکم این از و معلوم میشود مگر در ابتدا باعلی و موالات که ذکر شد و همچنین اگر شک
 کند در شستن سر بعد از دخول در جانب راست یا آنکه شک کند در شستن جانب راست
 بعد از دخول در جانب چپ التفات باین شک کند علی الاقوی بخلاف وضو هر چند احوط
 الحاقی غسل است بوضو و درین حکم غسل ارتماسی حاصل میشود بفرقن آب بخوی که
 آب جمیع بدن را فرو گیرد و حصول غسل در همین وقت است که آب جمیع بدن را فرو گیرد و آنکه
 غسل بتدریج و کم کم حاصل میشود بلکه حاصل میشود در همان لحظه که آب جمیع بدن را فرو گرفت
 و لازم نیست غسل ارتماسی خارج شدن از آب بلکه در میان آب و زیر آب میتواند غسل
 ارتماسی بجا آورد و خود را حرکت دهد بقصد غسل بلکه شرط حرکت از جهت احتیاط یا از جهت
 وصول آب بزیق بدین تمام بشره می باشد و الا از روش محل اشکال است و بدانکه
 اگر غسل را جمیع شوند یک غسل بر نیت همه کفایت میکند و همچنین غسل مستحب اگر
 جمیع شوند یک غسل کافیست و اگر واجب مستحب هر دو جمیع شوند و نیت همه را بکنند

در غسل
ارتماسی

در غسل
تدریجی

جائز است بنا بر اقوی بر چند احوط ترک است و اگر نیت خصوص غسل مستحب کند کفایت زوال آب
مشکل است و اگر نیت واجب نماید کفایت از مستحب میکند و در صورتیکه غسل واجب و جبهه جمع
و در میان آنها جنابت باشد اگر قصد غسل جنابت نماید کافی است از غسلهای دیگر و اگر قصد غیر
غسل جنابت نماید که آنها همان غسل کنند علی الاحوط تا اینکه غسل جنابت هم بکند و وضو ساقط
در سایر غسلها بواسطه غسل جنابت پس اگر زن طایفه ای بعد از پاک شدن جنبت شود یا قبل از
پاک شدن جنبت شود یا آنکه زن جنبت بود و طایفه شد قصد بر وضو غسل نماید در یک غسل
یا قصد غسل جنابت نماید و وضو از برای غسل حیض ساقط است یعنی وضو میخواهد پس طاهر
شده و در داخل غسل احوط قصد بپاشد و رنگ غسل بر چند اقوی کتابیک غسل
بدون قصد داخل بشیر طریقه قصد رفع حدث اگر بدون تعیین نماید یا آنکه تعیین نکند یا بیشتر
در بین غسل اعلی نباشد که در این تعیین اعلی کافی است تعیین او نه و جانکه روزه و
بروزه و جمیعین و کسیکه احرام حج بسته است حرام است بر او که غسل ارتاسی نماید و
همچنین صحیح نیست غسل ارتاسی عدا و عالم از ایشان چنانکه صحیح نیست غسل ارتاسی
از کسیکه در موضع غسل مجبوره داشته باشد که باید عوض شستن مسح نماید پس بر او لازم است
که غسل ترتیبی کند تا تاسی اگر غسل ارتاسی نماید باطل است چه عدا و چه سهوا چه جاهلا
و اما احکام جنبت پس بدانکه جنبت مرکب هشت چیز نمی شود مگر بعد از غسل اول نماز واجب
و سست مگر ناز میت که بر جنبت حرام نیست و اما اجزاء و فراموش شده در نماز پس از حکم نماز است
و همچنین سجده سهو بنا بر احوط نه سجده تلاوت و ناسجه شک و دهری طواف کعبه چه واجب
چه مستحب بهتر است کتابت قرآن حتی اعراب آن و همچنین مسح آسمان و متبرکه خدا و چهارده مصحوب
بنابر شرایط هر چند دلیل واضع ندارد چنانکه داخل شدن در سجده که بدین پنج چیز است
گرویدن در سایر مسا جده بلکه داخل شدن در آنها مگر بجهت گذشتن و مرور نمودن شش خندان
چیزی از سوره ای که غرام که سوره اقرآن التمجید و آلم تتریل و هم سجده است که حرام است خواندن
هر یک از اینها بر جنبت حتی آنکه اگر بسم الله بقصد این سوره آنگوید مرکب حرام شده است
و اگر بخواند یا سجده را تا واجب است که سجده نماید هفتی روزه گرفتن و اما نوشتن جنبت
قرآن را پس حرام نیست بلکه مکروه است و قول بمرت آن درست نیست و اما شاپر شستن
و رو ضات مطهره ای که پس دخول جنبت در آنها نیز حرام نیست بنا بر اقوی هر چند احتیاط

در جنابت

در جنابت
در جنابت
در جنابت

از نماز و غیره هیچ می باشند و اگر استبراء کرده و بول نکرده خصوصاً با امکان بول بر
 اگر بعد از بول یا در حال بول رطوبت مشتبه به بیند که احتمال منی بودن بهر دو واجب است
 که غسل دیگر کند و غسل سابق او نیز صحیح است بلکه احوط آنست که جنب را و امیکه استبراء نبوده
 مکرر غسل کرده و اعاده غسل نماید بجز بول هر چند رطوبت مشتبه ظاهر نشود **فصل دوم**
 در حیض و احکام طایض است بدانکه خون حیض گرم و سیاه و تاز و جهنده و با سوزش
 بیرون می آید در غالب اوقات و گاهی خلاف اینها هم میشود و هرگاه ضعیفه و در مرتبه درده
 ماه پیوسته موافق هم و مثل هم در عدد و وقت خون به بیند و قطع شود صاحب عادت
 عدویه و وقتیه هر دو است و اگر یک دفعه پنج روز و یک دفعه هفت روز مثلاً در اول ماه بیند
 این صاحب عادت و وقتیه است نه عدویه و اگر یک دفعه اول ماه دو دفعه دوم مثلاً آخر
 ماه به بیند و هر دفعه پنج روز باشد این صاحب عادت عدویه است نه وقتیه و بعضی اقرب
 نموده اند که هرگاه عادت قرار گرفت و بعد تغییر یافت و دو دفعه مثل هم دید غیر عادت
 اول عادت دوم معتبر است و همچنین اگر غیر عادت اول و ثانیه در مرتبه سیوم و دو دفعه
 مثل هم خون به بیند غیر اول و دوم عادت مستی معتبر است و گذازه هرگاه ضعیفه
 شک کند که خون از او خارج شده یا نه قرار دهد بر آنکه خارج نشده و شخص نیز لازم نیست
 چه در نماز باشد چه خارج از نماز و اگر چیزی از او خارج شود و شک ارد که خلوت یا نه
 تا علم بخون بودن ندارد پاک است مثل بول و منی و سایر نجاسات اما اگر خونی بجا
 خود به بیند و نداند که از چیست آمده یا از جابه دیگر از بدنش است خون نجس است و غسل
 بر او نیست و اگر خودش مشتبه بنفاس شود مثل آنکه چیزی بیرون آید و شک کند که نه است
 یا بعد انسان یا غیر آن حکم بحیض می شود خصوصاً اگر صفت حیض در آن باشد و خصوصاً
 اگر ایام عادت حیضش باشد و اگر دختر پیش از نه سالگی خون به بیند حیض نیست بلکه
 استحاضه است و اگر موجب غسل باشد بعد از تکلیف واجب است غسل بجا آوردن بر او
 عبادت و همچنین بر خونی که زنها بعد از سن یاس می بیند حیض نیست بلکه استحاضه است
 و زن یا سه میشو بعد از پنجاه سال اگر غیر قرشیه باشد و اگر قرشیه باشد بعد از شصت
 سال بنا بر شهور و اگر شک در بلوغ و اشتقاق باشد و خودش یا صفت حیض باشد
 یا شراط حیض پس عذر است بلوغ نیست و همچنین اگر غیر قرشیه شک در پنجاه سال

داشته باشد و سیده شک در شصت سال داشته باشد و خون به بند و کمتر از سه روز
 زیاده برده روز نباشد حیض است خصوص اگر بصفت حیض باشد و اگر شنبه شود
 بخون بکارت باید امتحان کند این نحو که پنبه بر دارد و لخته صلیبی کند پس اگر پنبه طوق داد
 بیرون آید خون بکارت است والا خون حیض است و اگر ممکن نشود که اختیار خود کند
 و شناسد باید بر حالتی که پیش بوده بهمان عمل کند چه استخاضه چه قروح و جروح و چه
 و اگر حال سابقش معلوم نشود بهتر آنست که با احتیاط عمل کند از نزدیک حیض و علی
 استخاضه تا معلوم شود و اما اگر ممکن باشد که اختیار خود کند و نکند و باز کند تا روشن باشد
 احتیاطا اگر چه بعد معلوم شود که حیض هم نبوده بلی اگر ترک اختیار بجهت غفلت یا
 نسیان یا بخوان باشد ضرر ندارد و باید خون حیض در تمام سه روز متصل ستر باشد
 هر چند در باطن رحم باشد که هر وقت پنبه بر دارد و لخته صبر کند و بیرون آورد پنبه خون
 آلوده باشد اگر چه خون خود بخود بیرون نیاید و اگر پنبه پاک بیرون آید و خون آلوده نباشد
 حیض نیست و شب اول و شب چهارم را اعتبار نیست و خارج از سه روز است همچنین
 شب یازدهم که استخاضه است و حیض زیاده از ده روز و کمتر از سه روز نمی شود و استخاضه
 زمان معینی ندارد و هرگاه سه روز متفرق در بین ده روز خون به بند حیض نیست و هرگاه
 در ظاهر شلا خون دید و ظاهر شد تا هر روز چهارم و در باطن رحم موجود بوده که هر وقت
 اگر پنبه داخل میکرد رنگین بیرون می آمده لیکن بخودی خود ظاهر نشده بجهت کمی آن
 آن نیز حیض است پس شرط خون حیض چند چیز است اول آنکه خارج شود هر چند
 بقدر ذره باشد پس اگر خون حیض در رحم سه روز یا بیشتر بماند و لکن هیچ خارج نشود
 حکم حیض بر او جاری نیست دوم آنکه کمتر از سه سال و زیاده بر پنج سال در غیر
 قرصیه و شصت سال در قرصیه نباشد والا استخاضه است نه حیض پس اما آنکه کمتر از
 سه روز و زیاده بر ده روز نباشد چهارم آنکه این سه روز متصل بهم باشند چنانچه
 گذشت که سه روز در ضمن ده روز کفایت نمیکند در حکم کردن بحیض پنجیم آنکه این
 خون درین سه روز ستر باشد بخو که گذشت بلی استمرار خروج شرط نیست ششم
 آنکه ایلم نشسته نام باشند هر چند بقلیق باشد چنانچه گذشت و هرگاه سه روز ستر خون
 دید و قطع شد پیش از ده روز باز روز بهم دید و قطع شد تمام حیض است با ایلمیکه خون

صبر

 اگر در این وقت
 خون حیض
 برسد

خون قطع شده بود و اگر سه روز متصل خون دید و قطع شد باز روز هم دید اما قطع نشد تا
 یازدهم یاد از دهم خون اول حیض است و دهم استحاخضه در غیر ذات العادة و اما ذات العادة
 پس بقدر عادتش حیض است اگر خون با یام عادت برسد و باقی استحاخضه است و اگر میان دو
 خون که بصفت حیض باشد ده روز فاصله بشود باستحاخضه یا باکی هر دو خون حیض است و
 صاحب عاده و قتیة در وقتش اگر خون پدید نرک عبادت کند اگر چه بصفت حیض نباشد
 و اگر چه یک روز یا دو روز پیش از عادت باشد مگر آنکه یقین نکند به نبودن حیض که باید آن
 وقت عبادت را ترک نکند و صاحب عاده عددی که اگر خون دید بصفت حیض ترک عبادت
 کند و اگر صفت حیض ندارد قوی نیز ترک عبادت مینماید مگر در و پیش از استقرار تا
 سه روز و لکن اگر ترک کند آنچه را که بر حائض حرام است و بجا آورد آنچه را که بر عاقل حرام
 هست و بجا آورد آنچه را که بر مستحاخضه واجب است تا معلوم شود بهتر است و بر طبق حیا
 است اینست تروک حایض و عمل مستحاخضه بر سبیل اجال و تفصیل در رساله دیگر ذکر شد
 و اما اگر خون از عادتش بگذرد تا ده روز صبر کند تا معلوم شود و اگر خود را حایض بداند
 باکی نیست مخصوص اگر صفت حیض داشته باشد هر چند اگر جمع نماید با من تروک حایض و
 اعمال مستحاخضه بهتر است مخصوص اگر صفت حیض نداشته باشد و بعد از صبر تا ده روز اگر
 بداند ایستاد معلوم می شود که همه حیض بوده و اگر از ده بگذرد پس حکمش می آید و زنیکه عادتش
 قرار گرفته باشد و خودش بصفت حیض نباشد یا آنکه بقیده باشد که تازه خون دیده باشد و در
 اول دیدن خون قبل از سه روز اگر احتیاط نماید به تروک حائض و اعمال مستحاخضه بهتر است
 هر چند اگر خود را حایض بداند باکی نیست و اگر کمتر از سه روز خودش قطع شود بعد از سه روز
 دیگر سه روز دوم حیض است اول استحاخضه اگر چه خون اول در زمان عادتش هم بوده
 باشد و اگر ذات العادة در تمام عادتش خون دید و بعد از عادتش هم قطع نشد تا از ده
 گذشت و تمیز هم نباشد با خون ایام عادتش یا آنکه تمیز موافق با عادت باشد همان زمان عادت
 حیض است و زیاده استحاخضه و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادت باشد و ممکن باشد
 حیض بودن هر دو مثل آنکه تمیز بعد از فصل بدو روز حاصل شد حکم میشود که ایام عادت
 و تمیز هر دو حیض است و هرگاه ده روز فاصله نشود و لکن مجموع زمان عادت و تمیز از ده
 بگذرد همه حیض است و اگر از ده بگذرد رجوع بر همان عادت و عدد عادت اولی است

استحاضه و حیض

از رجوع به تمیز و مبتدئه و مضطر به که عادت برای او مستقر نشده باشد یا آنکه نسیان عادت کرده باشد بطوریکه حفظ ایام عادت ندارد هر چند بطور اجمال باشد همین که خون ایشان ازده بگذرد عمل به تمیز کنند اگر تمیزی در خون ایشان باشد پس هر چه بصفت حیض است حساب حیض کنند و هر چه بصفت استحاضه است عمل استحاضه کنند بشرط آنکه خونیکه بصفت حیض است کمتر از سه روز یا ده برده نبوده باشد و اگر تمیزی یا شش روز یا نه نبوده باشد رجوع نماید مبتدئه و زنی که عادت مستقره ندارد بعد دو وقت عادت خویشان خود یا بعد عادت ایشان عمل کنند و اگر مختلف باشند غالب را بگیرد و اگر ممکن نباشد که خبر از ایشان بگیرد اگر خون مستحضر یا تا یکماه نخیر است مابین اینکه سه روز در ماهی و ده روز در ماه دیگر یا در هر ماه شش روز یا هفت روز یا حیض قرار دهد و هرگاه خونش ستر نشده آنگاه بلکه همان تجاوز از ده نموده یا نه یا مابین سه و هفت و میتوانده روز حیض قرار دهد مگر آنکه یقین کند که حیضش بدو روز غیر سه پس در این صورت هر قدر که یقین نجافش ندارد حیض قرار دهد و اگر این را هم نداند اگر هفت روز قرار دهد بهتر است و باقی را استحاضه و هرگاه صاحب دقتیه خونش ازده روز بگذرد و هفت حیض راند آشفته باشد و بعد از عادتش صفت حیض راند آشفته باشد و ممکن نباشد که هر دو حیض باشد عادتش حیض قرار دهد اگر چه صفت حیض راند آشفته باشد و اگر ضعیفه احتمال پاک شدن دارد و واجب است که اختیار باطن کند باین طریق که پنبه بردارد و در ده صبر کند و بعد بریند اگر آلوده بخونست پاک نیست و اگر آلوده بخون نیست پاکست و واجب است که غسل کند مگر آنکه یقین کند که خون عود میکند و اگر در حالت پاکی شک دارد که پیش از ده روز باز خون عود میکند یا نه باز واجبست که غسل کند و عبادت کند و اگر مظنه دارد که عود نمیکند باز واجبست که غسل کند و عبادت کند بطریق اولی بلکه اگر مظنه دارد که خون عود میکند چنانچه غسل کند نماز کند هر چند اگر عادت بعود دارد پیش از ده روز غسل نکند و صبر کند تا پاک نیست اگر چه این صورت هم اگر غسل کند و عبادت کند احوط و اولی است و اگر بعد خون ندیده تا ده روزش گذشت همان غسل کنایت میکند بآنکه حرام است بر حیض و اخل شدن در هر عبادتیکه مشروط بطهارت است و اگر بجا آورد صحیح هم نیست مثل غسل و نماز و روزه و حرام است جماع کردن در قبل حیض با علم بحیض و در جواز و طی و بر حیض اشکالست احوط چنانچه است هر چند جوازش قوی است و در وقتیکه از او بر حیض نه بیند و احوط در صورت حیض نه

ویدن از در اجتناب از وطی قبل نیز می باشد آنکفار و وطی در قبل حیاض اگر زن از او باشد مرد باید
 در احوال حیض بجه و نخورد و در وسط آن نه نخورد و در آخر آن چهار نخورد و نیم طلای مسکوک کفار با بقدر
 و در قیمت طلا را هم اگر بدید کفایت میکند بابر اقصای و قول زن در حیاض بودن و پاک بودنش
 مسوح است و هرگاه بعد از وطی خلاف اعتقاد شخص معلوم شود باطل یا وسط یا آخر حیض اعتبار کند
 آنچه در واقع بوده نه با اعتقادش و همچنین است گمان حره بودن یا امه بودن بجهت کفار و دادن
 و اگر کسی عاجز از کفاره باشد انتظار وسعه بکشد که بدید و استغفار نیز نماید که در بعضی اخبار هست
 که استغفار بدل است از کفاره هر چند توبه و استغفار کفاره را ساقط نمیکند علی الاحوط و کفاره
 وطی کبیره و حیض تصدق بسبب چارک ایستگندم یا جو می باشد و بهتر دادن ده چارک است بدست
 و وضو ساختن پیش از غسل حیض و غیر آن از غسل شرط صحت غسل نیست بلکه غسل
 بجه و وضو هم صحیح است بلی نماز نمیتواند بخواند مگر بعد از غسل و وضو جمیع آنچه وضو پیش از غسل
 باشد چه بعد از آن یا در آن است آن بلی پیش از غسل افضل بلکه احوط است چنانچه گذشت و هرگاه
 زن پاک شده باشد از حیض و لکن هنوز غسل حیض نکرده باشد و وطی با او جایز است با کراهت و اگر
 فرج خود را بشوید کراهتش کمتر میشود و حیاض قضا نمیکند نماز یومیه او احوط قضا نماز نیست
 که بنذر یا شبیه نذر یا بکثرت وضو و وجب شده و هرگاه از اول وقت بگذرد و بعد از اقل واجب
 از اداء نماز بحسب حالش از کندی و تند و قصور و تمام و جمیع شرائط از طهارت و غیر آن
 پس اگر بقدر قصور و تمام و غیر تمام بگذرد و بجا نیامده حیاض شود قضا بر او واجب است
 و اما هرگاه از اول وقت درک کند کمتر از اقل واجب را و واجب نیست بر او قضا نماز هر چند
 در نماز چهار رکعتی سه رکعت را درک کند و در نماز سه رکعتی دو رکعت را درک کند و در نماز دو رکعتی
 یک رکعت تمام را درک کند و اگر از اول وقت بقدر تمام واجب و از آخر وقت بقدر یک رکعت
 درک کند و لکن با تمیز از جهت عدم قدرت بر استعمال آب بجهت نبودن آب یا بجهت خوف ضرر و نحو
 آن از وجبات تیمم غیر ضیق وقت و وجب است ادای آن علی الاحوط و اگر در اول وقت
 بجهت عروض حیض و بعد از پاک شدن در آخر وقت ترک کند او را لازم است قضا و علی الاحوط
 و همچنین اگر قبل از وقت با طهارت بوده و بجهت شرایط دیگر جمع نبوده و بجهت شرایط دیگر جمع
 نبوده که وقت داخل شده و آنقدر گذشت که اداء اقل واجب از تمام نماز ممکن بوده که عذر
 مستقط تکلیف عارض شده قضا لازم است علی الاحوط هر چند وجوب قضا مشکل است و اما

اگر طهارت اضطراری بجهت عدم وسعت وقت باشد بجهت نبودن آب مثلاً در این وقت نه
 او لازم است و نه قصار خیزد احوط او را میباشد و با عدم او آذوقه نیز احوط است و سنت است
 که حایض در وقت نماز وضو بپارد و در موضع پاکی یا مکان نمازش رو بقبله بنشیند و مشغول
 تسبیح و تهلیل و حمد خدا و صلوات و تسبیحات اربعه تلاوت قرآن شود اگر چه درین وقت و در
 غیر این وقت در حق حایض تلاوت قرآن کراهت دارد یعنی توبش کمتر باشد و مکروه است
 حایض خضاب کردن و قرآن همراه داشتن و دست بچاشیه قرآن رسانیدن و در وضو مالی
 نمودن و از سجده عبور کردن و هرگاه زن جنب حایض شود غسل جنابت نکند که صحیح نیست
 تا پاک شود و بعد از پاکی بریت برد و بگسل کند کفایت میکند هر دو را چنانچه گذشت فصلی
 در احکام استخاضه است بآنکه خون استخاضه در غالب اوقات فاسد و زرد و رقیق و صاف است
 و بستی و سنگینی خارج می شود بدون سوزش بخلاف حیض خون استخاضه محبت و تیکه
 دارند که پنبه را بقدر متعارف بسیارند و بر روی کهنه میگذارند و می بندند بر روی فرج و
 مطابق فرج میگیرند و مانعی از نفوذ خون نداشته باشند و رنگین نباشد بعد از بستن بقدر
 متعارف که نه بسیار طول دهد و نه بسیار زود بگیرد بر قسم است قلیله و کثیره و متوسطه اما
 قلیله آنست که خون به پنبه برسد و پنبه اسوراخ نکند که فرورود و متوسطه آنست که خون پنبه
 را اسوراخ کند و فرورود و کثیره آنست که خون به پنبه فرورود و بگذرد از پنبه و بکهنه برسد
 شرط است در حدوث حدث استخاضه مطلق اینکه خون از باطن خارج شود هر چند بقدر
 باشد و استمرار خروج شرط نیست بلکه کافی است بعد از خروج بمقدار غرره و جوهر خون در باطن
 بنحویکه توان بیرون آورد و اگر هیچ بیرون نیاید بالمره هر چند در باطن موجود باشد اثری بر او
 مترتب نمی شود و هرگاه از جمش خون استخاضه آمده واجب است که اختیار خود کند که خون او
 چه قسم از استخاضه است اگر معلوم شد که چه قسم از خونست بهان عمل کند و اگر معلوم نشد و ممکن
 نباشد تحصیل علم اگر ابتدای خون باشد استخاضه قلیله حساب کند و اگر ابتدای خون نباشد
 عمل بحالت سابقه نماید و حکم استخاضه قلیله آنست که واجب است در صورت متصل بودن
 خروج خون آنکه پنبه را عوض کند در صورت رسیدن خون به پنبه و ظاهر فرج را که در وقت
 نشستن برود قدم ظاهر میشود بشوید بلکه قدری از باطن فرج را نیز من باب المقدّم بشوید
 و از برای هر نمازی از نمازهای واجب وضو بپارد و در حال وضو نماز فرج خود را محکم بنهد

در نماز
در وقت
در وقت
در وقت

پس بند و بعد از وضو با نماز کند و نماز احتیاط و شکوک و اجزای منسیه مثل تشهد و سجده سهو
 حاجت بوضو علیحدہ ندارد بلکه بوضو همان نماز آنها را بجا آورد و بهتر آنست که از برای هر دو رکعت
 هم یک نوبت زد و در متوسط بر آنچه لاکه در قلیلہ بجای آورد و بجا آورد و علاوه بر آن غسل هم بر آن
 نماز صبح بجا آورد و اگر پیش از صبح خون متوسطه بر بند و هرگاه بعد از نماز صبح متوسطه شود از برای
 نماز ظهر و عصر غسل کند احتیاطاً و وجوباً همچنین از برای نماز مغرب و عشا اگر قبل از مغرب و
 عشا یا بعد از نماز عصر متوسطه شود و همچنین در کثیره باید بجا آورد آنچه را که مستحاضه باستانه قلیلہ
 بجای آورد از تغییر غلبه بلکه خرقه بشرط وصول نجاست و شستن فرج و وضو بجهت هر نماز واجب
 و علاوه بر آن غسل نماید یکی بر آن نماز صبح و یکی بجهت نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا
 و هرگاه مستحاضه کثیره یا متوسطه بعد از نماز قطع شود بالمره از برای نماز دیگر غسل پاکی کند و جایز
 نیست که مستحاضه کثیره زیاد از دو نماز را بیک غسل جمع کند و لکن جایز است از برای هر نماز یک
 غسل کند هرگاه فاصله عرفیه نشود میان دو نماز یا آنکه فاصله شود بجهت یک در حکم نماز است و اگر فاصله
 عرفیه شود یا فاصله شود بجهت یک در حکم نماز نباشد و جایز است از برای هر نماز غسل کند و هرگاه
 بعد از شروع در غسل با وضو خونی از وضعیضه خارج نشود تا خیر نماز یا بغسل با وضو ضرر ندارد
 و اگر بعد از غسل پیش از نماز خون استحاضه در ظاهر و باطن قطع شود غسل رفع حدث استحاضه
 باید بکند و بغسل اول گفتا کند چنانچه و اگر در ظاهر تنها قطع شود و زمان گنجایش وضو و غسل
 نماز را داشته باشد اعاده طهاره نماید علی الاحوط و اگر وقت تنگ باشد حتی به تیمم نودن همان
 غسل نماز کند و اگر وسعت تیمم را داشته باشد و تیمم کند یکی برای وضو و تیمم دیگر برای غسل و غسل
 اول بعد از انقطاع در ظاهر به تنهایی بدون دو تیمم گفتا کند احتیاطاً و اگر تنگ و وسعت وقت
 برای اعاده غسل یا تیمم داشته باشد گفتا بطن بغسل نماید اگر چه احتمال بدیه که در باطن رحم نیز قطع
 شده بلی اگر بعد معلوم شود که در باطن رحم قطع شده بود اعاده طهاره نماید بلکه نماز را احتیاطاً
 اعاده نماید آنگاه اگر در آنجا نماز خون قطع شود از باطن رحم و علم بوسعت وقت داشته باشد
 نماز را قطع کند اعاده طهارت و نماز نماید و اگر نماز را تمام کند و اعاده طهارت و نماز نماید احوط است
 و همچنین است اگر خون از باطن قطع شده و از ظاهر نیز بالمره قطع شده و لکن سست شود و آرام
 بگیرد که بعضی از اوقات خارج شود و بعضی از اوقات خارج نشود و زمان عدم خروج گنجایش نماز
 طهارت و صلوة یا احدی یا دوشسته باشد و بعد اعاده طهارت و نماز وقت دوشسته باشد اعاده

کند و اگر خون در آلتی نماز را کم گرفت و نه فهمید که در باطن قطع شده بود بعد فهمید که قطع شده
 اعاده طهارت و نماز نماید و حکم انقطاع کثیره در آلتی غسل حکم انقطاع کثیره در آلتی نماز است
 و اگر زن یقین کند بآرام گرفتن خون او در زمانیکه گنجلش طهارت و نماز را دارد و وجب است آن
 آن زمان را با اسکان در نزد بعضی لکن اقوی عدم وجوب انتظار میباشد و هرگاه استحاضه
 متوسطه رود در دست پیش از نماز مغرب و عشاء تا پیش از نماز صبح غسل از برای نماز صبح
 و وجب است و هرگاه بعد از نماز صبح خون متوسطه ببیند و قطع شود از برای نماز ظهر و عصر غسل
 او وجب است که ضعیفه حفظ کند خود را از خون در طهارت و نماز بقدر اسکان که خون از او
 خارج نشود چنانچه گذشت اگر تقصیر کرد و حفظ کردن خود و خون خارج شود در بین نماز اعاده نماز
 نماید بلکه وضو و غسل را هم اعاده نماید و اگر حفظ کرد و لکن خون خارج شود بجهت غلبه و زیادتی
 ضرر ندارد و هرگاه در بین نماز صبح قلیله متوسطه شود و نماز باطل است باید غسل کند و نماز را اعاده کند
 و اگر وقت تنگ باشد تیمم کند و هرگاه استحاضه غسل کند و وضو باز دهد و خود را از خون بشوید بقا
 با وضو ندارد و هرگاه استحاضه کثیره پیش از نماز خون او قطع شود باز ببیند شبانه روزی پنج
 غسل بر او واجب میشود بشرط آنکه زمان قطع و سعة اعاده غسل را داشته باشد و اگر در بین
 غسل استحاضه یا بعد از غسل استحاضه حدث اخضر مثل بول و غیره صادر شود صحت غسل قلیله است
 خصوص اگر بغیر خیار باشد پس میتواند که گفتا کند با تمام بغسل ای همان غسل و لکن وضو و
 باز و هر چند رسا بقی وضو گرفته باشد و نماز کند و احوط اعاده وضو و غسل هر دو می باشد و اگر
 نماز او در بین غسل استحاضه حدث اکبر سرزند و همان حدث باشد که غسل از برای او میکند یا پست
 باشد مثل آنکه متوسطه عارض شود در آلتی غسل کثیره اعاده نکند غسل اگر تقصیر و حفظ خود از
 خون و تقصیر و تعجیل در اتمام غسل یا تاخیر در شروع نماز نکرده باشد و اگر غیر آن حدث سرزند و بالا تر
 از آن باشد مثل آنکه در آلتی غسل متوسطه کثیره عارض شود یا آنکه سبب آن باشد مثل سبب میت یا
 جنابت آن گفتا بان غسل کند و از برای آن حدث غسل بگیرد بلکه علی الاحوط اعاده غسل اول نیز
 نماید یا آنکه در غسل دیگر قصد داخل نماید فصل چهارم در احکام نفاس است با آنکه ضعیفه
 بعد از وضع طفل یا سقط آن اگر چه مضغه یا علقه باشد که خون به بیند و تازه روز قطع شود
 یا کمتر از ده روز یا در طرف ده روز هر چند طوط باشد که قطع شود نفاس است و اگر شک در
 ولادت دارد نفاس نیست و محض در شخص هم واجب نیست و خون پیش از تولد طفل حیض

غسل استحاضه
 در آلتی نماز

غسل استحاضه
 در آلتی نماز

حیض نشود و بر شوهر یکمی اگر در سه روز متوالی ببیند و دیگر آنکه تنافس ده روز فاصله باشد و الا
 حیض نیست و هرگاه با خروج طفل خون خارج شود تنافس است بنا بر اقوی و تمام طفل که تولد شد
 ابتداء ده روز تنافس است اگر چه بدول انجامیده باشد تولد طفل و هرگاه ضعیفه در وقت تولد طفل
 خون دید و پاک شد و روز دهم باز خون دید و پاک شد تمام ده روز تنافس است و هرگاه بعد از
 تولد طفل خون ندید و روز پنجم دید تا روز دهم قطع شد تنافس شش هفت روز بعد است چنانچه
 اگر در روز دهم مثلا خون دید بمقدار لخته همان لخته تنافس است و هرگاه بعد از تولد تمام طفل
 خون دید و تا ده روز هر وقت که خون قطع شد تنافس همانست و هرگاه خون از ده روز
 تجاوز کند اگر عاده در حیض ندارد و ده روز را تنافس بگیرد اگر عادت در حیض دارد و عادت
 تنافس بگیرد و زاید بر عادتش استحا ضمه قرار دهد و احوط آنست که جمع کند باین ترک تنافس
 و اعمال استحا ضمه و احوط از آن قضا کردن نماز است بعد از عادتش تا ده روز و هرگاه خون
 تنافس در بین ده روز قطع شد و ضعیفه غسل کرد و روزه گرفت و در بین ده روز باز خون
 دید معین است از برای او افطار کردن خواه صاحب عاده باشد و قبل از آنکه عادتش
 باشد یا غیر ذلک عاده باشد و اگر بعد از عادتش باشد احوط تمام صوم و قضا آنست و همچنین
 حکم نازش و اگر ضعیفه صاحب عاده هفت روز در حیض بوده باشد مثلا بعد از تولد طفل خون
 نبیند تا هشتم و روز هشتم خون ببیند و از ده روز بگذرد تنافس نیست بنا بر اقوی اگر چه احوط
 آنست که آنچه تنافس باید ترک کند و آنچه باید عمل کند و این سه روز را روزه بگیرد و بعد قضا روزه
 بگیرد احتیاطا و هرگاه صاحب عاده هفت روز در حیض بعد از تولد طفل خون ببیند و از ده روز
 هفت روز را تنافس قرار دهد و باقی را استحا ضمه چنانچه گذشت و اگر روز هفتم را خون ببیند
 و از ده روز بگذرد همان روز هفتم تنافس است و اگر در چهار روز اول مثلا خون دید و قطع شد باز روز
 هفتم خون دید و از ده گذشت تا هفتم را تنافس قرار دهد و باقی را استحا ضمه و هرگاه روز اول
 خون دید و قطع شد و دیگر ندید تا آنکه روز هفتم عاده حیض گذشت در روز هشتم دید و قطع شد
 و از ده گذشت همان روز اول تنافس و باقی استحا ضمه است و احوط آنست که این سه روز را
 احتیاطا عمل کند که ترک نفسا و عمل استحا ضمه باشد و در جمیع احوال لازم است از برای نفسا
 استبراء احتمال انقطاع ما معلوم شود قطع شدن خون از باطن رحم و وجوب است عمل از
 برای انقطاع حقیقی تنافس آنچه بر مایض حرام است بر نفسا هم حرام است از مقاربت و

مس کتابت قرآن و غیر آن از عبادت و قرائت سوره های سجده واجب و گشت درس جدد و صحیح
 نبودن طلاق و دخول در سجده و گشت درس ایراد و غیره و مکروه است بر شوهر شش متع
 بودن مابین ناف تا زانوی او و خضاب و تلاوت قرآن و سنج است که نفاس در وقت نماز و وضو
 بسازد و مشغول نگردد و مثل حیاض و نفاس سه روز است اگر چه اولی رعایت احتیاط
 است تا بعد از روز جمیع نمودن احکام استخاصه و نفاس هرگاه ضعیفه و طفل نباشد تا تولد طفل
 دوم اولی ده روز است پس ممکن میشود که هرگاه زن سه طفل بزیاید هر یک بقاضیه ده روز
 نفاس اوست و روز باشد و اقل طهر میان دو نفاس معتبر نیست و فصل پنجم در غسل میت
 است بدانکه غسل واجب است برای مس بدن میت آدمی غیر شهید بنا بر اقوی هر چند
 معصوم باشد بعد از سرد شدن تمام بدن قبل از تمام غسل صحیح چه مس بدن با اختیار باشد یا با
 چه با قصد باشد چه به قصد و مس میت بتولد نیز حاصل می شود علی الاحوط پس لازم است
 غسل مس میت برادر هرگاه بچه مرده از او جدا شود بسبب مس باطن رحم و باطن فرج خصوص
 بسبب مس ظاهر فرج و نخوت هر چند مس بر بورد در جن تولد و خروج آن طفل میت باشد و اما اگر
 بعد از تولد مس حاصل شود هر چند به اختیار و به قصد باشد پس غسل لازم است علی الاحوط
 هر چند مس باطن فرج حاصل شود بلی لازم نیست غسل مس لباس میت و عرق او و خون میت
 و منی او و چرک میت که مانع و حاجب مس بدن شود و همچنین لازم نیست بمس سیکه موت او
 یقین نشده چنانچه لازم نیست غسل مس میت غیر آدمی و همچنین لازم نیست غسل مس سقط
 قبل از تمام خلقت و قبل از چهار ماه و همچنین لازم نیست بمس گوشت بدون استخوان یا استخوان
 بیه گوشت چه از مرده و چه از زنده اگر چه سال برای نگذشته باشد هر چند بهتر آنست که غسل کند
 برای مس استخوان مطلق خصوص اگر استخوان از بیضی باشد که مانند غسل داده اند و خصوص اگر
 سال برای نگذشته باشد چنانچه در حدیث است و شاید مراعات سال بجهت قوه احتمال پس بدین
 گوشت باشد قبل از یک سال پس لازم نیست غسل مس میت بمثل مس دندان جدا شده چه از خود
 و چه از غیر و چه از مرده و چه از زنده هر چند گوشت کمی باشد دندان باشد بلی اگر مس کند قطعه را که
 مثل بر گوشت و استخوان هر دو باشد لازم است غسل علی اگر آن قطعه از زنده جدا شده باشد
 علی الاحوط هر چند آن قطعه هنوز سرد نشده باشد و همچنین لازم نیست غسل بمس شهید
 که غسل از او ساقط است و بمس بدن میت در طالع کرمی اصلی و اما کرمی عرضی مثل موش

مس میت

مس میت

مس میت

جوابی بسیار گرم و حکم گرم و نمک آن پس تقدیر بقا و حرارت اهل به قویست و احتیاط اولی است
 بغسل کردن و اگر بعضی عضو سرد شود مستلزم آن موجب غسل نمی شود و اگر بعد از تمام شدن
 اغسال غلظت در عضو مس آن عضو نماید غسل واجب است علی الاقوی چنانچه واجب است
 غسل پس بیت بعد از تمام شدن و غسل علی اقوی عدم وجوب غسل است بمس عضو در وقتی
 که میت را غسل داده باشند بغسل اضطرار مثل آنکه میت را غسل دادند به غسل بقرح تنها
 و لکن زیاده و کافور از جهت نبودن آنها یا آنکه بجهت نبودن آب بقدر کفایت اقتضای غسل یا
 یک غسل شد اقوی در این صورت و سایر صور غسل اضطراری نیز عدم وجوب غسل است چنانچه
 احوط غسل نمودن است خصوص در جای که با غسل تیمم نیز داده شود عوض غسل که منع شده
 است و اما در جای که تیمم داده شود بدل اغسال غلظت پس اقوی وجوب غسل است بمس چنانچه
 نسبت بمس بوده داده اند و مثل تیمم است غسل کافر مسلم را در حال اضطرار که مرد مسلم پیدا شود
 و همچنین مثل تیمم است غسل اهل خلاف میت را چه آن میت از اهل خلاف باشد اگر غسل
 لازم باشد یا تیمم یا آنکه از اهل خلاف نباشد و چه آنکه غسل بطور اهل خلاف باشد یا بطور اهل حق علی
 لازم نیست غسل مس میت بعد از تمام شدن اغسال بطور صحیح و قول بوجوب مس در حال
 بسیار ضعیف است و فرق نیست در وجوب غسل بمس میان آنکه مس باطن یا بطن میت
 شود یا ظاهر یا ظاهر با مختلف بلکه احوط آنست که غسل نماید هرگاه مس نماید چیزی را که صاحب
 حیوة نباشد هر چند بخیر و سه باشد که آن نیز صاحب حیوة نباشد خصوص در مثل ناخن نموده
 که کشنده صغیر یا کبیر و یوانه یا پیر هوش باشد و واجب است که بعد از حال غسل نماید بر چند عدم
 لزوم غسل بر صغیر غیر منکره و اگر خارج شود صغیر از فرج مادر مرده خالی از قوت نیست مثل عذر
 لزوم غسل بر مادر هرگاه فرزند مرده از او خارج شود و مس در جین خروج بهمان خروج فرج
 شود نه بعد از خروج تمام یا بعضی آن چنانچه گذشت هر چند احوط غسل است در هر دو فرض میتی
 بر صغیر بعد از بلوغ و مجرد غسل میت بدون مس بدن میت باعث غسل نمی شود و مس کشنده
 اگر کافر باشد یا آنکه کافر شود یا آنکه اتمیت کافر باشد غسل بمس آن لازم است لکن لازم نیست
 غسل بمس کسی که پیش غسل نموده تا آنکه اجزای او نمایند هر چند احوط غسل نمودن مس کشنده
 می باشد و با وجود حدث مس میت میتواند که داخل مسجد شود و روزه ندارد و صورته عزیم
 بخواند پس حکم این حدیث اگر حکم حدیث اصغر است مگر آنکه رفع این حدیث محتاج به تحقیق است

در غسل مس میت
 و تیمم
 و غسل مس میت

در غسل مس میت
 و تیمم
 و غسل مس میت

و بوضوح نمی شود و کیفیت این غسل مثل غسل جنابت است مگر آنکه این غسل محتاج بوضوح نیست
از برای نماز و نحو آن و اقوی آنست که مسیت ناقض وضو میباشد چنانچه اقوی آنست که مس
سیت و حال خشکی سبب وجوب مسستن دست و نحو آن نمی شود و هر چند احوط است و اگر مس
گند و شکست که این مس باعث وجوب غسل می شود یا نه بجهت احتمال آنکه بدن سیت نباشد یا آنکه
آدمی نباشد یا مرده نباشد یا آنکه شهید باشد یا آنکه مس بموی یا بر مو و نحو آن حاصل شده باشد
اگر لازم ندانیم غسل را بجز مس یا بجز مس که در او حیوة طول نمی کند یا آنکه در حال سردی
تمام بدن مس نکرده باشد یا آنکه موت یا سردی در میان افراد بسیار محصوره و غیر محصوره
مشبه شود و مسن جمیع افراد نشود یا بجهت آنکه بعد از تمام شدن غسل باشد لازم نیست غسل
برگاه شک و غسل مس نماید که مس دوم یا نه هر چند مظنه بمس کرده باشد یا آنکه عدل و احد
یا این خبر و بدلی اگر عدلین خبر دهند بمس پس واجب است غسل چنانچه احوط در جمیع صور
هر توم غسل نمودن است خصوص اگر نداند که مس قبل از تمام غسل است یا بعد از آن و خصوص
یا اخبار این یا عدل واحد و این غسل واجب است بجهت غیر که نماز و نحو آن باشد و بنفسه واجب
نیست مثل سایر انفصال که بنفسه واجب نباشند و اگر بعضی از اعضا یا اجزای آن
جمید و شک شود و لکن جدا باشد مثل آن عضو باعث غسل نمی شود و بر دیگر و بر همان
شخص نمی شود هر چند بریده شود و حتی اگر مس بعد از انفصال حاصل شود غسل لازم است
بریکه از او بریند و بعد از بریدن مس نموده و بر دیگر هم اگر مس بعد از انفصال حاصل
شود تغییر عمل که گویا محل و حامل در هر یک نسبت به دیگر قبل از انفصال حد و مس نشد بلکه
بقا و مس است از چیزیکه هنوز منفصل نشده بلی طفل زنده بر روی سینه مادر بمیرد یا کسی است که
بر مختصر و قبل از انفصال دست آن مختصر بمیرد و غسل لازم است چنانچه اگر یکی از دو نفر که با
هم چسبیده اند و ناکره و نفراند بمیرد بر دیگر غسل مس بلکه بر شخص دیگری غیر ازین دو نفر
مس مردانند و هم لزوم غسل مشکل است و ضیاع واضح است و طفلی که سقط شده پرنس
تمام الحلقه شود و پیش از رسیدن روح از رحم بیرون آید قبل از چهار ماه احوط آنست که
مس او غسل کنند هر چند عدم لزوم غسل قوی است چنانچه گذشت و اگر در ثنای صلوٰه
مس سیت حاصل شود اقوی وجوب غسل و بطلان صلوٰه است و لافیت یک غسل از برای
مس متعدد در یک سیت فرض شود یا بیشتر و اگر در ثنای غسل مس سیت مس سیت

حتی آنکه وارد شده است که در روز قیامت سلامت میکند خداوند جل و علا بندگان خود را که اسی بنده
 منی چه شد و است که در وقت ناخوشی من عیادت نکردی مرا و آیم زادی و طعام نداده
 بنده عرض میکند خداوند اتو فرستاده از ناخوشی تشنگی و گرسنگی خداوند کردیم هر یک میفرماید
 که برادر من تو بر بعضی بزرگوارت و جمال خودم قسم که اگر عیادت او میکردم و یا آب یا طعام
 با و میدادمی مرا نزد امیدیدی و خود کفیل حاجات تو می شدم و عیادت از برای هر مرضه تاکید
 دارد مگر در دندان و در چشم و در دل که تاکید ندارد و همچنین از برای زن تاکید ندارد و همچنین
 عیادت کردن و در روز متوالی و عیادت مرضی که غرض طول کشیده باشد تاکید ندارد اگر
 چه استحباب هر صبح و مغرب نیز وارد شده است و همواره است برای مرضی در حال غرض
 چند چیز اول آنکه بر ناخوشی صابر و شاکر باشد دوم آنکه شکایت نزد کسی نکند خصوصاً بنزد
 غیر مؤمن سیم آنکه تاسه و زور و تشنگی نکند و چهارم آنکه تعمیل نکند در رجوع با طبیبان
 و اگر مرضی باشد رجوع بکلیم بهتر حفظ صحت خالی از مذمت نیست و تنقیه در حال صحت در
 فصل بهار و آبله که بیدن اطفال که متعارف است هم اشکال دارد بجهت آنکه طفل را با
 بآبله و تب جزئی مبتلا میکند تا آنکه برباید و ترو آبله بیشتر مبتلا نشود یا آنکه اصلاً مبتلا نشود و بآبله
 اگر دلی طفل صاحب اختیارش مطمئن باشد که این تعمیل را بآبله باعث هلاک یا مرض دیگر
 نمی شود این وقت و در نیست که جایز باشد و همچنین باید که مرضی بلکه غیر مرضی هرگز نکند
 از هر چیزیکه مظنه سلامت در او داشته باشد چنانچه در حدیث است که چیزی که نفع و آزار ندارد
 برای بدن نیست از هر چیز و ترک کردن چیزی که حاجت آن ندارد و ازین باب است که جایز است فرا
 بکند از مکان و بلد و باطاعون و ناخوشیهایی دیگر که خوف هلاک میرود مثل فرار از طاعون و کرم
 و دیوانه گشته و شیر درنده بلکه در حدیث وارد است از موسی بن جعفر صلوات الله علیه که
 طاعون در بلدی می افتد و من از آن بلد میروم به بلد دیگر آیا بروم فرمودند بلی عرض کردم
 که در ده می افتد از آن ده بروم فرمودند بلی عرض کردم که در خانه می افتد من از آن خانه بجا
 دیگر بروم فرمودند بلی عرض کردم که بار رسید از رسول خدا صلوات الله علیه و آنکه که فرار از طاعون
 مثل فرار از جنگست حضرت فرمودند که قول حضرت رسول خدا صلوات الله علیه بود که اهل حجر
 و در قحطال شمن بن بودند و فرار میکردند از آن مکان پس فرار غیر گناه ضرر ندارد بلکه ازین حدیث
 مستزاد می شود که بسا پیشود که فرار اهل سرحد نیز جایز است در زمانیکه خوف هجوم دشمن

دشمن نباشد بلکه در حق بعضی از اشخاص قرار از باطل طاعون و مثال آن دور نیست که واجب
 باشد بکنی در دو حدیث وارد است که اگر طاعون در اهل مسجد افتد قرار از آن نیست
 نیست و دور نیست که این دو حدیث شامل عقیبات و مشاهد مشرفه بلکه هر مکان شریفی
 باشد که قرار از آن مناسب نیست فحجم آنکه در حال مرض تو بکند و وصیت با محال خبر
 و واجبات کند ششم آنکه ترک کند راه رفتن را حتی رفتن به بیت الله را بجهت بول و
 اما که بجهت اینکه باعث طول مرضی شود هفتم آنکه اعلام کند بعد از سه روز مومنین
 را که تاد حق او دعا کنند هشتم آنکه از نود و یک بعد از سه روز ایشان را بعبادت و لیکن
 عبادت کننده نخستین نزد مریض ابلول نهد مگر اینکه مریض دوست داشته باشد طول
 و اذن را و نخستین نزد مریض احوال پرسیدن شرط عبادت نیست و مستحب است که
 عبادت کننده دست خود را بگذارد بر ناخوش یا بر سر مریض یا آنکه بازو را ناخوش را
 بگیرد و دعا کند و مستحب است که عبادت کننده ببرد با خود تحفه از میوه یا خوشبو آن
 بپس مریض نزد مریض چینی نخورد که اگر بخورد جطر عبادت نشی شود و دعا کند
 او را بهر نقطه که باشد و بهترین است که بگوید **اللَّهُمَّ اشْفِهِ بِشِفَائِكَ وَ دَاوِّهِ بِدَوَائِكَ وَ غَافِهِ مِنْ بَلَاءِكَ** و اگر در صبح عبادت نموده در شام نیز عبادت
 کند زیرا که وارد شده است که سیکه در صبح عبادت کند هفتاد هزار لا اله الا الله تا شام از بر او
 او طلب رحمت میکند و اگر در وقت شام عبادت کند تا صبح هفتاد هزار لا اله الا الله از بر او
 او طلب رحمت میکند و هفتاد و هفت حد یا یک حد بر نیت شفای او بخواند
 زیرا که وارد شده است که فاتحه سبب شفای هر مرض است مگر اجل حتمی و بعد از فاتحه یکس
 او را بتگانه **مطلب دوم** در بیان اموریکه متعلق است بحالت جان گذن تا زمان
 غسل و اذن و آن چند چیز است اول آنکه مریض باید حسن کن بخواند نمان داشته
 باشد و از رحمت او بایس نباشد بلکه در غیر این حالت باید نیز چنین باشد و بعضی بوجوب
 آن قائلند در جمیع احوال و این احوط است دوم آنکه رو بقبله بخوابد یا بخوابانند
 بطوریکه اگر بنشیند رو بقبله شود و وجوب این خالی از قوت نیست بلکه احوط است و اگر
 قبله نشسته باشد و علم بمشرق و مغرب داشته باشد باین مشرق و مغرب را قبله قرار
 دهد و اگر علم بمشرق و مغرب نداشته باشد و شنبه باشد در دو جهت یا سه جهت و منطقه باشد

در این باب
 در این باب
 در این باب

اختیار یکی از جهات مشته را نماید بر جهت دیگر که قطع دارد که قبله نیست و اگر در همه جهات مشته
 باشد و منطقه نباشد ساقط میشود و اگر منطقه باشد عمل محظنه نماید هر چند ضعیف باشد و اگر مکرر
 نباشد و قبله نمودن بر پهلوی راست و الا بر پهلوی چپ بنحو باشد و اگر در محل یا مکان
 سنگ باشد و قبله نباشد و اگر مشقت بشود ساقط است و باید که این امر را
 اقرار و اولیا و محضر مباشرت نمایند یا غیر ایشان لکن باذن ایشان و باید که قبل از مردن
 باشد بعد از آن بشرط آنکه در بعضی حکم و حکم مسلم باشد چه صغیر باشد چه کبیر بشرط اینکه
 محضر معتقد باشد و جوب یا استجاب استقبال را و الا بر کسی واجب نیست که او را بر قبله
 کند سبی اینکه تعیین کنند محضر را بشهادتین و باقرار بمعه اثنتی عشره و بکلمات فرج تا
 شیطان او را فریب ندهد و بدعای و آورده مخصوصه عدلیه و بدعای یا من یقبل
 اَلِیْسَبَرَّ وَ یَعْقُو عَنِ الْکَثِیْرِ قَبْلَ مَسِّ الْیَسْرِ وَ اَعْفُ عَنِ الْکَثِیْرِ
 وَ یَا اَللّٰهُمَّ اَوْحِیْ فَاِنَّکَ تَرٰهُمْ چها دم آنکه سوره یس و الصافات را بر سر
 و سوره اعراب آیه سوره و سه آیه از آخر سوره بقره بر بالین او بخوانند پنجم آنکه او را نقل
 کنند یا اینکه همیشه در آنجا نماز نیک و تاجان کردن بر او آسان شود بشرط اینکه باعث
 اذیت محضر نشود ششم آنکه بعد از جان دادن چشم و دمان او را بر هم آورند و بر تحت محکم
 و غیر آن پهنند هفتم آنکه دستهای او را بر پهلوی او بکشند هشتم آنکه او را
 بچادر یا نخوان بپوشند نهم آنکه اگر در شب مرده است چراغی در نزد او روشن کنند
 که در تاریکی نماند بلکه چراغی هم و نزل او همیشه بجهت اکرام او روشن کنند دهم آنکه
 اعلام کنند مؤمنین را از برای تشییع او یا زدهم آنکه بعد از مردن تعجیل کنند در دفنش اگر
 چه شب مرده باشد مگر بجهت انتظار دفن و در مکان خوب یا حضور مؤمنین از برای تشییع
 یا اینکه مردنش محقق نباشد یا اینکه بر دامنش کشیده اند و هنوز سه روز نگذشته باشد
 یا اینکه زن حامله است و بچش در شکش زنده است که باید تاخیر شود تا اینکه شکش را از جانش
 چپ بشکافند بچه را زنده بیرون آورند و شکش را بدوزند و آذینهای تشییع کنند
 مشغول بذكر لا اله الا الله و قرآن و دعا باشند و مکر و هیبت حاضر شدن جن و شیطان
 و نفسانند محضر میت و آتن بلکه مطلق چیز سنگین بر شکم محضر میت گذارند و در آنجا
 گذاشتن میت نیز اگر باعث می شود که شیطان و ریدتش داخل میشود و با او بازی کند

بازی میکند و مکروه است بسیار حرف زدن نزد مختصر و اگر بگوید که زود او دوست بر پیش
 نالیدن و واگذاشتن مختصر با زن بدون مرد و حضور زوده شور و حال مختصر زیر که موثر
 بر حالی و خوف مختصر و پاس اهل عیالش می شود و طلبی در ثواب غسل میت است
 بدانکه ثواب غسل دهنده میت بسیار است و در خبر است که خداوند می شود دیگر گناهان او را مثل
 روزیکه از مادر متولد شده است و بعد و هر کس از میت ثواب ازاد کردن یک سنده در نامه
 عاشقش ثبت میکند و صد وجه و پنهان است از برای او بلند میکند بشرط اینکه اگر عیبی در بدن
 میت به بیند مستور کند و کسی نگوید که این خیانت است و اجرش ضایع میشود و مختصر
 او را و در دنیا و آخرت رسوا میکند **مطلب چهارم** در مغسول است بدانکه غسل میت
 واجب است و صحیح است پنجاه شرط **اول** آنکه سرد شده باشد بنا بر احوط هر چند آتوم
 جواز غسل است پیش از سرد شدن و هر آنکه مسلمان باشد و غسل کافر و غالی و ناموسی
 و خارجی لازم نیست بلکه باید مؤمن باشد و بچه مسلم و در حکم مسلم است اگر چه احدی او نبیند
 او کافر باشد و بچه گم شده که در بلد مسلمانان او هر چه باشد نیز در حکم مسلم است و همچنین
 بچه ای که در اراکفر پیدا شود در حکم مسلم است بشرط آنکه در اراکفر مسلم هم باشد و احوط
 تولدش از مسلم نیز رود و کافر هم او عالمند که این طفل از من است و طفل صغیر که سیر
 شود از کفار تابع اسیر کننده است و در اسلام اگر اسیر کننده مسلمان باشد و طفل نیز بچه پدر
 و مادر بلکه بچه جد و جد و اسیر شده باشد و ولد از ناماد اسکیر کننده مسلمان باشد و طفل نیز بچه پدر
 هر چند از کافرن باشد علی الا قوه و بعد از بلوغ اگر اظهار اسلام کرد مسلم است و الا کافر است
 و بچه کافر در حکم کافر است و مخالف تا زنده است در حکم مسلم است پس آنکه شهید بنا
 پیش شهیدیکه در جهاد با کفار باذن امام یا نائب خاص امام و در جائیکه اذن امام شرط
 است شهید شود غسل و کفن او واجب نیست بشرط اینکه مسلم یا در حکم مسلم باشد و از
 لشکر مسلمین و متوکلین حساب شود و در حال جنگ یا مهباشدن جنگ در جنگ گاه
 کشته شود و اگر شهید را برهنه کرده باشند کفن با قطن نیست و آنچه واجب است
 دفن شهید است بهمان لباسیکه در آن لباس شهید شد با همان خون و وجوب
 کفن از شهید با قطن است و آنچه حرام است کندن لباس شهید و تبدیل کفن است
 و آنچه حرام است کفن با لباس شهید است پس فرموده و شهید را با لباس عاریه دفن میکنند

اگر آنکه صاحبش را می شود و اگر نه پس لباسی بپوشد یا بپوشد و در وقت دهن چنانچه
 آنکه کشتن او بجهت تصادم و سخن آن واجب شده باشد پس کسی که میخواهند بکشند و حد شرعی
 بر او جاری کنند باید وضو بزد و غسل میت کند بآب سرد و بآب کافور و بآب خالص
 و حنوط کند و کفن بپوشد و بعد از آن بکشند و دیگر غسل میت از او ساقط است و بدن او
 بموت نجس نمی شود و اگر بعد از غسل و قبل از کشتن حدت اصغر از او صادر شود همان
 غسل کافیست و اعاده اش لازم نیست بنا بر اقوی و اگر غسل و حنوط و کفن را بعمل نیاورد
 او را بکشند امور مذکوره ساقط نمی شود پنجم آنکه بغسل بدنش متلاشی نشود که اگر
 بدنش بغسل متلاشی شود درین صورت غسل ساقط است و سه تیمم بدل از سه غسل
 داده میشود ششم آنکه طفل سقط شده کمتر از چهار ماهه نباشد زیرا که سقط کمتر از چهار
 ماهه غسلش واجب نیست بلکه بکهنه پیچند و دفن میکنند هفتم آنکه غسل نهند
 که شرماء غسل دادن او صحیح باشد یافت شود پس باید مثل میت موجود باشد و همان
 مائل نیز باشد غسل شود پس مرد را مرد غسل و زن را زن اگر در موضعی که خواهد آمد
 و اگر یافت نشود باید دست بر نداشت و غسلش ثابت نیست و تیمم نیز واجب معلوم
 نیست مثل آنکه در نه در صحنای بمیرد و در نه یا مردی از محارمش یافت نشود که او را غسل
 دهد یا اینکه مردی در صحنای بمیرد که مرد یا زن از محارمش یافت نشود که در این وقت
 غسلش ساقطست هشتمی آنکه هر بدن میت یا در حکم آن باشد مثل سینه میت یا کام او یا
 میت یا قطعه از میت که در او گوشت و استخوان باشد پس گوشت تنها یا استخوان تنها
 یا دل تنها از میت باشد یا اینکه این مذکور است از زنده جدا شده باشد غسلش واجبست
 اگر چه احوط است خصوص در مثل دست جدا شده از زنده و اما در مثل دندان جدا شده یا
 گوشت یا بجز گوشت پس غسل برای هیچکدام لازم نیست مطلب پنجم در بیان
 موضعی که میتواند زن مرد را یا مرد زن را غسل دهد و آن چند موضع است اول زن
 و شوهر که جایز است که هر یک یکدیگر را غسل دهد خواه زن آزاد باشد یا کنیز و خواه
 معقوده بعقود و ام باشد یا منقطع اگر چه بهتر آنست که یکدیگر را غسل ندهند در حال
 اختیار و در حال اضطرار غسل بدهند و لکن ترک کند نظیر عورتین و او مطلقه رجعیه در
 حکم زوج است که میتواند او را شوهرش یا شوهرش او را غسل دهد بلکه بعضی گفته اند

گفته اند که زن بعد از عدة وفات می تواند شوهرش را غسل دهد بر فرضی که بدانش متلاشی
 شده و بی غسل بماند باشد اگر چه شوهر کرده باشد دوم آقا و کینه که جایز است که آقا کینه خود را
 غسل دهد و همچنین کینه آقا خود را غسل دهد علی الاقوی بشرط اینکه کینه بی شوهر باشد و در عدم
 کسی نباشد و بعضی از آن آزاد نشده باشد و از دین اسلام خارج نشده باشد و خود را از آقا
 شوهریده باشد که در این وقت جایز است باذن وارث سببی اگر غسل دهند و محرم باشد پس
 محرم از مرد و زن میتواند یکدیگر را غسل دهند چه محرمیت نسبی باشد یا رضاعی چهارم
 و خمر سه ساله و پسر سه ساله که جایز است مرد بیکانه و خمر سه ساله را و زن بیکانه پسر سه ساله را
 غسل دهد اگر چه دختر یا پسر مکشوف العورة باشند و بعضی پنج ساله و کمتر از سه سال را نیز تمیز
 کرده اند لکن احوط ترک است بلکه احوط آنست که دختر و پسر کمتر از سه سال باشند و غشی
 شکل اگر کینه یا محرمی دارد غسل میدهد و الا غسلش ساقط است و همچنین اگر پاره از
 بدن میت باشد که معلوم نباشد و است یا زن **مطلب ششم** در غسلهای میت
 و کیفیت آنست بدانکه میت را باید غسل داد یکی بآب سرد و یکی بآب کافور و یکی بآب
 خالص و ترتیب بین غسل را مراعاة نماید و بدانکه واجبات غسل میت چند چیز است
 اول ازاله نجاست از بدن میت پس اگر پیش از ازاله نجاست غسلش دهند باطل است
 اگر چه جهلاً یا سهواً یا اضطراراً باشد بلکه احوط نیست که نجسکانه بدن میت را بعد از ازاله
 نجاست و پیش از غسل بچهره از ازاله نجاست و قطرات باقیه اگر چه اقوی اینست که واجب
 نیست و بهتر آنست که نجاست را بالمره از بدن و سوی میت زایل کنند و بعد شروع
 بفصل کنند هر چند اقوی اینست که شرط نیست ازاله نجاست از جمیع اعضاء میت از
 بره شروع بفصل بلکه آنچه شرط است ازاله نجاست است از هر عضو پیش از غسل
 همان عضو و این کافیست دوم نیت قربت بنحویکه در وضو و در سایر غسلات مفصلاً
 ذکر شد پس اگر قصد ریا بقصد اجرت کند باطلست و اگر ازاله نجاست و سایر چیزها
 خارج است از غسل آنها را بقصد اجرت بعمل آورد ضرر ندارد و در هر غسل یک نیت
 کافی است که نیت کند که غسل میدهم این میت را بآب سرد و آب کافور و آب خالص
 الی الله اگر چه بهتر اینست که از هر یک غسل نیت علیحده کند و همچنین مقتضی استقلال
 این اغسال نیز نشود و جایز است که غسل دهند یک نفر یا متعدد باشند که در جمیع

در غسل میت
 در غسل میت
 در غسل میت

غسل واجزا بر هر یک باشند یا بر یک از غسل یا از سه عضو یک نفر غسل دهد که هر یک و
 یک غسل یا یک عضو مستقل باشند پس در صورت شکرک باید همه نیت کنند با نظریاتی که
 غسل میدهد این میت را قریب الی الله و در صورت استقلال هر یک باید استقلال نیت کنند
 و اگر غسل فتنده یکی باشد و دیگری معین باشد نیت کردن معین لازم نیست اگر چه احوط است
 سهیم که مختار باشد نیت بشروع شستن سر چهار دست و پا و نیت در اعضا است که
 واجب است مثل ترتیب بر تن که اول غسل آب سرد دهند و بعد غسل آب کافور و بعد
 آب فراح و اگر انحال ترتیب کند باید تلافی نماید و الا غسلش باطلست پنجم جاری کردن
 آب بخوبی شستن بگویند نه مسح کردن ششمی مضاف نبودن آب ز بسبب سرد
 بودن بغیر آن هفتمی بودن سرد و کافور بقدریکه بگویند که آب سرد و آب کافور غسل داده
 پس یا نقد از برگ سرد یا کافور و آب بنیندازد که صدق عرفی داشته باشد و استهلاک
 بر گناه سرد منزه نیست پس اگر باقی باشند و آب خمر غار و هشت طهارت آب و طهارت
 سرد و کافور است فیصله سباح بودن آب و سرد و کافور و مکان و اکتافی که در غسل استعمال
 میشود پس هر یک از آنها اگر معصوب باشند و عالمًا بالغصب عائد استعمال کرده باشند
 غسل باطل است و اگر جهلاً باشد غسل صحیح است و لکن قیمة اشل یا جرت المثل را باید بقتل
 برود و هم که در حال اختیار بے رخصت اولیاء و صاحب اختیار میت نباشد و
 الا غسلش باطل است یا در هم ترک نظر بعورتین میت زمان غسل که نظر حرام است و لکن
 غسل صحیح است مگر زن و شوهر و کنیز و مولود و طفل سه ساله یا پنج ساله و وافرده هم
 عاشق که زن را زن و مرد را مرد غسل دهد مگر آنجا که نیکو ذکر شد سی و دوم آنکه غسل فتنده
 و مسلم و مسیحی و مجرب باشد و اگر بالغ باشد احوط است چهارده آنکه غسل دهند و کسی
 باشد که عاقل و بالغ باشد پس ندهد و اجبر خاص نمی تواند بے اذن مولود مستاجر خود
 دهند و اگر بے اذن غسل دهند باطل است **مطلب هفتمی** اینکه واروده است از حضرت
 ابن عبد الله علیه السلام که هرگاه مرد مسلمان بمیرد و یافت نشود مرد مسلمان و زنیکه حجیم او باشد
 از مسلمان و لکن مرد نصاری و زن نامحرم از مسلمان موجود است حضرت فرمودند که غسل
 میکنند مرد نصاری و بعد از غسل میدهند بیت را و همچنین سوال کردند که زن مسلمة مرده است
 و یافت نمی شود زن مسلمة و مرد محرمی از مسلمان و لکن یافت نمی شود زن نصرانیة و

مطلب هفتمی
 در غسل میت
 یا نیت
 یا ترتیب
 یا مقدار
 یا مکان

و مرد محرم از مسلمان باز حضرت و رجواب فرمودند که غسل میکنند زن نصرانی و بعد از آن
 غسل میدهند زن مسلمان را و قریب بهین مضمون خبر بخوی نیز وارد شده است در جواز
 غسل دادن اهل کتاب و این دو صورت و عمل با این اخبار ضرر ندارد بلکه منسوبست به مشهور
 و لکن بهتر آنست که مسلمان که حاضر است نیت غسل کند و نگذارد که دست کافر در حال
 رطوبت بآب و بدن میت برسد و بعد از آن طاعت را تیمم دهند و بعد اگر مسلمان نماز کند
 پیدا شود غسل را عاده میکنند و اگر مومن کسی که مثل میت باشد یافت نشود و لکن از مخالفین موجود
 باشد در این وقت همان مخالف غسل میدهند و دیگر حاجت بغسل کردن مخالف پیش از
 غسل میت نیست و اما شرائط دیگر مثل تعرض و جوب و ندب و نیت قطع وضایم سبب
 و راجح و شستن صورت و طرفین و از الیه حرکت و موانع پس همه را باید ملحوظات نمایند
 مانند غسل خلعت و حاجت بزرگ آنها علیحدہ نیست و مطلب هشتمی در اداب متعلقه بغسل
 میت است بدانکه ادای استحباب آن بسیار است اول آنکه در وقت گذدن پیراهن
 را به پهلوی نگردانند بلکه همان حال کشیکه بر پشت خوابید و از طرف پایرون آورند اگر چه پیراهن
 بیاره کردن جامه باشد لکن اگر میت مدیون باشد یا وارث بالغ و عاقل داشته باشد
 یا کسی بوصیت میت مالک جامه شده باشد احوط این است که باذن ایشان جامه را
 بپاره کنند و بهتر آنست که بهین جامه را سائر عورت میت کنند در حال غسل و در
 اینجا انگشتان و منافع را در بالند و نرم نکنند و سوره ای که میت را در حال غسل
 مثل حال احتضار و قبله بخوابانند چهار سوره ای که میت را وضو دهند پیش از غسل
 یا بعد از آن بدون مضمضه و استنشاق و نیت رفع حدث و مباح بودن کفن و نماز
 میت و دفن یا کامل شدن اینها نماید و در دو دست میت را بشویند و سر و پا
 میت را مسح نمایند و احوط ترک سجاء آوردن این استحبابست پنجم آنکه از برای غسل
 غسل کوه دالی علیحدہ میکنند که غسل در آن جمیع شود و ششم آنکه در وقت غسل
 حایل می میان میت و آسمان قرار دهند مثل سقف یا خیمه و شبه آن هفتم آنکه غسل
 دهند و در پهلوی میت بلکه در پهلوی راست میت بایستد هشتم آنکه دو دست خود
 پیش از غسل را مرقع بشویند و نهم آنکه بدست چپ خود عورتین میت را سه مرتبه بشویند
 و سده یکبف سدر بشویند و در غسل بآب کافور و در غسل بآب خالص نیز عورتین را سه مرتبه

پیش از غسل بشوید و همچنین دو دست میت را پیش از هر یک از غسل از انگشتان بپوشانید
 زراع سمرقند بشوید که هم اینکه دست را یکف سدر یا عطمی پیش از غسل خوب بشوید
 و بنیالغنه نماید در شستن و لکن بخوید آب بسوید و گوش و دماغ میت زرد و یا زرد هم اینکه
 در غسل اول دو دست بشوید و آب بر می و آب استگن بکشد مگر اینکه میت زن حامله باشد که
 خوف سقط ولدش باشد و وافرده هم اینکه میت را بر سر بلند می یا نخچه از ساج و سخوان
 غسل میدهند و بعضی گفته اند که ساج نخچه ایست و راز و چهار گوشه که از درخت بزرگی است
 که در سهند روئیده می شود و بعضی گفته اند که شاید آن آب نوس اصلی باشد که از سهند می آورند
 سین و هم اینکه جانبی میت پست تر باشد که غسل با سانی جدا شود چنانچه در هم
 آنکه بعد از غسل بدن میت را بخشکاند که کفن زود پوشیده نشود و پانزدهم اینکه غسل
 دهنده در وقت از ازاله نجاست در وقت شستن عورتین میت خرقه در دست کند و آب
 می شود که بسبب عورت مس عورتین و تمساج دست رسانیدن به عورتین از جهت غسل و آب
 می شود که خرقه در دست نماید شستن هم اینکه در وقت غسل داون بگوید و بگوید عَفْوُكَ
 عَفْوُكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَذَا بَدَنُ عَبْدِكَ الْمُؤْمِنِ وَ قَدْ اَخْرَجْتَ
 رُوحَهُ مِنْ بَيْتِكَ فَزَكَّ بَيْنَهُمَا فَعَفْوُكَ عَفْوُكَ هفتم
 آنکه چون شستن کمر میت برسد آب راز را در بریزد و هیچگاه آنکه قطع آب نکند تا بیک آب
 تمام شود و فخر در هم اینکه کمی بشوید و یکی آب بریزد و بقیست تمام آنکه بر می و آب استگی بشوید
 بقیست یکم اینکه دست بهمه اعضا میت باله مگر اینکه بزرگد که خیز از بدن میت
 ساقط شود پس در صورت استحباب اگر بقیست دوم آنکه عورت میت را بشوید
 چه نظر کردنش حرام باشد یا حلال بقیست سوم آنکه غسل دهنده دو دست خود را
 تا مرقن بکشد و دوش بعد از غسل سه دفعه بشوید بقیست چهارم آنکه آب غسل بقدر شستن
 چنگ باشد بقیست پنجم آنکه عیبهای بدن میت را بشوید و بکسی خبر ندهد بقیست
 ششم آنکه میت برهنه و پوشیده عورت باشد بقیست هفتم آنکه در هر سه غسل از
 بنایب است سر میت شروع نماید بقیست هشتم آنکه در هر سه غسل از ان غسل هر یک
 از جنب سرد جانب است و چپ سینه و بر بشوید و اما مکرر هات غسل پس از هم بسیار
 است اول نشانیدن میت در حال غسل دوم او را در میان دو پای خود گرفتن سیوا

سیسی شش رو پشت زمارش را تراشیدن چها هر موی زیر بغلش را کندن پنجم
شارب و مطلق مویش را چیدن شش شش ناخن او اگر قرن هفتی پاک کردن زیر ناخن
او را باطل بلکه سزاوار است که از الچه چک زیر ناخنها را بچوب نرم نمایند بلکه اگر به پنبه روکش
کنند و بعد از آن از الچه چک نمایند بهتر است هشتی ریش مویش را شانه کردن نه
گرم کردن آب غسل با آب تش و بغیر آن که بدن میت آب گرم سست می شود و هر چه عیث
سخت شدن بدن میت میشود بهتر است از چیزی که باعث سست شدن آن می شود
مگرد و تر و حاجت و ضرورت مثل سراسه شدید دهمی کام زدن بر میت مطمئناً
در حال غسل یا زده می رختن آب غسل او بر میت الحلا و یا در بالوعه خصوصاً اگر بالوعه کج
باشد و آذدهم دست بالیدن بر شکم زن عالمه هر چند زنی باشد و اما چیزی که حرام است
پس سه چیز است اول ختنه کردن میت ختنه نکرده را دو غسل دادن بجا فور
کس را که در حرام جماع مرده باشد سیسی جنوط کردن محرم مذکور را بجا فور مطلق
در جنوط است بدانکه واجبست بعد از غسل جنوط کردن میت و آنرا بالیدن کا فور است بر
پیشانی و کف دستها و زانو و دو انگشت بزرگ پا و در غیر این هفت موضع که
مواضع سجود است و جنبیت و شرط است در وجوب جنوط چند چیز اول آنکه میت
مؤمن یا در حکم او باشد مثل اطفال و مجانین و در هر آنیکه محرم نباشد سیسی
اینکه محل جنوط باقی باشد چها در آنیکه کا فور بوی دار موجود باشد و آنیکه اصلاً نباشد
یا آنیکه فاسد و بوی بوی باشد پنجم آنیکه میت مالک کا فور یا مالک مالی باشد که خریدن
بآن ممکن باشد یا آنیکه متبرعی می آید و الا وجوب جنوط ساقط است و صحت جنوط مشروط
است بچند شرط اول آنکه محرم نباشد و صحت آنیکه با مکان باذن ولی باشد و اگر
اذن ولی ممکن نباشد اذن گرفتن ساقطست سیسی آنیکه بعد از غسل باشد حتی اگر غسل
یا تیمم ممکن نباشد جنوط را ترک نکند چها دم آنیکه بجا فور باشد بغیر آن پنجم آنیکه کا فور
نرم یا سست باشد که بالیدن بدست نرم شود و اگر نرم نشود کفایت نمیکند ششم
آنیکه نجس نباشد حتی نجس شدن بسبب محل ضرر ندارد هفتی آنیکه عصبی نباشد پس
اگر کا فور بهر سبب مگر عصبی جنوط ساقطست هشتی آنیکه بسیار کهنه نباشد که بوی
شده باشد و جنوط نیت قربت شرط نیست و بلوغ نیز شرط نیست در مباشر و سکا

کافور که با کیفیت و مستحب است که کافور خلط که از یک مشتقال شرعی نباشد و بقدر هفت مشتقال صیرف
 افضل است و اینکه کافور را کف دست نرم کنند نه بجاون و غیره و آن را یک سیرینی و سینه و کف پاها و
 سر و گردن و دوش و ریش و جبهه و معال بنده بخلین و جاکه است بدو و فرج را خلط نمایند
 لکن غیر زن و شوهر خلط را بر فرج پاشند و ایشان بمانند و اینکه ابتدا خلط پستانی کنند و اگر
 کافور کم باشد که کفایت غسل و خلط هر دو را کنند غسل کافور بقدم است و خلط ساق است و اگر
 کافور خلط همه مواضع را کفایت نکند جبهه را مقدم بدارد و در تقدیم و تاخیر بسته میسر است و خلط
 کردن بعد از کفن ضرر ندارد و لکن قبل از کفن بهتر است و اینکه خلط نکند کافور خلط قدری از
 ترتیب جناب سید الشهدا روحی الله العباد را و لکن باید در محلی که منافی احترام باشد نگذارد
 مثل فرج و انگشت پا و غیره آن و مخلوط کردن خلط را پیشک عبود غیر اینها از بوسه خوش
 کردوست و مستحب است جریتمین یعنی دو چوب سبز بقدر زرع از درخت خرمایا سدر یا سدر یا
 سایر درختان سبز را بکند و چیت مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیر یک را بطرف
 راست میان پیراهن و بدن میت و دیگری را در طرف چپ میان پیراهن و لافان بگذارد و افضل
 آنست که مانند کفن کم است و شهادتین و اقرار بائمه عم را تفصیلاً یا اجمالاً بر جریتمین یا ترتیب بنویسد
 قنمه در میان چند امر است اول اینکه جایز است که میت را غسل از تاسی بدین بیان
 نحو که اول قدری سدر و آب کثیر بریزند و میت را در آن غسل دهند و بعد و آب کثیر که
 آب کثیر یک آب سدر در آن نباشد بریزند و غسل آب کافور دهند و بعد و آب کثیر که
 آب کافور در آن نباشد آب خالص غسلش دهند اگر چه این غسل از تاسی جایز است و
 لکن ترتیبی احوط و افضل است دوم آنکه اگر سدر و کافور ممکن باشد و لکن آب ممکن نشود
 اگر برای یک غسل یا دو غسل واجب است ملاحظه ترتیب پس آن آب را اول صرف نمایند
 در غسل آب سدر در فرض اول یا آب سدر و کافور در فرض ثانی و آن برائے باقی مانده از
 غسل آب کافور و آب خالص در فرض اول یا آب خالص در فرض ثانی تیمم بدهند پس
 اگر دو غسل باقی بماند دو تیمم دهند و اگر یکی باقی بماند یک تیمم بدهند و اگر سدر ممکن نشود و کافور
 ممکن باشد و آب غسل هم نباشد مگر بقدر یک غسل صرف نمایند آن آب را در عوض
 غسل سدر بنا بر اقوی و برائے غسل کافور و آب خالص دو تیمم بدهند و اگر سدر و کافور
 ممکن نشود و آب هم نباشد مگر بقدر دو غسل صرف نمایند آن آب را در عوض غسل سدر و

چنانچه
 چنانچه

کافور و برائے غسل آب خالص تیمم بپندد زیرا که ترتیب در این سه غسل واجب است لکن
 بهتر آنست که در این صورت یک تیمم دیگر هم بدل از هر سه غسل بپندد و اگر بعد از این آب یافت نشود
 پس اگر پیش از دفن است غسل لازم است و الا ساقط است و اگر قبل از دفن و بعد از نماز
 آب یافت شود غسل و نماز را اعاده نمایند علی المأخوطة سوم آنکه شرط آنست که سدر تارم
 و بولش باقی باشد و در وزن و تحدید از دلیل معتبره ندیدم و لکن اگر بقدریک رطل عرے که
 شصت و هشت مثقال و ربع مثقال و صرافه باشد بگردد اگر یک رطل نیم باشد چنانچه بعضی
 گفته اند ضرر ندارد اگر آب مصاف نشود چهارم آنکه اگر سدر و کافور بسیار باشد که صریح
 عرے نداشته باشد داخل کردن آنها در آب غسل واجب نیست لیکن احوط است
 پنجم آنکه اگر غسل دادن میت ممکن نباشد بجهت نبودن آب یا بجهت خوف پاشیدن
 بدن میت تکلیف تیمم دادن میت است به سه تیمم بدل از آب سدر و آب کافور
 و آب خالص و بهتر آنست که تیمم دیگر هم بدل از هر سه مجموعاً بپندد و باید که تیمم
 در سه دست خود را بجا ببرد و به پیشانی میت بکشد و بعد به پشت دست
 راست و بعد به پشت دست چپ میت مسح کند و بهتر این است که از بر آید
 مسح و ستبایک ضربت دیگر بزند و جمیع این احوال مثل حالت غسل دادن رومی
 بقبله باشد ششم آنکه اگر بدن میت غسل یا در حال غسل
 یا بعد از غسل قبل از دفن نجس شود از الاش واجب است بلی اگر در اشیا
 غسل بولی یا غایط یا منی یا خون حیض و استحاضه بیرون آید غسلش باطل نمیشود و
 اعاده اش لازم نیست اگر چه احوط بعد از ازاله اعاده غسل است نه اعاده وضو بشر
 از غسل و اگر بعد از گذاردن میت در قبر بدنش نجس شود از الاش واجب است بلی اگر
 ممکن نباشد یا آنکه عسر و حرج باشد یا آنکه قبر را بر کرده باشد که تطهیر مستلزم شستن قبر و اطهاریت
 میت شود هر چند محتاج باخراج بدن میت نشود یا آنکه مستلزم تنگ حرمت میت شود بجهت
 عدم امکان تطهیر به آنکه میت را از قبر بیرون آورند یا آنکه از پیشانی و دیگر اعضا یا بر زمین از
 و بسبب آن تنگ حرمت شود هر چند قبر را بر نکرده باشند پس ازاله اش در این چهار صورت
 واجب نیست هفتم آنکه اگر میت مسلمان مشبه شود بمیت کافر یک یا بیشتر نجس شود بجهت نجس
 مخصوص لازم است از جهت احترام مسلم بجهت غسل و سندن و غسل کنند و در قبره مسلمانان دفن کنند بلی اگر غیر مسلم

مباح است بلی اگر غیر مسلم

بنده و محتاج از علامات اسلام که موجب یقین نشود نمایند زیرا که بعضی از اهل کتاب نیز
 بنده می نمایند ولی در خصوص دفع ارضاء است در جهاد که هر که ذکرش کو چکست و فشر
 نمایند **مطلب دهم** در کفن میت است بدانکه کفن کردن واجب است بر همه مکلفین
 و اگر کسی بعمل آورد از دیگران سابق عملی شود غسل غسل میت و واجب از کفن سه وصیله است
 اول لنگ و خد آن از ناف است تا زانو از همه اطراف و بهتر آنست که سینه و هر دو ساق
 با پاره پار پوشانند و واجب آن قدری است که صدق عرفی داشته باشد که لنگ پوشانند
 اند و زیاده را بر فرض عدم وصیت نافذ باید از ورثه کبار یا از ورثه کبار و طلب کاران
 اذن گرفت **دوم** پیراهن و قد و جب آن بقدر صدق عرفی است و لکن بهترین
 که از حد شانه تا نصف ساق بلکه هر دو پار پوشانند از همه اطراف و زیاده از قدر واجب
 بر فرض عدم وصیت نافذ مثل قد را یا لنگ نیاید پوشانند و از ورثه کبار و
 طلب کاران سبب است تا سبب که لنگافه است که باید همه بدن میت را پوشانند از طول و
 و احوط این است که بجه باشد که از طرف سرو پای میت بتوانند گره زنند و در شش
 ججه باشد که دو جانب آن بر سر هم پیچند و ترتیب پوشانیدن این سه پارچه چنین
 است که ذکر شد و اگر یافت نشود مگر چیزی که کفایت یکنه کند لنگافه را بر سر
 بدارد و اگر کفایت نمیکند مگر لنگ یا پیراهن را پیراهن مقدم است نه خنچه مقدم لنگ
 تا لی از قوت نیست و اگر بقدر ستر تمام عورتین یافت نشود ستر قبل مقدم است بر دبر
 و در این سه پارچه چند چیز شرط است اول اینکه نازک نباشد که بدن نماند و اگر
 پارچه کلفت تر یافت نشود پارچه نازک و دلا و سه لاکند تا ستر بدن شود و اگر کفای
 سه حاصل از مجموع خالی از قوت نیست و در این سه پارچه غصبی چیزی نیاید
 حریر عرض نباشد و خند میت زن باشد چنانچه اینک طلا باف نباشد اگر چه میت زن
 باشد پنجم آنکه پاک باشد ششمی آنکه از پوست و سایر اجزا و حیوان غیر ماکول اللحم
 نباشد هفتمی آنکه از قبیل نباتات مثل زنبیل و حصیر نباشد مگر در حال ضرورت
 هشتمی آنکه از بشم و مو و کرک حیوان مذکی ماکول اللحم نیز علی الاحوط نباشد پس در
 حال اختیار بمثل ماهوت و شال نرمه و عبا و نحو آنها کفن کردن خلاف احتیاط است و
 مناسب این مقام ذکر چند چیز است اول آنکه در حال ضرورت و انحصار جایز است کفن

در کفن میت
 در کفن میت
 در کفن میت

در کفن میت
 در کفن میت
 در کفن میت

در کفن میت
 در کفن میت
 در کفن میت

کردن میت بر پوست حیوان بستر را آنکه از مرده نباشد و پوست ماکول اللحم را مقدم بنارند
 بر غیر ماکول اللحم که تذکیر شده باشد و هم چنین جایز است در حال ضرورت و انحصار کفن بحسب
 شخص خصوص در زن و طفل و هم چنین جایز است در حال ضرورت و انحصار کفن بحاجه تنجس خصوص
 اگر نجاست کم باشد و بدن سرایت نکند و پوست ماکول اللحم مقدم است بر حریر و طلا بافت و
 حریر و طلا بافت مقدم است بر پوست غیر ماکول اللحم و تنجس است بر حریر و طلا بافت و موسی
 غیر ماکول اللحم مقدم است بر پوست آن دویم آنکه کفن واجب از اصل ترک است و مقدم
 است بر وصیت و دین و حق رحمن پس اگر میت ندانسته باشد مگر یک کفن بایق بحال شرع
 آنهم پس باشد و چیزی ندانسته باشد که از زمانت بیرون آورند پس همان کفن بایق کفن
 کنند اگر چه در کفن راضی نباشد علی بار رضائے مرتبه بهتر است و اگر زیاد باشد از حال میت
 بدون رضائے مرتبه در وقت در زیاده جایز نیست و در کفن مراعات حال میت میشود در
 بلند و پستی پس اقتضای کفن در کفن بحسب پستی که باعث ذلت و خواری میت باشد
 مگر آنکه شخص غرض خودش کفن پست و صیت کرده باشد و در حکم کفن پست آب غسل و غسل
 و کافور و قیمت مکان دفن و اجرت مکان دفن که قدر واجب آنها باید از اصل ترک اخراج
 شود و سایر حقوق مقدم است مثل کفن نیک و همچنین است بویکه ظالم بجهت دفن مسکین و ظالم
 کرده را مکن مشرف و متعارف است که از برای هر مکانی مقداری را معین کرده اند و تفاوت
 پس اگر دفن و مکان اعطای قیمت مناسب حال میت است بر نحو که اگر در غیر اشکان مناسب
 دفن کنند ذلت و خواری میت باشد تا بجای دفن میکنند و از اصل ترک بر می آید مگر آنکه
 خودش بکان اقل قیمت و صیت کرده باشد و اگر مکانیک اعطای قیمت باشد مناسب تر
 بحال میت باشد و لکن دفن و غیر آن مکان هم مناسب است و ذلت و خواری ندارد
 و اینوقت اگر زمین مناسب را بسپار کرده اند بومنین و وقف دفن آنها نمودند که پول
 نیک بگذرد دفن در آن زمین کنند و اگر دفن در زمین مناسب تر خواهند گفتند که محتاج است بعضی
 مصرف خاصی در اینوقت همه آن مصرف را از ثلث باید داد و اگر زمین مناسب هم
 محتاج مصرفی باشد و مناسب تر محتاج بمصرف زیاد تر باشد در اینوقت اگر اختیار
 زمین ترا کرده اند یا دانی را از ثلث حساب کنند اگر وصیت ثبت کرده باشد و مصرف
 خاصی معین کرده باشد معلوم آنکه مستحب است که هر کسی کفن خود را در حال چاش

نفس

مهری است و همچنین سدر و کافور و اسطوخودوس اگر واجب نیست در کفن کردن نیت قربت بلکه بوی خوش و اسام و ایوان هم شرط نیست اگر چه بهتر است بیچم آنکه مستحب است که مرد عمامه و ران و پیر و زن مقعد و پستان بند بکشد و خود را بکشد و ششم اگر کفن زن و جمیع اجزای بدن از سدر و کافور و غیر آن بر شوهرش واجب است هر چند زن صاحب مال باشد و هر چند شوهرش ضعیف یا مجنون یا غائب یا مسقیم باشد چه زن صغیره باشد یا کبیره یا کنیز باشد یا از او طلاق باشد یا نامشروع و یا عیبه باشد یا منقطع یا معتد و جمیع و لکن وجوب کفن بر شوهر شرط است یا اسلام زن و یا اینکه شوهر زانیه بر قوت شبانه روز خود و عیال واجب النفقه و مستقنات دین حیره از مال داشته باشد که متعلق حق دین و حق برانیت و حق جایز و نحو آن نباشد و این که زن پیش از شوهر مرده باشد و وصیت کفن نکرده باشد و اگر بعد از کفن کردن جنازه زن غرق شود یا حیوانی او را بخورد یا سیل او را برود و کفن باقی بماند و کفن بشود هر یک برسد و کفن کردن از کفن بیرون نمیرود و همچنین اگر دیگری کفن کند میت را و بعد از کفن میت را آب بر چشاند و کفن نماید بپنده کفن برسد و اگر کسی کفن کرده اند میت را و لکن کفن بر چشاند و بنحویکه میت محتاج کفن دیگر شد اوقه است که دوباره لازم نیست بر شوهر بالنسبت بنین و بر وارث بالنسبت میت که دوباره کفن پوشانند خصوصاً اگر بعد از دفن باشد هر چند حیاط در کفن دوباره و سه باره است تا هر چه حاجت شود بلکه خالی از قوت نیست نظیر دفن که اگر کبیر تبه دفن شده و بوی سیل و نحو آن از قبر بیرون آید دوباره نیز دفن لازم نیست و هفتم آنکه اگر کفن میت نجس شود پیش از دفن از ازاله اش واجب است اگر تمییل کنند و اگر بعد از گذشتن در قبر نجس شود یا انکاد از ازاله بشستن یا بمقراض کردن یا تبدیل کردن مستحب است لکن باید نجوسه باشد بمقراض کردن یا کفن عریض بیرون نرود و به تبدیل انانی میت نشود و هشتم آنکه تکفین کسی که در احرام مرده مثل تکفین دیگر است حتی در پوشیدن سر و رو و مستحبات کفن بسیار است اول آنکه کفن میت خود باشد موسی بن جعفر رحمه الله الفار کفن نمود اند به گفته که دو هزار بالنسبدا شریف تمام شده بود و جمیع قرآن بر او نوشته بود و دویم آنکه نبوی سدر بر جاشه یا چغندر و اجبی و مستحی آن حتی حمامه اسلم میت و پدر میت و شهدا و این و اقربا با نمانه اش عشره تفصیلاً یا اجلاً و اقربا بحیث بعثت و صراط و میزان و ثواب و عتاب و جنت و نار را بلکه مستحب است نوشتن جمیع قرآن یا بعضی از آن و حدیثی را

مقتضی

در بیکای خیار کفن است

و بعد از آن غسل نموده و بر کلاه بپوشاند و از آب استسقاء که در آن کوبیده اند و بر سرش
 بریزد و میگوید بر سیدارند تو اب از برای این نوشته میشود مثل کوه احد بلکه دارد شده است
 بزرگوار که هیچ معنی ناز بر جنازه نمیکند مگر آنکه بهشت را خدا واجب بر او مگر آنکه منافق باشد
 یا آنکه عاق و الدین باشد و فرق نیست که میت مرد باشد یا زن یا شهید خنجر کرده باشد یا نباشد
 مدیون باشد یا نه عادل باشد یا فاسق و بیان آن در ضمن چند فصل است **فصل اول** در بیان
 کسی است که نماز بر جنازه او واجب است آن شرط است بچند شرط **اول** و **دوم** و **سوم**
 اینکه میت مسلم و مؤمن و شش سال تمام شده باشد و علی نماز بر هر طفلی که زنده متولد شود و کمتر
 از شش سال باشد و بمیرد واجب است و بچهارم آنکه میت تمام باشد یا بعضی از آن
 بخواید موجب غسل شود پس قصد نماز بر این بعضی را میکند که اگر بعضی دیگر از این میت پیدا
 شود نماز از آن ساقط نیست پنجم آنکه حاضر و دست رس باشد ششم آنکه معلوم الایام
 و الایام بظاهر شرع باشد و اگر میت شنبه شود بغیر اینی عشری بهمه نماز باید کرد و چنانچه در
 غسل گذشت هفتم آنکه نماز کردن با قلع واجب خوف فساد یا تلف جنازه نباشد
 هشتم آنکه پیش از دفن باشد پس اگر بعد از دفن باشد باید پیش از خاک شدن بر سرش
 باشد که اگر نماز نگذرد و دفن شده است نماز بر قبرش واجب است و او را میگوید بر سرش تلاشی و
 خاک نشانی باشد علی الاقوی **فصل دوم** در شرایط نماز کننده بر میت است بدانکه نماز
 کنند باید مسلم و مؤمن باشد و بالغ و عاقل باشد و نماز از طفل تمیز اگر چه صحیح است
 علی الاقوی بلکه موجب سقوط از دیگران بودن نیز قوی است لکن مراعات احتیاط اولی است
 که اگر کفای نماز طفل تمیز نکند هر چند صحیح بعمل آورده باشد و باید که نماز کننده دلی میت
 یا مآذون از دلی میت باشد یا تسبیح یا تکبیر شود و دلی است بجز خود و ولایت مخصوص است
 و مقدم است بر همه و رتبه و ابرام و بعد از و پدر مقدم است بر همه ارحام حتی بر جده و احوط آنست
 که از جده و پدر میت هر دو در نیت حاصل نمایند بلکه احوط آنست که اگر ولد مذکور بالغ و عاقل
 نیز داشته باشد از او نیز رخصت حاصل نمایند خصوصاً اگر ولد اگر باشد و بعد از او اولاد و او
 اولاد میت است که اولی میباشد از برادر و خواهر میت و از عموم و سایر ارحام و لکن طبقه اول
 از اولاد مقدم است بر اولاد و بعد از او اگر همه مذکور باشند از همه اذن بگیرند مگر آنیکه
 بمیرد یا عاقل نباشد یا مؤمن نباشد و در این وقت اذن اگر معتبر است نه همه و اگر همه مات باشند

و بعد از آن غسل نموده و بر کلاه بپوشاند و از آب استسقاء که در آن کوبیده اند و بر سرش
 بریزد و میگوید بر سیدارند تو اب از برای این نوشته میشود مثل کوه احد بلکه دارد شده است
 بزرگوار که هیچ معنی ناز بر جنازه نمیکند مگر آنکه بهشت را خدا واجب بر او مگر آنکه منافق باشد
 یا آنکه عاق و الدین باشد و فرق نیست که میت مرد باشد یا زن یا شهید خنجر کرده باشد یا نباشد
 مدیون باشد یا نه عادل باشد یا فاسق و بیان آن در ضمن چند فصل است **فصل اول** در بیان
 کسی است که نماز بر جنازه او واجب است آن شرط است بچند شرط **اول** و **دوم** و **سوم**
 اینکه میت مسلم و مؤمن و شش سال تمام شده باشد و علی نماز بر هر طفلی که زنده متولد شود و کمتر
 از شش سال باشد و بمیرد واجب است و بچهارم آنکه میت تمام باشد یا بعضی از آن
 بخواید موجب غسل شود پس قصد نماز بر این بعضی را میکند که اگر بعضی دیگر از این میت پیدا
 شود نماز از آن ساقط نیست پنجم آنکه حاضر و دست رس باشد ششم آنکه معلوم الایام
 و الایام بظاهر شرع باشد و اگر میت شنبه شود بغیر اینی عشری بهمه نماز باید کرد و چنانچه در
 غسل گذشت هفتم آنکه نماز کردن با قلع واجب خوف فساد یا تلف جنازه نباشد
 هشتم آنکه پیش از دفن باشد پس اگر بعد از دفن باشد باید پیش از خاک شدن بر سرش
 باشد که اگر نماز نگذرد و دفن شده است نماز بر قبرش واجب است و او را میگوید بر سرش تلاشی و
 خاک نشانی باشد علی الاقوی **فصل دوم** در شرایط نماز کننده بر میت است بدانکه نماز
 کنند باید مسلم و مؤمن باشد و بالغ و عاقل باشد و نماز از طفل تمیز اگر چه صحیح است
 علی الاقوی بلکه موجب سقوط از دیگران بودن نیز قوی است لکن مراعات احتیاط اولی است
 که اگر کفای نماز طفل تمیز نکند هر چند صحیح بعمل آورده باشد و باید که نماز کننده دلی میت
 یا مآذون از دلی میت باشد یا تسبیح یا تکبیر شود و دلی است بجز خود و ولایت مخصوص است
 و مقدم است بر همه و رتبه و ابرام و بعد از و پدر مقدم است بر همه ارحام حتی بر جده و احوط آنست
 که از جده و پدر میت هر دو در نیت حاصل نمایند بلکه احوط آنست که اگر ولد مذکور بالغ و عاقل
 نیز داشته باشد از او نیز رخصت حاصل نمایند خصوصاً اگر ولد اگر باشد و بعد از او اولاد و او
 اولاد میت است که اولی میباشد از برادر و خواهر میت و از عموم و سایر ارحام و لکن طبقه اول
 از اولاد مقدم است بر اولاد و بعد از او اگر همه مذکور باشند از همه اذن بگیرند مگر آنیکه
 بمیرد یا عاقل نباشد یا مؤمن نباشد و در این وقت اذن اگر معتبر است نه همه و اگر همه مات باشند

اذن همه متسبب است و اگر مختلف باشند در ذکورت و انوثیت و کور مقدم است و احوط
استندان از اثبات همه باشد بعد از طبقه اولاد و برادران و خواهران که طبقه ثانیه
میباشند مقدم اند بر عمه و عمو که طبقه ثالثیه میباشند بلی جدیدی و مقدم است بر جد
مادری بقیه تائیه و بر برادر پدری بنت است و یک از این طبقات که از پدری و مادر
هر دو باشند مقدم است بر پدری تنها یا مادری تنها و هر یک از این که نزدیک تر است به
میت اولی است از آن که دور تر است و وارث مقدم است بر غیر وارث و اگر ارثش
بیشتر است مقدم است بر آنکه ارثش کمتر است و اگر چنانچه وارثش که ولی میت است
معموم شود و اگر ارثش مثل آنیکه پدر پدر ارثش یا آنیکه پدر میت مسلم کافر باشد
یا آنکه آزاد باشد یا بنوعی ساقط میشود و تولیت آن وارث و اما میت مقدم است
بر همه طبقات وارث بلکه آقا مقدم است بر شوهر کنیز هر چند شوهر آزاد باشد بلی اذن هر دو
بهتر است پس محلول و لیش آنکه اوست و اگر واریخته اولی الارحام باشد و لیش کسی است
که او را آزاد کرده باشد و اگر بولاست معنی نباشد و لیش خاص جریره است و اگر این هم
نباشد و لیش حکم شرع است و اگر اینهم نباشد و لیش عدل موثقی است و چون تشخیص
ولی بحسب دلیل شکل است احتیاط اولی است بر جوع بحکم شرع یا عدل موثقی
و هر احتمال اولویت او بر دو مرتبه و تقهها و اگر ولی میت صغیرا و دیوانه یا غایب شد اختیار با او
انها است اگر میت وصیت کرده که نمازش یا شخص معین کند پس اگر ولی میت قبول وصیت کرد لازم
است علی الاحوط که آن شخص نماز کند و ولی نمایی تواند خلاف وصیت کند و اگر قبول نکرد اختیار
با ولی است نه با وصی و اگر ولی خود نتواند نماز کند اذن میدهد به دیگر کسی که نماز کند و اگر او را
ذکورت و انوثیت و در سن و در علم و سیادت برابر باشند از همه اذن محال کنند و یا وجود همه اولیا
اگر امام عصر عجل الله فرجه حاضر باشد مقدم است بر همه اگر ولی هیچ از اذن نماید شروع بنماز کنند
یا قطع نماز کنند و اگر امام مازون لدولی در اثنا نماز بمیرد یا مومنین اقتدا بیاورند دیگر کنند و اذن میدهند
و اگر ولی ندان باشد جایز است که خودش نماز کند یا اذن بدهد بر یا بنی یا امامت یا فقها و اگر زن امامت
کند باید که زن باشد با اقتدا کند نه مرد و باید که مقدم بر زنان شود بلکه در صف ایشان نباشد و باید که
که سایر شرایط جماعت مراعات شود از عدالت امام و سایر شرایط امامت و از وجوب
مساجت و رعایت در احوال و دعا و پیش از بهنگام نه گفتن عتبه آنکه بعضی گفته اند که اگر کسی

اولویت

م
ام

از تکبیرات را پیش از امام بگوید گفتار است و اگر امام با سوم شک در عدد تکبیرات کند باید که رجوع کند سجده مضایقه که یقین دارد و شک ندارد مثل نماز یومیه و اگر بگوید را با هم باشد معین کند میان او و میت بلوغ و حاجه نباشد و مکان او و میت زیاد است و بلند باشد و اینکه سریت در جانب راست نمازگنده باشد و رویش جانب آستان بعد از غسل میت یا تیمم و بعد از کفن و وضو باشد و اینکه میان او و میت بسیار باشد و نمازگنده رو قبل باشد و اینکه ایستاده و مستقر باشد و اینکه مکان لباس نمازگنده مبلع باشد و حریر و طلا باف نباشد و اینکه تکبیرات را کم کند و سربل بگوید و اولی آنست که جمیع شرایط نماز یومیه و حوائج آنرا درین نماز با امکان ملاحظه نمایند فصل سوم در بیان کیفیت نماز میت است و طریق آن آنست که اول نیت کند که نماز برین میت حاضر میکنم از جهت آنکه واجب است قربته الی الله و تکبیر بگوید و بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس تکبیر بگوید و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد پس تکبیر سوم را بگوید و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات پس تکبیر چهارم را بگوید و بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد تکبیر پنجم را بگوید و بخانه را برآورد و بهتر آنست که بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شیک له العا و احدا صمدا فردا حیا قیوما دائما ابدالم تعد صاحبته و لا ولدا و اشهد ان محمدا عبدا و رسولا المرسله بالهد و من لکن لیظهر علی الدین کلمه ولو کره المشرکون پس تکبیر دوم را بگوید و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و افضل ما صلیت و بارکت و ترخصت علی ابراهیم و آل ابراهیم اینک حمید حمید و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین پس تکبیر سوم را بگوید و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات و الاحیاء منهم و الاموات تابع اللهم بینا و بینهم بالخیرات انک علی کل شیء قدير پس تکبیر چهارم را بگوید و بگوید اللهم ان هذا امسبحی قدرا من عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزل به اللهم انک تقرضت روحا لیک و قد احتاج الی رحمتک و انت غنی عذابها اللهم انما نعلم من الاخیر و انت اعلم به منا اللهم انک محسن فردی احبا و نکات

تجاوز زیننه پس بگیریم و بگوئیم که نماز بان تمام می شود و مستحب است که بعد از تکبیر چهارم بگوید
تَبَّانِ الْإِنْسَانُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ وَحَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً
وَقَبْلَ عَذَابِ النَّارِ و جنازه را بردارد و هرگاه میت مخالف باشد بعد از تکبیر چهارم برآورد
نفرین و لعن کند و اگر متضعف باشد که میت و باطل را تمیز نداده باشد بعد از تکبیر چهارم
بگوید اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلدِّينِ تَابُوا وَاتَّبِعُوا سَبِيلَكَ وَ قِيمِ عَذَابِ النَّارِ
و اگر در پیشش معلوم نباشد و مجهول الحال باشد بگوید اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ
أَهْلِيكَ فَأَغْفِرْ لَهُ وَأَجْزِهِ وَحَاجَّهِ وَزَعْنَهُ و اگر طفل باشد و پدر و مادرش بموت
باشند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي بَوَكِيلًا وَ لَنَا سَلَفًا وَ حَرِّجًا وَ قَرِيبًا
و اگر پدر و مادرش مؤمن نباشند ترک دعای والدینش کند و اگر میت زن باشد سجده
عبودیت کند بگوید و بجا می آید و جمع ضمیر را می نهد که را مؤنث بگوید فضل چهارم
در بیان آداب سجده و مکروه نماز میت است و آن بسیار است اقل اینکه نمازکننده با وضو
یا با غسل یا با تیمم باشد و عیسای آنکه مقابل کمر میت بایستد اگر میت مرد باشد و سجده می بیند
پشت بایستد اگر میت زن باشد ساقش را بکشد اگر بر جنازه ای مستعدده بنحواهند کینه از
کشتن مرد و از نزدیک امام بگذرانند و بعد طفل شش ساله را و بعد از آن خنثی را و بعد از آن
خنثی را و بعد از آن زن را و بعد از آن پس کمتر از شش ساله را و بعد از آن دختر کمتر از شش ساله
را بگذرانند و این ترتیب مستحب است نه واجب چهارم آنکه پیش از از پا بکشد بلکه قدم خود
را بجا کند برساند بجهنم آنکه در تکبیر اول دستها را بلند کند تا نزدیک گوشش و همچنین دستها
را بکشد علی القوی ششمی آنکه نزدیک جنازه بایستد هفتمی آنکه نماز را بجا بیاورد و اگر
هشتمی آنکه از جایی خود حرکت نکند بعد از نماز تا جنازه را بلند کنند و نهم آنکه او عیبی بگیرد از
بلند بنحواند و نهم آنکه مأموم در پشت سر امام بایستد یا از هم آنکه نماز را در روز بگذرانند اگر
مانعی نباشد و دهم آنکه بعد از فراغ از نماز مکث کند در جای خود و تقدیر بیان در تکبیر
سین دهم آنکه نماز میت را بجا آورند در مکانی که محل اجتماع مردم باشد چهارم دهم
آنکه بعد از تکبیر چهارم وقت دعا خواندن از بر سر میت دستها را بردارد و بعد پا نهد و نهم
آنکه جد و جهد نکند به عا و قصد شفاعت نکند شش دهم آنکه منع نکند کافر و منافق را از حضور
هفت دهم آنکه در مساجد نماز کند هجدهم آنکه قبل از نماز سه مرتبه الصلوة را بگوید بین

فصل
در بیان
آداب
سجده
و مکروه
نماز میت

و صلوات الله و اقامه و حمد و سوره و قنوت و رکوع و سجود و تشهد و سلام و شش تکبیر
 و افتتاح و دعائے توبه بقصد مصلوبه در این نماز بدعت و حرام است فصل پنجم در بیان
 نماز بر مصلوب است بدان که کسی را بحکم شرع او را بر دار کشیده اند چون بعد از سه روز و او را
 انداز بریزد و او بخندد بر او نماز کنند مگر اینکه از زیر او درشتش بپوش باشند پیش از سه روز
 که بردار است بر او نماز نکنند و اگر بغیر حکم شرع او را بر دار کشیده اند در این وقت مطلقاً
 بر او نماز نگذارند تا او را بریزد و اگر بعد از یاس بجهت نقد یا قصر فصل ششم در بیان
 اگر در اثنائے نماز بر میت دیگر حاضر کنند مخیر است نماز کنند میان اینکه نماز بر میت
 اول را تمام کند و بعد از آن نماز بر میت دوم کند و اینکه نماز بر میت اول را قطع کند و بر میت دیگر
 کند و در جائیکه قطع نماز موجب تأخیر کیست مستلزم فساد جنازه اول باشد نشود و اینکه نماز بر میت
 اول را قطع کنند بلکه شریک کند میت دوم را و تکبیرات باقیه و کفن از برای هر متی دعائے
 مخصوص بتکبیر او را بخواند پس اگر پیش از تکبیر سیوم جنازه اول جنازه دوم را حاضر نمودند
 تکبیر سیوم را بقصد تکبیر سیوم جنازه اول و تکبیر اول جنازه دوم بگوید دعائے اللهم
 اغفر للمؤمنین و المؤمنات و شهدائین و شهادتین را بقصد میت دوم بخواند و هم چنین در
 تکبیر چهارم دعائے هر یک را بقصد هر یک جدا جدا بخواند و تکبیر پنجم را بقصد تکبیر آخریت اول و
 بقصد سیوم میت دوم بخواند و بعد از آن دعائے مخصوص میت دوم را بخواند و بعد
 از تکبیر چهارم مختص میت دوم را با دعائش بخواند و بعد از تکبیر پنجم مختص میت دوم را میگوید
 جنازه را بر میدارند و اگر در اثنائے نماز امام کسی بخواند اقامت کند با امام تکبیر بگوید
 همان تکبیر را تکبیر اول خود حساب کند و دعائے مخصوص تکبیر اول را بخواند و همچنین در تکبیرات
 باقیه متابعت امام کند و دعائے مخصوص تکبیر خودش را بخواند و بعد از فراغ امام باقی تکبیرات
 خودش را با دعائے مختص مخفف بخواند یا عدم احتمال شرایط و عدم حصول مناسب
 و با احتمال شرایط مثل برداشتن جنازه یا دور شدن زیاد یا دور بودن مصلی از آن
 تکبیرات یا قیام را بے دعای در پی در همان مکانیکه ایستاده است بگوید و بدانکه مکروه است
 دوباره نماز کردن شخص بر میت بقراوی یا جماعت مگر اینکه میت از اهل شرف و علم و تقوی
 باشند و یکمیکه نماز نکرده است که میت ندارد که جماعت یا فردی نماز کند و اگر کسی باشد
 روز از رفتن گذشته باشد بهتر نیست که دوباره بر قبرش نماز کنند و بدانکه تأخیر نماز

مکبیر

تکبیر

مکبیر

میت عدا جائز نیست تا آنکه دفن شود بلکه باید نماز کنند پیش از دفن و ترک نماز پیش از دفن باز
 ساقط نمی شود بلکه باید بعد از دفن با جسدش اتقی است در قبر نماز سس را بکنند و لکن هر
 قدر که مبادرت و تعجیل کند بهتر است و بدانکه نماز میت در هیچ وقت کراهت ندارد
 بلکه بر فرضیه موسعه مقدم است و اگر زمان فرضیه مضیق باشد و نماز بر میت نیز مضیق
 باشد بسبب خوف فساد بر میت نماز یومیة را مقدم دارند و میت را دفن میکنند و نماز
 بر قبرش کنند بلی اگر با خوف فساد دفن نیز ممکن نشود الا بزرگ نماز یومیة هر چند با تکلیف
 اگر در حال دفن نماز فرضیه را با یاء و اشارة بجا آورده و بعد از دفن فرضیه را اعاده نمایند
 و نماز میت را بعد از دفن فرضیه را اعاده نمایند و نماز میت را بعد از دفن نیز بجا آورده و بهتر است
 و بدانکه جائز نیست نماز بر جنازه در اشکاء نماز یومیة و غیر آن از الزامی اگر چه محو
 صورت فرضیه نشود و بدانکه جائز است تیمم برای نماز جنازه اگر چه مانع از استعمال
 آب نباشد و اگر چه محدث بحدث جنابت باشد و در این تیمم قصد بعلت از وضو یا غسل
 لازم نیست و لکن بهتر اینست که تا خوف فوت نماز میت نباشد با تمکن از استعمال آب
 تیمم نکند چنانچه می آید **مطلب است** در بیان دفن میت است که در ضمن چند
 فصل بیان می شود **فصل اول** در کیفیت وجوب دفن و وجبات آنست بدان
 دفن میت واجب کفائی است چنانکه سابقا ذکر شد و شرط نیست در آن نیت و
 بلوغ و عقل پس اگر غیر بالغ یا مجنون مباشر دفن شود که عاقل بالغ ناظر باشد که رو
 بقبله و باداب شرعی دفن شود کافی است و بدانکه واجبات دفن اینست که باذن
 ولی میت را بعد از غسل و خنود و کفن نماز در زمین مباح دفن کنند پس جائز نیست در
 وزرین غصبی یا در زمین وقفی غیر قبرستان مثل مسجد و درسه بنایا احتیاط و یا
 بر کوه و درون شعله باشد میت دیگر بطریق شرع و باید اینکه بجانب راست نه بطریق مختص
 میت را رو بقبله و در قبر بخوابانند بلی اگر میت نشود و بقبله نمودن بعلت اشتباه
 قبله و عدم تمیز مغرب از مشرق عدم مظنه بابلت دیگر مثل خوف فساد و در بدن میت
 با نظر علم بقبله ساقط می شود و بقبله نمودن و واجب است که آن قدر زمین
 را بکنند که میت از جانوران محفوظ بماند و بوی بد از قبر بیرون نیاید و اگر دفن مختصر
 باشد یعنی که جسد میت بسبب کثرت جانوران آن زمین در زیر زمین محفوظ

درین وقت نماز یومیة را ترک کنند و در مقدمه نماز میت و بر نماز میت

زمین محفوظ نماند باید قبرش را بقبر یا گنج و آجر محکم نمایند و باید و دفن در مکانی باشد که تنگ
 حرمت نیست نشو و مثل بیت الحرام و بالوجه و دفن در مقابل عزرا اهل یان در غیر ضرورت و خلوت
 میت که پاره پاره شده است باید مراعات قبله و سایر واجبات مذکوره در آن بشود و اگر
 پشت و نفر چپ پسیده باشد از هر دو جهت تا نمایند بلکه یک رادی بقبله و فن کنند و از دیگر
 ساقطست و اگر زن و میت که از سلم حل داشته باشد بمیرد پشت آن زن را بجانب
 قبله کنند تا روی طفل بجانب قبله شود و اگر قبله شده باشد و منطقه قبله در هیچ طرف نباشد
 و صبر و انتظار شخصی قبله موجب هر چه باشد شرین شود در این فرض بهر طریق که بخواهند
 و دفن نمایند بلی عمل بقبره و تحصیل قبله بد نیست در اینجا و در فرض سابق و اگر کسی در دنیا
 بمیرد پس بعد از غسل و کفن جنوب و نماز اگر ممکن باشد که بخشکی برسانند و نقش نمایند و آب
 است که در خشکی دفن کنند و اگر نقل خشک متعذر باشد بسبب خوف از دشمن
 یا دزد یا فساد میت و نحو آن پس در این صورت واجب است که در دنیا یا نمازند یا بنحو
 که در خمره سیگینی گذارند و شش را محکم کنند یا اینکه سنگی یا آهنی بپایش ببندند
 و روی قبله در دنیا یا بنمازند در مکانی که خوف جانوران در آن نباشد یا کمتر باشد
 تا اینکه بدن میت محفوظ باشد بقدر امکان **فصل دویسم** در بیان آداب دفن
 است و آن بسیار است اول آنکه دفن در مقبره نزدیک نمایند مگر این که ترجیحی در مقبره
 دور باشد مثل اینکه قبر بزرگان دین در آن باشد یا اینکه زیارة اهل قبور در آنجا بیشتر شود
 و در محببت آنیکه جنازه را بقدر دو ذراع یا سه ذراع یا بیشتر نزدیک بقبر گذارند و در وقت
 گذاردن و در قبر نه دفعه جنازه را نقل کنند و دفعه دهم تر و یکتر بقبر نمایند و همه صبر نمایند و
 در دفعه سیوم آهسته داخل قبر نمایند و اگر میت زن باشد در جانب قبله گذارند
 و از آنجا داخل قبر کنند و اگر مرد باشد سر او را در جانب پای قبر گذارند و از جانب پا داخل
 قبر کنند و مرد را از شش داخل قبر نمایند و زن را عرضا داخل قبر کنند و پرده بر سر
 قبرش بکشند سیقم آنیکه باشد و دفن با وضو و سرپایش برهنه باشد
 چهارم آنیکه باشد و دفن زن شوهر یا یکی از محارمین باشد و اگر محارم نباشد
 بیگانه ضرر ندارد و لکن بهتر اینست که از صلحا باشد و در دفن مرد بیگانه بهتر از محارم است
 آنیکه وقت برداشتن از تابوت بگوید **بسم الله و بالله و علی** و رسول الله

اللَّهُمَّ اَلِي رَحْمَتِكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ اَسْجُدْ لَكَ قَبْرُهُ وَكَلْبُهُ
 فِي حُجَّتٍ وَتَنْتِ اَلْقَوْلُ التَّائِبُ وَقِيَا اَنَا لَا عَذَابَ الْقَبْرِ وَدُرُوقُ
 دِينِ قَبْرِ بَكْوِي اَللّٰهُمَّ اَجْعَلْهُ مَرُوضَةً مِنْ مَرَايِضِ الْجَنَّةِ وَلَا تَجْعَلْهُ حَقِيرَةً
 مِنْ جَهَنَّمَ النَّاصِرُ وَدُرُوقُ لِحْدِ كَذَارُونَ بَكْوِي اَللّٰهُمَّ عِنْدَكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ
 اَمَّتِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ وَبَعْدَ اَزْكَاشْتَنِ دُرُوقُ بَكْوِي
 اَللّٰهُمَّ خَافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنَّتِهِ وَصَاعِدَ عَمَلِهِ وَلَقَدْ مِنْكَ مَرْضَاؤُنَا
 شَتْمًا اَيْلَهُ كُوْدِي قَبْرِ تَاجِبِهِ كَرْدَنَ يَابَقْدَرُ قَامَتْ مَعَارِفُ بَاشَدَ هَفْتَمُ
 اَيْلَهُ دُرُوقُ مَحْتِ لِحْدِي اَزْجَانِبِ بَشِشِ رُوَيْسِ سَرْمِيتِ رُوَيْسِ بَقْبِلَهُ بَسْكَفِ رَكْمِ
 مِيتِ رَا دِرَانِ بَخْوَابَانِ دُرُوقُ مِيتِ سَتِ كَهْ خُوفِ خَرَابِ شَدْنِ وَرِجْتَنِ قَبْرِ بَاشَدِ
 دُرُوقُ مِثْلِ نَهْرِ كَبِنْدِ وَاَكْرَ لِحْدِ سَ بَسَا زَنْدِ دُرُوقُ مِيتِ سَتِ عَوْضِ شُكَافْتَنِ وَسَطِ قَبْرِ
 شَايِدِ بَدَنَانِ شَدْنِ هَشْتَمِ اَلَكْ لِحْدِ رَا كَشَادَه وَبَلَنْدِ قَرَارِ دِهَنْدِ بَقْدَرِ كِهْ تَوَانِ دِرَانِ لَنْشَتِ
 نَهْمِ اَلَكْ بَعْدَ اَزْكَاشْتَنِ مِيتِ دُرُوقُ قَبْرِ كَرِهْ كَفْنِ رَا اَزْجَانِبِ سَرُوَا بَكْتَنَانِ دُرُوقُ مِيتِ
 دَا بَا كَرِشْتَنِ دُرُوقُ خَاكِ بَكْدَارِ زَنْدِ وَاَكْرَ خَاكِ كَرِ بَلَا بَاشَدِ اَفْضَلِ اَسْتِ وَاَكْرَ خُوفِ لُوثِ شَدْنِ
 تَرْتِ بَاشَدِ دُرُوقُ زِيرِ سَرِشِ يَا مَعَابِلِ رُوَيْشِ بَكْدَارِ زَنْدِ مِثْلِ خَشْتِ اَزْ تَرْتِ وَاَمَانْدِ اَن
 وَرُوَايْتِ شَدْنِ اَسْتِ كِهْ زَنْدِ زَمَانِ مِيدَارِ وَاَوَلَادِ زَنَارِ بَعْدَ اَزْ زَانِيدِنِ مِيسُوزَانِيدِنِ جَهَنَّمَ
 اَزْ اِلْ خُودِ وَبِرْ حَالِ اَوْ كَسِي مَطْلَعِ بَنُوْدَهْ مَكْرَادِشِ مِيسُوزَانِيدِنِ مِيسُوزَانِيدِنِ جَهَنَّمَ
 اَوْرَابِ رُونِ اَنْدَاخْتِ وَقَبُولِ نَكْرَدِشِ نَقْلِ سَجَايِ دِيكَرِ كَرْدِنِ اَزْ اَنِ قَبْرِ اَوْرَابِ رُونِ نَكْرَدِشِ
 اَلِشِ اَمْدِ خَدْمَتِ حَضْرَتِ اَمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ عِ رُوحِي لِهْ اَلْفَا وَاَحْكَايْتِ رَا نَقْلِ كَرْدِنِشِ حَضْرَتِ
 اَزْ مَادِشِ پَرَسِيدِنِ كِهْ اِيْنِ زَنْدِ دِهْوَهْ خُودِ مِيسُوزَانِيدِنِ مِيسُوزَانِيدِنِ جَهَنَّمَ
 فَرْمُودِنِ كِهْ زَمِيْنِ قَبُولِ نِكَلِ بَحْتِ اَيْلَهُ عَذَابِ مِيسُوزَانِيدِنِ مِيسُوزَانِيدِنِ جَهَنَّمَ
 تَرْتِ حَسِيْنِ صَلَوَاتِ اَلِهِ عَلَيْهِ بَكْدَارِ مِيسُوزَانِيدِنِ مِيسُوزَانِيدِنِ جَهَنَّمَ
 سَرِشِ رَا مَانْدِ بَالِشِ بَلَنْدِ كَنْدِنِ يَا زَدِهْمِ اَلَكْ خَشْتِ يَا كَلُوْخِي دُرُوقُ مِيتِ بَكْدَارِ
 اَنَا اَيْلَهُ بَشْتِ نَيْقَدِ دُوَا زَدِهْمِ اَلَكْ وُلِي يَا مَادُوزَنْ اَزْ دُرُوقُ خُودِ رَا تَرْدِ كِهْ گُوشِ
 مِيتِ بَرُوْشَانِ رَا سَلَشِ رَا بَدِشْتِ رَا سَتِ وُشَانِ عِلَشِ رَا بَدِشْتِ جَبِ بَكْوِي وَحَرَكِ
 دُرُوقُ تَلْقِيْنِ كَنْدِ اَوْرَابِ اَعْتَقَادَاتِ حَقِ كِهْ تَرْتِ يَا دُرُوقُ مِيتِ يَا سَهْ مَرْتَبِ بَخُوْكِ دُرُوقُ مِيتِ

نَفْسِ
 كِهْ كَرْدِنِشِ

مقبوره مذکور است و بهتر است که بعد از آن ثقیین ببرزبانیکه میت داشت نیز ثقیین نمایند که جمیع
 کردن باین ثقیین بر روی ثقیین کردن بغت و زبان خود میت نباید اولی باشد سینه و هم
 انگه بعد از نخست و سخنان بپوشند که خاک بر میت نریزد و از جانب سر ابتدا بپوشانیدن حد
 کند و در وقت پوشانیدن بگویند در وقت پوشانیدن بگویند یا اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى حَقِّهِ
 وَ اَلِنْ رَحْمَتَكَ عَلَیْهِ اِنَّ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةٌ
 وَ تَغْنِیْهِ بِمَا عَنِ رَحْمَتِهِ مِنْ سِوَاكَ فَاِنَّ رَحْمَتَكَ وَسِعَتْ لَطَائِفَ الْبَیِّنِ
 و اگر میت زن باشد ضمیر را مومنش آورد و چنانچه در وقت بیرون آمدن از قبر
 از جانب پا بیرون نباید بجهت احترام و یا بجهت آنکه بر آب هر چیز در می باشد و در قبر طرف
 پامی باشد و بعد از بیرون آمدن از قبر بگویند یا انا لله و انا الیه مرجعون اَللّٰهُمَّ اِنْفَع
 دِیْنًا لِّیْهِ وَ اَعْلَا عَلَیْهِنَّ و اَخْلَفْ عَلَیْ اَهْلِیْهِمْ فَاِیُّهَا الْغَائِبِیْنَ وَ عَزِّدْ
 نَحْسَیْبَهُ یا رَبِّ الْعَالَمِیْنَ یا نَحْمُهمْ آنکه حاضران غیر قوام میت خاک را
 بر پشت دست و در قبر بریزند نشان دهد هم آنکه در وقت خاک ریختن یا وقت دست از
 خاک تکان دادن بگویند انا لله و انا الیه راجعون و در حدیث از حضرت امام رضا
 علیه السلام روایت شده که هر که از پشت دست سه مرتبه خاک بر قبر بریزد و بگوید اَللّٰهُمَّ
 اٰیْمَانًا لِّیْكَ وَ قَصْدًا یَقْبَلُکَ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَ سَوَّلَ لَہٗ وَ صَدَقَ
 اللهُ وَ سَوَّلَ لَہٗ نوبیذ خداوند بهر فرزند هفدهم آنکه قبر را از زمین بلند
 کنند تا اینکه قبرش معلوم باشد و قصد زیارت او کنند و نبش نکنند هجدهم آنکه بلند
 قبر بقدر چهار انگشت بهم آورده یا از یکدیگر دور شده قرار دهند و فرمود هم آنکه بر روی
 قبر یک سنج بریزند بقیست آنکه نشانه بر سر قبرست بگذارند بقیست و یکی
 آنکه آب بر روی قبر بریزند و آب را باین طریق بریزند که از سر گرفته بجانب پای آیند و از
 جانب پا بجانب سر باز گردند و اگر آب بماند در وسط قبر بریزند و استحباب آب ریختن
 تا چهل روز بلکه تا چهل ماه نیز از احادیث برمی آید بقیست و دهم آنکه آب را قطع کنند
 و متصل بهم بریزند تا آخر بقیست و بیست و یکم آنکه در وقت آب ریختن رو بقبله باشد بقیست
 و بیست و دوم آنکه بعد از ریختن آب حاضران دست بکف دست بکف برود و دست
 بر قبر گذارند که نشانه نشان دادن پاکف دست بکف تمام دست در قبر بماند مخصوص بر بنی ناسم

و برای سیکه بر میت نماز کرده و استحباب اثر دست در خاک ماندن در حال اول دفن است
 است و در غیر محال هم محتمل است و ضرر ندارد بیکسبت و پنجم آنکه در وقت دست گذاشتن
 رو بقبله باشد بیکسبت ششمی آنکه در آن وقت هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخواند
 بعد از آن دعای پدوشانیدن یا مثل آنرا بخواند بیکسبت هفتم آنکه دلی میت یا شخصی از
 حاضران بر خست دلی بعد از دفن حاضران و برگردن قبر یا از بلند تلقین میت نمایند که در
 خجاست که این تلقین باعث این میشود که نگیرند و داخل در قبرش نمی شوند و از او
 سؤال نمیکند و یکی دیگر میگردد که تلقین میت کفایت کرد اما از سؤال او و از بعضی
 ظاهر می شود که تلقین مستحب است و چهار حالت حال اختصار و بعد از دفن در قبر پیش از
 برگردن و دفن مردم و این ضرر ندارد بیکسبت هشتمی آنکه در حال تلقین رو بقبله
 باشد بیکسبت نهمی آنکه دلی میت پیش از تلقین سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و
 قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد آیه الکرسی بخواند بلکه پیش از قرائت اینها
 اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید و مسلمات نیز بفرستد پس ام آنکه اسم میت را بگوید
 قبر یا روحی بنویسد و در میان قبر یا در محاذی سر قبر نصب کند سی و یکم آنکه قبر را چار
 گوشه نمایند سی و دوم آنکه قبر را پس نمایند که باران رحمت قرار گیرد سی و سوم آنکه
 اکثر عقیق در دهن میت بگذارند که در او نقش لا اله الا الله یا الله الله یا الله الله
 محمد نبی و سماء آئمه باشد فصل سی و چهارم در امور مکرر و هاست و آن چند چیز است
 اول آنکه در میت را در حال اختیار و در یک چانه گذارند و در یک چانه بگذارند بلکه بعضی ظاهر
 میشود که مرد اجنبی زن اجنبیه را با هم دفن کردن حرام میباشد و اگر چه ضرورت و وجوب
 را در یک قبر بگذارند فاصله بگذارند و فضل امقدم بدارند و یکی آنکه زمین قبر را با حبر
 و سنگ و نخوان فرش نمایند سی و پنجم خویشتن اندان میت خاک بر قبر بریزند که باعث
 قساوت و دل سختی است چنانچه کرده است برای خویشتن اندان نزول در قبر هر چند
 مجلسی اعلی الله مقامه کراست نزول در قبر را مخصوص و لک قرار داده است چنانچه ام آنکه
 خاک غیر آن قبر بکند اند و آن قبر کار کنند یا بریزند در وقت دفن بلکه مطلق که بر میت
 از است و از بعضی ظاهر میشود توهم اختصاص کراست بر خنق نه کلکاری کردن چنانچه
 از بعضی اختصاص کراست بوقت دفن ظاهر می شود و نه بعد از آن پنجم

و بعد از برگردن

آنکه قبر را باهی پشت قرار دهند ششش آنکه قبر را بعد از شستن بکشند که خداوند عالم دوست
 میدارد و دل شکسته و قبر شکسته را بقی قبور انبیا و ائمه و علما و صلحا و شهادت گیر کردن مستحب
 بلکه باهی شود که واجب شود و هفت آنکه بنا و عمارت بر قبر درست کنند بلکه خیمه و خنجر
 نیز و حکم آنست که در قبور ائمه و صلحا هشت آنکه قبر را گل کاری کنند اگر چه خاک همان قبر
 باشد یا کچکار کنند چه در ظاهر قبر و چه در باطن که بجهت ضرورت مثل الحلب بن قبر و خنجر
 هم که در قبور انبیا و اولیا و ائمه بدی نهم آنکه در سر قبر غیر انبیا و ائمه بدی بکشت نمایند مگر در
 اعراض صحیحه مثل تلاوت قرآن و هم آنکه بر سر قبر نشینند که در حدیث است که اگر بالای
 آتش نشینم که جامه بسوزد و خوشتر است مرا که بالای قبر نشینم یا فدی هم آنکه قبر را
 مسجود قرار دهند که نماز بالای آن بکنند یا آنکه او را محل سجود قرار دهند یا آنکه بالای
 قبر و پهلوی قبر مسجد درست کنند که نماز جماعت یا فرادی نمایند و لکن در پهلوی قبر
 امام و خنجران مسجد ضرر ندارد و آذرده هم آنکه بالای قبر راه بروند بدون غرض و داعی پس
 اگر زیاره اهل قبور موقوف باشد بجام نهادن ضرر ندارد و در حدیث است که وقتی که داخل
 قبرستان می شوی گام نبه بر قبر او بالای ایشان راه برو که هر که مؤمن است از راه
 رخصت رحمت می یابد و هر که منافق است دردناک میگردد پس از ده هم آنکه بالای قبر بلکه در
 مقبره بول و غایط بکنند چهارم ده هم آنکه سر قبر بلکه در مقبره خند بکنند یا تزد هم آنکه
 از مکانیک فوت شده قبل از دفن بکمان دیگر بکنند مگر بشا بدشرف و اماکنه تبرک و نقل
 از عرفات مجرم که در حدیث است بلکه از حدیث مرقوم و غیره استفاده رجحان نقل از
 مشایخ و مشایخ دیگر برچیده بعضی از خواص فضیلت میشود هر چند خصوص نقل از مشایخ
 دیگر خالی از رکاکت نیست و فی الجمله بی احترامی می باشد و بعضی از بزرگان علما مثل
 صاحب مقام اعلی الله مقامه ذکر کرده اند که دفن در نجف اشرف بهتر است از دفن
 در کربلا و لکن گمان حقیر آنست که دفن در کربلا بهتر است از دفن در جمیع مشایخ شریفه
 و مقابر ائمه و اماکنه تبرک حتی مکه و مدینه و نجف اشرف الله العالم شاکر ده هم آنکه قبر را
 و خانه قرار دهند که باعث وحشت اهل خانه می شود و نزول رحمت در او کمتر می باشد
 از قبره سالان هفت ده هم آنکه قبر را آلوده نجاسات و کثافات نمایند و اگر آلوده شود
 نمایند فصل چهارم در احکام بعد از دفن و آنچه حرام است از تحباب آن و آن چند چیز است

چیز است لکن نبش قبر یا نکه حرام است نبش قبر انبیا و ائمه معصومین و فاطمه زهرا سلام
 علیهم پس نبش قبور ایشان مطلقا جایز نیست و همچنین نبش قبر مومن هر چند طفل و دیوانه
 باشد مگر جمعه نبش قبر بالباش شرط پنجم شرط است اول آنکه میت خاک نشده باشد
 بلکه پس اگر خاک شده باشد جایز است که نبش نمایند بلکه جمعی از علما تصریح کرده اند که اگر دفن
 در زمین و قف مثل مقبره مسلمانان شده باشد و میت خاک شده باشد واجب است که
 قبر را خراب کنند و صورت قبر را باقی نگذارند و یا زمین سادی کنند تا اینکه مگر کسی خواهد
 سیت خود را در آنجا دفن کند و وجوب خراب کردن و صورت قبر را باقی نگذاشتن هر چند
 ضعیف است مخصوص در وقتیکه حاجت آن قبر معلوم نباشد لکن جوازش عین
 ندارد و بی مضایقه است در غیر علماء و صلحا و شهدا و اولاد ائمه علیهم السلام و اما اگر جسدش خاک
 شده باشد و استخوانش باقی باشد پس اگر استخوان چنان حسنت شده باشد که باندک
 حد در زیر خاک شود پس آنهم جایز است و اما اگر سخت و صلب باشد خلاف است اتوی جواز
 و احوط ترک است حتی آنکه اگر با اعتقاد خاک شدن میت نبش قبر نمود و بعد معلوم شد که خاک
 نشده و استخوانش باقی است احوط آنست که دوباره بپر کنند قبر را و بدانکه شرط جواز نبش
 در این صورت آنست که یقین بنجاک شدن حاصل شود و اما اگر نظنه بنجاک شدن حاصل
 باشد نه یقین هر چند از اهل خبره باشد پس اقوی عدم جواز اعتماد بمظنه است و بدانکه این شرط
 در حق قبور انبیا و ائمه معصومین بلکه علماء و کاملین محقق نیست و نخواهد شد زیرا که بدن ایشان
 نمی پوسد و زمین و هوا تصرف در بدن ایشان نمیکند و عقل و نقل نیز مؤید می باشد این
 خصوص چنانچه شهید اول اعلی الله مقامه در ذکر نقل نماید از طرق عامه و خاصه
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله که از بزرگوار فرمودند و زنگنه من خوب است برای شما و مرد
 من نیز خوب است برای شما عرض کردند ای رسول الله این چگونه میشود و فرمودند اما حیوة
 من خیر است بجهت آنکه خداوند عالم فرمود و روان جمیع که نیست خداوند متعال که خداوند
 ایشان را و حال آنکه تو در میان ایشان باشی و اما متعارفت من از شما پس بدستیکه اعمال
 شما عرض شود بر من در هر روز پس آنچه خوب است از خداوند متعال طلب یافتمی میکنم و آنچه
 بدست از خدا طلب مغفرت میکنم عرض کردند چگونه میشود و حالا آنکه شما خاک شده اید حضرت
 فرمودند چاشما و کلابه رستیکه خداوند جل و علا حرام نموده است گوشتهائی ما را بر زمین اینک

نخورد از دهنش را و جسد صدوق را در رنجی جامعین دیدند بلکه معروف است که اگر کسی غسل می
راند او میت کند بدش نمی رسد دوم آنکه جسد میت را بیرون آورند یا آنکه ظاهر کنند یا این بشر
محرم است پس اگر میت ظاهر نشود اصلاً مثل آنکه میت را با صدوق یا با تابوت بیرون
آورند ضرر ندارد و هموم آنکه مثل سرداب و نخوان نباشد که در مثل سرداب و نخوان بیرون
آوردن میت حرام است نه آنکه سرداب را باز کنند که میت دیگر را در و بگذارند که این بیش
بیش محرم نیست چهارم آنکه بقصد دفن باشد پس اگر عاریت بگذارند در زمین مباح یا غیر
غیر یا ذن مالک یا با جاره بقصد امانت تا نگاه و نخوان آنکه نقل کنند جایز است و بهتر آن
است که در این وقت طوری بگذارند که صدوق دفن کنند پنجم آنکه زمین تمام آن یا بعضی
آن غصبی نباشد پس اگر زمین غیر خود باشد یا جاهل باشد یا سبب باشد بیش قهر حقیقت غیر
بسیار محرم است و واجب نیست بر صاحب زمین قبول اجرت یا بقا شدن یا قیمت
فروختن هر چند وارث باشد بلی بجهت از پادشاه وارث بکنایه از پادشاه هم میت بگذرانی
هر چون قبول اجرت و قیمت می باشد و اگر از زمین واده باشد و هنوز میت را در
قبر نگذاشته اند یا آنکه گذاشته اند و قبر را برنگزیند و آن شخص رجوع از آن خود نموده یا آنکه مرده
است و بخواهد انتقال شده است یا آنکه دیگر فرست است پس اگر ایستاد و حال بدین
آذن جدید دفن نمود جایز است بنفش قبر و اگر بعد از بیرون قبر رجوع نموده یا آنکه بیوش شده
یا آنکه مرده یا آنکه بر گیس منتقل شده در ایوقت جایز نیست برای هیچیک بنفش و لازم است
که میت در آن مکان باقی باشد تا آنکه خاک شود ششم آنکه بکفن غصبی یا غیر جایز مثل
حریر علی الاقوی دفن نشده باشد که در این وقت جایز است بنفش و واجب نیست
قبول قیمت ثوب چنانچه گذشت و هفتم آنکه دفن در مکان مناسب شده باشد پس اگر در غیر
یهود یا در مزرعه یا در مکان غیر مناسب دفن شود یا آنکه در قبرش نجاسته حاصل شود که تنگ
حرمت میت نباشد یا آنکه با او دشمنی درین خدا دفن شود یا با زن اجنبیه دفن شود یا آنکه در
سرایه مسلمانان دفن شود که ضرر بر باره شود یا آنکه تنگ حرمت میت نباشد و بدکثر مت
مرو در ایوقت بنفش قبر جایز است هفتم آنکه خوف نباشد بر بدن میت
از بیرون آوردن میت را دشمن او یا حیوانی که در این وقت جایز است بنفش یا کسی
سے شود که واجب میشود نهم آنکه بجهت نقل میت بد مشرفه و قرب و جوار او یا صلحا

آن

غیر

و علما و سزاوارگان و ثواب در پیشگاه او من از عذاب در قیامت باشد و الا جایز است
 بلکه بعضی گفته اند نه جایز است هر چند تنگ و تنگ است شود بلکه بعضی گفته اند که هر چند مستلزم
 پاره شدن است شود و این حکم عالی از قوت نیست حتی در شهید هر چند در شهید
 بلکه مطلقا احوط ترک است و دهیم اگر در قیامت او مال قیمتی نمانده باشد چه از خودش
 باشد یا از غیر علی الاقوی حتی مثل گوشواره و انگشتر قیمتی که وصیت بدفن یا او نکرده باشد
 که در این وقت جایز است بنفش یا در دهیم آنکه بجهت اثبات حق و شهادت بر عین
 او باشد پس اگر بنفش کند بجهت ارث یا بجهت عدل یا بجهت جانی که بر میت شده
 یا از میت شده جایز است بنفش بشرط جاری نبودن حق بنفش پس اگر جاری باشد بجهت تقییر
 صورت میت که نتوان شناخت جایز نیست بنفش در او دهیم آنکه دفن شرعی شده
 باشد پس اگر در گوریه که یک قبر رسیده دفن یا آنکه در بقعه دفن شده یا آنکه از دست
 چپ رو بقعه دفن شده یا آنکه بے غسل و بے کفن و بے خنوط یا در غیر مکانیکه وصیت نموده
 و دفن اولیاد در آن نموده دفن نموده در این وقت جایز است بنفش علی الاقوی و هم چنین
 اگر نفس وضو شود که دفن نموده و هنوز پوشیده نشده یا آنکه بنفش قبر او جایز نشده یا این
 حال بنفش قبر او نموده و میت دیگر را در آن قبر دفن نموده حال اگر نخواهند که این قبر را بنفش کنند
 بجهت دفن میت ثانیه مثلاً پس باید در جواز بنفش ملاحظه میت اول را نمایند دوم
 آنکه اگر استخوان جسد اول باقی است بنفش هر قوم حرام است هر چند نفس وضو شود
 که استخوان جسد میت دوم خاک شده باشد و اگر استخوان جسد میت اول خاک شده
 جایز است علی الاقوی بنفش هر قوم حرام است استخوان جسد میت دوم هنوز خاک نشده
 باشد بے احوط ملاحظه میت دوم نیز میباشد بجهت آنکه هر چند حدوث دفن در حال تحريم
 بوده و لکن بقا او بر وجه حرام نموده و دفن هر قوم دشنا یا زین قبیل باشد و دفن اموات
 متعدده در شا به شتر که غالباً مستلزم بنفش است و علما منعش نمیکند بجهت این احتمال یا
 از جهت احتمال وجود محل صحیح دیگر یا از جهت اینکه علم بنفش در عین دفن ندارد تعیین مکان را
 بگردن مفار میگذازند و صحن را مثلاً شبیه محصوره نمیدانند و بنفش رضی که بدانت قاعده
 شبیه محصوره معارضه با عمل فعل مسلم بر صحت نمیکند یا از جهت اینکه علما در بنفش نیستند
 بلکه جواز بنفش قبر و قتی که خوف فساد میت یا پاره شدن آن یا تنگ و تنگ حرمت

شده

حرمت میت نباشد برای تدارک اصل غسل که تمام اغسال نموده یا بعضی آن داده نشده باشد
 اصلاً هر چند بجهت عذر باشد یا بجهت غسل فاسد یا بجهت اصل کفن یا اتمام کفن یا اوصاف
 کفن بلکه برای سایر واجبات دفن بلکه برای تدارک نماز خالی از قوت نیست هر چند برای تدارک
 نماز غالباً حاجت به نبش نیست بجهت امکان نماز کردن بر قبر سمیع و هم آنکه بجهت ادخال بعضی
 اند اجزاء آن میت نباشد پس اگر سر میت را بعد از دفن بدن طحی بدینش کنند ضرر ندارد
 هر چند مستلزم نبش قبر و هم اسباب جد میت شود علی الاقوی و لکن جایز است که در پہلو میت
 بخوابد و دفن نماید که مستلزم ظهور جد میت نباشد چهارم آنکه مظنه زنده شدن میت
 در قبر نباشد پس اگر احتمال عقلاست بر او که میت زنده شده در قبر و این وقت نبش جایز
 است یا نه و هم آنکه نبش از روی احتیاط باشد تا از روی جبر و ترس شان و هم
 آنکه نبش قیاساً بجهت اصلاح مشاهد که آن میت را در آنجا دفن کرده اند نماید و الا
 جایز است بلکه بعضی ذکر کرده اند که جایز است نبش اگر چه بجهت اصلاح محل دفن مقبره باشد
 بگفتند آنکه جایز است نبش اگر نبش از دفن شود و تعمیری خانه موقوف باشد نبش
 مثل آنکه از جهت شرطی که باید بر محل قبر راجع قرار دهند یا آنکه میان دیوار قرار دهند
 و بعد از آنکه لازم نیست بر فرض نبش قبر چه مسلم باشد و چه نباشد آنکه میت را دوباره در همان قبر
 که نبش کرده اند دفن کنند بلکه اولیای میت یا دیگران یا ذن اولیای میت چاکه خوانند و دفن کنند
 و بعضی از بزرگان این کبریا حکم میت را از قبر بیرون آورده است بوجه غیر مشروع در حق او جسد
 نه دیگران فرموده اند که ممکن است در حق او حکم بوجوب اعاده شود و این هر صورتی مستحب است
 که این شخص را اندازن ولی را در میسر مکان اولی و قی شده و الا لزوم اعاده در همان مکان
 اول مشکل است پس دارد دفن بعد از نبش در حق همه مردمان اذن اولیای میت باشد
 علی الاحوط حتی در جائی که استخوان میت باقی باشد که بعد از نبش استخوان را در همان مکان
 دفن کنند یا جائی که ولی اذن بدو هر چه احتمال سقوط اذن ولی در مثل میت استخوان شده
 یا متلاشی شده خالی از قوت نیست ولیکن احتیاط اولی است دوم و سوم و چهارم
 از محرمات سیل بر وزن درو خراشیدن و گیسو بریدن بلکه چاشنی ذکر کرده اند که حرام
 است در بدن گریان و پاره کردن جاسه از برای غیره و برادر و مادری پدر و برادر
 جایز است بلکه در حق پدر بلکه در حق برادر نیز بمقتضای بعضی از اخبار دور نیست که

اگر در شکم میت همان متعین است و بعد از امکان پهلوی چپ استحا کند و بچه را بیرون آورد
و بعد از آن بدو زن بر خیزد قطع نداشته باشند بزرگانی بچه بعد از خروج بلکه اگر قطع داشته
باشند که بعد از خروج نیز بچه خواهد بود باز لازم است اخراج طفل بلکه کافی است در این
اخراج طفل اینکه اگر در شکم باشد و دفن کنند و در تر خواهد بود و اگر موت و حیوة طفل معلوم
نباشد شکافتن جایز نیست و هرگاه بچه زنده و حامله نیز زنده باشد و لکن خوف فوت در
حق مادر و بچه برود باشد و این صورت لازم است که منتظر تقدیر الهی شوند خاتمه
در بیان اغسال استحباب است بدانکه مجموع اغسال استحبابی بر چند قسم است اول آنست که
زمان خاص از جهت شرافت آن یا حکمت دیگر باعث شود و عیبه و سبب استحباب آن شده
و آن بسیار است اول غسل جمعه و آن علی الاقوی مستحب است نه واجب و استحباب آن
ثابت است در حق مرد و زن هر چند تا کید و در حق مردان بیشتر است و همچنین آزاد و بنده
هر چند بنده باید اذن از مولی بگیرد و در بجا آوردن این استحباب سهل است استحبابات و بدو
اذن صحیح نیست بلکه استحباب او ثابت است در حق حاضر و مسافر و در حق کسبکه بجا آورد
تا جمعه را یا بجا نیاورد بلکه برای طفل بمیزان مستحب است علی الاقوی و احادیث
فقیهیه این غسل بسیار است از آنچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و
روحی له الفداء که غسل جمعه پاک کننده از گناهان و کفاره گناهان نیست که واقع میشود از
جمعه تا جمعه دیگر بلکه حضرت امیر المومنین علیه السلام و روحی له الفداء در مقام ملامت بعضی از
اشخاص میفرمودند که تو عاجزتری از کسیکه ترک غسل جمعه کند بلکه در حدیث است
که غسل جمعه باعث پاک شدن است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیث وارد است
که ترک غسل جمعه همیشه مهوم است تا جمعه دیگر بلکه از جهت مبالغت و زیاده روی تا کید و دیگر
غسل جمعه عذر آنست که از خداوند طلب آمرزش از گناه نماید بلکه در حدیث
است که هر کس غسل جمعه را بجا آورد وقت نماز غسل کند و نماز را عاده کند بلکه بلا خطه علم
از اخباری که گفته اند ترک غسل جمعه نیز معلوم می شود و وقت آن علی الاقوی از ابتدای
طلوع صبح معادق از روز جمعه است تا ظهر آن که بعد از آن قضای شود هر چند احوط آنست
که تا زمانیکه وقت نماز جمعه باقی است بلکه تا غروب قصد ادا و قضای نماید و جایز نیست
مقدم داشتن غسل جمعه مگر آنکه در یوم نخستین خوف داشته باشد از نبودن آب در روز

در بیان اغسال استحباب است بدانکه مجموع اغسال استحبابی بر چند قسم است اول آنست که زمان خاص از جهت شرافت آن یا حکمت دیگر باعث شود و عیبه و سبب استحباب آن شده و آن بسیار است اول غسل جمعه و آن علی الاقوی مستحب است نه واجب و استحباب آن ثابت است در حق مرد و زن هر چند تا کید و در حق مردان بیشتر است و همچنین آزاد و بنده هر چند بنده باید اذن از مولی بگیرد و در بجا آوردن این استحباب سهل است استحبابات و بدو اذن صحیح نیست بلکه استحباب او ثابت است در حق حاضر و مسافر و در حق کسبکه بجا آورد تا جمعه را یا بجا نیاورد بلکه برای طفل بمیزان مستحب است علی الاقوی و احادیث فقیهیه این غسل بسیار است از آنچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفداء که غسل جمعه پاک کننده از گناهان و کفاره گناهان نیست که واقع میشود از جمعه تا جمعه دیگر بلکه حضرت امیر المومنین علیه السلام و روحی له الفداء در مقام ملامت بعضی از اشخاص میفرمودند که تو عاجزتری از کسیکه ترک غسل جمعه کند بلکه در حدیث است که غسل جمعه باعث پاک شدن است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیث وارد است که ترک غسل جمعه همیشه مهوم است تا جمعه دیگر بلکه از جهت مبالغت و زیاده روی تا کید و دیگر غسل جمعه عذر آنست که از خداوند طلب آمرزش از گناه نماید بلکه در حدیث است که هر کس غسل جمعه را بجا آورد وقت نماز غسل کند و نماز را عاده کند بلکه بلا خطه علم از اخباری که گفته اند ترک غسل جمعه نیز معلوم می شود و وقت آن علی الاقوی از ابتدای طلوع صبح معادق از روز جمعه است تا ظهر آن که بعد از آن قضای شود هر چند احوط آنست که تا زمانیکه وقت نماز جمعه باقی است بلکه تا غروب قصد ادا و قضای نماید و جایز نیست مقدم داشتن غسل جمعه مگر آنکه در یوم نخستین خوف داشته باشد از نبودن آب در روز

در بیان اغسال استحباب است بدانکه مجموع اغسال استحبابی بر چند قسم است اول آنست که زمان خاص از جهت شرافت آن یا حکمت دیگر باعث شود و عیبه و سبب استحباب آن شده و آن بسیار است اول غسل جمعه و آن علی الاقوی مستحب است نه واجب و استحباب آن ثابت است در حق مرد و زن هر چند تا کید و در حق مردان بیشتر است و همچنین آزاد و بنده هر چند بنده باید اذن از مولی بگیرد و در بجا آوردن این استحباب سهل است استحبابات و بدو اذن صحیح نیست بلکه استحباب او ثابت است در حق حاضر و مسافر و در حق کسبکه بجا آورد تا جمعه را یا بجا نیاورد بلکه برای طفل بمیزان مستحب است علی الاقوی و احادیث فقیهیه این غسل بسیار است از آنچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفداء که غسل جمعه پاک کننده از گناهان و کفاره گناهان نیست که واقع میشود از جمعه تا جمعه دیگر بلکه حضرت امیر المومنین علیه السلام و روحی له الفداء در مقام ملامت بعضی از اشخاص میفرمودند که تو عاجزتری از کسیکه ترک غسل جمعه کند بلکه در حدیث است که غسل جمعه باعث پاک شدن است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیث وارد است که ترک غسل جمعه همیشه مهوم است تا جمعه دیگر بلکه از جهت مبالغت و زیاده روی تا کید و دیگر غسل جمعه عذر آنست که از خداوند طلب آمرزش از گناه نماید بلکه در حدیث است که هر کس غسل جمعه را بجا آورد وقت نماز غسل کند و نماز را عاده کند بلکه بلا خطه علم از اخباری که گفته اند ترک غسل جمعه نیز معلوم می شود و وقت آن علی الاقوی از ابتدای طلوع صبح معادق از روز جمعه است تا ظهر آن که بعد از آن قضای شود هر چند احوط آنست که تا زمانیکه وقت نماز جمعه باقی است بلکه تا غروب قصد ادا و قضای نماید و جایز نیست مقدم داشتن غسل جمعه مگر آنکه در یوم نخستین خوف داشته باشد از نبودن آب در روز

جمعه در وقت ادا غسل برای خود غسل نه برای سستیات و منهدات آن که در این وقت
 جایز است که در روز پنجشنبه مقدم بار و غسل جمعه را و غسل نماید به نیت تقدیم خصوص
 اگر خوف نبودن قبح و وقت قضایز باشد بلکه با حق تقدیم غسل جمعه را بهتر از قضای
 و آنست که از توضیح با فضیلت تقدیم نموده اند بلکه بعضی تصریح کرده اند که درین حکم با نیت
 تقدیم بر قضا مخالفی ندیوم بلکه بعضی شب جمعه را نیز ملحق نموده اند بر روز پنجشنبه
 و در جواز تقدیم غسل جمعه بر خوف نبودن آب بلکه بعضی مطلق خوف تعذر از استعمال
 آب یا دشواری آنرا باعث تقدیم غسل جمعه آنست که اندر چند سبب بولی باشد
 بلکه بعضی مطلق خوف فوت غسل در یوم جمعه را مجوز تقدیم دانسته اند بلکه با خوف
 عدم تکلیف از استعمال آب یا نبودن آن در روز جمعه و در روز پنجشنبه با تکلن آن
 در روز چهارشنبه تقدیم غسل در یوم چهارشنبه و همچنین تا یوم شنبه نیز محمل است
 و بهتر آنست که اگر عدم تکلیف از استعمال آب منقطع شود بخریدن یا قبول نمودن
 مالی بخو که خیر سبحان باشد و یا تعذر تقدیم غسل جمعه قرار ندهد بلی اگر مستلزم
 شود استعمال آب در روز جمعه منتهی که اگر لایقی میون نباشد این وقت مضایقه
 نماز تقدیم جمعه در یوم پنجشنبه نیست و اگر با اعتقاد نبودن آب مقدم داشت غسل جمعه
 را و در آن وقت غسل معلوم شد بودن آب تمام کردن غسل بقصد مرفوع شروع
 نیست و ظاهرا نیست که حدیث چیست معنی آن بلکه جنابت مانع از شروع غسل
 جمعه نیست چنانچه تقدیم یا تقصیر ضرر و محنت غسل جمعه نیست علی الا قوی چنانچه
 حدیث بعد از غسل جمعه یا نوم و نحو آن از مبطلات و ضومطل غسل جمعه نیست بلکه بعضی
 ذکر کرده اند که حدیث واقع در آنجا که زمانیه مطلقا ضرر ندارد بلکه بعضی ذکر کرده اند که هرگاه
 که غسل جمعه بکند با اعتقاد اینکه روز جمعه میباشد و بجهت معلوم شد که پنجشنبه بوده و آب
 نیز در جمعه نبوده یا اگر شنبه بوده یا با اعتقاد پنجشنبه از جهت تقدیم یا با اعتقاد شنبه
 از جهت قضا غسل نماید و بعد معلوم شود که جمعه بوده در هر دو فرض غسل صحیح است
 و مجزی از غسل جمعه میباشد و اگر نوعی دیگر از غسل زمانیه را قصد نموده و بعد معلوم
 شد که کمتر از آن مقصود نبوده بلکه جمعه بوده یا اگر قصد جمعه نموده و بعد معلوم شد
 که جمعه نبوده و غیر جمعه از ایامی بوده که در آن غسل مستحب است در این وقت

در وقت آن غسل فاسد است و لکن محبت غسل باین فرض نیز خالی از وجه نیست
و وقت قضاء مستداست از هر روز جمعه تا غروب روز شنبه بلکه استدا وقت قضا
یا جمعه دیگر نیز خالی از قوت نیست چنانچه در حدیث نیز وارد است و لکن چون خلاف
مشهور است اقتضای اینست که قضا همان روز شنبه بلکه بهتر آنست که در شب شنبه
نیز قضا کند که در بعضی ظاهر میشود که زمان قضا خصوص روز شنبه میباشد نه شب شنبه
و بعضی شرط کرده اند شنبه و محبت قضا ممکن از ادا و ترک نمودن آنرا عدا یا سهوا
یا جهل یا اگر ترک نموده از جهت عدم تمکن از استعمال آب در وقت ادا و شنبه محبت
قضا ثابت نیست و لکن مشروعیت قضا حتی با عدم تمکن از ادا و خالی از قوه نیست
خصوصا اگر ترک کرده باشد غسل جمعه را و ترک نموده عدا یا سهوا هر چند در عمد کفار
و باید بدید بلکه اگر مقدم داشت غسل جمعه را بجهت خوف نبودن آب در وقت ادا
و لکن بعد از این ممکن از ادا و اعادة نماید آن غسل را و روز جمعه هر چند بعضی
اعاده را مشروع ندانند بلکه اگر در روز جمعه اعاده نموده قضا نماید یکی اگر تمکن
از ادا نشده قضا ساقط است پس شرط اعاده و قضا با تقدیم غسل و غیبت تمکن
از ادا میباشد و اگر تمکن از قضا باشد نه ادا اعاده بخو قضا مشروع نیست و لکن
مع ذلک مضایقه از قضا در روز شنبه نداریم بجهت احتمال مطلوبیت و اتمام العالم و در آخر
وقت ادا افضل است از اول وقت و اول وقت قضا هر چه نزدیکتر به ادا میباشد
افضل است از آخر وقت قضا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در وجهی از این
منقولست که هر که غسل جمعه بکند و بگوید اشهد ان لا اله الا الله و محمد و آله و
کله و اشهد ان محمدا عبده و رسول الله اللهم صل علی محمد و آل
محمد و اجعلنی من المتقین و اجعلنی من المتقین پس آن غسل
و دعا پاک میکند او را تا جمعه دیگر و یکی از غسال زانیه غسل در راه مبارک
رمضان است که در لیالی طاق آن جمیعاً غسل استحبابست و در آخر نیز جمیعاً
غسل استحبابست چنانچه در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در هر
شب از ده آخر ماه مبارک رمضان میان مغرب و عشاء غسل میکردند و در شب
بیست و سوم مخصوصه و غسل استحبابست یکی در اول شب و یکی در آخر شب

غسل استحبابست

بیحمت نماز شب یا وقتی از آخر شب که در آن نماز شب می نمایند و جایز است که اقتصار
 نماید بغسل اول شب چنانچه جایز است که اقتصار نماید بغسل آخر شب بلکه جایز است که
 بلاخطیة غسل مطلق شب قدر یا طاق یا مطلق شب رمضان المبارک اگر غسل اول
 شب استنوده یک غسل در وسط شب یک غسل در آخر شب نماید پس غسل در
 وسط شب سبب عدم مشروعیة غسل آخر شب نمیشود چنانچه مشروعیة غسل مخصوص
 باول شب سبب عدم مشروعیة مطلق غسل نخواهند شد بلی اگر غسل مخصوص باول
 شب را بجا آورده ترک نماید غسل مطلق شب را بیحمت فوت احتمال ندارد و اگر
 هر چند بعضی از بزرگواران فرموده اند که اگر نیمه شب غسل نموده ترک نماید غسل
 در آخر شب بیحمت احتمال مدخلیة فصل مخصوص در مشروعیة غسل آخر شب در این
 سخن خالی از دقت نیست هر چند خالی از مناقشة نیز نیست و در شب اول
 غسل در زهر جاریست و استحباب است که سی کف آب بر سر بریزد که باعث
 رفع خارش از بدن می شود و ظاهر غسل در زهر آنست که در او غسل کنند چه با رتاس
 و چه به ترتیب و لکن بعضی از بزرگواران تصریح کرده اند که اگر آب را بیرون بپزند بجا
 دیگر غسل کنند در جای دیگر چه در روچه نزدیک عمل بحدیث کرده است و مشروط
 نیست بودن در زهر و این هر چند محل مناقشة است و لکن مجرد فتوی ایشان کفایت
 و بخیر است که این سی کف آب بعد از غسل بر سر بریزد یا قبل از آن و ظاهر اینست
 که این سی کف عمل مستقل میباشد نه جزء غسل میباشد و نه شرط آن بلکه طایفه است
 که در اول هر سال حتی محرم نیز این غسل مستحب میباشد چنانچه استحباب این غسل
 مخصوص به شب نیست بلکه غسل و سی کف آب بسروختن در اول روز سال از
 محرم یا ماه مبارک نیز مستحب میباشد که هر دو اول سال میباشد بلکه مجلسی اعلی الله
 مقامه در زاد المعاد میفرماید که در جمیع شبهای ماه مبارک رمضان غسل مستحب است
 و لکن روایت صحیحی که ظاهراً الدلالة باشد بر نخوردیم بلکه بر فرض دلالت استحباب
 غسل در جمیع لیالی شهر مبارک رمضان بدلیل ظاهراً الدلالة بر استحباب غسل در جمیع
 اجزای شب نیز بر نخوردیم بلکه در خصوص بین العشاءین وارد شده است و لکن مجرد
 فرمایش این بزرگوار کافیست در استحباب غسل مرقوم در هر جزئی از اجزای شبها

شبهای ماه رمضان که باشد بنا برین حد و غسل لیالی شهر رمضان المبارک بحسب ظاهر
 انباری و دو غسل خواهد بود و جایز است که غسل شبهای ماه مبارک را در حال سقوط
 فرض شمس و حال غروب آن بجا آورد چنانچه در حدیث است هفتم غسل شب
 عید فطر و عید قربان که در جمیع اخباری این دو شب ظاهر نیست که غسل سخت باشد
 هر وقت از شب که باشد و لکن در بعضی از روایات است که غسل این شب را بعد از غروب
 آفتاب نماید چنانچه بعضی از علما نقل کرده اند که روایت شده که غسل شب عید را قبل
 از غروب بجا آورد اگر معلوم شود که شب عید است چنانچه غسل در روز عید فطر
 و عید قربان بلکه بعضی این دو غسل او حجت است اند بلکه در حدیث است که اگر کسی
 غسل عیدین را فراموش نموده و در وقت متذکر شده باشد و وقت باقی باشد غسل
 کند و نماز را عاده کند بلکه در بعضی از روایات است که غسل عید قربان واجب است مگر در
 منی و محمست بر عدم تاکید استحباب بجهت کمی آب یا ضیق وقت و این دو غسل را از
 طلوع فجر بجا آورد تا ظهر و اگر از ظهر گذشت ترک کند غسل روز عید را و لکن بجا آوردنش
 نه بقصد قضاء و نه بقصد ادا و نه زنا و دوستی است که غسل روز عید فطر را در نهج جاری نماید
 و هرگاه نهج جاری نباشد خود بنفسه از جاه و نحو آن تحصیل آب نماید از روی خشوع و فروتنی
 و باید غسل را در زیر سق یا دیوار نماید و مبالغه در تر نماید و در وقت اداء غسل در
 روز عید فطر گوید **اللَّهُمَّ اِنَّا نَايِكَ وَتَصَدَّقْ بِكُنَايِكَ وَاتَّبِعْ سُنَنِيكَ**
 پس ان بسم الله گوید و غسل کند و بعد از غسل گوید **اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ كَفَّارًا لِّاَقْبَابِ**
وَلِهَيْبَتِي اللَّهُمَّ اَذْهَبْ عَنِّي الدَّنَسَ چنانچه در یوم عید فطر وارد است
 و در یوم عید اضحی نیز اگر این طریق عمل نماید شاید بد نباشد پنجم غسل در روز ترویج
 که هشتم شهری حجه باشد ششم غسل در روز عرفه قبل از زوال یا هر وقت که بخواهد
 هفتم غسل در روز عید غدیر که هجدهم شهری حجه باشد پیش از زوال بر نیم است
 یا هر وقت که بخواهد و لکن پیش از نماز روز عید بجا آورد که بهتر است هشتم غسل
 روز بیابله که بنا بر شهر بیت چهارم و پنجم میباشد بلکه اگر غسل بیابله را در بیت و یکم یا
 بیت و پنجم یا بیت و نهم بلکه در همه این ایام نیز نماید با حال آنکه روز بیابله باشد
 شاید بد نباشد و بعضی گفته اند که این غسل کهنه عمل بیابله یا هر دشمن دین یا هر بیطل

می باشد تا آنکه سبخت روز مستحب باشد و مضایقه ازین نیست هرگاه بباله با سطل ختم را
در این اعصار شروع بدانیم فقه غسل شب نیمه رجب و شب نیمه شعبان در هفتم
غسل روز سبعت که مبیست و هفتم شهر رجب است یا آن در هفتم غسل روز مولود که هفتم
ربیع الاول می باشد و اگر در روز دهم ربیع الاول نیز این غسل را بجا آورد با احتمال
آنکه روز ولادت آن بزرگوار این روز باشد شاید بد نباشد و آنچه در هفتم غسل نیم
ربیع الاول است هفتم غسل روز نوروز و در تعیین آن اختلاف عظیم می باشد
و لکن اگر در روز اول ارسال فرس که روز اول انتقال شمس به برج حمل باشد
غسل نماید بلکه هر روز که احتمال برود که روز نوروز باشد نیز غسل نماید شاید بد نباشد
چهارم غسل در شب جمعه یا آنکه در هفتم غسل روز نیمه رجب المرجب چنانچه
بعضی ذکر کرده اند بلکه از بعضی آیات استقوا به استحباب غسل در روز اول رجب و
روز آخر آن نیز میشود نشان آنکه هفتم غسل روز و جوالارض که روز بهین شدن زمین است
که روز بیست و نهم شهر ذی القعدة الحرام است و از بعضی علماء ظاهر میشود که غسل شب
است برای هر زمان شریف بلکه هر مکان شریف و دیگر از غسل استحباب غسل
مکانی میباشد که شرافت مکان باعث شروعات و سبب استحباب آن شده است
مثل دخول که مدینه و دخول حرم که مدینه و غسل دخول خصوص خانه کعبه و غسل دخول
مسجد الحرام و مسجد النبی و غسل براس دخول مشاهد شرف و داخل خیال از رابعه
از دخول حرم که دخول خود که دخول مسجد الحرام و دخول بیت الله و غسل ثلاثه
در حرم مدینه و خود مدینه و مسجد النبی صلی الله علیه و آله جایز است بلکه بلا حمله غسل زیارت
حضرت رسول الله داخل غسل از رابعه نیز جایز است و اگر مکرر داخل شود و غسل را هر
کسند بهتر است خصوص اگر فاصله زیاد شده باشد پس از غسل استحباب غسل فعلیه
می باشد که بعد از غسل مستحب است و آن نیز بسیار است اول غسل بعد کشتن و زرع که
جلیا سه باشد که از زیارتی ثواب کشتن او و تقابل بخروج از گناهان و شکر از این نعمت
غسل مستحب است بلکه این غسل بمنزله غسل توبه میباشد بلکه در حدیث است که هر که او بکشت
مثل انبیس که شیطان را کشته باشد و بیک ضربت کشتن ثوابش بیش از دو ضربت
کشتن است و بکذا که کشتن بیک ضربت دلیل بر کمال ایمان است و بی

غسل یک مرتبه است نباید بعد از آنکه غسل داده شد آن میت تسبیح غسل مولود که استحباب
 غسل طفل بعد از ولادت و از بعضی نحدید این غسل بیک روز یا دو روز نشده باشد و استدلال
 تا روز هفتم نیز معتدل است و اولی عدم تحدید مرتبه است بلی بعضی گفته اند که غسل مولود
 باید آنقدر طول نکشد بنحویکه غسل مولود صادق نباشد و بعضی غسل را تا سی روز غسل
 مولود جایز دانسته اند چنانچه غسل توبه از معاصی خصوص کسیره و خصوص توبه از
 کفر اصلی یا از ندادن پنجشنبه غسل برای کسیکه برود بر سر و دیدن مسلمی که او را برادر کشیده
 اند مرده باشد یا نه مرده باشد بشرطیکه سه روز گذشته باشد از ابتدای برادر کشیدنش
 تا روز مردنش بشرط آنکه تضرع نیز متحقق شود بعد از سه روز اگر تضرع برادر کشیده باشند
 همچون زیاده بر سه روز حرام است باقی گذشته مصلوب را برادر پس غسل نماید بجهت
 عقوبت بلکه بعضی گفته اند که اگر مصلوب باطل باشد در روز اول نیز غسل نماید بلکه از بعضی
 علماء نقل شده است که حرام است رفتن بسوی مصلوب زلمین بعد از سه روز بقصد
 آنکه نگاه کند او را بعد از سه روز بلکه غسل را واجب است و واجب دانسته توبه از اول
 بلکه گفته که غسل شرط صحت توبه می باشد و در حدیث است که هر که برود بسوی
 کسیکه برادر کشیده شده است پس نظر کند بسوی او پس واجب است غسل و
 بعضی شرط کرده اند که تضرع می باید هر دو بعد از سه روز باشد که اگر هر دو در سه روز
 باشد یا آنکه سعی در سه روز باشد و نظر بعد از سه روز باشد غسل نیست و نیز شرط
 کرده اند که نظر از روی قصد و اختیار باشد نه تفریطاً و نه تضرعاً و شرط کرده اند
 که تضرع برای غرض صحیح مثل آرزو شهادت یا تحمل شهادت بر عین او نباشد شش غسل
 کسیکه تضرع نموده است در سجا آوردن نماز کسوف و خسوف در وقتیکه تمام قرص گرفته
 باشد و قتال دارد که این غسل چه قضای این نماز باشد که بعد سجای آوردن هفتم
 غسل برای کسیکه شکسته اند که موجب غسل باعث حدث اکبر باشد از او صادر شده
 یا نه در این وقت بلا حظه احتیاط مستحب است که بر آن غسل نماید هشت غسل
 غسل برای کسیکه بر آب نطنون النجاسة ریخته شده باشد تمام برای جنونیکه از دیوانگی
 خوب شده باشد و همین برای کسیکه غسل ناقصی سجا آورده از جهت حذر شستن بسیره و
 غسل دادن دیگرے او را از جهت ضرورت و مجز و نحو آن که مستحب است که غسل را

بعد از زوال عذر را عاده نماید یا زده هم غسل برای کسیکه در ثوب مشترک منی پیریند و
شرعاً معلوم نشود که از کبیت دوازدهم غسل از برای کسیکه قبل از مردن جنب شده
بود یا آنکه مطلق سبب غسل را رفع حدت اکبر بر او حاصل شده پس غسل دهند
میت را برای آن سبب پیش از غسل میت سیزدهم غسل از برای ظهور آثار مساوی
چهاردهم غسل از برای زنی که خود را خشو کند از برای غیر شوهر خود که در حدت
است که قبول نمی شود از و نماز نکر آنکه غسل کند از طیب خود مثل غسل کردن از
جنابت و شاید مراد غسل توبه باشد چنانچه احتمال دارد که مراد شستن آن طیب
باشد نه غسل کردن از جهت آن پانزدهم غسل از برای صبی که بالغ شده باشد
شانزدهم غسل از برای کسیکه شراب خورده باشد و بنحو بد و شرب مرویت که خمر
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که نیست کسیکه در شب مست بخوابد مگر آنکه عروس
شیطان شود تا صبح پس چون صبح شود واجب گردد بر او که غسل جنابت کند بجا
آنکه شیطان باو جامع کرده است پس اگر غسل نکند قبول نماید و مقتضای از و نه توبه
را و نه کار خوب را که بعد از او کند و غیر شراب از سایر سکرات را نیز حدیث شامل است
چهاردهم از غسل مستحبه غسل فعلیه می باشد که غسل برای او قبل از فعل
مستحب است و آن نیز بسیار است اول و دوم از برای و قوف به رفات
و و قوف بمشعر سیم و چهارم از برای طواف زیاده و طواف نسای پنجم
و ششم احرام حج و عمره چنانچه انتم تم بتفصیل می آید و از برای زیارت پیغمبر و ائمه
برای حضرت فاطمه زهرا و ابناء و اوصیا صلوات الله علیهم بلکه بعضی طلق کرده زیارت
اسوات مومنین را بلکه جایز است از این هر چند در هر دو کامل است و استحباب غسل زیارت
ائمه چنانچه ثابت است در حال مات ایشان همچنین ثابت است در حال حیات ایشان
بلکه زنی در آیه شریفه خذوا زینتکم عند کل مسجد تقشیر است بجز غسل و روزه
ملاقات هر اهلیم بلکه فرق نیست استحباب غسل میان زیارت و در و نزدیک هضم
از برای نماز حاجت بلکه برای خود حاجت خواستن نیز هضم برای طلب باران نهی
از برای نماز طلب باران یا استجاره و عانیه یا تفالیه بلکه برای خود استجاره نیز مستحب است
چه تفالیه و چه دعا و هم برای عمل استفتاح که در نیمه رجب بجای آورد و در زاد اجداد

و در زاول و بعد از تفصیل هر قوم است یا در هر یک از برای کسیکه جنب شده باشد بجماع وارد او
 نمود بجماع را داشته باشد و بعضی از سال و بعضی نقل نموده اند که حضرت امام رضا علیه السلام
 فرموده که اعاده جماع بدون غسل باعث جنون و لد میشود و آفرید هم و بگوید هم
 غسل از برای کسیکه اراده غسل دادن یا کفن کردن میت نماید چه اراده هم غسل بر او
 افتد تربت طاهره جناب حضرت سید الشهدا و روحی له الفدا بتفصیلی که در کتاب تحفه الزائرین
 و غیره مذکور است شأ تزد هم غسل بر کسیکه اراده سفر دارد و خصوص سفر زیارت
 حضرت سید الشهدا و روحی له الفدا هفت غسل از برای کسیکه بخوابد حضرت ائمه
 پس صلوات الله علیهم را در خواب ببیند در حدیث است که هر که را حاجتی باشد بخدا
 وارد ده شسته باشد که ائمه را ببیند و پیشان صد قدر و مقدار خود را در پیش او و محمل است
 که مراد این باشد که بشناسد موضع حاجت را سه غسل نماید که در این سه شب نباید
 با نماید بدستیکه خواهد دید مار و آرمزیده خواهد شد بواسطه ما تجد هم اعاده غسل احرام
 از برای کسیکه بخورد یا پیوشد چیزی را که جایز نیست از برای محرم فوزه هم اعاده
 غسل احرام از برای نایم و محدث بیکستم اعاده غسل لمبدین و حرمین و مسجدین و
 زیارت از برای محدث بعد از غسل بیکسست و یک غسل برای نماز شب بیکسست
 و ده و بی غسل مظلومیکه ظلم کند یعنی مظلومیکه بخوابد در نزد خداوند متعال شکایت
 کند از آن ظالم و نماز کند پس غسل میکنند و دو رکعت نماز میکنند در زیر آسمان پس بگوید
 مرویت بخواند و ان اینست اللهم ان فلاحین فلاحه ظلمین و لیس لی
 احد اصول به علیه غلب فاستوف لی ظلامه الساعة الساعة
 بالاسم الذی اذا سئلتك به المصطر اجبته فكشفت ما به من
 و مکت له فی الارض و جعلته خلیفتك علی خلقك فاستئلك ان
 تصلی علی محمد و آل محمد و ان فتونی ظلامه الساعة الساعة و در
 جائے فلا بن فلان اسم ظالم و پدر انرا ذکر میکنند و اگر بزبان خودش هم ظلم نماید
 خوب است خصوص اگر غصبون دعا باشد که بهتر است بیکسست و بیسم غسل نماز
 برای کسیکه خوف از ظالم داشته باشد پس غسل میکنند و دو رکعت نماز سجایه آورده و دو
 زانوئی خود را برهنه میکنند و نزدیک مصلائی خود قرار میدهند پس صد مرتبه گوید

یا حی یا قیوم یا حی یا قیوم یا حی لا اله الا انت برحمتک استغیت فصل
 علی محمد و آل محمد و ان تاطف ان تغلب و ان تمکدر لی و ان تخذع لی
 و ان تکید لی و ان تکفین من نزل و ان نزل ان بلا موت و در جای فلان
 فلان اسم شخص و بران را سه روز و ظاهر است که دو یا بعد ازین و غسل شرط نیست
 نمی باشد بقیست و چهارم غسل از برای دفع بارغ نازل از بلا باین نحو که سیزدهم
 و چهاردهم و پانزدهم روز به روز در وقت زوال روز پانزدهم غسل نماید بقیست
 و پنجم غسل بقصد تجدید نمودن چنانچه از بعضی ظاهر میشود هر چند خالی از
 شکل نیست بقیست ششمی بر آن فعلیکه تقرب جویند بخدا بسبب آن فعل بقیست
 و هفتم غسل از برای جهات هر چند بعضی روایت وارده بالفظ جمیع خوانده اند نه تحت
 بقیست و هشتم و نهم و سی و یکم از برای فوج و غرض
 خلق و رمی جاسوسی ویم غسل از برای ناز طلب باران هر چند ظاهر بعضی استجاب
 غسل است از برای خود طلب باران بلکه آنکه لازم است تنبیه بر چند امر اول آنکه اگر
 غسل نموده بر آن زیارت با علی و اهل روز بقیست غسل و تا تمام روز چنانچه اگر غسل
 نمود برای زیارت شلا و اهل شب تا قی است غسل و تا تمام شب بلکه اگر در اول روز
 غسل نموده بقیست غسل و تا آخر شب چنانچه اگر در اول شب غسل
 نموده بقیست غسل و تا آخر روز بعد بلکه اگر در وسط روز یا شب شلا غسل نموده بقیست
 تا وسط روز دیگر یا شب دیگر پس غسل فعلیکه قبل از فعل سجای آورند یک روز یا یک شب
 بلکه یک روز و شب بلکه روز و شبی که بقدر بقیست و چهار ساعت باشد می باشد و دیگر
 آنکه نواقض وضو حتی نوم مبطل اغسال فعلیه نمی شود پس غسل ضروری است بر آن
 فعلیکه برای او غسل نموده اگر چه خوابیده باشد یا حدثه از وضو صادر شده باشد و همچنین
 در غسل احرام و سایر افعالیکه غسل برای او مستحب باشد می اعادة مستحب است هر گاه
 صادر شود یکی از نواقض وضو خصوص شرب و خصوص اگر نواقض وضو را ثانی غسل
 مستحبه صادر شود پس آنکه غسل زمانیه از قبیل غسل روز عید فطر و لیالی رمضان
 و نحو آن از حیث آنکه بخواهد قضا بری آن وارد نشده جایز است قضا نمودن خصوص
 اگر با جماع مطلوبه باشد هر چند احوط ترک قضا نمودن است در غیر غسل جمعه و غیره

غیر غسل و شستنهای تقدیم مثل زمانه را بحسب ظاهر اوله با اختیار شروع
 نداشتند الا در غسل جمعه از برای کسی که خوف نبودن آب ادا داشته باشد و محتمل است
 که این حکم را جاری بدانیم در سایر غسل زمانیه پس خوف نبودن آب یا تعذر استعمال
 آب را در آن زمان مجوز تقدیم بدانیم و غسل را در فرض مرقوم با احتمال مشروطیه تقدیم
 می شود که مشروع بدانیم پنجم آنکه از بعضی از علما ظاهر می شود که غسل با قطع نظر
 از اسباب و غایات فی نفسه طاعت و غیره باشد مثل نماز و روزه و این محل تا بل
 می باشد هر چند مراعات این قول ضرر ندارد ششم آنکه غسل تخلیه گدشت که
 بر دو قسم اند یک قسم آنکه فعل یا امری سبب مشروعیت غسل شده که استحباب غسل
 بعد از حصول آن امر می باشد مثل تفسیر و ریجا آوردن نماز که خوف یا سعی یا بیعت
 و غیره برآورده یا بیعت کشتن چنانچه قسم دیگر آنکه عرض غایت آن غسل فعل
 باشد اما غسالیکه فعل سبب مشروعیت آن شود غسل را مؤخر میدانند و معتقد است
 وقت آن باشد و عمر بدون آنکه موقت بوقت خاصی باشد هر چند فوراً میباشد
 چنانچه بعضی تصریح کرده اند و اما غسالیکه غایت آن فعل باشد مقدم میدانند غسل را و لکن
 با فاصله زیاد مثل دو روز و سه روز تاخیر ننند از آن علی را که بر آن غسل کرده
 هر چند تعجیل و تعارض شرع نیست هفتم آنکه غسل مستحبه مکانیه و زمانیه و فعلیه هیچ
 یک را رفع حدیث نیست پس محتاج میباشد در دفع حدیث اصغر و بوضوح قبل از آن چه بعد
 از آن و وجه را ثانی آن هشتمی آنکه اگر غسل اجبه سبب و جواب آن مستحق نشود
 مثل دخول وقت نماز یا بکشتن نماز قضا یا نحو آن و لکن سببش موجود شده باشد
 مستحب است بجا آوردن آن یا استحباب نفسی چنانچه بامی شود که مستحب بل نیز
 میشود با استحباب غیر برای شستن یا رت و خواندن دعا و تلاوت قرآن نه می آنکه غسال
 زمانیه را با اختیار جایز نیست که مقدم بدارند بر آن زمان مگر غسل لیالی قدر را بلکه
 غسل شبهای ماه مبارک رمضان را چنانچه گذشت بلکه غسل شب عید فطر را نیز چنانچه
 بعضی از علما روایت کرده اند چنانچه گذشت و احوط با اختیار عدم تقدیم غسل زمانیه
 است مطلقاً و اما غسل مکانی پس باید که پیش از دخول در آن مکان باشد هر چند
 چنانچه غسل بعد از دخول در آن مکان نیز خالی از قوت نیست و هر آنکه اگر کسی غسل

جنون شود باعث تیمم نمی شود پس نرسیدن آب بسبب زمین گیر بودن که تیمم
 خود را آب برساند یا آنکه ناخوش است و کسی نیست که با آب برساند یا میترسند
 رفتن بجایه و نرسیدن آلات آب کشیدن هر چند به نبودن جامه و شال و کلاه و خنجر که
 بیکدیگر پیچیده باشند و چند به پاره کردن جامه باشد یا برسانیدن جامه آب که جذب آب
 کند و از آن وضو سازد و اما اینکه متضرر نشود به پاره کردن بضرر که تحدید آن می آید یا آنکه
 باعث تسفیة عقل گردد چنانچه در آنکه خوف ضرر و استعمال آب باشد بحدی که بجا آمدن
 مرض یا زیاد شدن آن یا طول کشیدن مرض هر چند شک داشته باشد بخوبی که باعث
 صدق خوف شود اگر شکش از وضو پس نباشد و قول طیب اگر باعث مظنه یا شک
 شود مقبلاًست الامارات مظنه خود نماید هر چند از زن پر حاصل شود یا آنکه بسبب غایب
 احوال خود و تجربه سابقه بجهت و اگر مرض حسرتی و بسیار کم باشد که عقلاً اعتنا بآن نمی
 کنند باعث تیمم نمی شود و اگر مرض در محلی باشد که شستن آن من باب المقدّمه واجب
 باشد احوط آنست که جمع کند میان وضو بمقدّمه علمیه و تیمم چنانچه اگر دو مرض صعب
 متضاد داشته باشد که علاج یکی منحصر باستعمال نکردن آب باشد و علاج دیگر منحصر با
 آب باشد و تحمل یکی از آنها اصعب یا خوف یا طول از دیگری نباشد بلکه هر دو مرض
 از جمیع جهات مساوی باشند جمع نماید میان تیمم و وضو یا غسل هر چند در هر دو فرض
 طهاره مایه اقوی می باشد و اگر تیمم نمود با اعتقاد اینکه وضو یا غسل ضرر دارد و بعد خلاف
 آن معلوم شود ضرر ندارد چنانچه اگر استعمال آب کند بجان اینکه ضرر ندارد و خلاف آن
 معلوم شود ضرر بوضو یا غسل ندارد علی الاقوی و اگر چنانچه جنب شود عدا با وجود آنکه
 بماند غسل ممکن نیست یا آنکه متضرر بغسل می شود جایز است جنب شدن با حلال خود
 و صحیح است تیمم و حرام است غسل با فرض تضرر و نماز بان صحیح است و قول بوجوب غسل
 با فرض ضرر ضعیف است بچشم میسر نبودن آب بجهت آنکه آب است کسی است که
 نمیدهد کسی نمی فروشد یا آنکه می فروشد بجهت آنکه نیست اصلاً یا آنکه بقیه میگیرد که میسر
 نیست قیمت آن هر چند بجهت این باشد که صاحب آب زیاده رو در قیمت می نماید
 بعدیکه دادن آن قیمت ضرر بحال او داشته باشد بالفعل یا بالمال مثل مسافر که برسد
 بسبب خریدن آب کمی نفقه خود را در سفر و توقع وصول مال در سفر نیز نباشد و اگر

اگر ضرر باشد که باعث هلاک یا فقر و فاقه او شود یا آنکه باعث بی غذائی یا بی لباسی
 او در آن روز شود پس مجرب و یاقی از شمن شل که معاد آن مکان و زمان باشد باعث تخم
 نمی شود هر چند باضعاف مضاعف زیاده برستعارف باشد و بمقدار خراش شرفی یا زیاده تر
 باشد و در حق بعضی از اشخاص حتی اگر بذل قیمت مجبور بر حال او داشته باشد و رایت
 لازم نیست اگر بخوبی باشد که مذکور شد یا آنکه مثلاً او را از اعتیاد و مایه بیدار دوازده
 ظاهر میشود که فوت مقصود و حاجت نیز از افراد ضرورت است و ضرورت باعث جواز تخم
 است مثل آنکه هیزم کشش یا قاصد یا صیاد که صید کند بیعت تجارت نه بیعت اهو و لعب
 اگر برگردد بیعت تحصیل آب مطلوبش از دست میرود و این هر چند خالی از قوت نیست و لکن
 احوط با امکان در حق هیزم کشش بر شستن است مگر آنکه بر شستن سبب فوتش نزق او شود ششم
 خوف تشنگی بر خود یا غیر خود از ایشان یا حیوان از خود یا غیر خود داشته باشد خواه
 ماکول اللحم باشد یا نه و معاد باشد کشتن یا نخورن و لکن اراده کشتن نداشته باشد یا آنکه معاد
 نباشد کشتن آن هر چند احوط حیوان مملوک که در بخش ضرری باو نرسد و سج نمودن است
 بجای شرط است که آن حیوان یا انسان محترم باشد و خون او بدر نباشد مثل انسانیکه
 بجهت کفر یا غیر آن خوشش مباح شود و مثل سگ گریزه که سگ خانه و باغ و کلبه و سحر آن نباشد
 و از نبودنش متضرر نشود و عطش بخوی بود که خوف هلاک یا عروض مرض یا مشقت شدید
 یا ضعف زیاده شود و آنقدر از آب نداشته باشد که کفایت ضرورت او بکند از خوردن بقیه
 ضرورت و طبع بقدر ضرورت یا مان بختن بقدر ضرورت چه ضرورت بالفعل باشد یا بالمال
 و با خوف تشنگی اگر وضو بزد یا غسل کند اقوی صحت وضو غسل است هفتی آنکه
 در سه حال آب در دستیدی عارض شود که بحسب عادت میتوان تحمل آن شد یا آنکه گرسنه
 مفطر یا سردی مفطر باشد که چاره در آن نباشد که معتدل شود یا آنکه خائف باشد با این
 سردی و گرمی زیاده از حد از عروض مرض حکم مرضی مجرب در دستیدن بالفعل که خوف
 سوء عاقبت در او عادت تحمل او ممکن باشد باعث تخم نمیشود چنانچه مجرب در سه
 و گرمی نیز چنین است که باعث تخم نمیشود مگر با خوف سوء عاقبت یا عدم تحمل او عادت
 همچنین لازم است تخم اگر استعمال آب سبب ترکیدن پوست دست و خارج شدن
 خون شود یا سبب درشت شدن آن بخو که قبیح المنظر شود که باید او را از دیدن آن

آن هشتی که پدید کردن آب محتاج باشد بذلت و غلظت که مناسب حال شخص باشد
 پس میشود که خواستن آب ببول یا قیول یا جهیدن یا قرض آن یا هبه و قرض ثمن و بدل
 مقدمات تحصیل آب باز بپایان و دلو و نحو آن بجاریه و غیر آن واجب نمیشود بلکه قبول امور
 مرقومیه مطهره منت نیز محل اهل است هر چند احوط قبول است مطلقا و ادویه که دلت فو
 خاری مؤمن در قبول نباشد علاوه بر اقسام نفس قبول بلکه احتیاط آنست که مادی که
 آب یا قیمت آن یا مقدمات تحصیل آن موجود باشد تیمم نماید حتی در فرض استلزام قبول
 آب و لذت و عمارت را بلکه صبر نماید تا آنکه وقت مضیق شود از استعمال آب نهم آنکه وقت
 گنجایش وضو یا غسل را نداشته باشد هر چند بمقدار یک گشت باشد بیعت و در بودن
 آب بمسافتی که اگر تا بنجارد بیعت آب وقت نماز خارج شود و بمقدار یک گشت از وقت
 را در نیاید خواه عدا تا غیر نماید تحصیل آب را تا آنوقت یا اضطراب را و همچنین اگر آب موجود
 باشد و لکن وقت و سعت وضو یا غسل را نداشته باشد مثل اینکه از خواب بیدار شود
 در وقتیکه اگر وضو بگیرد یا غسل کند آفتاب طلوع میکند یا اگر خوف طلوع داشته باشد
 که در آنوقت تیمم میکند علی الاقوی نه آنکه غسل کند و نماز را قضا کند بلی احوط جمع است
 باین ادوات تیمم و قضا با وضو یا غسل اگر ترک تیمم نماید و ترکیب وضو و غسل شود بیعت
 پس نماز یا غیر آن از غایبات دیگر احوط حکم بطلان می باشد خصوص در وقتیکه از برکت
 همین نماز وضو یا غسل بعمل آورد هر چند بیعت وضو و غسل خالی از قوت نیست خصوص
 وضو یا غسل را بر این نماز از غایبات دیگر بعمل آورد و اگر کسی بر نماز جمعه حاضر شده
 باشد و حدیثی از او صادر شود و از دوام ناس برای جمعه زیاده باشد که اگر بیرون رود وضو
 پس از نماز جمعه از او فوت می شود تیمم کند و نماز جمعه را سجا آورد و احوط آنست که نماز را
 نیز بکند با وضو و هم آنکه بدن یا جامه نجس شود نجاست که معفو نیست و آب کفایت از غسل
 یا وضو و از آنکه نجاست برود و نکند هر چند جمیع قطرات غسله وضو و غسل باشد و لکن کفایت
 از آنکه تنها را بکند و پیشتر داشته باشد که تیمم بآن ناید و در اینوقت لازم است که نجاست
 بشوید و بر وضو یا غسل تیمم ناید و اگر پیشتر نداشته باشد که تیمم بآن نماید استعمال آب را در وضو
 یا غسل ناید و نماز را با نجاست نماید چه نجاست در بدن باشد یا لباس اگر از آب کفایت وضو
 نقطه را بکند نه از آنکه یا عکس آن پس مقدم بدارد آنچه را که تمام کفایت را بر میکند و اگر تیمم کند

را تمامه کفایت نمکند مخفف نجاست بآن احوط است یا در هر کجا که آب موجود است و
 لکن قاهر و جابر یا غیر آن مانع شود از استعمال آب و نگذارد که وضو یا غسل کند
 هر چند بعنوان قهر و غلبه نباشد و آفریده هم آنکه محتاج شود یا خوف اشتیاج داشته باشد
 مثل شرب بول و سایر چیزهاییکه شربش حرام است اگر صرف کذب را در طهارت پس
 در این وقت تیمم کند پس اگر آب کمی داشته باشد که اگر صرف کند در طهارت خوف بطلان
 شرب حرام داشته باشد و جوب طهارت بآب ماقط است و اگر گیسو واضع غسل یا وضو
 اسم خدا شلا یا قرآن نقش کرده باشد معین باشد در حق و اینکه وضو بگیرد
 یا غسل نماید که محتاج مسح آن نقش نشود هر چند بوضوی ارتماسی یا غسل ارتماسی باشد
 یا آنکه محو آن نقش نماید یا امکان و اگر هیچکدام ممکن نباشد مثل اینکه آب کمی داشته باشد
 که محتاج بمعاون باشد و اجراء آب بآن نقش و چیز باکی غیر از دست نباشد که با دست
 در اجراء ایصال آب بآن نقش نماید یا اینکه آن نقش در موضع مسح وضو باشد بخوبی متین
 و این وقت تیمم نماید چنانچه بعضی تصریح کرده اند که اگر وضو یا غسل موقوف بعبادت یا
 محرم باشد تیمم نماید بنا بر این اگر آن نقش در موضع تیمم باشد تیمم نیز ساقط می شود و فاقده
 الطهورین می شود و لکن احوط آنست که با تیمم وضو نیز با وضو یا غسل کند و لکن مستحب است
 بمطهره یا ایصال آب بآن نقش اگر آن نقش در موضع غسل باشد یا مسح آن عضو اگر
 آن نقش در موضع مسح وضو یا تیمم باشد و معذک وضو یا غسل یا تیمم جبریه نیز نماید
 که چیزی بر بالای آن نقش نگذارد و مسح نماید و با عدم امکان وضع مسح اقتصار
 کند بشتن یا مسح نمودن با عدا یا آن نقش در طهارت مائیه یا اقتصار کند ب مسح
 آن نقش در طهارت ترابیه و اگر معذک نیز وضو یا غسل نماید یا تیمم نماید یا مسح
 آن عضو که این اضطرار را مجوز می بداند نه مجوز تیمم چنانچه از شهید و غیر آن ظاهر میشود
 و جایگزین امر را می شود میان طهارت مائیه و شرب آب نجس شاید بد نباشد و اگر آب کفایت
 تمام وضو نکند حتی بجمع غساله و قطرات باید غسل کردن مضاف علی الاحوط که باعث سلب
 طلاق نشود یا بشتن بر زمین نمناک یا بر ترک کردن اعضا وضو بمضاف بخوان آن از
 تدبیراتی که باعث کفایت آب کند لازم است تیمم و اگر کعبه آب داشته باشد و عمد آنرا پیش از
 وقت یا بعد از وقت تلف کند یا بر بخت بدگیرد یا صرف در مصرف دیگر کند یا آنکه بداند که

که در وقت نماز آب نخواست یا اگر با طهارت بوده و محال طهارت خود را باطل کند یا اگر
 آب برسد و عمد و ضوئی سازد از آب بایس از تحصیل آب در آن وقت نمیشود بعد از آنکه
 است هر چند در بعضی صور باید آن مصیبت کرده باشد و اگر با طهارت باشد و بداند که اگر وضو
 بشکند ممکن از وضو برای نماز و وقت نخواهد شد البته شکند وضوئی خود را ملوئیکه ممکن است
 و ضرر در حصین محل و غایب نباشد بلکه غذا سه زیاده یا چیزی که محتاج تجدید وضو
 شود و بداند که اگر وضو غسل هر دو واجب شود بر تکلف و آب کفایت وضوئی تنهایی
 یا غسل به تنهایی نماید همان بهتر است و عوض دیگر تیمم نماید و اگر آب بقصد یکی از آنها باشد
 که با وضو بگیرد یا غسل به تنهایی بکند غیر است باین وضو که احتیاج به غسل کردن هر چند
 احتیاج غسل اولی است خصوصاً بالتیمم غیر که محتاج به غسل تنهایی باشد چون کثرت دست
 و قراة سوره عزیم و اگر از بر سر بپسکند ام آب نباشد اصلاً یا بقدر کفایت یکی از این دو و در
 تیمم کند علی الاحوط و آنچه متیقن است اینست که یک تیمم برای وضوء متعدد یا برای
 غسل متعدد کافیست اما کفایت یک تیمم برای چیزی که محتاج به وضو و غسل هر دو
 می باشد پس محل اشکال است هر چند که تکفای یک تیمم بقصد داخل محل وضو و غسل خالص
 از قوت نیست و بداند که اگر کسی آب ندشته باشد یا اگر ندشته باشد که در وقت نماز آب
 بدست نماند یا در هر چند شخص بکند و این وقت موجب فحش ساقط است و اگر آب
 ندشته باشد و بداند که در فلان مکان آب هست باید برو و آب بردارد بشرط بقا
 وقت نماز و عدم خوف و عدم ضرر بسیار و عدم مشقت بسیار اگر چه مسافت بسیار
 باشد تا موضع آب و زیاده بر مقدار مسافت رفتن تیر بر تاب باشد و اگر نداند که آب در
 فلان موضع که احتمال دهد در هر چهار سمت که اگر نفحص کند آب بدست آید یا بقاء
 وقت باید که در زمین همواره بلند و پستی و بلندی اش چهار جانب بقدر مسافت و تیر
 بر تاب متعارف از جهت تیر انداز و تیر و هوا و سایر جهات که در خلعت و در تیر اندازی دارد و بقدر
 یک تیر بر تاب در زمین سنگلاخ و ناهموار و بالستی و بلندی و با شجار طلب آب نماید
 و اگر محل رفتن خود را مثل مرکز دایره قرار دهد و از چهار سمت مثل دایره فحش نماید ضرر
 ندارد بلکه شاید بهتر باشد و اگر بعضی از یک سمت همواره و بعضی ناهموار باشد احتیاطاً
 محقق نماید همه را بر زمین همواره این تمدید در مثل هم و شش نیست بلکه در مثل بیابان میباشد

۲ نیست

و اندازد برای طلب آب در غیر میان نیست بلکه هر جا که احتمال دهد وجود آب را در او باید محض
 نماید هر چند در میان محله و قاعده و طاعت باشد چنانچه از برای طلب خاک در حکم خاک بر آب
 تیمم اندازد بلکه باید با بقا و وقت و عدم خوف نقصای وقت این قدر طلب کند تا آنکه پاک شود
 شود با آنکه خوف فوت وقت حاصل شود و بایست از وجود آب یا تحصیل آن طلب است
 چه بایست در همه جهات دوشسته باشد یا در بعضی از جهات بلکه احوط آنست که با عدم بایست محض
 نماید هر چند عدلین خبر دهند که آب نیست اگر از خبر عدلین بایست حاصل نشود بلی اقوی سقوط
 وجوب محض می باشد در خبر عدلین بر نبودن آب یا عدم امکان تحصیل آن چنانچه احوط
 بلکه اقوی عدم سقوط وجوب محض است یا اخبار عدل واحد اگر باعث یاس نشود و اگر ممکن
 نشود که خود طلب آب نماید و اجاب است که من باب المقدّمه نایب بگیرد با جرت یا تبرع بشرط
 آنکه بدل اجرت بخوبی باشد که در بابی ذکر شده و احوط آنست که نایب محل اتمه باشد
 بطوریکه از خبر او علم حاصل شود اگر ممکن شود و الا دو عادل را نایب بگیرد و الا یک عادل
 را و الا این را و الا هر که ممکن باشد بشرط آنکه مقدم بر او آنکه اگر اهلینان باو بشتر حال
 باشد و وقت طلب آب بعد از دخول وقت نماز است و اگر پیش از وقت یا بعد از وقت
 قبل از شروع نماز یا بعد از آنست از محض نموده دوباره محض نمودن لازم نیست مجتهدان
 از برای نماز مانده که اگر احتمال تجدید آب را بدو علی الاحوط و اگر با وسعت وقت و احتمال
 آب طلب آب نماید و تیمم کند تیممش باطل است هر چند بعد ظاهر شود که آب نبوده یا آنکه تحصیل
 آب ممکن نبوده و بدانکه اگر جمع شود میت و کسی که میوه وضو باشد و کسی که جنب باشد و آب یکجا
 هر سه را بکنند هر چند بجمع غسل و وضو بر غسل جنب و غسل آنکه جنب بر غسل میت به جهت
 آنکه غسل آنکه غسل ظاهر و مطهر است علی الاقوی پس اگر آب ملک یکی از اینها باشد لازم است
 که مصرف در مصرف همان کس شود و اما اگر آب ملک غیر باشد اختیار با مالک است بهر که
 بخواهد میدهد الا اینکه بهتر آنست که مالک اختیار جنب نماید و باو بخش چنانچه در بعضی
 از اخبار است که باینکه غسل جنابت فرض است که در قرآن ذکر شده است بخلاف غسل
 میت که واجب است و از لسان پیغمبر صلی الله علیه و آله و جسته است و در قرآن ذکر
 نشده است و در بعضی از اخبار است که میت را بآن غسل دهند و بدانکه تیمم بدل می شود
 از برای غسل و وضو که رفع حدث کند یا بیع شود غسل وضو می تواند غسل

است

او و سلسل بول و المني و غسل جنب برای داخل شدن در مسجد و کث در آن و دست
 کردن خط قران و نحو آن از هر چیز با نیکه وضو و غسل شرط جواز ارتکاب او می باشد پس
 جایز است یا نبودن آب مثلاً تیمم برای داخل شدن در مسجد و کث در آن و دست کردن
 خط قران و غیر آن هر چند ضرورت در ارتکاب این امور نباشد پس واجب میشود برای هر چه
 که وضو و غسل برای او واجب است و مستحب است برای هر چه که وضو و غسل سنت بوده
 برای رفع حدث حتی وضو تجددیکه که وضوی تجدیدی می باشد با لذات رفع حدث میکند حتی آنکه گذشت
 که اقوی آنست که وضوی بقصد تجدید بر فرض عدم صحت وضوی اول رفع حدث می باشد
 و همچنین وضو قبل از وقت بیعت آلوده شدن برای نماز در اول وقت هرگاه فرض شود
 که مکلف بدانکه از اول وقت تا انقضای چهار رکعت بدون انقضای مقدار ممکن از
 طهارت عذر مسقط تکلیف حاصل می شود از جنون یا حیض و نحو آن که در این وقت هر چند
 لازم نیست تحصیل طهارت قبل از وقت بلکه اگر با طهارت هم بوده و وجوب اقدام نیاز نمی
 محل اتم است لکن طهارت نیست که مشروعیت اقدام نیاز منور با طهارت اختیار یعنی غسل
 در حال اختیار و با تیمم حال اضطرار محل کلام نباشد و اما وضو و غسل که رفع حدث نمی کند و همچنین
 صلوٰه هم نیست مثل وضوی حیض و وضو جنب و غسل جمعه و غسل حرام غسل نیت
 پس بدل شدن تیمم برای آنها خالی از قوت نیست ان شاء الله تعالی و ضرر ندارد و بدانکه هرگاه
 بر کسی واجب شده باشد خصوص طهارت مائیه به نذر یا عهد یا استیجار اگر خصوص طهارت
 قابل استیجار باشد و ممکن از آن نشود تیمم بدل آن نمی شود و همچنین اگر تدر مطلق طهارت
 کند بلی اگر نذر را متعلق بخصوص طهارت ترا بیه نماید و در تعاریف طهارت ترا بیه مشروع
 باشد یا آنکه نذر صلوٰه یا چیزی که کند که شرط طهارت مائیه باشد یا امکان در این وقت
 تیمم مشروع است تیمم بدل می شود در غسل نذر و نحو آن و اما در استیجار صلوٰه و نحو آن که مشروع
 بطهارت مائیه باشد و متعذر شود پس مشروعیت تیمم در اینجا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
 و واجبات قیم چند چیز است اول اباحه مکان ضرب و مکانیکه و مکانیکه که در آن مکان
 و اباحه فضا نیکه در آن فضا دست را میزند یا مسح می نماید که خصوص اگر محل تیمم گسسته
 و مفران غصبت باشد ضرر بپیش نرود علی الاوجه و در بعضی خاک بودن یا آنچه در حکم آنست
 مثل سنگ و احوط اقتصار بر خاکست چه سفید باشد چه سبز چه زرد و هر چند اقوی در حال

اختیار جواز نیم است بر زمین حتی زمین کج و کله قبل از بخت شدن چنانچه اقوی جواز
 تیمم بر خاک قبر و خاک سطل و زمین درل و سنگریزه است حتی جواز تیمم بر خال و آجر و کج و کله
 بخت خالی از قوه نیست و لکن محال است استعمال در تیمم نماید و اگر استعمال نمودند قضا را نیز بر
 تسلیم علی بن رضوان اقرار نمایند و همچنین از خاک ستر از چوب سوخته و نخو آن نه از خاک سوخته بلکه از
 خاک ستر مطلقا اقرار نمایند علی الاحوط و اگر زمین و آنچه در حکم زمین است ممکن نشود تیمم نماید
 به چیز که صاحب غبار باشد مثل خمد و بلبل حیوان درخت و نموان و مقدم بدار آنچه را که غبار
 و بیشتر است و تیمم به غبار بدو نحوه شود اول آنست که بدست تکان بدهد این شئی بسیار
 غبار را تا اینکه غبار او جمع شود و بر خود غبار تیمم نماید و دیگر آنست که بر همان صاحب غبار که غبارش را
 جمع کرده و تکان داده دست بزند و تیمم نماید و این هر دو جایز است هر چند اول بهتر است
 هر دو تیمم بلکه بعضی دوم را جایز ندانسته اند با امکان اول و در تیمم به غبار قسم سیمی فرض نمیشود
 و آن آنست که ثوب و نده و خواه از آنقدر بجا ندهد که بر روی او از کثرت اجتماع غبار خاک جمع شود
 بنحویکه خاک بگویند نه غبار در این وقت این قسم با امکان مقدم است بر دو قسم اول و در حال
 اضطرار اگر آنقدر خاک نداشته باشد که تمام کف دست را بگیرد و کف دست را بر خاک
 سنگ یا غبار تیمم دیگر نیز از سنگ خالص یا غبار خالص نماید و اگر آن چیز که با آن
 تیمم میکند خاص باشد از احاطه تمام باطن هر دو دست که در کف دست هر دو دست مگر کف
 زدن هر دو دست را بر او بر احاطه سایر مواضع و اگر تکرار ممکن نشود اکتفا بان ضرر ندارد
 و لکن نماز نیز قضا نماید چنانچه در حال اضطرار اگر تیمم بر کج بخت و کله بخت و خاک ستر نماید
 نیز ضرر ندارد و لکن بعد از آن نماز را قضا کند و در محل اضطرار اگر ممکن از گل شود تیمم بان
 جایز است بشرطیکه قدرت بر خشک کردن آن بخت نباشد و آن باید دست آلوده کردن و بهم
 مالیدن تا آنکه خشک شود و خاک شود و نموان نداشته باشد بجهت ضیق وقت و یا از جهت
 دیگر چنانچه در حال اضطرار از تیمم بر برف نیز بعضی گفته اند و تیمم زمین کل مقدم است بر خود
 کل چنانچه کل از خاک مقدم است بر کل از غیر خاک و تا ممکن است دست زدند مقدم
 بر آرد و دست گذاشتن بعد از دست زدن هر دو دست را بهم باله و تیمم را تمام نمایند
 هر چند لازم نیست که هر دو دست را بهم باله و اما برف و یخ پس اگر ممکن است گرم کرد
 این باب تحصیل نمودن از آن بقدریکه سعی فصل و نام شستن صادق شود پس همان مقدم

مقدم است و الا پس اگر ببالد او را و آلا بوضع و ضد غسل و ثانیاً بوضع تیمم و ثالثاً مثل
 خاک بر او دست زدنش بدیهتر باشد هر چند هر یک از این اقسام ثلثاً به معنی است خصوصاً اخیر
 که تیمم بر برف و یخ مثل تیمم بر گیاه و چوب و نحو آن می باشد پس اقلها با آنها نکند و بعد از آن
 نماز را قضا کند و لازم نیست بودن مثل خاک و نحو آن در زمین پس جایز است تیمم بر برف
 و خاک مجتمع در بدن بخوبی که دست تمام آنرا از نو گیرد و تیمم آنکه آنچیزیکه بر او تیمم میکنند
 ظاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاست معفوّه و با عدم قدرت بر تحصیل خاک ظاهر تیمم
 ساقطست چنانکه آنکه آن خاک و نحو آن مباح باشد پس اگر تیمم نماید بر خاک غضب
 عداوت بسیار از چند جا بطل می کند و اگر سهواً یا جهلاً باشد بخوبی که چهل
 بار معذور باشد مثل آنکه جا بطل باصل غضبیت خاک یا جا بطل بکلم غضب بوده یا بکلمه معذور
 بوده پس تیمم آن صحیح است و اگر قیمتی یا اجزائی فرض شود لازم است بر شخص تیمم کند
 او و آن با خاک و میس در مکان غضب میتواند که تیمم کند در هر دو غضب و زمین
 غضب و خاک غضب بشرط آنکه خود غاصب یا معین غاصب نباشد و اگر است از مالک
 ظاهر نباشد و ضرر نیز بر مالک نرسد از تیمم بر او پنجب آنکه خالص باشد عفا از چیزیکه تیمم
 بر آن جایز نیست هر چند کم باشد علی الاحوط مادامیکه مستهلک نباشد شش شستن آنکه باطن
 هر دو دست و اعضای تیمم در وقت زدن و مسح کردن همه ظاهر باشد و نجس نباشد حتی
 از نجاست معفوّه در نماز قبل از تیمم و نجاست سایر اعضا ضرر ندارد در حال اضطرار و اختیار
 و لکن بهتر است که هرگاه آب موجود باشد بعد از ازاله نجاست اول ازاله نجاست از بدنت
 نماید و بعد از آن تیمم کند و اگر باطن دست و مواضع تیمم نجس باشد و ممکن نباشد ازاله همه یا
 بعض آن تیمم کند با نجاست بشرط آنکه تعدی بنجاک نکند یا آنکه نگذارد که تعدی کند
 و اگر چنانچه تعدی نماید و ممکن نباشد منع آن تیمم نماید بر پشت دست و اگر آلتهم ممکن نباشد
 احوط آنست که تیمم با بطن دست نماید با همان نجاست متعدیه بنجاک و نماز کند و بعد از آن
 قضا نماید و اگر ظاهر و باطن هر دو دست نجاست متعدیه باشد یا آنکه در مواضع مسح
 نجاست متعدیه باشد و ممکن نباشد تطهیر یا خشکانیدن ساقطست تیمم هفتم
 نیت قربت و مقارن بودن نیت بزدن کف دست که زدن دست بنجاک اول
 افعال تیمم است نه مسح پس اگر حدیثی بعد از زدن دست عارض شود باطل میشود تیمم

پس لازم است تعارضت نیست بزودن با تعیین بلیت غسل یا وضو در صورت تعدد بکار
 علی الاحوط و نیت رفع حدث نکند بلکه نیت اقامه صلوٰه و نحو آن نماید و اگر تیمم کند بدل وضو
 یا غسل معلوم شود بعد از تیمم خلاف آن اعاده نماید تیمم بدل وضو را بلی اعاده نماید تیمم
 بدل غسل را مثل اینکه تیمم نموده بدل غسل جنابت و بعد معلوم شده که جنب نبوده بلکه غسل
 مس میت یا غیر آن اشتباه چند عدم اعاده در تیمم بدل غسل نیز قوی است چنانچه هرگاه
 تیمم کند برای عبادتی بزرگ و خوب آن و بعد خلاف آن معلوم شود و لکن مشغول الذمه
 بود بعبادت دیگر که تیمم برای او جایز نبوده عدم عادت تیمم قوی است و احوط اعاده است
 و هرگاه تیمم نموده برای وضوهای متعدده یا غسلات متعدده و بعد معلوم شود که بعضی از آنها
 نبوده تیمم صحیح است و هرگاه باند که یک تیمم ورزیده دارد و لکن نداند که بدل وضو میباشد
 یا بدل غسل جنابت یک تیمم کند بقصد واقع و اگر احتمال تعدد تیمم به از جهت اینکه غسل
 غیر جنابت ورزیده داشته باشد در اینوقت و تیمم نماید و اگر مضطر شود به تیمم غیر مشروع
 از جهت ترس و نحو آن و آن تیمم مشتمل باشد بر شروع و زاید بر آن واجب نیست تخصیص
 دادن خصوصیت شروع را بر نیت و خارج نمودن زاید را در مقام نیت هر خدا حوط است
 هتفی و در کردن چنین که مانع باشد در موضع تیمم حتی مثل انگشت و نحو آن علی الاقوی
 و اگر حالتی غیر از جیره میان مسح کشته و خاک یا مسح باشد و ملن نباشد رفع آن احوط
 است که تیمم نماید یا آن مانع نداند و قضایم بکند و جیره و موی در موضع مسح مانع
 نیست بلکه اگر مسح جیره یا موی چیه یا پشت دست نماید و در آئینای تیمم جیره برداشته
 شود یا آنکه موی تراشیده شود ضرر به پیش ندارد هر خدا حوط اعاده است چنانچه اگر تیمم
 نماید در تیمم مخصوص تیمم بدل غسل یا اینکه باطن موی مانع نماید شاید بهتر باشد فقه
 تیمم کننده بنقص هر دو دست خود را بر خاک شدت بخوبی که اسم زدن صادق نباشد یا آنکه
 محل شک باشد و تا آنکه مبالغه و اغراق در زدن نماید و اگر در زدن بهر دو دست جمیع اجزای
 بمعیین شود لازم است اخذ معین بتبعی یا بجزت بخوبی که در سایر سابقه گذشت و اگر
 زدن بهر دو دست جمیع ملن نباشد حتی با معین اقتضا کنند بزودن یک و دیگری را بر زمین
 بگذارد و اگر قادر بر زدن بهیچ یک از دست نباشد که خود بزند و لکن قادر بر گذاشتن بهر
 دو دست بر خاک باشد اختیار نماید خود گذاشتن را آنکه نائب بهر دو دست مرضی را

باشد عوفانه آنکه است و سوار بگذارد
 هر اسم نه صدق

مریض بزند و اگر از زدن دو دست حتی با عانت و همچنین باز گذشتن دو دست مایوس
 باشد در این وقت نائب هر دو دست خود را بر خاک بزنند و تیمم میدهند مریض را و ظاهر آنست
 که اگر تعارض شود با این مرتبه اول از وجب لکن نه بیاثره و استقلال و مرتبه بعد از آن
 لکن از خود تیمم کننده و با استقلال مرتبه بعد مقدم است و لکن احوط جمع است مطلق و یک
 ضرب کافی است و مطلق تیمم چه بدل وضو باشد و چه بدل غسل و احوط دو مرتبه است حتی در
 بدل وضو و احوط از آن سه مرتبه است یکی برای چپ و دیگری برای راست دست و دیگری
 برای دست چپ و احوط بجهت خوف فوت مواتات آنست که سه تیمم ناید حتی در بدل وضو
 یکی بیک ضربت و دیگری بدو ضربت و دیگری بسبب ضربت و حاجت تبعین ضرب بر آن
 عضو خاص نیست که هر مسح تمام چپه بلکه قلیله زیاد تر از هر چهار جهت من باب المقدّم
 باطن هر دو دست در یک دفعه نه یک دست نه هر دو دست متعاقب هم از دستگاه
 مواتا بالا و داغ از سمت سر بلکه تا مسح تمام حاجین من باب الاحتیاط و ابتدا با علی نماید
 و تیمم با مراعات الاعلی فالاعلی نه بطوریکه در وضو گذشت بلکه بمراعاة الاعلی فالاعلی
 بالنسبه به جمیع اجزاء چپه نه بالنسبه با علی و سمت خود که مراعات الاعلی فالاعلی در کیفیت
 کفایت میگرد و وضو چنانچه گذشت و کشیدن تا اسفل و داغ و سر بهینه بهتر است و در اصل
 کردن تمام چنین در مسح احوط است و گذشت که لازم نیست مسح کردن زیر موی حتی
 و مثل یک موی سر او به پیشانی رسیده هر چند آن تیمم بدل غسل باشد و اگر از جهت اضطراب
 بسبب ترس و جبر مبتلا شود یا نیکه ناید نگوئیم یا آنکه جمیع اعضاء را غسل و جمیع مواضع وضو
 را در وضو مسح بجا ناید ضرر ندارد و این تیمم نیز صحیح است یا در هر مسح ظاهر تمام
 پشت دست و رست است از بند دست بلکه قلیله بالاتر من باب المقدّم باطن دست
 چپ مسح ظاهر تمام دست چپ از بند دست و قلیله بالاتر و مسح باطن انگشتان و طرف
 ناخن و زیر ناخن و زیاد وقت نمودن لازم نیست حتی آنکه اگر استیجاب حقیقی در مسح
 حاصل نشود که مقدار بسیار کمی بماند که مسح نشود ضرر ندارد و آنرا هم آنکه
 زدن بر خاک و مثل آن باطن هر دو دست با هم باشد بیک دفعه با عدم جیره و با یک
 و اگر زدن باطن ممکن نشود اصلاً کفایت کند بزدن ظاهر کفین یا ظاهر کفیه و باطن کفیه
 و اگر زدن تمام باطن در ضرب یک دست یا هر دو دست ممکن نشود و لکن در بعضی کدست

یا بعضی مرد و دست ممکن شود جمع احوط است پس نسبت بمحل امکان ضرب ضرب نماید
 و نسبت بمحل غرض وضع نماید و لکن اکتفا بوضع قوی است و اگر امر دائر شود باین زدن
 باطن دست بر زمین یا جیره و گذشتن بر زمین بی جیره جمع احوط است چنانچه اگر امر دایره
 شود باین زدن پشت دست و گذشتن باطن دست نیز جمع احوط است هر چند در اول
 قوی است که زدن دست با جیره باشد و قوی بخیر است و در ثانی ثانی قوی است که گذشتن
 باطن دست باشد پس اگر زدن باطن ممکن نشود اکتفا نماید بگذشتن باطن و اگر آنهم
 ممکن نشود اکتفا نماید بر زدن پشت دست و اگر آنهم ممکن نشود اکتفا بگذشتن پشت دست
 نماید و باید مسح بچپ بشود که ضرب باو شده پس اگر پشت دست ضرب نموده به این مسح
 نماید بلکه مسح باطن نماید و اگر دستها بر دو بریده باشد از فوق مفصل مسح دستها ساقط
 است و در زرع خود بر زمین بزند و چپ را با مسح کند با امکان و الا نائب بگیرد بلکه احوط
 است که خود نیز پیشانی را بخاک یا دیوار بکشد و اکتفا به نائب نکند چنانچه اگر نائب ممکن نشود
 پیشانی را بخاک یا دیوار بکشد یا بر اعانت الا علی فالاعلی نه آنکه بزند و اگر یک دست را از بالا
 مفصل بریزد بدست دیگر تمیم نماید که بزند دست و ذراع را بخاک و چپ را بدست تنها
 یا بعضی ذراع علی الاحوط مسح نماید و پشت دست دیگر را بذراع مسح نماید پس در هر
 آنکه افعال تمیم را بجا آورد چنانچه اشاره شد و با عدم امکان نائب بگیرد هر چند با اجرت
 باشد و لکن بنحویکه در سایل سابقه گذشت چنانچه در هر ترتیب که اول و دو دست را
 بر زمین بزند و بعد مسح چپ نماید و بعد مسح پشت دست راست و بعد مسح پشت دست
 چپ نماید و اگر خلاف ترتیب بپاید عدا یا جهلا یا سهوا یا اضطرارا یا بدو و بمقدم نماید بر هر
 عدم اخلال بموالات یا اعاده تمیم نماید بر فرض اخلال بموالات یا فسود هم موالات هر چند
 تمیم بر آن عمل باشد و لکن بمقتضی افعال را بپای هم بجا آورد که فعل عزه حاصل نشود ولی
 مأمور کم ضرر ندارد شایسته هم آنکه چیزی که بر او تمیم میکند از خالی و زمین و غیره مطلق
 باشد نظیر آب مطلق که اسم آنها بدون التزام باضافه بر آنها صادق باشد مثلاً خاک خلاص
 و خاکه شامان و غیره را در عنوان یا باشد چنانچه اشاره شد هفتاد و یک دست را مسح
 چپ قرار دهند آنکه چپ را مسح دست قرار دهد یا آنکه تا مسح نمایند و همچنین باطن یک
 دست را مسح پشت دست قرار دهند آنکه پشت دست را مسح باطن دست قرار دهند

و بعد از آنکه نوحه ناسح باشد همچنان هم آنکه مسح میباید بطول و در سینه و طولی چپیده باشد بر
 چنانچه در مسح پشت دست عرض ناسح باید ملاحظه شود و طول مسح پس آخر و کف را
 متصل بر اول رستگاه موی چپه بگذارد و بکشد تا ابرو و در مسح دست بگذارد دست
 دیگر را بر صاف اول بند قلیله بالاتر من باب القدمه و بکشد در طول پشت دست دیگر
 و احوط آنست که چپیز که باو تیمم میکند از قبیل زمین و کلوخ سطح او ستوی باشد و ناچوب
 نباشد و هرگاه دیوار باشد سوراخ نیز نداشته باشد و احوط آنست که مسح را تمام کف
 و باطن انگشتها بر دو قرار دهد آنکه اقتضا کند بکف دستها و باطن انگشتها و لازم
 نیست که چپیز از خاک بدست بچسبد هر چند مستحب است بلکه احوط آنست که قدری
 بچسبد که آن مسح کند هر چند گمان داون دستها نیز مستحب است که زیاده اتی آن خاک
 بریزد و چنانچه مستحب است که در وقت زدن دستها بر خاک انگشتها را از یکدیگر جدا نماید چنانچه
 مستحب است که بر سر هر نماز تیمم طحله نماید و در اول تیمم بسم الله گوید و سواک نماید بر سر
 تیمم و دست از مسح عضو بردارد ناسح آن عضو تمام شود و اگر جنب تیمم بدل غسل نماید
 و بعد از آن محدث بحدث اصغر شود یک تیمم نماید بدل غسل و حاجت نیست بضم و وضو اگر
 بقدر وضو داشته باشد یا بضم تیمم بدل وضو اگر آب نداشته باشد هر چند بضم وضو بر تیمم
 غسل با امکان آب تیمم دیگر بدل وضو با عدم امکان آب احوط می باشد و تیمم برای نماز
 پیش از دخول وقت آن نماز تمام نگردد مگر آنکه براند یا منقطع داشته باشد که بعد از دخول
 وقت و انقضای چهار رکعت عذر حاصل می شود که مسقط تکلیف نماز است مثل حضور
 که در این وقت اگر تیمم نماید ضرر ندارد هر چند احوط در این فرض آنست که تیمم نماید بر سر
 چپیز دیگر و بان تیمم نماز کند در اول وقت و همچنین باید بعد از دخول وقت نیز تیمم نماید
 تا اینکه وقت مضیق شود و غالباً بلکه اگر باعتقاد مضیق وقت تیمم کند و نماز کند و بعد معلوم
 شود وسعت وقت احوط اعاده نماز است پس احوط ترک تیمم است با وسعت وقت
 هر چند اقوی جواز تیمم است خصوص بعد از یاس تا آخر وقت و در صورت رجاء زوال عذر
 و وسعت وقت نماز جایز است که در اول وقت نماز یا قبل از نماز برای غایات دیگر تیمم نماید
 و بان تیمم نماز کند مثل آنکه قصد کند در تیمم قراة قرآن یا نماز مستحبه را بلکه نوافل یوسیه را در
 اول وقت یا غیر آن از چیزهاییکه بر آنها تیمم جایز است و موقت بوقتی نیست و

کسیکه نماز قضا در مدار همیشه می تواند تیمم نماید بقصد وجوب هر چند قصد کفوف او باشد
 باشد و تیمم برای نماز خسوف و کسوف اول وقت اگر حق است قبل از شروع با بخله علی الا
 و اگر مطمئن باشد بوسعت وقت تاخیر نماید تیمم را تا آنکه خوف شروع با بخله حاصل شود بر
 نماز و تیمم و احوط در نیم برای نماز استسقاء آنست که وقت شروع امام بنابر بطل آوردن وقت
 اجتماع خلق در صحرا و نه وقت بیرون رفتن بصحرای وقت طلوع آفتاب روز سیم و بدانکه
 هر چه وضو و غسل می شکند تیمم را نیز می شکند چنانچه علاوه بر آنکه ممکن از استعمال آب
 نیز تیمم را می شکند بلکه اگر جمعی با تیمم باشند و آب بباح بقدر یک وضو برای یک نفر غیر
 معین حاصل شود تیمم همه باطل می شود بلی مجز و وجود آب ناقص تیمم نیست پس اگر تیمم
 نمود و آب پیدا شد بقدر یک وضو و غسل بآن ممکن بوده و آن قدر از زمان هم گذشته که
 می توانست در آن مقدار از زمان وضو یا غسل نماید تیمم او باطل می شود هر چند آب بعد از آن
 بریزد بخلاف آنکه اگر آب بریزد پیش از آنکه بگذرد زمانه که در آن بتواند وضو یا غسل
 بجا آورد همیشه شکسته نمی شود و بدانکه غالباً شرط وضو و غسل تیمم مثل هم میباشد
 و از شرط غسل وضو شرط تیمم نیز معلوم می شود حتی در زیادتى دست و گشت و
 جبهه و پشت دست در رجوع متعارف ناس غیر آن از شک و تیمم بعد از فراغ یا در اصل
 تیمم بلی اگر شک کند و رانای تیمم بعد از مسح جبهه مثلاً در سیه که آیادست بر زمین زده
 یا نه و همچنین اگر بعد از مسح دست است شک نمود که آیا مسح جبهه نموده یا نه باید برگرد
 پس تیمم در این حکم ملحق بوضو می باشد هر چند بدل از غسل باشد باینکه شک در تیمم
 غسل مثل شک در انکس وضو نیست تیمم اگر چه حیاط و بدانکه اگر شخص با تیمم متکبر
 از استعمال آب شود بخیر توهم پیش از شروع و فریضه باطل می شود تیمم و اگر پیش از
 رکوع رکعت اول و بعد از شروع نماز متکبر از استعمال آب شود باطل می شود تیمم
 و نماز و اگر بعد از رکوع باشد باطل می شود تیمم و لکن احوط اعاده نماز است با وضو
 در وسعت وقت و قضای آنست با خروج وقت و در زمانه نیز مطاع اعاده و قضای
 احوط است چنانچه احوط اعاده و قضاء است هرگاه اسباب تیمم از مرض و خوابان در نماز
 نارضع شود هر چند در رکعت آخر باشد بلی احوط عدم لزوم اعاده و قضاء است و
 همچنین اگر در رانای نماز میستی که آن نیست را عوض غسل تیمم داده اند بقدر غسل میت آب

آب پیدا شود احوط آنست که نماز میت را عاده نمایند بعد از غسل دادن میت چنانچه
 گذشت بدانکه دو تیمم است که مشروط به نبودن آب نیست آنگاه تیمم بجهت نماز بخار
 هر چند خوف فوت نماز اجازه داشته باشد چه جنب باشد یا نه و در بعضی بجهت خواب چه
 روز باشد چه شب چه جنب باشد چه غیر جنب و از پوشش کرده باشد و ضو را تا اینکه غسل
 رخت خواب شده باشد یا نه چه آب نزدیک رخت خواب باشد یا نه چه تعجیل در خوابیدن
 داشته باشد یا نه چه عازم بر نوم باشد یا نه هر چند حدیث شامل همه صور مزبوره نیست لکن
 باین دو تیمم سایر غایات مباح نمی شود و قصد بدلیت و ضو غسل هم اگر درین تیمم نکند
 نیز ضرر ندارد و از بعضی از اجلا و ظاهری می شود که این تیمم افضل از وضو میباشد و بدانکه
 مکروه است تیمم بر خاک راهها بلکه سنت است که تیمم کند بر خاک بلند یا و کنار راهها و غیر
 مکروه است تیمم بر زمین شوره زار بشرط آنکه نمک بر روی زمین نباشد و الا جایز نیست
 و همچنین مکروه است بر مطلق ریگ یا بر خصوص یک بسیار نرم و بدانکه اگر کسی در مسجد
 یا مسجدی صلوات الله علیه خوابیده و متعلم شد در خواب واجب است که بعد از بیدار
 شدن فوراً تیمم کند بجهت مباح شدن مرور و خروج از مسجدین و مرور نکند مگر بعد از
 تمام تیمم و این حکم مخصوص مسجدین میباشد نه سایر اجداد الحاق مطلق جنب درین دو
 مسجد محتمل بعد نیست مثل الحاق زن بر دو مثل الحاق حیض و نفسا و بعد از پاک
 شدن و احوط آنست که درین تیمم قصد کند مباح بودن خروج را و این را غایت تیمم
 قرار دهد و احوط آنست که اختیار نماید راهی را که نزدیکتر بیرون رفتن باشد بلکه بعضی
 تصریح بوجوب آن کرده اند چنانچه احوط آنست که در افعال تیمم مساعت نماید بلکه بهتر آنست
 که مستحبات تیمم را نیز ترک نکند اگر موجب زیادتى مکت باشد و بعضی گفته اند که اگر زن را
 در این دو مسجد حیض یا نفاس عارض شود خارج نشود بدون تیمم و این حکم خالی از
 اشکال نیست بلی اگر در حین خروج که مستلزم مکت نباشد تیمم نماید بجهت خروج ضرر
 ندارد بلکه احوط است و ظاهر آنست که خروج در وقتی لازم است که بدانند که در بیرون
 از مسجد متکثر از استعمال آب میباشد و الا حکم بوجوب خروج مشکل است بلکه جایز است
 که تیمم نماید بجهت اباح مکت و خارج نشود بلی احوط خروج است مطلقاً و قصد مکت
 در اقسام آبهاست و آن نه قسم است آن آب جاری و آن عبارتست از آبیکه

از زمین بخود روان شود اگر چه در زیر زمین باشد مثل قنات و آن نجس می شود بملاقات
نجاست هر چند کمتر از که باشد یا بر آفتاب و نجس می شود بتغییر و لیک بعد از زوال تغییر پاک
میشود و در مکرم جاری است حوضها که چک حمام که متصل بخزینه باشد و همچنین حوضها
که چک یک آب حمام از ساقیه در او ریخته شود و همچنین چشمه سیاده اگر چه جاری نشود و کمتر از که باشد
بملاقات نجاست نجس نمی شود بلکه اگر نجس شود بسبب تغییر پاک می شود بزوال تغییر و بملاقات
کم کردن آب مثل چاه و جوش خوردن آب تازه آب سابق نیست هر چند احوط است بلکه
احوط ملاحظه است که این است در چشمه و هم آب سیاده پس اگر بقدر که باشد نجس می
شود مگر تغییر رنگ یا بو یا طعم بشرط آنکه بعین نجاست باشد نه به متنجس مگر آنکه بعد از حلول
متنجس آن تغییر از اوصاف نجاست باشد مثل آب خون که رنگ آب خارج شود نه مثل آب
دوخ که سفید شود و بشرط آنکه تغییر بالفعل باشد نه بتقدیر یا بنحو که اگر این نجاست رنگ
یا بو یا طعم میداشت یا آنکه این آب اگر گوارا می بود یا نمی بود یا شیرین می بود یا نمی بود
یا آینه باین قدر از نجاست یا باین نجس متغیر می شد بلی کفایت میکند تغییر بالفعل هر چند
بجس طاهر معلوم نشود و ظاهر نشود بسبب موافقت صفات آب با نجاست بشرط آنکه
بدانیم که واقعا تغییر در آب حاصل شده هر چند نجس تمیز فریم بلی بشرط است که تغییر بملاقات
باشد نه بجاورت چنانچه بشرط است که نجس متقل در تغییر آب باشد نه آنکه بانضمام چیز
دیگر تغییر آب حاصل شود آب نجس اگر جمع شود و سرد گردد برسد پاک نمی شود هر چند
نهار که را بقدر و ریاشود و همچنین اگر آب نجس را که کمتر از که باشد بواسطه ریختن آب طاهر
بقدر که نماند باز نجاست خود باقی است چنانچه اگر آب طاهر کمتر از که را بقدر که نماند بواسطه
ریختن بول باز که نخواهد شد هر چند بول استخیل آب شود بلکه نجس می شود و اگر زوال
تغییر شود پاک نمی شود مگر آنکه مطهر دیگر از قبیل باران یا آب جاری یا کر دیگر او را پاک کنند
بملاقات یا رسیدن یا متصل شدن و بشرط نیست مزوج نمودن بلی احوط است
حتی در باران و بشرط نیست در کر ریختن یک دفعه چنانچه بشرط نیست که زوال تغییر
بخصوص از که را جاری یا چشمه شود اگر آب تلیل و ریختن آن زوال تغییر شود و بعد از آن
متصل بر که شود پاک می شود بلی بشرط است که مطهر متغیر نشود و مقدار که بحسب
مساحتی واجب و یم است در طول و عرض و عمق بوجب متعارف که مجموع آن

آن چهل سه وجب لائمن وجب می شود و بحسب وزن سنگ من تریزه اگر شده صد
 و چهل مثقال صیرغی باشد صد و بیست و هشت من لایمیت مثقال صیرغی میباشد و اگر
 سنگ در کوزه آب ناید پس رجوع بحالت سابقه آب ناید و اگر حالت سابقه معلوم نباشد حکم
 قلیل ابرو جاری کنند علی الاحوط و اگر قطع سجد و کوزه ملاقات نجاست هر دو حاصل
 باشد و زمان هر دو نیز معلوم باشد پس اگر زمان حدوث کوزه مقدم باشد و زمان ملاقات نجاست
 مؤخر حکمش واضح است که پاکست چنانچه در عکس حکمش واضح است که نجس است و همچنین
 اگر تاریخ حدوث کوزه معلوم باشد و زمان ملاقات نجاست مجهول آن آب پاکست چنانچه در عکس
 آن آب نجس است و اگر قطع تقارن باشد و تقدم و تاخر با تقارن هر دو باشد اقوی
 بطهارت و احوط احتیاط است این شش قسم در جائی بود که آب بسوق بعدم گریه بوده و در
 آب بسوق بگریه بوده و قطع بکشدن آب از کوزه نیز حاصل شده باشد و قطع ملاقات
 نجاست نیز حاصل شده باشد پس آن نیز چند قسم است اول اینکه معلوم باشد تقارن
 نقص کوزه و زمان ملاقات و در این قسم آن آب محکوم نجاست است دومین آنکه تاریخ
 بسویک معلوم نباشد و درین قسم نیز احوط حکم نجاست است هر چند حکم بطهارت نیز
 از قوت نیست بشرط آنکه عین نجاست در او موجود نباشد سی و سوم آنکه تاریخ ملاقات
 معلوم نباشد و تاریخ نقص معلوم باشد و در این قسم نیز احوط حکم نجاست است هر چند
 حکم بطهارت نیز زمانی از قوت نیست بشرط آنکه عین نجاست در او موجود نباشد و در این
 قسم آن آب محکوم بطهارت است مگر در جائیکه عین نجاست در حال نقص موجود باشد
 پنجم آنکه تاریخ نقص مقدم باشد و تاریخ ملاقات مؤخر درین قسم حکم نجاست میشود
 ششم عکس این قسم میباشد و در این قسم محکوم بطهارت است مگر آنکه عین نجاست
 باقی باشد تا حال نقص سیم آب چاه و آن نجس می شود مگر آنکه رنگ یا بوی
 آن بواسطه نجاست متغیر شود و رنگ یا بوی آنزه نجاست در او حاصل شود که در وقت
 نجس می شود و اگر آنقدر آب بکشد که تغیر از او زایل شود پاک میشود و حاجت بشستن
 مجموع آب با بکشان نیست و همچنین اگر تغیر از او زایل شود بمضه بدون بنرخ یا
 بدون مطهر دیگر پاک می شود و حاجت بنرخ یا مطهر دیگر نیست هر چند احوط است
 که آنقدر آب بکشد که اگر تغیر می بود زایل می شد بلکه احوط آنست که ماعادۀ مقدار

در نجس نیز نمایند اگر زوال تغییر بکند حاصل شود و بمجرد زوال تغییر فعل یا نقد بری اکتفا
 کند و مستحب است کشیدن آب جبهه برای چسباندن فقه و رکت خود ذکر نموده اند
 و چون واجب نبود ذکر آن نمودم و اگر بخوانند که نرخ آن مقدار نمایند و رجوع بکتاب
 فقها نمایند ضرر ندارد چه تمام آب مضاف مثل آب غوره و آب لیمو و کلاب که بدون
 اخذ اطلاق آب بر او صحیح نیست و قلیل و کثیر آن اگر چه یک دریا باشد بلا قات نجاست
 نجس می شود هر چند یکسره آن در شرق باشد و یکسره آن در مغرب و هر چند آن نجاست
 بقصد غرض باشد بلکه همان آنکه آب مضاف در سمت مغرب نجس شد در همان آن
 در سمت شرق نیز نجس می شود با اتصال و لیک نجاست تاثیر از این باب لا
 نمیکند در غیر سه شیب مثل کلاب که درست یهود می ریزند یا نقطه که در ظرف نجس
 می ریزند یا دوغ که چوبان و شبان از چنگ و سخوان می ریزند در زمین نجس یا هنگام
 ریختن آن سنگ از آن میخورد یا آب شسته برنج که در مکان نجس می ریزند پس همان
 جزو طافه نجس نجس است اما اجزاء فوق که متصل به جزء متصل به نجس است نجس نمی
 شود بجهت آنکه برنجش آن مانع است از تاثیر نجاست در ابلاقی اگر آب مضاف است
 باشد نجاست از این تاثیر میکند یا لا و آب مضاف مایه را شایسته روان میباشند
 از غیر آب و غیر مضاف مثل عرق و شیر و بول شتر و نحو آن رفع حدث و خبث نمی کند
 و اگر نجس شود پاک نمی شود و قابل پاکی نیست مگر اینکه از اضافه و آن اسم خارج شود
 و منقلب بحد قابل تطهیر شود یا منقلب آب شود که در این وقت قابل تطهیر آب
 می باشد پس اگر خیر روان نجس شود و او را بعد از آن کردن یا قبل از آن خشک کرده
 و آب جاری و کر بگذارد تا آب در او نفوذ نماید پاک می شود و همچنین شیر نجس شده
 اگر غیر نمایند و بعد از آن قدر خشک نمایند که آب که جاری در او نفوذ نماید پاک
 می شود و اگر آب در او نفوذ نماید مثل روغن پاک نمی شود هر چند جاد شود بلی طلاء
 و مس آب شده اگر نجس شوند بعد از جمود ظاهرش قابل تطهیر آب می باشد و آب
 مضاف بالذات طاهر است مگر آنکه اصلش نجس باشد که او نیز نجس است مگر اینکه بطریق
 گرفته باشند و لکن جمیع اقسامش مطهر است و خبث نیست نه در حال اختیار و نه در
 حال اضطرار و اگر شک کنند در اطلاق و اضافه رجوع بحالت سابقه کنند و اگر حالت

فقه و رکت خود ذکر نموده اند
 و چون واجب نبود ذکر آن نمودم
 و اگر بخوانند که نرخ آن مقدار نمایند
 و رجوع بکتاب فقها نمایند
 ضرر ندارد چه تمام آب مضاف
 مثل آب غوره و آب لیمو و کلاب
 که بدون اخذ اطلاق آب بر او
 صحیح نیست و قلیل و کثیر آن
 اگر چه یک دریا باشد بلا قات
 نجاست نجس می شود هر چند
 یکسره آن در شرق باشد و یکسره
 آن در مغرب و هر چند آن نجاست
 بقصد غرض باشد بلکه همان
 آنکه آب مضاف در سمت مغرب
 نجس شد در همان آن در سمت
 شرق نیز نجس می شود با اتصال
 و لیک نجاست تاثیر از این باب
 لا نمیکند در غیر سه شیب
 مثل کلاب که درست یهود می
 ریزند یا نقطه که در ظرف نجس
 می ریزند یا دوغ که چوبان و
 شبان از چنگ و سخوان می ریزند
 در زمین نجس یا هنگام ریختن
 آن سنگ از آن میخورد یا آب
 شسته برنج که در مکان نجس
 می ریزند پس همان جزو طافه
 نجس نجس است اما اجزاء فوق
 که متصل به جزء متصل به نجس
 است نجس نمی شود بجهت آنکه
 برنجش آن مانع است از تاثیر
 نجاست در ابلاقی اگر آب مضاف
 است باشد نجاست از این تاثیر
 میکند یا لا و آب مضاف مایه
 را شایسته روان میباشند از
 غیر آب و غیر مضاف مثل عرق
 و شیر و بول شتر و نحو آن
 رفع حدث و خبث نمی کند و
 اگر نجس شود پاک نمی شود و
 قابل پاکی نیست مگر اینکه از
 اضافه و آن اسم خارج شود و
 منقلب بحد قابل تطهیر شود
 یا منقلب آب شود که در این
 وقت قابل تطهیر آب می باشد
 پس اگر خیر روان نجس شود و
 او را بعد از آن کردن یا قبل
 از آن خشک کرده و آب جاری
 و کر بگذارد تا آب در او
 نفوذ نماید پاک می شود و
 همچنین شیر نجس شده اگر
 غیر نمایند و بعد از آن قدر
 خشک نمایند که آب که جاری
 در او نفوذ نماید پاک می
 شود و اگر آب در او نفوذ
 نماید مثل روغن پاک نمی
 شود هر چند جاد شود بلی
 طلاء و مس آب شده اگر
 نجس شوند بعد از جمود
 ظاهرش قابل تطهیر آب می
 باشد و آب مضاف بالذات
 طاهر است مگر آنکه اصلش
 نجس باشد که او نیز نجس
 است مگر اینکه بطریق
 گرفته باشند و لکن جمیع
 اقسامش مطهر است و خبث
 نیست نه در حال اختیار و نه
 در حال اضطرار و اگر شک
 کنند در اطلاق و اضافه
 رجوع بحالت سابقه کنند و
 اگر حالت

حالت سابقه معلوم نباشد پس قلیل بماء حکم مضاف را بر او جاری کنند و او را نه
 رافع حدث بدانند و نه رافع خبیث و اگر کرا قلیل فی الماده باشد او باطلاقات نجاست نجس
 نداند و لکن مع ذلک او را نیز رافع حدث و خبیث نداند که منقطع باطلاق یا اضافاً یا اعتبار
 کند هر چند و نظری باشد که ماده بر آب مطلق یا آب مضاف باشد مگر آنکه حکم عاود
 باحد بها حاصل شود پنجم آب استنجاء حکم آن گذشت ششم آنکه استحصال در
 ازاله نجاست شود پس اگر غسله غسلیه باشد نه مطهره که تطهیر آن حاصل نشود نجس است
 مثل آنیکه از ازمین نجاست بآن شود ولیکن طهارت حاصل نشود سیمه عدم شرط
 تطهیر از وارد شدن نجاست بر آب اگر شرط بدانیم چنانچه می آید یا سیمه کم بودن آب
 و بخوان و اگر غسله غسلیه مطهره باشد که طهارت بآن حاصل شود پس اگر آن از آب کرا
 یا جاری یا باران باشد چون حق ایست که در اینها دو مرتبه شستن ضرورت نیست پس
 اینها غسله ثانیه و غسله که در بدن شستنی باقی می ماند از آب کرا و جاری و باران حیاتی باشد
 و آن پاکست و اگر از آب قلیل باشد و تطهیر حاصل شود و لکن عین نجاست در او باقی باشد
 و در زمین قرار گرفته باشد یا تغییر شده باشد نجس است و اگر تطهیر حاصل شود و تغییر نشده
 باشد عین نجاست هم در او نباشد حکم نجاست نمی گنم بلکه قول بطلهارت قوی است
 خصوص در مثل چیز یا نیکه بر فرض نجاست غسله تطهیر آن ممکن نشود مگر بجا رسد یا
 که یا آفتاب مثل زمین و طاق و پنجه و آجر که فرش کرده اند و غالباً عسر و حرج است
 است لکن احتیاط شدید در اجتناب از غسله است خصوص در مثل جایه و دست
 و بخوان از چیز یا نیکه غالباً محل استعمال مردم می باشد و همچنین احتیاط نمایند از غسله
 نجاستی که در بدن میت باشد که پیش از غسل میت از آنکه کنند و همچنین از غسله
 غسل میت خصوص غسل اول و اگر بخوانند که در تطهیر نجاست غسله از
 غسله عظم است یا نیکه باین نحو عمل کنند که در مطلق نجاسات بیکه دفعه آنجا که کشته
 در دفعه اول قطراتیکه همچون سبیده که بیک چکان دادن زایل میشود جدا نمایند
 و لکن از جمیع رطوبات آن موضع اجتناب نمایند که طافی آن رطوبت و طاقی آن محل
 را در حال رطوبت نجس بداند چه رطوبت جدا شده یا باقی مانده باشد و در دفعه
 دوم اگر بمثل کرا و جاری و چشمه و باران تطهیر نمایند حاجت بگسله گرفتن ندارد و اگر

آب تایل طهیر کنند و در مرتبه دوم نیز احتراز کنند از آبیکه بغیر آن یا خود بخود جدا شده
 و همچنین از قطراتیکه بمحل چسبیده که بیک مکان دادن زایل می شود و از زباده بر آن
 احتراز لازم نیست که مرکز کان به بند که هیچ رطوبت نماند که آن رطوبت باقیه پاکست
 و اقوی آنست که اگر زمین سخت و فرسش سنگی و آجری و نحو آن نجس شود و بشویند
 از آنجوخیکه صدق شستن شود که آب غساله را نخورد و آب غساله در جای دیگر جمع
 شود و آنرا بجایه پاکند یا بنیبه یا ظرف بگیرند زمین نجس و موضع غساله هر دو پاک می شود
 بشرط وحدت مکان و محل عرفا نظیر حوض و ظروف منصوبه بلکه اقوی آنست که اگر
 زمین نجس سخت گوید که غساله اشن بجای دیگر زود غساله شستن بجای دیگر نزد
 غساله اش را بگیرند هر چند بسو را رخ کردن زمین باشد آن زمین نیز پاک میشود و نجس
 غساله نظیر ظرف که کردن ظرف نجس شود و غساله او در ظرف با نهد و الله اعلم
 و آقا اعلی الله مقامه در مقام سوال کردند که خانه که آفتاب در آن نیفتد با آب
 طلیل طهیر میتوان نمود جواب فرمودند بعد از زوال عین نجاست هر گاه آب
 بر زمین بماند که مستولی شود بر موضع نجس خشک گردد پاک میشود علی الاقوی تمام
 شد کلام آن بزرگوار و محقق در زمینیکه آب خور داشته باشد بخوکیه غساله از او جدا نشود
 یا آنکه خاک بسیار نرم داشته باشد یا آنکه ریگ بسیار نرم داشته باشد و درشت چون
 و صدق غسل شستن نه الجملة اشکال بوده لهذا احتیاطا مقتصد کردیم زمین سخت
 و الله العالم هفتم آبیکه از قطرات وضو یا غسل جمع شده است آن نیز پاک و
 پاک کننده است پس اگر کسی وضو بگیرد یا غسل کند و دیگر کسی یا خود شستن قطرات
 وضو یا غسلش را جمع کند و وضو بگیرد یا غسل کند ضرر ندارد الا اینکه در خصوص قطرات
 غسل احتیاط کنند و وضو از آن و نه غسل کنند حتی آب نیمخورد و آن
 پاکست از جمیع حیوانات الا از نجس العین مثل سنگ و خوک و کافرا هم آب مشتبیه بغصب
 یا به نجس یا به مضاف اما اول پس جایز نیست استعمال آن ولیک اگر از آن نجاست
 بآن نموده پاک میشود و اگر قیمتی داشته باشد قیمتش را باید بدو اگر وضو غسل
 نموده وضو غسل باطل است اگر عمد او غصب باشد و اما دویم پس اجتناب از هر
 دو لازم است و اگر قطره یکی از آنها بلباس یا بدن بچکد و عیش باقی باشد بآن

بآن قطره ناز کند و آن قطره را نیز نیاشاند و لکن بعد از خشک شدن ضرر ندارد تا کار کردن
 بآن لباس و بدن و طاقی برود و نجس است بخلاف طاقی یکی از آنها و همچنین است حال
 در همیشه محصوره و وضو و غسل نیز بآن جایز نیست لکن از آنکه نجاست جایز است بحدی که
 برود و باشد و یکی پس اگر نجس را برود و بشویند پاک میشود و اگر طاهر را برود و بشویند
 نجس میشود و اما مستحکم است استعمال آن ضرر ندارد و لکن در وضو و غسل و از آنکه
 نجاست مشروط است باینکه از برود و باشد و استعمال یکبار وضو و غسل و از آنکه
 نجاست کافی نیست مقصد پنج قسم در ظاهر است و آن بیست چیز است
 اول آب و آن پاک میکند حتی خود و شستن اگر نجس شود پس اگر آب نجس شده
 باشد پاک می شود آب زنجبیل آب و زب آب قلیل بلکه آب که بعضی ملاقات نجاست
 نجس نشود مثل گرد جاری و چشمه و چاه و باران بشتر و حصول ملازمت و اتحاد علی
 الاحوط و حتی در تطهیر آب باران که چنان نمایند که آب باران و بخوان آب نجس مزوج
 شود و هر چه باقی می ماند شستن ملازمت می باشد بلکه در تطهیر بدن باران یا اتصال
 گرد و جاری و چشمه و غیر آن پاک میشود و چنانکه گذشت در تمام آب و در هیچی آفتاب
 که پاک میکند زمین و خاک زمین و دیوار و عمارات و در و پنجره و هر چه که غسل در محسوب است
 و هر چه را که در زمین فرس نمایند از قیر و آجر و سنگ و از یکد از زمین جدا شده باشد
 و یا آنکه جدا شده باشد و لکن از توابع زمین محسوب شود مثل خاک زمین و ریگ زمین
 و همچنین درخت و برگ متصل بدریخت و سیوه متصل بدریخت و گیاهها و زراعتها
 زمین و جمیع چیزهای غیر منقول مثل ریگ آتش بزمی و حمزه و امثال آنها که بزمین
 نصب باشند و پاک میکنند از منقولات مخصوص بویا بلکه حصیر را و نخ حصیر نیز تابع
 است و کشتی و طراوه و ظرف بسیار بزرگ داخل در غیر منقول می باشد اما خر
 گندم و نخوان پس احوط عدم الحاق آنست بغير منقول هر چند در خرمن بسیار
 بزرگ آن خالی از قوت نیست و شرط تطهیر بافتاب چند چیز است اول آنکه
 عین جسم نجاست ذایل شده باشد و یکی آنکه آن محل رطوبتی نداشته باشد
 که صدق خشک شدن حاصل شود و اگر رطوبتی نداشته باشد باید دوباره تر نماید
 هر چند آب نجس را بر بول باشد و غیر سجد و حال اختیار سیم آنکه بتابش و

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

شعاع آفتاب باشد بگری می هوا و نه بوزیرین باد و اگر باد و هوای الجبله معین آفتاب باشد
 خزان دارد و اگر اول اشعاع شمس الجبله رطوبت کم شود و بعد از آن باد یا بگری آفتاب
 بدون شعاع تا خشک حاصل شود پاک نمیشود بخلاف عکس و اگر نجاست بباطن نیز
 رسیده شل نمیشود پس شرط است لهارت باطن بوصول جفاف بباطن پس اگر
 بعد از تابش آفتاب جفاف بباطن نرسیده همان ظاهر تنها پاکست و باطن به نجاست
 خود باقی است و اگر رسیده هر دو پاکست بلکه باید که جفاف ظاهر و باطن با شراق و حد
 باشد پس اگر جفاف ظاهر شد و بعد از آن با شراق دیگر یا بغیر شراق جفاف بباطن
 حاصل شود طهارت حاصل نمی شود علی الاحوط هر چند اقوی کفایت وصول جفاف
 است بباطن بطا چنانچه احوط در شل سیوه و حصیر و دیوار ذی وجهین یا دیوه شتر
 اشراق بهر دو رویا باشد اگر چه شمس واحد حساب می شود چنانچه اگر دو رویا مثلا
 بر روی هم باشند نجس شوند پاک شدن فوقانی تحتانی پاک نمی شود پس اگر کل
 نجس آخته شود بتابش ظاهر و خشک شدن ظاهر و باطن هر دو پاک میشود نه رویه
 دیگر که تابش یافته علی الاحوط و اگر باطن دیوار مستقلا نجس شود بتابش بدون که
 نجس شده و خشک شدن اندرون پاک نمیشود چنانچه اگر دیوار ذی وجهین یا دیوه
 هر طرف آن نجاست مستقلا نجس شود و نجاست نفوذ نکرده باشد از طرفی بطرف
 دیگر و بهم متصل شده باشد پس پاک شدن یک طرف باعث پاک شدن طرف دیگر نمی
 شود و هرگاه چسبیده منقولی نجس شود و بعد از آن بهمان نجاست قسمی بماند که داخل در
 غیر منقول شود مثل اینکه تخته نجس را بهمان نجاست در بازند متصل نمایند یا آنکه
 جزء دیوار نمایند بواسطه تابش آفتاب پاک می شود پس اگر کل نجس با کاه و نخوان یا کج
 نجس را زمین و نخوان اندود نمایند یا آنکه بعد از اندود نمودن نجس شود پاک می شود
 بتابش آفتاب بلکه اگر کاغذ یا ماهوت یا چیت و نخوان یا دیوار یا زمین یا پله و نخوان
 بچسبانند که جز آن شود و در نیست که بتابش آفتاب پاک شود چنانچه اگر غیر منقول
 منقول شود پاک نمی شود بتابش آفتاب و هرگاه شک در اصل جفاف یا سبب
 جفاف نماید که این جفاف بواسطه تابش آفتاب شده یا بغیر آن محکوم نجاست است
 سیس من و آن پاک میکنند قدم و تیفش و فعلین را بچند شعله اولی آنکه عین

عین نجاست زایل شود هر چند زوال عین برادر رقت حاصل شود پس اگر نجاست زایل
 باشد برادر رقت بر زمین یا بالیدن آن هرگاه رطوبت باقی نماند پاک می شود و همچنانکه آن
 زمین پاک باشد نه نجاست علی الاحوط مگر آنکه آن زمین خشک باشد یا آنکه رطوبت متعین
 نداشته باشد چنانکه موضعی نجس از زمین یا سنگ یا خاک باشد نه آنکه سنگ یا
 از خاک را بموضع نجس یا لد علی الاحوط نجس است که مسح در حال رطوبت یا مسح از فعلین و
 قدم و شال آن باشد علی الاحوط هر چند اتوی عدم اشتراط است شستن آنکه حصول
 موضع نجس بر زمین از جهت راه رقت یا مسح و شخوان باشد پس اگر کفای مسح نمایند
 علی الاحوط هر چند اتوی اگر کفای مجرد است می باشد و اگر چنانچه نجاست زایل شده باشد
 این قدر راه رود که اگر نجاست باقی می بود هر آینه زایل می شد بلکه بعضی در زمین تر
 اگر کفای بجای نقدیری کرده اند که اگر تر کفش که نجس شده مثلا بیول هرگاه خواهند
 بر زمین تر راه روند تا پاک شود مثل اوقات باران و شخوان پس باید که انقدر راه برود
 که اگر در زمین خشک راه میرفت تر کفش خشکیده بود و این حکم خالی از اشکال نیست
 مثل اعتبار نقدیر جفاف در تطهیر نجس و بهتر آنست که بمقدار پا نژده ذراع راه رود
 اگر چنانچه نجاست کمتر ازین زایل شده باشد و ظاهر آنست که عارضه و اطراف قدم
 که نزدیک باطن است در حکم باطن می باشد چنانکه گشتان و جامائیکه بر زمین نمیدارد
 غالباً پاک نمی شود مگر باب چنانچه ظاهر آنست که تر عصا که اعرج و قطع و زانو
 زمین گیر یا کعب آن و تر عصا و نیزه و عراره نیز پاک میشود هر چند احوط عدم تعدی از
 متعارف می باشد و احوط از آن اقتضای رقبه قدم و تر فعلین و تر کفش می باشد و باطن
 لطیفات نعل بلکه لطیفات کل تر کفش و نجف اگر سرایت کند نجاست ظاهر با و نیز باطن
 ظاهر است و ظاهر می شود بشرط زوال رطوبت از ظاهر و هرگاه باقی باشد رطوبت
 باطن ظاهر تنها پاک می شود نه باطن و در پییز یک در تطهیر باب محتاج بتعدد غسل
 میباشد مثل بول در تطهیر مسح بر زمین محتاج بتکرار نیست و ضرر ندارد باقی ماندن آن
 بسیار نیز و تر نجف و فعل مثل باقی ماندن اجزای صغار و دستنجا با حجار و در مثل
 جوارب و سایر پییز با نیک متعارف نیست پاک کردن آن و راه رقت آن احتیاط
 اولی است و اما فعل و آنچه پس آن تابع بدن حیوانست و حصول طهارت بزوال

حین هر چند بغیر زمین باشد و مثل نقش و خنجر موزه که در ترم موزه واقع شده است تابع ترم
 موزه می باشد و ظاهر نیست که رنگ زمین و سنگ زمین و فرش آجر و کج و ساروج
 و خنجر و حکم زمین می باشد و حوط آنست که اقتصار کنند در زمین بر مینی که اسم زمین بر او
 صادق باشد بدون احتیاج بقید پس زمین معدن که بواسطه اشغال بر خاصیت زاید
 از اسم زمین بیرون رفته باشد مثل طلا و نقره و قیر و کبریت و فیروزه و عقیق و مرجان
 مطهر نخواهد بود چنانچه تواج زمین که از اسم زمین خارج باشد مثل علف و گیاه زمین و چوب
 و تخم که بر زمین فرش باشد نیز مطهر نخواهد بود و هر چند اکتفا به اینها خالی از وجه نیست
 چنانکه در بعضی اشخاص استحاله و انقلاب و انتقال است و مرجع همه فی
 الحقیقت باینست که حقیقت نجس العین مبدل شود بحقیقت طاهر العین مثل نقطه
 که حیوان شود و نجاست که خاکستر یارود شود بشرط آنکه علم بمخلوط اجزای دهنیه عرفیه
 باو و نباشد و نجس العین که در ملک زار افتد و نمک شود یا آنکه نجاست کرم یا خاک
 شود و آب نجس که حیوان ماکول اللحم بخورد و بول شود یا اینکه چیزی نجس بخورد که شمشیر
 یا سرکین او شود و همچنین است بخار و عرق حاصل از نجس یا تنجس هر گاه به تصاعد
 عین نجس یا تنجس در بخار و عرق حاصل نشود و همچنین اگر شراب یا عصیر نجس منقلب گردد
 شود هر چند عصیر انگور ترش باشد بعد از آنکه علم حاصل شود یا ترشی سابق او باینکه
 منقلب بر گشته و بعضی گفته اند که اگر عصیر نجس قبل از ذاب ثلثین شیره شود و نیز
 پاک میشود و حصول انقلاب باین قسم مشکل است و مثل اینکه خون آدمی و غیره بشکم
 پشه یا پیش یا غیر آن رود بشرطیکه آن حیوان خون جهده نداشته باشد و احوط
 آنست که در مثل خون پشه و زرد و اول کمیدن او بقتاب نمایند و اگر سفلی عصیر
 یعنی را بعد از نجس و قوام قبل از ذاب ثلثین بظرف دیگر بریزند و باند تا آنکه شیره
 شود و بعد از آن سرکه شود یا آنکه ابتدا سرکه شود پاک می شود و آن عصیر با انقلاب
 و سفلی عصیر نیز تبعیت و لکن بنا بر شرایط شرط حصول طهارت با استحاله و انقلاب
 آنست که نجاست دیگر عارض نشده باشد مگر در صورتیکه متنجس بآن نجس یا حکم آن نجس
 منقلب بآن نجس یا حکم آن نجس شود و بعد منقلب بظاهر شود مثل آنکه انگور نجس
 شراب یا بصیر عینی قبل از ذاب ثلثین شراب شود و بعد از آن سرکه شود

شود و بعد از آن سرکه شود پاک می شود آن شراب با انقلاب و سفلی انگور نیز طبیعت یا
 آنکه آن انگور نجس شراب یا بصیر عنبی را قبل از ذاب نشین بخشند و عصارش را
 بچوستانند و قبل از ذاب نشین سرکه شود پاک میشود بخلاف آنکه اگر ذاب نشین
 شود که در صورت پاک نمی شود و ذاب نشین اثر ندارد و بخلاف آنکه آن انگور نجس
 بشراب یا بصیر عنبی قبل از ذاب نشین ابتدا سرکه شود یا آنکه آن انگور نجس بیول
 یا خون شراب شود و بعد سرکه شود یا آنکه عصار شود و ذاب نشین نشده سرکه شود یا ذاب
 نشین شود پاک نمی شود و نجاست عرضیه محل نجس از همان نجس مانع طهارت با استحاله است
 والا سگ و نمک زار که نمک می شود و شرابیکه سرکه میشود باید پاک نشود و بجهت نجاست
 محل و اما هرگاه هیزم نجس آتش زغال شود و شیر نجس باست شود و گندم نجس آرد شود
 یا خمیر نجس نان شود پس اینها استحاله نخواهد بود و بر نجاست خود باقی می باشد مانند
 بول یا آب نجس که نجس شود و فرق نیست در طهارت با استحاله با بین نجس و نجس گرایی که
 استحاله در نجس غالب است یقین نمی شود مثلاً اگر چوب نجس زغال شود استحاله اش محل
 تأمل است بخلاف آنکه خاک تر شود چنانچه فرق نیست در انقلاب شراب بر سرکه و طاهر شدن
 آن میان آنکه بفسه متعطل بر سرکه شود یا بعلاج مثل نمک و آهن غیر آن و خواه عینکه باو
 علاج کرده اند باقی مانده باشد بعد از علاج یا آنکه ستهل شده باشد و بعضی آتش بر مظهر
 دانسته اند و حق آنست که مظهر نیست مادامیکه استحاله حاصل نشده باشد و بعد از استحاله
 فرق نیست در میان آنکه از آتش حاصل شده باشد یا از هوا یا برف یا زمین یا نمک و نجس
 آن پس هرگاه کل نجس را آبر یا سفال نمایند یا چیزی نجس را به پزند یا آنکه در حال نجس
 شود یا آنکه خمیر نجس را نان نمایند یا آنکه تنور نجس را آتش سنج کنند پاک نمی شود هفتم
 اسلام و آن پاک میکند کافر اصلی را از نجاست کفر و همچنین کفر حاصل بارتداد را بر حجت
 فطری باشد علی الاقوی پس اگر مرتد توبه کند و مسلمان شود پاک میشود بدن او علی الاقوی
 هر چند سایر احکام نسبت باو باقی است مثل لزوم قتل در مرتد فطری و بیعت زوجه او و عده
 وفات گرفتن زوجه او و قسمت اموال او بین ورثه او پس ساقط نمی شود عدا و مال او
 باو بر نمیکرد و مگر تکلیف جدید و زوجه او نیز باو بر نمیکرد و هر چند جایز است که زن مسلم و دیگر
 بگیرد یا همان زن را بعد از عده عقد جدید نماید هفتم نقص و آن کم شدن دو نعلت

از آب انگور است بعد از جو شیدن و قوام گرفتن که کم شدن دو ثلث آن طهارت باقی
 حاصل می شود هر چند آبغالب و سخو آن باشد و بهتر آنست که ذاب و دو قسمت آنرا بمحسبیل
 و وزن هر دو ملا خطه نمایند هر چند قوی الکفای یک از اینها می باشد و احوط الحاق مویر و غر
 با انگور می باشد و ذاب ثلثین هر چند قوی عدم الحاق است و اگر شک در صیل جوش آمدن
 نماید باقی است بر طهارت و طلیت چنانچه اگر شک در ذاب ثلثین نماید باقی است بر حر
 و نجاست و اگر شک نماید که این عصیر از انگور می باشد یا از غوره یا از غیر آن محکوم است بطهارت
 و طلیت مطمئن و محض هم لازم نیست بلکه مظنه هم کافی نیست و اگر مباشرت بخار کند بجوش آمدن
 یا اینکه این عصیر از غلب است یا آنکه ذاب ثلثین شده چهارش حجه است بلکه اکل او و نبات
 او در شروط طهارت نیز ذلیل بر طهارت و طلیت اومی باشد و اگر ترسد در آب انگور و مویر که
 از ذاب ثلثین تلخ شود یا بسوزد و مقابل آن آب داخل کنند و بعد از آن بذاب ثلثین
 پاک می شود مثلاً سه من آب انگور یا مویر را شش من آب داخل کنند و بعد از آن اگر
 شش من بسوزد پاک است و اگر قطره از عصیر پیش از ذاب ثلثین بجای می آید چکد خشک
 شود یا ذاب ثلثین از آن قطره شود پاک می شود هر چند در لباس غیر مباشر باشد و هر چند
 هنوز ذاب ثلثین از آنچیز در یک است نشده باشد و اگر آن قطره بحال خود باقی باشد
 و خشک نشده باشد ذاب ثلثین آن قطره نیز نشده باشد پس اگر در لباس بدن مباشر
 چسب باشد ذاب ثلثین اصل نیز بشود این قطره نیز پاک میشود تبعیت و اگر در لباس
 غیر مباشر باشد یا انگور در لباس مباشر باشد و لکن هنوز ذاب ثلثین از اصل نشده آن قطره
 نجاست خود باقی است و اگر بعد از جوش آمدن و قبل از ذاب ثلثین چسب در او بریزند
 پاک میشود آن چسب تبعیت مثل نشاسته در باسلق و بریات و سخو آن بشرط آنکه ذاب
 ثلثین بشود اما اگر نشود پاک نمی شود مگر آنکه قبل از جو شیدن انقدر نشاسته وارد و غیر
 آن در او بریزند که از اسم عصیر بیرون برود هر چند اسم باسلق یا حلوسه دیگر بر او
 نیاید و بدانکه شرط نیست در حرمت یا نجاست عصیر غشی اینکه جوش او از غلیان آن
 باشد علی الاحوط هر چند اختصاص حرمت و نجاست با قش قوی است چنانچه احوط است
 که دو ثلث آن نیز با قش نمی شود نه بغیر آن و بدانکه اگر من آب انگور بجوشد و سه من ناقص
 شود و شش من باقی بماند و بعد از آن نه من دیگر ریخته شود باید از مجموع باقی و لاحق

لاحق که بازده من باشد و ثلث او که ده من باشد برود و پنج من بماند تا اگر محال و پاک
 شود نه اینکه دوازده من که غلظت ده من من سابق و لاحق است بسوزد و شش من ازین
 بازده من بماند و همچنین اگر درین فرض شش من بسوزد و سه من باقی بماند و بعد ازین
 یکم و شش کند باید از مجموع دوازده من هشت من بسوزد و چهار من بماند تا اگر شش من
 ازین دوازده من بسوزد و شش من بماند نهم آلات استجا از پنبه سنگ و مثال آن
 که مطهر خراج غایب اند بخوبی ذکر شد که هم زوال عین نجاست و جفاف رطوبت آن
 از بدن حیوان و توابع آن مثل نعل حیوان و مثل لحام و رگاب و نخوت آن هر چند احتمال
 تطهیر پاک نرود و باطن دهن و چشم و بینی و مثال آن از این مسلم پس در مثل کوسه
 و بزره و کوزه است و نخوت آن حاجت تطهیر پاک نیست بلکه زوال عین نجاست میسید
 مادر و نخوت پاک میشود هر چند نجاست از خارج بخون رسیده باشد یا از ولادت
 و خون نقاسر حاصل شده باشد و همچنین بسمان حیوان اگر نجس شود بکشدن بچه
 و نخوت پاک می شود بلکه در مثل کبیدن بلکه لیسیدن حاجت بجفاف نیست در فوی که
 رطوبت از باطن دهن بآن محل برسد که رطوبت دهن نجس نمی شود تا اینکه متعجّر
 محل شود بلی رطوبت سابقه از محل نجس که از عین نجاست باز تشخیص باشد یا خشک
 شود که جفاف آن شرط حصول تطهیر است یا زده هم تبعیت و آن بر چند قسم است
 اول تبعیت در اسلام که فی الحقیقت هر حیوانی که در اسلام است چه اصلی چنانچه
 ذکر شد چه تبعی مثل طفل صغیر کافر که اگر مسلم شود بچه پدر و مادر و بچه جد و جده و مثل
 طفل صغیر متولد از دو کافر که بالغ نشده باشد یا آنکه بالغ شود در حال جنون که تابع پدر
 یا مادر یا جد یا جده میباشد همیشه که از اینها مسلمان شود و اولاد صغیر اینها نیز محکوم به اسلام
 میشوند و پاک میشوند و هر چند با تمیز باشند و اظهار اسلام نکنند یا اگر اظهار کفر کنند
 بلی اطفال مرد بطهارت خود با تمیز یا باشند هر چند پدرشان نجس یا تر و آلود باشند و مثل
 طفل که شده و در اسلام بلکه در ادر کفر نیز بشرط قطع بیودن مسلم در آن و بشرط
 احتمال تولد آن طفل از آن مسلم و بشرط عدم ادعا کافر که این طفل کم شده ازین است
 که باین شرط طفل صغیر و تبعیت دار محکوم به اسلام است قسم دوم و طریقه تبعیت
 در اسلام و مکن بشرط اتصال نه مطهر مثل پاک شدن با سلام عرق و آب و دهن و آب بینی

بره که اگر سفید و آرد
 بفرمان و فخر نامی شد
 بکفر و آب و طهر است

و سایر رطوبات حتی از غیر که موجود باشد در بدن کافر حین اسلام و مثل نجاسات دیگر که در
 بدن کافر موجود می باشد از فضلات او از سایر نجاسات بشرط زوال عین پیش از اسلام
 مثل محل استنجا و نحو آن بلکه اگر کافر در دست خود آب بگرفته باشد یا انگه در دهن خود آب
 برای مضمضه و نحو آن نگاه داشته باشد و مسلمان شود طهارت آن آب بلکه طهارت نیاید
 که در بدن کافر حین اسلام موجود باشد و متنجس نجاست کفر شده باشد نیز خالی از قوت
 نیست بلی اگر عرق جنب از حرام را نجس بدانیم و کافر یک جنب از حرام شده باشد و عرق نیز
 کرده باشد در حین جنابت یا بعد از آن و عرق نیز خشک شده باشد و مسلمان شود
 آن عرق مشکل است که بتبعیت اسلام پاک شود مثل عرق حاصل بعد از اسلام که نجس است
 قسمی بتبعیت و سایر طهارت مثل طریقی که شراب در آن سرکه شود و همچنین آلاتی که
 استعمال در شیره انگور شود و باید اوان آلات نقص حاصل شود هر چند آلات نبوت
 استعمال شود علی الاقوی هر چند احوط اقتضای آلات و سبب شرب است که طهری آن
 حاصل شود و همچنین رخت و لباسی که متوجه این علم است که در خصوص آن عمل است
 شود تا فارغ شود هر چند به نوبت باشد و همچنین چیزی که در میان شراب و آب انگور
 بریزند مثل بر پوست هندوانه و غیر آن که بعد از انقلاب و نقص اینها نیز بتبعیت آن
 پاک می شوند چه از قسمی باشد که عصیر در خل آلوده شود قبل از زدن آب نشین مثل کر دو و بام
 و پسته یا آنکه از قسمی باشد که عصیر در خل آن نشود بلکه در عصیر خیسیده شود و یکسبب طهارت
 بزرگ شود مثل نخود و گندم و از بعضی ظاهر میشود که شرط است در طهارت قسمی
 اینکه باید علم حاصل شود که دولت عصیر یک در خل آن شده نیز کم شده و کم شدن دولت
 عصیر یک در دیگر است کفایت نمیکند در طهارت آن بخلاف قسم ثانیه و قسمیکه
 نه آنیکه جذب رطوبت نموده یا آنکه عصیر در او داخل شده که درین دو قسم اگر تکفامی شود
 در طهارت آن کم شدن دولت عصیر که در دیگر است و این فرق ضعیف است
 سبب آنکه تمام قطره چکیده لباس یا شرط طبع عصیر و نحو آن بعد از آنیکه پاک شود بتبعیت
 پاک شدن اینها حتی قسم اول بطریق اولی میباشد و لکن احتیاط اولی است و همچنین
 ظرف شراب پاک می شود اگر شراب آن ظرف سرکه شود هر چند ظرف شراب در وقت
 سرکه شدن پر از شراب نباشد و حاجت بسوای کردن ظرف یا شکستن آن نیست

نیست پس نجاست بالای ظرف که بشراب نجس شده نیز پاک میشود مثل نجاست دیگر شیر
 پزی که تمام آن یک پاک می شود هر چند شیر باقی مانده در ته ظرف باشد و دلت او
 رفته باشد و همچنین خون جنین تام الحلقه که اکثفا میشود در سرج او و سرج آنجنون که در شکم او است
 نیز پاک می شود بر تبعیت آن حیوان مگر در وقتیکه خون متخلف در شکم و گوشت و عروق او
 پاک شود هر چند احوط احتیاج است بجهت آنکه بعضی تابع مذکوره اند و همچنین روی تخم که
 است را بان غسل دهند که بعد از غسل بر تبعیت پاک می شود و همچنین گفته که بر عورت یا بدن
 میت گذارند و همچنین جامه که میت را در آن غسل دهند بلکه غسله این خرقه و جامه نیز پاکست
 و همچنین بریزه ورق سدر و نحو آن از لوازم عادی که در ریش میت یا روی سر زن یا بدن
 میت باقی ماند و همچنین دست و لباس منال هر چند متعدد باشند و بنوبت غسل دهند و
 احوط اقتضای طهارت بنوبت اغیره می باشد و همچنین پاک میشود غسله دست استنجا
 کننده بر تبعیت محل استنجا چنانچه پاک می شود هر کس دندان و آب دندان و آب دهان
 بزوال عین نجاست از دهان بلکه بقیه غذا درین دندان نیز پاک می شود بزوال عین
 نجاست از دهان هر چند احوط مضاعف می باشد در تطهیر آن یا مضاعف تعلیل بلکه
 طهارت جرک ناخن و طهارت دست نیز خالی از قوت نیست و همچنین پاک میشود ولو
 ریمان و اطراف چاه و دست آبکش و لباس آن هر چند نجاستش تغییر باشد و لکن احوط
 عدم اکتفا بر تبعیت است در طهارت ملکه که بلبش خالی از مناقشه نیست و آنرا هم
 فایده بدن و آن مطهر است بدن مسلم و طفل ممیز اگر ابلهیت از اله را داشته باشد و همچنین
 خشت و ظرف و فرش و سایر توابع او را با علم او نجاست و نقض از مانع که احتمال طهارت
 یا تطهیر از آن ممکن باشد هر چند احتمال تطهیر از غیر او باشد و احوط آنست که علم حاصل شود
 که آن مسلم است یا نجس است یا احتمال نموده و چیزی که شر و طه طهارت میباشد و احوط
 از آن آنست که علم حاصل باشد که آن مسلم در آن استعمال سایه و خاقل و مجبور نبوده
 بلکه استعمال در آن از روی اختیار و التفات بوده که ظاهر حال مسلم در خیال آنست
 که آن مسلم استعمال نمیکند آن چنانچه اگر بعد از پاک شدن و این فی الحقیقت مطهر نیست
 بلکه مقصود نیست که در این فرض با تمیوم و قومه نجاست سابقه را عینا مکنه و حکام طهارت
 را جاری کنند و ظاهر آنست که محذور نیست با علم نجاست و احتمال طهارت کافی می باشد

در حکم طهارت سین و هم زایل شدن تغییر نجاست از آنیکه با نازنه باشد مثل آب جاری و آب
چاه و آب حوضها که کوچک جام که متصل است بحدی بزرگ یا متصل است بجزایر حمام
بسیاقیه و غیر این هر چند اعتبار امتزاج با ده بعد از زوال تغیر و غیر جاریه احوط است چهارده
استبراکرون بعد از بول که مطهر بطوبیث شنبه است که بعد از بول می آید یا تود همی استبراک
چون آنیکه نجاست خوار باشد که این استبراک پاک میکند بول و سرگین آنرا که قبل از استبراک
نجس بوده و استبراک عبارت از آنست که آن حیوان را علف پاک بدهند تا ازین اسم و
حالت بیرون رود مثل آنیکه شتر را در چهل روز حبس کنند از نجاست خوردن و گاو را به
میت روز و گوسفند را بده روز مرغ آب و اردک را پنج روز و مرغ خانگی را بده روز و
ماهی را یک شب و روز شش تود هم غسل میث که مطهر بدن مرده غیر بنی و امام میباشد
و مطهر بودن تیمم بدل غسل در وقت نبودن آب بدن میت را خالی از وجه نیست بلکه
تولیت مثل غسل آب خالص در حال نبودن سدر و کافور که این غسل هم مطهر است
و لکن ظاهر آنست که تیمم مسیح و دفن و کفن و نماز باشد نه مطهر و غسل هم نزع مقدور چاه اگر
چاه را بحدی طاقات نجس بدانیم یا آنکه در تغیر و تحیر که از برای او مقدور باشد زوال
تغیر بدون استیفاء مقدور کافی دانیم هجده هم جدا شدن غسل که پاک می شود بسبب
اور طوبیث باقیه و مغسول و همچنین پاک می شود آب که در مغسول با نذر فشردن آن
مغسول بخوبی متعارف که اگر دوباره بنفسه یا بعلاج و نحو آن آب منقصل شود پاکست
و همچنین پاک می شود اجزای طاهره مغسول بعد از نجس شدن آن بر و آب غسله بآن
صعود او نزول آن لازم عادی غسل است خصوص در آب قلیل با انفصال غسله و جدا شدن
آن اگر چه بکیر نه باشد هر چند آن نجاست مثل بول یا دلوغ محتاج بتعدو باشد و همچنین پاک
میشود اجزای مغسول بعد از عود آب غسله بآن جزو مغسول و انفصال از آن جزو
بخیز دیگر هر چند غسله از تمام مغسول جدا نشود و انفصال غسله از جزو طاهره طاقی نجاست
در حین تطهیر بنا بر نجاست غسله مطهر آن جزو طاهره طاقات کرده بگسله نیز می باشد
هر گاه آن جزو از اجزاء و قعیه عقلیه یا عادی یا جعلیه آن مغسول باشد حتی آنکه اگر اشیا
مختلفه یا اعضا متعدده مثل اصابع یا غیر آنرا یک مغسول قرار دهد که مرور نماید بگسله
نجس بجمع در این هنگام نیز انفصال غسله آن مجموع باعث طهارت مجموع میباشد

می باشد پس در مثل انگشتان یا سر یک یا سایر اعضا و اینان هرگاه یکی از اعضا یا یکی از
 انگشتان نجس شود پس اگر همه را یک مغسول قرار دهد که ضم نماید انگشت نجس را با بر
 انگشتان پاک یا آنکه سر نجس شده را خم نموده تطهیر نماید غسل سر نجس که بسیار اعضای دیگر
 بر خورده سایر اعضا حاجت بغسل جداگانه ندارد بخلاف آنکه اگر انگشت نجس را منقصل شود
 و یا آنکه سر را خم کند و پیش مستن اگر غسل او بجای دیگر ملاقات نماید آن موضع را جدا
 باید بشوید و الله العالم فوفی هم بیرون آمدن خون از محل زنج یا محل خمر که بسبب آن
 پاک می شود و خون متخلف در بند بوج یا منخوری بشرط خروج دم متعارف و بشرط عدم دخول
 دم مسفوح تا نیاید بشکستن سجد نفس یا آنکه در زمین سترشید و سج شود و شش در
 بلندی باشد و بشرط آنکه ماکول اللحم باشد و بشرط آنکه خون باقی مانده در اعضای ماکوله
 باشد نه مثل سپر و امثال آن که در اینوقت خون متخلف در گوشت و شکم و عروق
 پاکست و اقوی عدم اشتراط دو شرط اخیر است بلیس قیام آباران بعد از صدق
 اسم عرفا و ترویل او از آسمان و همچنین از ناودان یا برگ درخت و نحو آن بشرط عدم
 قطع آباران که پاک میکنند نجس ابدون عصر و بدون حاجت بتعدد بلکه آب قلیل مادی که
 آباران بر او میریزد ملاقات نجاست نجس نمی شود و در حکم آباران است بلکه اگر آباران بر زمین
 نجس بر خورده و برخت یا بچیز دیگر ترشح نماید پاکست بلکه اگر باعدیان نجسه بر خورده و ترشح
 نماید بجای دیگر نیز پاکست بشرط عدم تغییر و بشرط نیست در مطهر تیر آباران جریان از
 ناودان بلی احوط آنست که آباران بحدی باشد که اگر بر سنگ و نحو آن بار و جاری
 شود و مقصود شستن و اقسام نجاست است و آن ده چیز است اول و در نجس
 بول و غایط حیوان حرام گوشت بالذات که صاحب خون جهنده باشد که آن خون از
 رگ بیرون آید چه از پرنده باشد مثل شب پره و غیر آن یا غیر پرنده باشد یا حرام گوشت
 بالعرض مثل حیوان حلال گوشت که موطوء آن شود و مثل حیوان حلال گوشت
 که غالباً غذای او غایط آن شود بخوکی و در عرف او را نجاست خوار گویند گوشت او
 حرام می شود و بول و غایط او نیز نجس است مگر آنیکه استبرأ شود چنانچه گذشت سبیحی
 منی چونیکه صاحب خون جهنده باشد هر چند حلال گوشت باشد مثل گوسفند و
 مرغ خانگی چه دم خون حیوانیکه صاحب رگ باشد که خون جهنده از او ظاهر شود

خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت و سنگ پشت و وزغ و عقرب و چلپا و سوسمار و بز و بزج
و ماهی خون چنده ندارند و احوط جنباب است از خون مار و نهنگ و آما خون و فضلات
ائمه روحی لهم القذا پس نجس نمیست بلکه تبرک آنها باید نمود لکن بایست
از جهت پیروی ایشان و امثال فرمایش ایشان مثل اینکه بدن پیغمبر و امام را باید غسل
و ادب بعد از ممات از جهت فرمایش ایشان باینکه بدن ایشان اظهار ابدان می باشد حتی آنکه
بعد از فوت پیغمبر نمازی ظاهر شد که بدن پیغمبر را غسل ندهید که حاجت بغسل ندارد حضرت
امیر علیه السلام شسته بود بعد ازین نماز فرمود که ای شیطان دور شو که خود آنحضرت وصیت
فرموده که او را غسل و دم پس از نیست شستن بجهت اینکه خود ایشان می شستند و
بشستن نموده و ابدان اظهار باینکه حاجت شستن نیست نموده اند حتی اینکه از آب
بصیر که به چشم بود منقولست که روزی دخل شدم بر مولای خود امام محمد باقر علیه السلام و
آن بزرگوار مشغول نماز بوده پس عصاکش من بمن گفت که در جامه حضرت خون می باشد
پس چون آن بزرگوار از نماز فارغ شد عرض کردم که عصاکش من بمن گفت که جامه شما
خون آلوده است حضرت در جواب نفرمودند که خون ما ابلهیت پاکست و حاجت
بشستن ندارد و باینکه ما نمی بجنب ظاهر نبوده بلکه عذر گرفت که من دلم زیاد دارم و می
شویم جامه را تا اینکه خوب شود و چرک و ریم که از زخم ظاهر می شود نجس نیست هر چند
همیش خون بوده مگر اینکه با خون مخلوط باشد و آما خون که ظاهر می شود از زخم و
یا خونیکه ظاهر می شود در زیر سنگ و کلوخ بر مصیبت ائمه طاهرين علیه السلام و
امثال آن پس پاکست و خونیکه در تخم مرغ ظاهر می شود اگر قطع کند که این خون علقه
است یعنی خون پاره ایست که ابتدای خلقت است چون قطعه در اول خلقت
خون پاره می شود درین وقت نجس است احتیاطا ما و امیکه باقی است بر صورت
علقه بلکه اگر مضغه شود نیز احتیاط نماید چنانچه می دانستیم که از مطلق مضغه چه از آن
چه از حیوان احتیاط اولی است و اگر ندانیم که علقه است نیز احتیاط اولی است و آما خون
سفید چنانچه در بعضی اخبار است که حضرت فصد نموده و یک طشت خون سفید ظاهر
شد پس اگر درین زمان معلوم شد که خون است و معدلک سفید است احتیاط
نماید پنجم و ششمی سنگ و خوک صحرائی هر چند ناخن موی آنها باشد و آما سنگ و

سنگ و نوک دریای پسری است هفتم میته حیوانی که صاحب خون چنده باشد مگر بی و
 امام و شهید و معصوم غیر امام نیز در حکم امام است پس حیوانیکه خون چنده ندارد مانند گوس
 ماهی و عقرب مار و خرچک و سنگ پشت مرده اش پاک است هر چند بهتر آنست که از
 مرده ما احتیاط کنند و همچنین از مرده نهنگ اما اجزای میته زبوره پس نجس است اگر اجزای
 باشد که روح در او حلول کرده باشد و اگر از اجزائی باشد که روح در او حلول نکرده باشد مثل
 مو و استخوان و شاخ و سم و دندان پس پاک است و نمیکند شکم مرغ مرده باشد پاک است بشیریکه
 پوست سخت و کلفت بسته باشد و لکن بشویند پوست او را و اگر ورقه نازک بسته باشد
 و کلفت نشده باشد احتیاط نمایند و بایه که از شکم بترده و بر خاک مرده بیرون می آورد پیش
 از آنکه علف مرغ بشود پاک است چنانچه شیرانش نیز پاک است علی الاقوی هر چند احوط جنباب
 از شیردان می باشد بلکه بعضی گفته اند که شیر یک از پستان مرده طاهر العین بیرون بیاید شیر
 پاک است اگر چه حرام گوشت باشد و حدیث هم وارد شده است در این خصوص و لکن احتیاط
 اولی است و نافه مشک نیز پاک است خون در او که مستحیل بشک شده نیز پاک است اگر از
 مسلمانان خریده شود یا از کافری خریده باشد که بایم که انکار نافه را از سلم گرفت بلکه اقوی که سلم
 پاک است هر چند از دست کافر گرفته باشد که نافه از میته و زنده هر دو مستثنی است و حاجت بتنه
 ندارد هر چند احوط اجتناب از نافه است مطهر چه از مرده جدا کنند یا از زنده بجهت خلاف
 قائل نیستند مگر در صورتیکه ثابت شود شرعاً که از اهووی مذکی آن نافه بریده شده یا از سلم
 خریده شده و اگر از زنده جدا کنند احتیاطش کمتر است بجهت خلاف علامه که فرو گذاشت
 باین جدا شده از اهووی مرده که نجس نیست و جدا شده از اهووی زنده که پاک است هر چند
 اقوی طهارت است مطهر چنانچه گذاشت هم از جهت جلد نافه و هم از جهت خون در او که شکی
 شده و تفصیل البته اصلی ندارد و سلیت نمیکند نجاست مرده چه آدمی و چه غیر آن مگر طوطی
 پس باین شک نجاست تعدی و تاثیر نمی کند و پوستهای صغاری که از بدن انسان جدا می شود
 اگر چه بکندن آن متادی شود و اطر طهارت و آنچه از زنده بریده شود چه از انسان و چه از
 حیوان نجس است بجهت شرط آنکه حیوة در او طول کرده باشد و ویکی آنکه جدا
 شود نه آنکه متصل باشد به پوست و سخنان هر چند او نیز آن باشد و اتصال ضعیف داشته
 باشد مگر آنکه از قبیل پوست باشد یا نشانه پا و سخنان باشد که از اجزاء مرده نشود چنانچه

آنکه بسیار نیز نباشد مثل پوست لب بدن که از قطعه خارج باشد پنجم آنکه مقدار الاتصال
 نباشد چنانچه در ناف آن وصل شده و همچنین پوست مار هر چند مرده مار را نجس بدانیم ششم
 آنکه قطع و انفصال مرده شود پس اگر در حال اتصال خشک شده و مرده بود و بعد از آن
 منقطع شد نجاست آن خلاف ظاهر از اخبار است و خالی از اشکال نیست بلکه طهارت آن عام
 از وجه نیست از طفل سقط شده که مرده بیرون آمده و همچنین جوهای مرده هر چند روح
 بآنها متعلق نشده باشد و نقاب بچه که مرده از کلیست که بر روی بچه کشیده شده و گوشتها بیک
 یا بچیه خارج می شود و همچنین از مضغه اجتناب کند هشتی که فرجه حرابی باشد و چه نباشد
 و اولاد کفار پیش از بلوغ و حکم والدین خود می باشد پس ایشان نیز نجس اند اگر مرده و کافر
 باشند و اگر یکی از والدین همان باشد بچه تابع آن می باشد چنانچه گذشت و لباس و ترش
 و ظرف کفار پاکست مادامیکه علم بمباشرت بر طوبیت حاصل نشود پس جایز است شیر
 و ماست و غیره و روغن شیر و غیره از کفار گرفتن مادامیکه علم بمباشرت حاصل نشود بلی
 چیزیکه محتاج بتذکیه می باشد مثل گوشت و پیه و جلد مثل پوستین کوفتش و کمر بند و جلد عاتق
 و سوزان نمی توان که از کفار گرفت و شمع مادامیکه علم حاصل نشود که از پیه می باشد گرفتن آن از کفار
 ضرر ندارد و هم شراب هر سکره که بلا اتصال روان باشد و آب انگور علی الاحوط در حکم است
 اگر بچو شد و قوام آید و ذائب نمیشود و آب آب مویز و کشمش و خود مویز و کشمش و ریسمان
 خورش طعم پس پاک حلال است و همچنین خرما بلی حیاط اولی است پس حرمت بلکه
 نجاست نیز علی الاحوط مخصوص آب انگور است هرگاه بچو شد و قوام بهرساند هر چند نجاست
 دلیل واضح ندارد و آنچه ظاهر است حرمت عصیر عنبی است قبل از ذائب نمیشود بعد از آن که
 بچو شد هر چند قوام نیابد و دهی قفاح است و آن از جوعل می آید و اما عرق جنب از ضرا
 و عرق شر نجاست خوار پس قوی طهارت هر دو است هر چند احوط اجتناب است خصوص
 و عرق جنب از حرکم که حیاط در او شدید تر است بدانکه شرط نجس شدن اینست که علم طهارت
 در ظاهر حاصل شود پس اگر شک در ملاقات داشته باشد ضرر ندارد و اگر سوزن بر بدن فرو
 رود یا چاقو برود و خون بیرون بیاید سر آن سوزن و دم آن چاقو پاکست و نجس نیست مگر
 اینکه آن سوزن و چاقو خون آلوده شود و ملاقات نجاست در باطن ضرر ندارد پس آب
 اما که بر سبزه و اگر با نجاست می باشد نجس است و الا پاکست بجهت اینکه اولاً علم ملاقات

ملاقات نجاست حاصل نیست و ثانیاً اگر بر فرض علم ملاقات ملاقات در باطن باعث نجاست
 نمی شود بلی اگر از خارج چه پیش ملاقات نجاست نماید در باطن بر می مثل باطن و همین و باطن
 چشم و باطن بینی پس از او قیاط نمایند هر چند بعد از بیرون آوردن آن همین نجاست در او
 نباشد و همچنین بشرط است که نجس تأثیر در ملاقی نماید و علم تأثیر حاصل شود پس ملاقات
 خشک طاهر خشک نجس باعث نجاست نمی شود اگر چه رطوبت فی الجمله داشته باشد
 بشرط آنکه علم تأثیر حاصل نشود پس حیوه و مس که خسته و طلا و نقره که خسته در حال گذر از
 در پوسته نجس و اینو نجس دست که نجس می شود و لکن احتیاط اولی است و ثابت نمی شود
 نجاست بمطنه هر چند در صحن حمام و عساله حمام و طین طریق باشد بلی نجاست ثابت میشود
 بشهوات و دو عادل و حکم حاکم و با جبار کسی نجاست چیزیکه در دست او باشد حتی طباخ
 یا نسیم یا طنج و دایه یا نسته یا طفل چه عادل باشد چه فاسق حتی اگر در دست بعد از سرت
 و غاصب بعد از غضب خبر بد نجاست چیزی که در دهن رد کردن یا پیش از رد کردن
 بشوید او را بلی اگر ذوالید و متصرف در چیزی خبر بد نجاست آن چیز بعد از آن که
 تخمیر از دست او بیرون رفت این وقت توشش معتبر نیست در نجاست هر چند احوط
 اعتبار است بدانکه طهارت از نجاست شرط صحت صلوٰه و طواف است چه واجب و چه
 مندوب و شرط جواز اکل و شرب می باشد و مانع بودن نجاست از صحت صلوٰه مختصراً
 سبب اختیار و علم پس غیر قادر بر ازاله و جاهل بموضوع نجاست اصل آن معذور است
 اگر چه اصل ستم باشد از اول نماز آن تا آخر و جاهل ببقاء نجاست و بکلم نجاست از بطلان نماز
 و وجوب ازاله آن معذور نیست چنانچه ناسی اقل نجاست ناسی وجوب ازاله آن معذور
 نیست چه متذکر شود بان بعد از نماز یاد اشد نماز و حرام است نجس کردن محترقات
 اسلامیه که در دین اسلام محترم می باشد مثل مسجد و قرآن و رسم خدا و کعبه و روضه نبی
 صلوات الله علیه و آنچه محترقات ایمانیه مثل مشاهد مشرفه و حقیقه سجادیه و تربت
 مقدسه حسنینیه و همچنین است از ازاله کردن نجاست از اینها و لکن احوال نجاست یا شخص
 که خشک باشد و سیرایت بمسجد یا بقرآن و سخنان کند ضرر ندارد اگر چه موجب تهکمت
 شود مثل گذاشتن نجاست خشک بالای قرآن و اگر کسی ترک ازاله نجاست از مسجد
 سایر محترقات نموده بالاتفاق نجاست و قدرت بر ازاله نماز یا سایر عبادات را بجا آورد

معذور بر فرض بی خبری
 سبب نجاست بر فرض بی خبری

اصل

اقوی صحت آنست و همچنین است ترک هر واجب نوری مثل امر بمعروف نهی از منکر و تعلیم
 جاهل و ادای خمس و زکوة و در نظام علی الاحوط و همچنین ادای دین با قدرت بر اداء و مطالبه
 صیاج بین هر چند احوط ترک نماز و سایر عبادات است مگر در ضیق وقت خصوص در ترک
 ادای دین و بدانکه جایز نیست منتفع شدن با عیان نجسه مگر در بعضی از موارد و مثل گرم کردن
 آب حمام بسوزاندن آن در زیر پوتیه خربزه و سخا آن و همچنین جایز نیست انتفاع
 بتمنجس اگر قابل تطهیر نباشد مگر روغن نجس بچهار سوختن آن در زیر آسمان علی الاحوط
 بلکه مطهر علی الاقوی و مگر آب نیل صباغین اگر نجس شود که جایز است انتفاع بآن و همچنین
 سایر چیزهاییکه سیاه و سیاه بر جواز انتفاع بآن باشد **مقصد هفتم** در بیان
 کیفیت تطهیر است بدانکه اگر دستمال یا چیزی دیگر از قبیل رخت و غیره نجس شود و در میان
 طرف بآب قلیل بخواهند بشویند که طرف دوست غسل و رخت هر سه پاک شود و در
 نحوی شود آنگاه آنکه جامه نجس را در طرف بگذارند و بعد از آن آب بر او بریزند و بشویند
 و فشار دهند اگر بول باشد بدو مرتبه و لکن دست خود را قبل از دو مرتبه بجای دیگر نزنند
 و اگر غیر بول باشد یک مرتبه بشویند و فشار دهند علی الاقوی و دو مرتبه بشویند و فشار دهند
 علی الاحوط و وقتی آنکه آب را بریزند در طرف و بعد از آن رخت نجس را در آن بگذارند
 و بشویند و غسل را بریزند و دو مرتبه ببول و یک مرتبه در غیر بول علی الاقوی و چهار مرتبه
 از شستن بقیاس اولی است و طرف نیز به تبعیت آنچه در طرف است یک دفعه
 یا دو دفعه پاک می شود هر چند در طرف سه مرتبه شستن لازم بمانیم پس اگر گوشت نجس
 بغیر بول یا برنج نجس بغیر بول را در طرف آبکشند و بیک دفعه اکتفا کنند و در بول
 بدو مرتبه اکتفا کنند جایز است هر چند احوط سه مرتبه است بلکه اگر برنج نجس یا گوشت
 نجس را در کیسه و دستمال تطهیر کنند حاجت بپوشیدن آن کیسه و دستمال نیست بلکه آن
 کیسه و دستمال نیز به تبعیت پاک میشود اما کیفیت تطهیر طرف در دلوغ کلبه است
 بدانکه اگر ظرفی را سگ آلوده کرده باشد و بخواهند آب قلیل طهارت دهند باید اول
 مرتبه در آن ظرف خاک پاک برسانند یا بالند و بهتر آنست که نجاک مزوج بآب نیز بشویند
 و بعد از آن دو نوبت بآب بشویند و بهتر آنست که اگر خاک نیز در ظرفی آب خورده
 باشد همین عمل انما کند بلکه بهتر آنست که اگر ظرف نجس شود باید سبک یا بریدن

برسیدن نیم خورده سنگ یا بنوسنگ همین عمل را نمایند هر چند اکتفا به مرتبه شستن بدون
 خاک قوی است و در خاک و شراب بلکه هر سنگ کهنه که روان باشد مثل شراب اگر گرفت
 آن طرف شسته شود بهتر است هر چند قوی اکتفا به مرتبه است و در نجاست مرده و شسته
 و شستی بزرگ خصوص نزد طرف هفت فعه یا سه دفعه بهتر است اگر آب قلیل بشویند
 و اما در آب کثیر پس بگیرد و فرو بردن کافی است بهر نجاستیکه نجس شود حتی از بول و لوع
 سنگ خاک هر چند حیاط شده یا نیست که خاک مالی را ترک کنند در لوع کلب هر چند در
 و جاری و باران باشد و کافیهست و تطهیر عرض و ظرفیکه نصب باشد و زمین مثل
 خم رنگیزی و نخوان یا آنکه نصب باشد یا نیکه در اطراف آن طرف آب بریزند و آبیکه در ته
 آن جمع شده است از خمره و پنجه پاک امثال آن بردارند و مرتبه دوم و سوم نیز چنین کنند
 که در این وقت آن طرف پاک میشود لکن بآن کهنه و پنجه که آب جمعه شده در طرف برداشته
 و مرتبه دوم و سوم بر دارند مگر آنکه آن کهنه و پنجه را در هر مرتبه از مراتب شسته پاک کنند
 و هر مرتبه از مراتب عود و غسالت شسته که تطهیر آن حاجت نیست هر چند احوط است و
 فرق نیست در تطهیر کور آب قلیل که ابتدا با بالای طرف یا عرض نمایند و ختم کنند
 با پین یا نه جهان آب یا آب دیگر بلکه اگر آب کمی بریزند در ته طرف نجس بدست و مثل آن
 حرکت و دور دهند آن آب که بهم چسبیده طرف برسد و آن آب بریزند آن طرف پاک
 میشود اگر دفعه آب بریزند و این عمل را نمایند چنانچه جایز است برای تطهیر که سه دفعه
 نجس آب بپرسند و بریزند بلکه قوی اکتفا بیک دفعه میباشد هر چند حیاط شدید دفعه
 میباشد بلکه قوی آنست که زمین سخت و خرس سنگی و اجری و نخوان اگر نجس شود و
 بشویند آنرا بخوبی صدق شستن شود که آب غساله را بخورد و آب غساله در جای دیگر
 از لوازم عادی غسل آنکان باشد جمع شود و آن آب غساله را بجامه یا کهنه یا پنجه یا طرف بگیرند
 زمین نجس و موضع غساله هر دو پاک می شود مثل عرض ظروف منصوبه چنانچه گذشت در تطهیر
 آب قلیل در اقسام آنها بلکه قوی آنست که اگر غساله زمین سخت که در جای دیگر نرود و غساله
 را بخورد یا بخورد و لکن بخوبی باشد که صدق شستن کند آن غساله را از ایل کنند هر چند
 کردن آن زمین باشد یا بدست و کهنه بر دارند آن زمین نیز پاک می شود بخروج غساله نظیر
 ته طرف شیشه که کردن آن نجس باشد بلکه راقی رحمة الله و جمعی دیگر گفته اند که هرگاه زمین

بخش شود پاک میشود ظاهر آن بجاری ساختن آب قلیل بر آن تا از آله عین نجاست بشود
 و غساله آن نیز پاکست بلکه اتومی نیست که درین هم در حکم ظرفست که اگر چیزی در او بخشیده
 باشد و آب پاک مضمضه کنند آن چیز بخش کرد درین است پاک میشود بشرط آنکه نجاست
 باطن او رسیده باشد بلی خود درین و همچنین آب برین بمحض زوال عین نجاست پاک میشود
 و بهتر تر مرتبه مضمضه کردنست اگر نجاست در باطن ظرف رسیده باشد ظاهرش پاک میشود
 و نجاست باطن سرت بطاهر نمیکند و اگر نخوابند باطن هم پاک شود باید آنطرف خشک
 کنند و در آب کربا جاری بگذارند تا آب کرو جاری بمقت آنطرف برود و پاک شود بدانکه
 غیر آب گرگاه بخش شود پاک می شود آب حتی با قلیل و لکن بحد شرط اول زوال عین
 نجاست پس اگر بغسله واحد از آله و تطهیر نمود حاصل شود کافیت لکن بشرطیکه باطلای
 خود باقی بماند و بشرط آنکه متغیر نشود قبل از خروج پس اگر اصلا متغیر نشود یا آنکه متغیر شود
 بعد از خروج و انفصال بهمان یک دفعه اکتفا کنند اگر غیر بول باشد و اگر پیش از تحقق غسل
 متغیر شود یا مضاف شود لازم است که دفعه دیگر بشویند که غسله اولی نیز پاک شود و غسله
 دیگر مظهره شود و یکی نفوذ و وصول آب بموضع نجاست بمقت انفصال آب غساله
 از نجاست غالب است و مثل ظرف نخوان پس اگر آن نجاست آب را بخورد و آب غساله
 از او جدا نشود نجاست عارف بنفسه یا بفش پاک نمی شود و اکتفا کنند بسیار آب بهتر
 بنحویکه آب اول بیرون برود که هر چه بر نرزد بر او از آب قلیل همه بصورت آب موجود در آن
 چیزی می شود بلی اگر غساله قلیل را پاک بدانیم و انفصال غساله را بشرط صدق غسل
 بدانیم حاجت بانفصال آب غساله نیست چه کما م و رود آب بر نجس و رود نجس بر آب
 و نجس توار بر یکدیگر هر چند در مثل ثوب نخوان که تطهیر کنند و طشت و نخوان اتومی
 نیست که شرط نیست و رود آب بر نجس چنانچه گذشت هر چند احوط اشتراط ورود آب
 مطهر و بدانکه اگر کسی تمام دستش را مرفق مثلا بخش باشد بی جهت را ده طعام خوردن یا نحو
 آن می تواند تا بند دست را بشوید حتی با قلیل و با بقی بر نجاست خود باقی باشد و سرت
 نمیکند نجاست موضع نجس بموضع پاک و اگر لباس نخوان ببول طفل شیر خوار نجس شود
 ببول و نجس آب که فرا گیرد محل نجس پاک می شود و حاجت بشستن و فشار ندارد بلکه اگر اتفاقا
 آن آب محل نجس بجای دیگر رود آن نیز پاکست بپس غساله بول طفل شیر خوار مزبور پاکست

پاکست پس غسل بول طفل شیرخوار و بزرگ است چنانچه غسل خرقه که بر عورت
 میت میگذارند نیز پاکست علی الاقوی هر چند احوط اجتناب از جمیع است چنانچه گذشت و
 لکن این حکم در بول طفل شرط است باینکه آن طفل سر باشد و خرویه خفته شکل
 که ندانیم و خمر است یا پخته شرط است باینکه کمتر از دو سال باشد و غذا نخورده شود و در
 بول غیر طفل مذکور و ذویه شستن آن از آب قلیل لازم است در جامه و بدن و هر
 نوبت فشار دهد و و غیر بول یک مرتبه شستن یا فشار کافی است اما در آب که در جاک
 و باران چه نجاست بول باشد و غیر آن یک مرتبه کفایت میکند و شستن لازم نیست و اگر
 سوراخها در قطره نجاسات و اغساله مطهر اجتناب کنند گذشت که باین نحو عمل کنند که در
 مطلق نجاسات بیک دفعه کفایت میکند بلکه در غیر ظرف هم دو دفعه بشویند و در دفعه اول
 از جمیع رطوبات آن موضع اجتناب نماید چه رطوبات جدا شده و یا باقی مانده هر چند لازم
 نیست مبالغه و اخراج رطوبت انفصال آن و لکن اگر اتفاقا چیزی ملاقات آن
 رطوبت باقی نموده آنچیز را بشویند چنانچه آن رطوبت باقی مانده اگر ارجح است منفعه حاصل
 شده آنرا نجس بدانند مثل محل و در دفعه دیگر اگر بمثل کر و جاری و چشمه و باران و غیره
 کنند حاجت بقصا که گرفتن ندارد و اگر آب قلیل قطره چند در مرتبه دوم احتراز کنند
 از آبیکه بقیه درین یا خود بخود جدا شده همچنین از قطراتیکه بمحل چسبیده که بیک تکان دادن
 زایل نمیشود و از زیاده بر آن احتراز لازم نیست که هر تکان دهند که هیچ رطوبت حاصل
 نمائند که منجر بوسوس میشود و اگر آن چیز نجس محتاج بغسل باشد و مرتبه فشار دهند و در
 آب که غسل که شستن نباشد و بعد از اخراج از آب نیز فشار دهند احتیاطا و اگر آب قلیل
 قطره چند یا آنکه فشار در بالای آب دهند و غسل اش خرازان نمایند و دست مالیدن و در
 هیچ نجاستی واجب نیست مگر آنکه نجاست عینیه باشد که زایل نشود الا بدست مالیدن
 پس مثل آب متنجس که خشک شده باشد و در بدن و در غالب افراد بول بے ندی و نجس
 حاجت بدست مالیدن نیست هر چند خشک شده باشد و اگر تشنگی ده که نجاست را زایل
 نموده یا نه باید زایل سازد تا یقین بر وال حاصل شود بشرط آنکه وسوسه نباشد که یقین
 حق و وسوسه شیطانیست بعد از آنکه نجس متعارف ناس بشوید و و از آن نجاست زایل
 عین عفا نیست در حکم عین است از وجبه و غلظت و اگر رنگ یا طعم یا بو باقی بماند

ضرر ندارد و در حصول طهارت هر چند بجای دیگر اثر کند بمجاورت و اما سایه گمار نخش مثل چربی
 و نحو آن پس لازم نیست از ازاله آن بشرط آنکه ذات آن نجس چرب نباشد مثل روغن و پیه
 سبک و خوک و میت و میت پیش از غسل که در نیوقت ازاله آن چربی مانند که احتیاط شدنی در
 ازاله آنست اما اگر محل نجس چرب شد یا آنکه جسم چرب نجس شد پس آن پاک میشود مثل
 و دونه که نجس شود و دست چرب که نجس شود مگر آنکه چربی زیاد باشد که پرنده و دست
 و مانع رسیدن آب شود بلی احتیاط در ازاله مطلق چربی مطلوب است و جامه و کرباس
 اگر رنگ آب متنجس کرده باشند یا آنکه بعیان نجسه رنگ کرده باشند یا آنکه رنگ داشته
 باشد و نجس شود بغیر و برین آب کثیر پاک می شود و اما اگر در آب قلیل بخواهند تطهیر کنند پس
 اگر غسل با تغییر بیرون نیاید آب نیز مضاف نشود پاک می شود و اما اگر بعد از انفصال
 آب مضاف شود ضرر ندارد و اگر بعضی نجس آب یا در حال فشار دادن آن آب مضاف شود
 مثل لبقه قلدان و نحو آن پاک نمی شود و اگر غسل در حال تغییر بیرون رود و لکن آب بمورد
 ورود یا در حال استیلا یا در حال فشار مضاف نشود و احتیاط از آن جامه است خصوصاً
 اگر متغیر بعین نجس باشد متنجس لکن اقوی نیست که اطلاق آب و مضاف نشدن کافیست
 و تطهیر خروج غسل متغیر در حال انفصال ضرر ندارد و جامه پاک می شود بلی اگر آب نجس
 ورود یا در حال فرو کردن یا در حال فشردن متغیر شود نجاست اقوی اجتناب است بلی
 اگر آب بشردن متغیر شود ضرر ندارد و اگر شک کند در اصل اضافه یا زان اضافه و همچنین
 در اصل تغییر یا زان تغییر اعتبار بشک خود کند و جامه پاک یابد و همچنین است آب کثیر
 و تیار هر دو شرط و اگر جامه رنگ از نجس را در آب کرب و نحو آن بخواهند تطهیر کنند و بخواهند مثل
 و بپزند بهتر آنست که در زیر آب فشار دهند که مانع شک را اضافه و تغییر میشود غالباً بدانکه آب
 طرف طلا و نقره خالص مخلوط حرام است و نگاه داشتن و ساختن و فرو دادن و فرو کردن
 و بقصد استعمال نیز حرام است هر چند مثل تریاک دان و سرمد دان و شمع دان و زیر قنجان
 و چو صافی و سر پوش و سباز و کفشکول و سر شطب و قاب ساعه باشد بشرط آنکه
 قاب ساعه جدا باشد متصل و همچنین قلدان و عاشق قلدان و دواة مرکب و نحو آن
 از چیزیکه طرف بر آن معلق آید بدقت علی الاحوط مگر لوله نقره بجهت حرز جواد یا بجهت
 مطلق و عایا قران چنانچه از بعضی ظاهر میشود و خالی از وجه نیست زیرا که طرف بر این صق

مگر شست

صدق نمیکند هر چند بدقت باشد بلکه احتیاط است از مثل کجاوه و گهواره و کشتی و جوی
 نقره و آماستخا و ظروف طلا و نقره برای مجرد نگاه داشتن یا بیجهت مجرد زینت نه استعمال
 آن پس محل خلاف است و احتیاط اولی است چنانچه از بیع و شری و اخراج و در ساختن
 برای مجرد نگاه داشتن یا بیجهت مجرد نیز احتیاط اولی است هر چند بایستی شود که اینها
 جایز می شود بجهت ضرورت یا معاوضه یا ترس و اگر ندانیم که بجهت قصد می سازد یا می خرد
 ممکن است حمل بر بیعت پس شکستن آن نیز بدون اذن مالک و بعضی از نوادر احتیاط
 اولی است و اگر ظرفی مشتبه باشد که از نقره یا طلا یا غیر آن میباشد احتراز لازم نیست مگر
 باخبار عدلین یا باخبار مالک یا باخبار عدل واحد یا باخبار اهل خبره عدول بلکه غیر عدول
 علی الاحوط و از طرف مرکب از طلا و نقره احتیاط نمایند بخلاف مرکب از نقره یا طلا پس
 که بعضی از ظرف نقره یا طلا باشد و بعضی دیگر مس یا چیز دیگر و اگر ظرف مس و نقره را بطلب کنند
 تمام نقره خالص یا طلای خالص بخو که یک ظرف حساب شود ضرر ندارد علی الاقوی
 هر چند احتیاط اولی است بیعت خلاف بعضی از اعظم خصوص اگر نجوی باشد که آن کار
 ظرف بعد از انفصال ظرف منتقل حساب شود و استعمال مجرد طلا و نقره خالص از
 مالک یا استعیر بجا ضرر کردن آن در مجلس و سوزاندن بوی خوش در آن حرام است
 و همچنین شمعان و پیر سوز و سوار و غوره و قند دان و تخوان و آما اهل مجلس
 با امکان نیز جناب نمایند بیعت آنکه مجلس معصیت است و یا آنکه در حق آنها نیز
 استعمال حساب می شود بیعت آنکه استعمال هر شیء بحسب آنشی است و همچنین
 احتیاط نماید از تزیین جام است و تخوان طلا و نقره و در حدیث نهی از رکوب آن
 وارد است اگر نجوی باشد که قدرت بر کردن آن داشته باشد و قلیان اگر بر شش
 طلا یا نقره خالص باشد تا با جیستیکه جای آتش و تنباکو هم طلا یا نقره خالص باشد متنبأ
 کنند و همچنین آب گیر قلیان اگر تا طلا یا نقره باشد نیز جناب کنند و اما اگر سیاه قلیان
 و فی قلیان طلا و نقره باشد ضرر ندارد و همچنین با دیگران و اگر طلا و نقره مزوج باشد
 بغیر خود شش ضرر ندارد هر چند تشخیص مزج بنظر اهل خبره باشد مثل حریر مزوج با دیکه
 مستهکک نباشد و اگر سیاه قلیان نقره نماید ظرف نقره نداشتن باشد یا در مجلس آتش
 باشد و کند و حمل بر صحت نماید مگر آنکه یقین نماید که از نقره خالص است و هر سفید

عزیزت

وزر در طلا و نقره خالص نداند و اما نقره کوب و طلا کوب پس عیب ندارد و همچنین مضمض
و مطا اگر نیکه احوط آنست که کلب بموضع نقره بلکه طلا نیز رساند و اما فرشی طلا و گشت
طلا برای خیاط و آئینه طلا یا نقره و حلقه طلا و نقره و آئینه یا ظروف غیر از طلا و نقره و بست
لحنا در تنگ و علاف شمیر و بندها و همچنین تزیین سقف بطلا و نقره و تزیین قفسه
و شاه شرفه و ساجد بطلا و نقره و قندیل از طلا و نقره پس ضرر ندارد و آنچه حرام است
تزیین مروت و در لباس یا بدن بطلای خالص یا نقره خالص و تزیین و نه طفل و نه
خفشی و نه تزیین مرد و غیر لباس بدن بطلای خالص مثل زنجیر طلا برای ساعت نه
لباس مرد و در مثل کمر بند طلا و کمر طلا و نعل طلا احتیاط نمایند و نقره ضرر ندارد و بلی و
مثل دندان از طلا یا چیزی که دندان را به بندند از طلا یا آنکه بجای عضو بریده از دماغ و گشت
و نحو آن از طلا درست کنند پس آن نیز ضرر ندارد **کتاب الصلوة** و در آن
یک مقدمه و چند مقصد است **مقدمه** در عدد نمازهای واجب است بدانکه
نماز و چشمش قسم است اول نماز یومیه که از جمله آن نماز جمعه است و هفت نماز عیدین
سیم نماز آیات چهارم نماز طواف پنجشنبه نماز یک واجب شود بامر خارج مثل
تدر و عهد و استیجار و نماز پدر و نماز احتیاط بجهت شکست ششم نماز میت و بدانکه نماز
یومیه هفده رکعت است در حضور و در خوف ظهر و عصر و عشاء هر یک چهار رکعت و غیر
سه رکعت و صبح دو رکعت و در سفر و در حالت خوف از هر چهار رکعتی دو رکعت ساقط
می شود **مقصد اول** در اوقات نماز یومیه است بدانکه ابتدای وقت نماز
ظهر و زوال آفتاب است از دایره نصف النهار و وقتش مختص است تا اینکه باقی میان
بمغرب بمقدار ادا کردن نماز عصر و از اول وقت تا بمقدار ادا می نماز ظهر بحسب حال خود
مختص بظهر است چنانکه از آخر وقت بمقدار ادا کردن نماز عصر بحسب حال خود و شش مختص
بنماز عصر است و باقی اوقات شش رکعت میان ظهر و عصر پس اگر از آخر وقت باقی نماند
باشد که مقدار نماز عصر پس نماز عصر را ادا میکند و نماز ظهر قضاست بجز اگر یک رکعت
از آخر وقت زوال وقت را درک کند آن نماز ادا می باشد چنانچه اگر بالنسبه شخص نماز
از آخر وقت بمقدار ادا می پنج رکعت وقت باقی مانده باشد هر دو نماز را بقصد ادا بجا آورد
و اگر شخص نماز را بقدر سه رکعت از آخر وقت را در یابد هر دو نماز را بجا آورد بقصد

بقصد ادا و هرگاه باعتقاد بقاء پنج رکعت از وقت هر دو نماز از ظهر و عصر یا مغرب و
 عشا کرد و بعد معلوم شد که وقت وسعت نداشت مگر برای نماز دوم هر دو نماز را باید
 قضا کند علی الاحوط و هرگاه باعتقاد اختصاص وقت نماز دوم شروع نماز دوم کرده
 و در آن نای نماز معلوم شد که وقت مختص نیست عدول کند بناز سابق و اگر بعد از نماز
 معلوم شد عدم اختصاص وقت و آنیکه هنوز وقت هست نماز اول از ظهر یا مغرب را در
 وقت مختص کند و متعرض ادا و قضا نشود هر چند ادا بودن خالی از قوت نیست و اگر
 باعتقاد و دخول وقت شروع نماز نموده و در آن نای نماز معلوم شده که در اول شروع
 نماز وقت داخل شده بود و لکن بعد از شروع وقت داخل شده نمازش صحیح است
 و همچنین نمازش صحیح است اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شده که وقت داخل شده بود
 و نماز هر چند دخول وقت نماز در حین سلام واجب باشد و ابتدای وقت نماز مغرب بعد از
 غروب واقعی آفتاب است و شناخته می شود غروب واقعی بزوال حمزه از سمت
 مشرق تا حد بالای سر و تبدیل شدن حمزه آن سمت بسوای که در این وقت یقین بغروب
 واقعی حاصل می شود و اگر پیش ازین هم یقین بغروب واقعی حاصل شد کافیست نظیر طلوع
 آفتاب که در آن حیرت یقین است و آخرش آنست که باقی بماند نصف شب بمقدار
 کردن نماز عشا و وقت نماز عشا بعد از مقدار ادا نماز مغرب تمته می باشد تا نصف شب
 هر چند چه مضطر بجهت خواب یا فراموشی یا عذر دیگر پس اگر نصف شب گذشت و حرق
 مضطر نیز قضا است و لکن بهتر آنست که متعرض ادا و قضا بعد از نصف شب نشود
 اگر قبل از صبح بجا آورد و ابتدای وقت نماز صبح از وقت ظاهر شدن سفیدست
 مثل نهرو رافق آسمان از جانب شرق است و آن طلوع آفتاب است و منطنه در
 داخل شدن وقت کفایت نمیکند بدون عذر و شهادت دو عادل کفایت میکند
 و در دخول وقت نه عادل واحد بل مطلق منطنه کفایت میکند در حال عذر خصوص اگر
 بشهادت یک عادل و اذان معتدی باشد مثل روز بار و مجوس و شب هتاب و حوا
 و در وقت فریضه و اشتغال و مر آن جایز است نافله گذاردن هر چند نافله غیر یومی باشد
 مقصد از هر دو در قبله است بدانکه واجب است استقبال خانه کعبه و قضا آنکه
 در آن خانه کعبه است از منتهای عذین تا آسمان از بزرگی جمیع مردم در حق کسانی که می بینند

خانه کعبه و او کسانیکه نمی بینند خانه کعبه را قبله آنها جهت کعبه است یعنی جایی که خانه کعبه در آن
 نه به آنجا نباشد بلکه مقدار از آنجا می باشد که اگر خطی از مصلی خارج شود بجزای از اجزاء خانه کعبه
 بخورد و آن شناخته می شود بعلامات ستار و قبور مسلمانان و ساجد و تحصیل علم لازم است
 با آنکه آن مخصوص ستاره جد که بخلف منکب امین واقع شود تا بخاوی گوش راست بر آن
 اهل عراق عرب مثل کوفه و نجف آن بمنزله علم است و اگر ممکن نشود علم کفایت میکند در آن
 منطقه هر چند حاصل شود بقبول فاسق کافر و اگر بعد از نماز شود که پشت به قبله بوده
 است اعاده و وقت لازم است و قضا در غیر وقت لازم نیست و لکن قضا احوط است
 و همچنین اگر معلوم شد که انحراف از قبله نمود بخود همین دلیل اعاده لازم است و قضا ندارد
 و اگر میان بین و قبله و یار و قبله واقع شود بر او چپ نیست و استقبال بقبله در
 نوافلیکه و چپ باشد نه نذر و شب آن و چپیت و شرط هم نیست اگر در غیر حال
 استقرار بجا آورد و آحاد حال استقرار پس احتیاط نماید و استقبال بقبله را ترک نکند هر چند
 قول بعدم وجوب استقبال و عدم شرطیه آن در نوافل مطلقا از قوت نیست و در
 و استقبال بقبله باینست که عرفا بگویند و بقبله شده هر چند احوط اعتبار جمیع تفاوتیم باین
 می باشد حتی گشتان با چپ و در حق بیار و خوابیده به پهلو قبله او بخوبیست که در قبر میخوابند
 او را و اگر پشت خوابیده باشد قبله او مثل قبله مختصر باشد و اگر ممکن نباشد استقبال
 بقبله در جمیع احوال اقتضای نماید هر قدر که ممکن است و بدانکه در پشت موضع استقبال
 بقبله باید نمود اقل نماز فرضیه چنانچه گذشت و در نماز نافله در حال استقرار
 علی الاحوط چنانچه گذشت پس سجده و علی الاحوط چهار رکعت احتضار علی الاحوط
 پنج نماز چهار رکعتی من است هفت من فرج حیوان هشت من قضا اجرا
 فراموش شده و بدانکه هرگاه قبله شبیه شود بچهار طرف نماز کند و اگر وقت وسعت
 نداشته باشد آنکفا نماید بقدریکه وقت وسعت دارد و بهتر آنست که در دو نماز مثل
 ظهر و عصر اول نماز ظهر را در چهار سمت بجا آورد و بعد نماز عصر را بعل آورد هر چند که
 جایز است در هر سمت نماز ظهر و عصر را در همان سمت بجا آورد بلی جایز نیست که
 ظهر را در سمتی بجا آورد و عصر را در سمت دیگر و لازم نیست که بعد از فراغ از ظهر و چهار
 سمت اینکرا ابتدا کند بعصر از همان سمتی که در ظهر ابتدا با و نموده بود بلکه مختار است که

هر کس از چهار سمت ابتدا کند و قول اهل خانه در اصل قبله و تیان و تیان سر از جهت است اگر
 ممکن نباشد علم اگر ممکن باشد علم بدون حاجت بنا خیر نماز از اول وقت و بدون عسر و حرج
 مثل نیکه جدی را می شناسد و جدی نیز بالعصت پس در وقت احوط عدم اکتفاء یا آن
 می باشد هر چند جزا اکتفاء این فرض نیز خالی از قوت نیست و محاریبی که معصوم را در
 نماز کرده یا قهر معصوم یا دیگر ظاهرش او است کرده مفید علم است هر چند و محراب
 احتمال تیان تیان نیز می رود و ساقط می شود و طول اشتباه و جوب استقبال در
 جمله از موارد مثل فرج و محراب و در فن چنانچه گذشت مقصد هشتم در مکان
 مصلی است و در آن دو امر واجب است اول **اباحه مکان** باین معنی که نماز کردن
 در این مکان جایز باشد و اشخاصی نمی شود با ملک بودن خود آن مکان عیناً از جهت خریدن
 آن مثلاً یا منفعتاً از جهت اجاره مثلاً یا انتفاعاً از جهت عاریت مثلاً یا باذن مالک هر چند
 برای نماز باشد پس باید مکان غصبی نباشد و حق غیر از جهت رهن و غیره باو تعلق نگرفته باشد
 و اگر غصبی باشد یا آنکه حق غیر باو تعلق گرفته باشد باذن مالک و صاحب حق لازم است
 و کفایت میکند در آن اذن فحوی مثل نیکه بگوید ارضیم که چاره را بسوزانی یا تلف نمائی
 پس نماز کردن را بطریق اولی اذن داده است و همچنین اذن شاهد حال مثل همان که
 اگر بخوابد نماز کند اذن صریح لازم نیست و مثل دخول در حمام وقتی که درش باز باشد
 و چراغ روشن باشد و خواندن از درین دخول برمی عسل کردن که اذن صریح نمی خواهد پس
 و مثل حمام و کاروانسرا و امثال آنکه بسیار می شود که نماز نیز جایز است باذن شاهد حال و محدود
 دخول بلکه اقوی جواز صلاوة است در مثل صحاری و سیمه هر چند مالک صغیر یا مجنون باشد
 بلکه اقوی جواز صلاوة است در مثل صحاری متسعه از برای قافله و مترو دین اگر چنانچه
 از آن مکان سر و حرج باشد هر چند مالک ارضی نباشد و نماز در روز و روضات مطهره که محاذی
 یا مقدم بر ضرایح مقدسه ائمه معصومین علیهم السلام شود حرام نیست و باطل هم نیست بجز
 بی ادبانه است و بعضی از صور مثل نیکه در نزد یک صریح مبارک پشت بصریح مبارک
 کند و نماز کند بلی بلا حظه اخبار او با نیست که عقب تر از قبر شریف باشد بخوبی که پیشتر
 از مصلی محاذی با جسد شریف نشود حتی سر مصلی و حال سجود همچنین اقوی است
 که صحیح است نماز در وزن با محاذات یکدیگر یا با تقدم زن هر چند مکروه است و احتیاط

شدید تر کش می باشد حتی و محارم بلکه احوط اجتناب از محاذات است مطلقاً و در اثنا می نماز
پس بر و اعاده نمایند هر چند محاذات در اثنا می نماز حاصل شود پس باید زن در حال نماز
می خیزد و از موضع نماز مرد بنحویکه موضع سجود زن نیز محاذی موضع قیام مرد نباشد بلکه
مخصوص است که اگر است بانیکه بر و مشغول نماز باشند پس اگر مرد نماز کند و زن نماز نکند
یا عکس پس تقدم زن یا محاذات آن ضرر ندارد چنانچه اقوی آنست که اگر هست و احتیاط مخصوص
بمقارن یا مؤخر است و اقامه مقدم پس نماز او صحیح است مگر چه مرد باشد چه زن
پس اگر زن و مرد با هم شروع نماز کنند آنکه تکبیر او زودتر تمام شده است نماز او صحیح است
و اگر است و احتیاط در نماز مؤخر است و بدانکه اگر است و احتیاط رفع می شود بجا مثل
پرده و در و دیوار و به دوری و ده ذراع و با اختلاف زن و مرد در محاذات به بلند می و پستی
کو و مثلاً و پشت بام نماز گذارد و زن در زمین یا عکس هر چند دوری بکمر از ده ذراع
باشد و یکسای خالی بودن مکان مصلی است از نجاستیکه تعدی نماید به لباس
بدن مصلی شرط آنکه عفو از آن نشده باشد مگر موضع سجده که طهارت آن لازم است
پس صحیح نیست سجده بر مکان نجس هر چند نجاست غیر تعدیه باشد و هر چند نجاست
معفوّه باشد علی الاحوط و کفایت میکند در طهارت موضع سجود مقدار یکسای سجده
با و حاصل شود پس اگر سجده کند بر چیزی که بعضی نجس باشد و بعضی او طاهر سجده
کردن بر او جایز است هر چند محل مسی طاهر متفرق باشد بشرطیکه آن نجاست تعدی
بچیز نکند و لکن بر مسی طاهر متفرق احتیاط نماید پس معلوم شد که نجاست چیه چهار
قسم است اول نجاستی که عفو از آن نشده باشد در این قسم اختیار و مکان پاک
کردن نماز جایز نیست چه سرایت نکند و چه سرایت نکند و وجهی آنست که نجس
نجاستیکه عفو از آن شده باشد و لیک سرایت بموضع سجده از قبیل مهر و غیره نکند
این قسم از نجاست ضرر ندارد و نماز با او جایز است مسی آنست که همین نجاست
معفوّه سرایت نکند بموضع سجود و تقسیمیکه قدر مسی سجود باقی نماند هر چند متفرق باشد
این قسم نیز مثل قسم اول جایز نیست علی الاحوط چنانکه تمام آنکه همین نجاست معفوّه
سرایت نکند و لیک بر مسی سجود باقی ماند هر چند متفرق باشد این قسم جایز است
و اما مکان مصلی غیر موضع سجود پس نجاستش ضرر ندارد بشرط عدم سرایت یا

یا عفو می تواند نماز بخواند حتی آنکه اگر بالای مهر نجس چیزی را بر سر بگذارد مثل آنکه مهر طاهر
و دیگر بالای مهر نجس بگذارد جایز است نماز بگذارد پس مکان مصلی غیر موضع سجود و نجاست
سه قسم است اول آنکه ساریت نکند نه بدن و نه لباس این قسم ضرر ندارد و همی
آنکه ساریت نکند لکن معفو باشد اینهم ضرر ندارد سیم آنکه غیر معفو و ساریت گفته باشند
این قسم ضرر دارد و اما موضع پیشانی و محل سجود پس نجاستش ضرر دارد مگر بشرط
عدم بقا سیم اما بجا آوردن نماز و جب در کشتی و بخوان از چیزی تا اینکه بر روی آب
متعارف است مثل طراده و کرجی غیره که مصلی بحرکت او بالعرض متحرک می شود پس
باضطراب و تعذر بجا آوردن نماز در زمین و عدم امکان خروج هر چند جهت تنگی وقت
باشد جایز است قطعاً چه کشتی ایستاده باشد یا رونده چه مضطرب باشد یا نه و لکن اگر
ممکن است واجب است رعایت استقبال قبله در جمیع اقوال و افعال و اگر ممکن نباشد
استقبال قبله جمیع اقتضای کند با تقدیر که ممکن است هر چند با استقبال تکبیر الاحرام
باشد و اما در حال اختیار و امکان خروج و عدم اضطراب حرکات فاحشه و امکان استیفاء
همه افعال و شرایط و باعث حرکت مصلی مستقلاً نیز نباشد و بالجمله نماز واجب در کشتی
بطوری فرض شود که تقصیر در او نباشد الا اینکه باعث حرکت تبعیث مصلی شود پس
حوط ترکست و لکن اقوی جواز است بلکه قوی است جواز نماز حتی در صورتیکه حرکات
فاحشه داشته باشد بلی و جب است بر او مراعات شرایط نماز از استقبال و قیام و
طایفه با امکان مراعاة پس هر وقت که سفینه از قبله برگردد و در آنجا نماز او تمام برگردد
و هر وقت حرکات فاحشه نماید و سیان نماز صبر کند اگر صبر باعث محو صورت صلوة نشود و
اگر صبر کردن باعث محو صورت نماز شود همان حالت نماز کند و اگر در میان نماز ننهد
بایستد بنشیند و در حکم کشتی است تحت روان و چیزی تا اینکه بر زمین متعارفست سیر
مثل کارجی و واپور متعارف شده است اما بجا آوردن نماز و جب در بالای حیوانیکه راه
و نتواند که شرایط صلوة را در بالای آن بجا آورد پس جایز نیست در حال اختیار بلی جایز است
در حال اضطراب و عدم امکان بجا آوردن نماز در زمین یا بیعت آنکه نتواند که از اسب فرو
آید بیعت خوف بخوان چه حیوان رونده باشد یا آنکه ایستاده و مضطرب باشد و لکن در جب
است استقبال قبله بقدر امکان هر چند در تکبیر الاحرام باشد و احوط آنست که نماز را در

تأخیر بیند از نماز وقت مخصوص اگر بداند که نماز در زمین تا آخر وقت ممکن می شود و همچنین
 اگر امید امکان را داشته باشد و اما بجا آوردن نماز واجب در بالای حیوانیکه استاده باشد
 و اطمینان بوقوف آن نیز باشد یا بر تختیکه انسان حامل آن شود و همچنین بالای چسبیری که
 میان دو درخت یا درخت و دیوار بسته اند پس جایز است با اطمینان بعد حرکت چنانچه
 جایز است نافله در جمیع اینها حتی بالای حیوانیکه راه میرود و مقصد چنانچه در لباس
 مصطلی است بدانکه واجب است بر مرد و حال اختیار پوشانیدن بشره عورتیکه در محبت
 شخصی گذشت بخوبی که در عرف پوشانیدن بر او صادق آید در جمیع نمازهای واجب چه
 یومیة چه غیر یومیة و در اجزای نماز که قضا میکنند و همچنین نافله و نماز میت علی الاحوط هر چند
 و ظلمت و تاریکی باشد یا آنکه ناظر محرم نباشد بلکه احوط پوشانیدن حجم عورتین نیز می باشد
 و عورت زن در حال صلوة جمیع بدن او می باشد و همچنین سر و مو خودش و وجه و دین
 و قدین نمازندین و ساقین چه طاهر آنها و چه باطن آنها هر چند احوط ستر باطن قدین است
 چنانچه احوط از آن ستر جمیع بدن است غیر از موضع سجود مخصوص در حال سجود و بدانکه غیر
 یا از آن فرق ندارد مگر در آنکه کثیر لازم نیست سر خود را تا گوشش را پوشاند و همچنین دست
 نابالغ و اگر در آشنای نماز بالغ شود نماز را از سر گیرد و اگر کثیر در آشنای نماز آزاد شود خوبتر آن
 سر را پوشاند و کثیر که بعضی از آدش در حکم آزادی باشد و لازم نیست بر زن پوشاند
 آنچه از بدن حساب می شود مثل زبان و دندان و همچنین از زینت رو و دست و آبرو و
 حساب می شود حتی موی عاریه که بموی خود وصل کند هر چند نامحرم موجود باشد و بدانکه اگر
 خلال ستر عورت نماید یا از جهت جمل حکم نماز او باطل است و اگر به اختیار از جهت باد یا
 از جهت غفلت یا از جهت جمل موضوع که اعتقاد نموده که ستر نموده یا اینکه این لباس
 ساتر است و بعد خلافش ظاهر شد نمازش باطل نیست و اگر در آشنای نماز کشف عورت
 شد و فوراً ستر نموده ضرر ندارد و اگر فراموش نموده ستر کردن را در آشنای نماز یا اول امر
 احوط اعاده است و بدانکه در لباس مصطلی پنج امر واجب است اول آنکه عصبی نباشد
 بطریقیکه در مکان مصلی مذکور شد و محمول غصبی اگر به سبب ایجاد افعال و اقوال صلوة
 تصرف دیگر در آن نشود ضرر ندارد و اگر بشود مثل اینکه بسبب خم شدن بی جهت کوع
 یا سجود یا در حال رفع راس از رکوع یا سجود یا راست شدن بر رکعت ثانیة مثلاً نشود

بخشی غصبی نیز متحرک شود هر چند لباس و خسته شده باشد در این وقت اجتناب اولی است بلکه
 بعضی حکم بطلان نماز کرده و خالی از قوت نیست و جاهل بحکم غصب یا معطل بودن نماز
 معذور نیست چنانچه ناسی حکم غصب نیز معذور نیست مگر آنکه در این جهل یا نسیان
 تقصیر کرده باشد و معذور باشد بقی جاهل باصل غصب ناسی اصل غصب هر دو معذور
 و یکی آنکه در محض نداشتن برای مردود حال اختیار و آما در حال ضرورت مثل سر اجابت
 چنانچه برای زن جایز است نماز و او مطمحی در حال اختیار بنا بر اقوی و جاهل بحکمست
 و ناسی بحکمست حریر معذور نیست مگر جاهل باصل حرکت یکدیگر نسیان حکم آن معذور باشد و جاهل
 بحکم بودن و ناسی حریر بودن هر دو معذور می باشند بنا بر اقوی و احوط اعاده است
 مطمحصا اگر سبب رست عورت کند و غیر حریر پوشیده باشد بدانکه پوشیدن حریر
 خالص از برای مرد جایز نیست مگر در حال ضرورت و دفع سبب و در حال حرمت آنچه حرام
 عنوان پوشیده است نه پوشیدن آن از لحاظ حریر و پیچیدن حریر بر خود و پوشیدن
 چنانچه جایز است حمل حریر و استعمال حریر و اولی اجتناب است از عامه و کلاه حریر و عرقین
 حریر و جوراب حریر و بند زیر و کلاه تمام حریر و غیر حالت نماز و همچنین از کربند حریر و شال
 حریر و غیر حالت نماز و حالت نماز هم هر چند اقویست جواز همه است در مرد و حالت حتی حالت
 نماز با کراست بلکه اولی اجتناب از بند زیر جامه الیت که سرش را بر شیم یا نجیله حریر پیچیده
 باشند و اما سنجاف حریر پس آن جایز است و لکن احوط آنست که زیاده بر چهار انگشت
 مضوم نباشد و احوط بعد از آنست که زیاده بر چهار انگشت مضوم نباشد هر چند اقویست
 چهار انگشت مضوم هر چند زیاده بر چهار انگشت مضوم یا سنجاف باشد بشرط آنکه از اسم
 سنجاف بیرون نرود و داخل نشود و جایز است استعمال حریر مخلوط بنخ و غیر آن
 مادامیکه نخ و غیر آن مستهکک نباشد و نخ مثلا در تار یا پود آن ثوب باشد و اما اگر
 نصف ثوب را مثلا حریر مضی یا فند و نصف دیگر را بنخ یا فند یا آنکه دامن ثوب را مثلا حریر
 قرار دهند و باقی را غیر حریر یا آنکه پارچه حریر در وسط ثوب که بین استر و ابره قرار دهند
 بجای پنبه پس احتیاط نمایند بقی اگر سنجافی پنبه و رسیان استر و ابره ثوب بر شیم و کج
 و پنبه بگذارند ظاهر آنست که جایز باشد و صدق پوشیدن حریر بر او نکند و اگر نخ ثوب
 با استعمال یا غیر آن زایل شود و جمیع ثوب یا بعضی آن مثل آستین و نخوان و ابر شیم

آن باند پس اجتناب از اول لازم است و از دوم احوط است و می گویند که طلاق نیست
 که نماز مرد و آن باطل است هر چند انگشت و بخوان باشد بنا بر احوط و حرام نیست با خود و
 طلا چه مسکوک باشد چه نباشد بلی حرام است انگشت طلا بلکه تزیین بطلا هر چند انگشت نباشد
 برای مردان و همچنین احوط اجتناب است از انگشت طلا یا انگشت یک بعضی آن طلا باشد و ضرر
 ندارد داشتن شمشیر و نیزه طلا یا دسته طلا و مثل آن از اسلحه و حال نماز و همچنین داشتن عت
 نیزه طلا و قلاب طلا که متصل باشد و بخوان از چیزه را نیکه نیکویند که شخص مکلف تزیین بطلا
 نموده و از قبایکه پهن آن مفتول طلا باشد یا زنجیر طلا یا پولک طلا داشته باشد اجتناب است
 و اما عباى مطلا و قباى مطلا و بخوان که عین طلا دارند نباشد بلکه آب طلا داشته باشد پس اتوا
 است که ضرر ندارد هر چند احوط اجتناب است حتی از بند زیر جامه که در او طلا بتون زر
 بکار برود و نقره و طلا بتون نقره و بچکام در حق مردان ضرر ندارد چنانچه آنکه ظاهر باشد مگر از
 نجاستیکه معفوّه است و آن چند چیز است اول خون قروح و جروح و مادایک خوب
 شده باشد چه از بوالهین باشد مثل بواسیر یا بواسیر هر چند اختصاص بطلا و آهن بدین اولی
 چه مشقت درازا له آن باشد بالنسبه بخود این شخص یا غالب مردم یا نه چه در بدن باشد
 یا در لباس تعدی از آن محل کرده باشد یا نه هر چند تعدی بجای نماید که متعارف نباشد و حصول
 نجاست آن مکان و عرق متنجس از آن نیز معفوّه است علی الاقوی بلکه مطلق متنجس از آن
 و بدانکه حضور خون قروح و جروح نسبت بخود صاحب قروح و جروح است و نسبت بغير
 معفو نیست مگر کمتر از در هم باشد و هیچ نجاستیکه درازا له آن مشقت شدید و عسر و
 باشد و همچنین نجاست لباسیکه کندن آن باعث از سر و امثال آن باشد پس
 بول در لباس مرتبه طفل چه پسر باشد چه دختر بشر اینکه شبانه روزی یک مرتبه ظاهر
 و لباس بگردیده باشد و غیره است و غسل ثوب میان روز و شب و لکن شستن را
 اوقات نماز و پیش از نماز و در و اگر اخلال بغسل ثوب نموده همه نمازها را عاده نماید و حصول
 آن نماز آخر که غسل ثوب در آن واجبین شده چنانچه خون کمتر از در هم چه از خود
 چه از غیر خود حتی انسان علی الاقوی چه از ماکول اللحم چه از غیر ماکول اللحم هر چند در غیر ماکول
 اللحم غیر آن احتیاط اولی است و آن تخدیده است بقدر اجتناب بقدر بند بالا
 انگشت بزرگ و بقدر کودی کف دست و انگشتها بزرگ است و لکن تخدیده اخیر اولی

است بشرط آنکه از نجسین که سگ و خوک و کافر است نباشد و همچنین این مردار نیز بنا بر احوط مگر
 خون مرده آدمی بعد از غسل بشرط آنکه از خون حیض و نفاس و استحاضه نباشد و چنانچه کمتر از
 درم باشد نیز معفو است علی الاقوی پنج حصی جل نجس یا پنج حصی سر چند سائر عورت باشد بنا بر
 اقوی و لکن احوط اجتناب است در جل نجس خصوص مینه و همچنین از جل تنجیس خصوص باجم
 به الصلوة شش شمی نجاست هر لباسیکه سائر عورتین نباشد هر چند در غیر محاش نباشد
 مثل دسال کوچک و جراب نعلین و نحو آنها مگر جل مرده و سگ و خوک که آنها نماز نکند هر چند
 ملائم به الصلوة باشد و اما عامه مثال کر که بلا خطه شکل و هیئت سائر عورتین نیستند پس
 با آنها نماز نکند اگر نجس باشند مگر آنکه بنفسهم سائر عورتین نباشند پنجم آنکه پوست حیوان
 غیر کول اللحم و سائر اجزای آن نباشد چه حیوة و را و حلول کرده باشد و چه مرده باشد و چه سائر
 عورتین باشد و چه نباشد و همچنین پوست مینه نباشد و در موی آن جایز است بشرطیکه کول
 گوشت نباشد و همچنین جایز است نماز و پوست خرد و سنجاب لباس ششم مجهول الحال
 بشرطیکه از دست مسلم نگیرد یا آنکه خود مسلم نماز کند و آن و یا آنکه ذوالید مسلم اذن در
 نماز بدهد و یا آنکه بگوید نماز در آن جایز است یا آنکه بگوید که از ماکول اللحم میباشد و اجزای
 آن ضرر ندارد بشرطیکه ظاهر باشد مثل مود و دندان و استخوان و عرق و شیر زن و همچنین
 ضرر ندارد موم غسل و خون پشه و کبک مثال آن و بعضی حشرات الارض نیز ضرر
 ندارد و اگر اجزای حرام گوشت مثل موی گربه و نحو آن ببدن یا لباس نماز گذار چسبیده
 نباشد ضرر ندارد مثل دست چاقو که در میان دندان می باشد یا در میان جیب بشرط آنکه
 در قوی پاک بکشد و اجزای که معلوم نیست که از غیر کول اللحم میباشد نیز ضرر ندارد و چه
 ببدن یا لباس نماز گذار چسبیده نباشد بقی اگر لباس درست کنند از پوست و نحو آن
 که نه اینم از کول اللحم است یا غیر آن در این وقت نماز در آن لباس کنند و اما در مثل ماهوت
 و نحو آن که مسلمانان استعمال میکنند پس احتمالی غیر کول اللحم یا نجس العین بودن آن
 از وسواس است هر چند اجتناب بهتر است از هر چیزی که احتمال بطلان نماز در او میرود
 اگر تنجیر و وسواس نشود و خاتمه در بیان چند امر است اول آنکه جایز است نماز در چیزی که
 ستر تمام پشت پاکند و لکن کوتاه باشد قسمیکه چیزی از ساق را بپوشاند هر چند احوط
 ترک است و آخر ساق عبارت از قوزک پا و دهی آنکه نماز در صدف و مرادید جایز است

علم الاقوی میسبی آنکه هرگاه کسی دو جامه داشته باشد و بداند یکی نجس است و یکی طاهر و با هم
 مشتبیه شوند عاریا نماز نکنند بلکه در هر یک علیحدہ نماز بخواند پس در مثل نماز صبح و نماز بخواند
 و در مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء بهتر است که اول در هر یک آن دو جامه نماز ظهر را بعمل
 آورد و بعد از آن شروع در نماز عصر و در هر یک دو جامه نماز نماید هر چند جایز است که ظهر را در جامه
 نماید و عصر را نیز در همان جامه نماید و همچنین در جامه دیگر ظهر و عصر را با هم نماز نماید حتی ظهر را
 در جامه و عصر را جامه دیگر نماید و اگر یک جامه پاک شسته شود در میان دو جامه یا سه جامه نجس
 یا زیاد باید در سه این جامه ها نماز بخواند و اگر یک جامه نجس شسته شود و میان دو جامه یا
 سه جامه پاک و زیاد کافی است نماز در دو جامه چه جامه آنکه حکم تطهیر تحصیل لباس بجهت
 نماز از جهت خریدن و قبول عاریت همه خود لباس و ثمن آن مثل تحصیل آب خاکست برآ
 وضو غسل و تیمم و در بحث تیمم که شست پس لباسی شود که لباس را باید خرید یا از توان
 و بخوان و در حق بعضی از اشخاص بچشم آنکه ستر عورت بجهت نماز از طرف ثبوت غالباً
 لازم نیست مگر آنیکه بقسمی باشد که از طرف تحت ناظر محترم باشد که همین آنکه در آن
 نباشد شست شستم آنکه اگر در آن شود و میان خریدن آب بجهت وضو یا غسل یا بودن
 خاک خریدن ستر عورت بجهت نماز تحصیل ستر عورت مقدم است و اگر امر دایر شود و در
 میان تحصیل خاک ستر عورت تحصیل خاک مقدم است هفتم آنکه اگر کسی بر سینه نباشد
 و بشکلی ستر ستر عورت نباشد حتی بلفاف برگ و گل و خوان بر سینه ناز کند و لیکن اگر ناظر
 محترم موجود باشد نماز نشسته بخواند و بجهت رکوع و سجود ایما بسبر نماید و ایما بسجود را
 بخصف از ایما بر رکوع وارد دهد و از بعضی ظاهر میشود که گذشتن رکعت و دست و دو رکعت
 و دو سر انگشت یا بر زمین نیز لازم است و ایما بسجده بلکه از بعضی ظاهر میشود و چه
 بلند کردن محل سجود را و گذشتن چپه ابرو یا آنکه بدست دیگر بلند کند یا بفتح السجود را
 و نگه دارد و چپه خود را بر او بگذارد و وجوب بچپک از اینها ثابت نیست و اگر ناظر خردی
 موجود نباشد ایما داده نماز بخواند و بجهت رکوع و سجود ایما نماید و لیکن تشهد و سلام
 را نشسته بخواند هفتم آنکه ستر عورت در نماز از خود مصلی لازم نیست بلکه از دست
 نسبت بغیر لازم است مقصد پنجم در وجبات خود نماز است که مقارنات
 گویند و آن دوازده چیز است اول قیام دومی نیت سببی تکبیر الاحرام

نوبت بجهت از نقد بجهت
 باشد از آن سبب

تبیقة الاحرام چه فصل سه اذنه حمد پنج قرآن سوره ششم رکوع هفتم سجده
هشتمی در کنه می ترتیب که هم موالات یازدهم تشهد دو آیه هم سلام در کنه یازدهم
پنج است اول تبیقة الاحرام که در سجده قیام و حالت آن بلکه سایر شرایط آن از استقراء و
طمانیت و نحو آن بنا بر احوط است قیامیکه متصل بر رکوع می نماند چهار رکوع پنجم
سجده و بدانکه مراد از رکوع نماز نیست که عمد و سهوا ترکش باعث بطلان نماز است و اما
و جب غیر رکوع پس نیست که اگر عمد ترک کند نماز باطل است و اگر سهوا ترک کند ضرر ندارد
مثل قرات حمد و سوره و ذکر رکوع و ذکر سجده و یک سجده و تشهد که آنها را ترک نیستند پس درین
مقصد یک مقدمه و چند فصل است مقدمه در اذان و اقامه است و این هر دو
مستحب کذب برای نماز بومیه مطهر علی الاقوی چه ادا چه قضا چه در جماعه چه در فرادی
چه مرد چه زن چه نماز جهری چه احتضانی و اقامه تاکید در او بیشتر است و در حدیث است
ان حضرت امام بحق مطلق مولانا جعفر صادق علیه الصلوٰه و السلام که اگر اذان و اقامت بگوئی
نماز کند و عقیب تو و صفت نماز که یکسری مشرق باشد و سه و دیگرش مغرب باشد و اگر
اقامت تنها بگوئی نماز نمیکند و عقیب تو یک صفت نماز که آن صفت از مشرق باشد تا مغرب
و ثواب آن با انواع مختلفه روایت شده است مثل وجوب بهشت اگر تا یک سال در شهر
آزاد باشد اذان بگوید مثل کرامت کردن عمل چهل صدیق که اعمال آن نیکو و مقبول باشد
اگر تا چهل سال اذان بگوید و راه خدا برای یکت از روی ایمان و محاسب و تقرب
بسوی خدا آمرزیده می شود و گناهای آن گذشت او دست میگذارد خداوند بر او بصحت
در باقی عمرش محسوس میشود باشد در بهشت و مثل آنکه اگر کسی مباشر اذان مسجد
شود بیعت خدا عطا میکند خداوند ثواب چهل هزار هزار پیغمبر مثل آنکه از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مرویست که کسی که اذان بگوید و مقصود او از اذان نباشد مگر رضا الهی عطا فرماید خدا
باو ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق و در عمل می شود بسبب شفاعت او چهل سال
گناه کار در بهشت و همینکه مؤمن با معرفت بگوید یا اشهد ان لا اله الا الله
و عاود استغفار میکند و حق او بشتاد هزار سال که در روز قیامت در سایه عرش الهی است
تا آنکه خداوند از حساب خلاصش نماید و می نویسد چهل هزار سال که در نامه عمل او ثوابی که
مترتب می شود بر گفتن این شهادت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست

هم که بان رکوع می کشد که قیام

و مثل آنکه اگر کسی اذان بگوید

که هر کس بیاض از اذان سجده از مساجد خدا شود و اذان در او بگوید و حال آنکه مقصود او از
 اذان رضای خدا باشد عطا میکند خداوند عز و جل با و ثواب چهل هزار نبی و چهل هزار هزار
 صدیق و چهل هزار شهید و داخل میکند خداوند در شفاعت او چهل هزار هزار امت
 که در است چهل هزار هزار مرد باشد و بوده باشد نزاری او در هر شتی از بهشت چهل هزار
 هزار مدینه که در هر مدینه چهل هزار هزار قصر باشد که در هر قصر چهل هزار هزار تخت باشد که در هر
 تختی زنی از آل عین باشد که وسعت هر ام طاقی چهل هزار هزار مقابل دنیا باشد و بیش
 روی هر شتی چهل هزار هزار غلام و چهل هزار هزار کنیز باشد و در هر ام طاقی چهل هزار هزار مایه
 باشد و در هر مایه چهل هزار هزار کاه باشد و در هر کاه چهل هزار هزار رنگ از طعام باشد
 و هر کاه نازل شود بر او همه جن و انس هر آینه میتواند داخل کند در پست ترین الطافه
 از لطایفهای خود که از برای ایشان باشد در آن طاق آنچه را که بخوانند از طعام و شراب
 و بوی خوش و لباس و میوه و انواع و اقسام از تخم تازه و از زیور و اویاسها که صهر
 طاقی از آن طاقها اکثرا کرده میشود با پنج در است از طاقها و دیگر پس وقتیکه
 سوزن بگوید **اشهد ان لا اله الا الله** احاطه میکند او را چهل هزار هزار ملک
 همه صلوة میفرستند بر او و استغفار نمایند برای او و در سایه عرش الهی قرار گیرد تا اینکه
 از حساب فارغ شود و می نویسد ثواب او را چهل هزار هزار ملک بنام او و بدو بگوید خداوند
 عز و جل و در حدیث است که بلال اول کسی است که پیشی میگردد و بهشت چیست و یک
 اول کسی است که اذان گفت و عدد فصول اذان هجده می باشد چهار تکبیر بلفظ **الله**
 و دو شهادت **اشهد ان لا اله الا الله** و دو شهادت بر رسالت
 بلفظ **اشهد ان محمدا رسول الله** و دو **حی علی الصلوة** و دو **حی علی الفلاح**
 و دو **حی علی خیر العمل** و دو **الله اکبر** و **لا اله الا الله** و اقامت مثل اذان
 است مگر آنکه یکبار از او شنیده و تا است و تهلل از آخرش یک است و زیاده می شود
 بعد از **حی علی خیر العمل** و قد اقامت **الصلوة** پس عدد فصول اقامت هجده
 می باشد و شهادت بر امامت مولایت حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه خردا
 و اقامت نیست نه بخیر و مقوم و نه جزو کمال و قصد خیریت نیز نگردد و آن بگوید بقصد
 استحباب آن من نفسی خصوم بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعضی گفته اند که

ملاحظه شود که در هر شتی چهل هزار هزار الطافه باشد
 که در هر الطاقی چهل هزار هزار شرف باشد

که اگر یک دفعه بگوید بهتر است بجهت آنکه شائبه خبریت در آن کمتر است بلکه اگر در اول نیت
 اذان قصد گفتن این شهادت را داشته باشد بعنوان خبریت بدعت و حرام است و اذان
 بلا باطلست بلکه بعضی حکم بطلان اذان نمودند و روشی که قصد خبریت نماید هر چند قصد
 خبریت در وقت گفتن آن یا قبل از آن نماید نه در اول اذان و مخصوص است استحباب
 اذان و اقامت بیومی و جمعه و برای غیر یومی و جمعه شروع نیست چه واجب باشد
 چه مستحب لکن مستحب است در سایر نمازها نیز یکجا بجاست شود یا بطلاق نماز حق بفراده
 و مخصوص نماز عیدین و آیات و طلب باران و نماز میت اینکه سه دفعه قبل از شروع نماز
 بگوید الصلوة برفع هر سه یا بنصب هر سه یا بوقت هر سه یا مختلف یا بلا خطه استقاط هر سه
 وصل و حال صل و با هزار از وقف بیک حرکت و وقف بهتر است و با آنکه اذان حق و بقیه
 بر دو قسم است اول اذان اعلامیه مقصود از او مجروح اعلام بدخول وقت نماز می باشد
 نه ادراک فضیلت نماز و معلوم است که این اذان جایز نیست قبل از دخول وقت اگر چه
 و مخصوص نماز صبح نیست و آورده شده بتقدیم اذان و غیره مبارک رمضان یا مدغم
 بجهت بیدار شدن خفقان و مهیا شدن ایشان برای نماز صبح و لکن بعد از وقت
 مستحب است دوباره اذان گفتن غیر مؤذن اول یا همان مؤذن و احتمال آنکه این اذان
 صبح نباشد خلاف ظاهر از اخبار و فتاوی می باشد و بعضی این قسم اذان را داخل عبادت
 محصنه نمیدانند بلکه حکم کرده اند بجز از یاد حق و تقصیر در فقرات آن و تبدیل فقرات
 و غلط خواندن و جواز اخراج آن و این حکم خالی از اشکال نیست و بعضی اذان بر
 نماز یومی پس مقصود با اتصاله از اذان و چیزی است یکی اعلام بدخول وقت و دیگر
 ادای نماز بر وجه کمال و این هر دو عبادت است حتی قسم اول علی الاحوط لایمکن مقصود
 از قسم اول حاصل است با اذان فاسد یا غلط بخلاف قسم ثانی پس جایز نیست اخراج
 حق با اذان اعلامی علی الاحوط و مشروط است در صحت اذان و اقامت و اکتفا با آن
 در جماعت و فردا در چند چیز است اول نیت قربت و استقامت و تعیین در فضول
 مشترکه بلکه تعیین نماز در جایگاه و در نصف نماز در وقت باشد بلکه اگر تعیین کرده
 و لکن عدول از آن نماز بنماز دیگر کرده یا آنکه برای نماز گفته که فاسد بوده یا فاسد کرده
 و اراده غیر از آن نماز نموده یا عاده نماید علی الاحوط پس اگر در نماز اذان و اقامت نماز

معین نگرد و بعد از آن معین کند خلاف احتیاط است قصد اجرت در اذان برای نماز در مسجد
و جامع و نحو آن سبب بطلان اذان است همچنین در اذان اعلامی علی الاحوط چنانچه صحیح است
اذان و اقامت سکران و هر کسیکه بجهت قصد باشد و قصد ریاء و قصد در اثنای اذان و اقامت
نیز باعث بطلان میشود بلکه موجب اعاده می شود و کفایت نمیکند اعاده همان فقره که ریاء و
در آن فقره نموده بخلاف مجرد قصد قطع اذان و اقامت ضرر ندارد و آنکه فقرات اذان
و اقامت را بقصد قطع گفته که خالی از قصد اذان و اقامت نگفته باشد و اگر در اثنای اذان
و اقامت مرتد شود و بعد از آن رجوع کند بجهت حق احوط استیفاء قوی عدم استیفاء
می باشد و نوم و غناء و سکوت و تکلم در اثنای اذان نیز ضرر ندارد مگر از جهت قصد الموالاة
و نحو آن همچنین در اقامت مگر در نوم و غناء بالنسبه باقامت که محل بطهارة معتبره و در
اقامت است و شرط بودن طهارت در خصوص اقامت احوط است چنانچه می آید از
و بلیغ شرط نیست در اذان بلکه تمیز شرط است پس اذان میسر صحیح است حتی برای حاجات
دو یک عقل در حق اذان حتی در اذان اعلامی بجهت اسلام و نوم شرط نبودن اسلام
در اذان بجهت حصول اسلام بشهادتین ضعیف است زیرا که مجرد گفتن شهادتین
بعدن قصد شهادة سبب حکم باسلام نمی شود مثل نماز و شهادت نماز یا اینکه بعد از فراغ از
شهادتین حکم باسلام می شود نه بحد شروع چنانچه بیان حق در اذان اعلامی
علی الاحوط پس اگر اقتدا کند از جهت خوف بیکه قابل اقتدا نیست بجهت فقدان
و نحو آن باید اذان و اقامت اخذ بگوید حتی آنکه اگر خوف فوت اقتدا و نرسیدن بوقت
در نماز داشته باشد اقتضا کند بر او بگیرد و قدامت الصلوة پنجم سوالات که فصل
زیادی باین فقرات اذان و اقامت حاصل نشود بطوریکه باعث محصورت اذان یا اقامت
شود ششتری ترتیب میان اذان و اقامت و فصول هر یک و اگر خلاف ترتیب یاد
عنوانید بخوبی که ترتیب حاصل شود مثل اینکه اگر اقامت را پیش از اذان گفته باشد قاصد
تهایر اعاده نماید و همچنین در فصول اذان و اقامت مگر بافتد الموالاة که مشأ اعاده همه
میشود و از بعضی ظاهر میشود که اگر کسی سهواً اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان نماید
و متذکر آن شود بطریق اولی هفتگی آنکه گویند اذان و اقامت مرد باشد نه زن اگر
مردی بختی بخواهد باذان و اقامت او گفتا کنند پس اذان و اقامت زن باعث سقوط

ترتیب
بر اقامت
چون ترتیب
در اذان و اقامت
و با تمام اجزای آن
اقتدا نماید همچنانکه
اقامت

سقوط اذان و اقامه مرد نمی شود مگر آنکه از نماز محارم باشد بلی اذان زن برای زن صحیح است
 صورتش در اذان و اقامه مرد نامحرم نشود بلکه اگر هم بشنود ضرر ندارد علی الاقوی مخصوص
 اگر زن علم بوجود اجنبی نداشته باشد و مخصوص اگر زن پریا باشد که از سماع صوت اولت
 حاصل نشود بلکه اگر هم لذت حاصل شود و بلکه اگر بقصد شنوایان باجنبی هم بگوید علی الاقوی
 بلی اگر بقصد شنوایان باشد از اجنبی بگوید در این وقت آن اذان صحیح نیست بلکه حرام است
 هر چند برای جماعت زنها باشد و لکن احوط عدم اکتفا باذان و اقامه زن است مطلقا در حق غیر زن
 هشتم آنکه برای نماز یا اعلام بدخول وقت نماز باشد نه از برای سایر غایات مشروط
 مثل اذان و عقب مسافر یا اذان در گوشه است و اقامت در گوشه چپ مولود تازه
 یا بر گوش کسیکه چهل روز گذشت و گوشت نخورده یا در گوش کسیکه سو خلق پیدا کرده
 یکسکه در بیان هولناک اهل گم کرده که درین موارد برای نماز یومیه باین اذان و اقامت
 اکتفا نمودن مشکل است هر چند فی نفسه صحیح است نهم آنکه وقت و ساعت نماز یا اذان
 و اقامه را داشته باشد و الا حرام است یکم اگر تعارض کند اذان و اقامت با سایر
 مسجات داخله و نماز مثل قنوت و خوان و تکبیر و نیست ترجیح اذان و اقامت بر آنها
 دهم آنکه بعد از دخول وقت باشد مگر اذان صبح چنانچه گذشت و مگر بالنسبه نماز یکم
 پیش از وقت اعتقاد دخول وقت شروع نموده و قبل از فراغ اذان وقت نماز داخل
 شده یا از دهم آنکه برای نماز یومیه باشد حتی جمعه پس بلی غیر یومیه حتی عیدین و
 نافله هر چند واجب شده باشد بنذر و خوان حرام و باطل است که از دهم آنکه
 بقراءت صحیح و قواعد عربیه باشد حتی الف الله اکبر را قطع نماید و وصل نکند و اطلاق این
 شرط محل عمل است بالنسبه یکم که قادر بر آراء حروف آن خارج نباشد پس اذان
 غیر قادر بر آراء حروف از خارج صحیح است و کافیست مخصوص در اذان اعلامی چنانچه در
 حدیث است که سین بلال عند الله شین و همچنین محل عمل است عدم جواز حذف بعض
 الله اکبر در حال وصل مخصوص ترکیب است بعد از تکبیر اول سین دهم عاتقون که عتاد و عتاد
 نیز است از عتاد و غیر عبادات چنانچه دهم متصل ساختن اذان و اقامت اینها را
 عرفی در اذان و اقامت نماز بخلاف اذان اعلامی شیخ استاد صاحب جواهر الکلام علی
 مقامه و دیگران شرط کرده اند در اذان اعلامی عدم تأخیر از اول وقت بخلاف اذان

برای نماز که مؤخر میشود و تاخیر در آن نماز و این هم محل تامل است بجهت آنکه اقوی جمله تاخیر اذان
اعلامی است بر فرض احتیاج با اعلام مثل روزی که همه خوابیده بودند و مطلع شده اند
وقت باره ای عوام تاخیر از احتیاج اذان اعلامی با عدم احتیاج باین باره و اذان گفتن بقصد
اعلام محل اشکال است بر چند حکم بعد از این نیز مشکل است بجهت عدم انحصار حکمت اذان اعلامی
مخصوص اعلام و الا تعدد مؤذنین اذان ثانی و ثالث و رابع باید محل اشکال باشد و محلی
اطلاعی نیست بعد بقیه المتیقن میفرماید تا وقت دخول نشود اذان نگویید و وقت فضیلت
اذان میتوان گفت و اگر وقت فضیلت بدرود احوط است که اذان اعلامی را نگویید بلکه
اذان خود را نیز نگویید و گفتا با قیامت کند و بهتر آنست که اذان را در اول وقت بگوید تمام
شد کلام آن بزرگوار بآنچه هم آنکه نام اذان و همچنین تمام اقامه را یک نفس بگوید و تمام کند
و ترسیل بعضی از فقرات آنرا بگوید و بعضی دیگر را کسی دیگر بگوید حرام است علی الاحوط
بر چند حکم بحکم آن خصوص در اذان و خصوص در اعلامی محل تامل است و هرگاه اشخاص
متعدد از اهل جامع خواسته باشند که اذان بگویند برای جامعیت و احده احوط آنست
که بطریق استماع بگویند و بطریق تعاقب تا اینکه امام حاضر شود و ضرر ندارد هر چند بجزایر
جامع نیز قویست و در عکس بر خلاف ممنوع است چنانچه احوط آنست که هرگاه شخصی
اذان گفته است بجهت جامعیتی با اذان صحیح و باره همان مؤذن با عدم عروض مبطل بجهت
حضور امام جامعیت اذان نگویید بلکه دیگر اذان بگوید بلکه بهتر آنست که این مؤذن ثانیه
یا ثالث استماع فصول اذان سابقا تموده باشد بلکه بعضی از اهل علم و سادات اعلی الله مقامه
تقریر فرموده اند که اذان متعدد از مؤذن واحد بدون عروض مبطل جایز نیست مثل آنکه مؤذن
اذان گفت با اذان صحیح و ثانیاً همان مؤذن بدون عروض امریکه مبطل آن اذان بوده
باشد تا بان اذان نماید مثل آنکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر کنند همان مؤذن شروع
نماید با اذان دیگر تا امام حاضر شود و ظاهر آنست که جایز نبوده باشد بلی هرگاه مقتضای عاده عاری
شود آن از محل کلام خارج خواهد بود بلکه اگر مؤذن جامعیت اذان یا اقامت گفت و امام
فرستاده امام جامعیت گفتا بان اذان و اقامت نکند بلکه باید خود امام بجهت ادرک فضیلت
اذان یا اقامه بگوید یا آنکه دیگر را امر کنند با اذان یا اقامه بلکه گفتا کردن اهل جامعیت با اذان
مؤذن و امام آن بشرط است علی الاحوط که آن مؤذن و مقیم مرید نماز در همان مکان

مکان باشد بلکه باید مرد جماعت نیز باشد بلکه مرد میان جماعت باشد نه جماعت دیگر بلکه سبب
 است برای مقیم جماعت آنکه در اقامت گفتن اذان مالم بگوید و خود سه اقامت بگوید و بخلاف
 اذان که حاجت باذن امام ندارد و شرط است در خصوص اقامت علاوه بر مذکور است
 اینکه اقامت بعد از اذان بگوید و با طهارت از حدث باشد بلکه از خبث نیز طاهر باشد
 و در حال اقامت رو بقبله باشد و ایستاده باشد بلکه مستفاد از بعض اخبار نیست که جمیع
 شرایط و موانع نماز را قاطب ملاحظه نماید که وارد است که الاقامه من الصلوة و لکن در غیر
 ترتیب از شرطی که مذکور شد تامل است و عدم شرط اقوی است پس اگر در اثنای
 اقامت یا در اثنای نماز حدثه صادر شده باطل نمی شود اقامه تمام میکند اقامه بعد از وضو
 یا غسل اگر آنکه مولاة بهم خورده باشد و همچنین باطل نمیشود و بی حکم مکرر است حکم مکرر
 بجهت اصل نماز یا بجهت صفی شخص امام و ترجیح آن و شهادت اولیای اهل بیت
 بعد از اقامت مثل تکلم نیست و حکم بکراهت چنانچه ظاهر حدیث است بدانکه تکلم بعد از
 فراغ از اذان و قبل از شروع با اقامت مکروه نیست مگر در نماز صبح و بدانکه کراهت تکلم
 بعد از اقامت مخصوص مقیم نیست بلکه ثابت است برای هر که از اهل جماعت باشد
 و بدانکه حکم در اذان باعث استحباب اعاده آن نمی شود و بدانکه استحبات اذان بسیار
 است اولی در اول وقت اذان گفتن و یکی رو بقبله بودن بلکه بعضی واجب
 دانسته اند پس باید گفتن مع حق مرد و هر سه در حق زن حکام کشیدن آواز بهر
 قدریکه تعب نیست پس بعد از غایت بعد از اذان گفتن که باعث رفع فقر و مرض و عطا
 اولاد بسیار میباشد ششینی با طهارت بودن هفتی ایستاده گفتن بلکه بعضی واجب
 دانسته اند هشتی بنیاد بودن نهم در جا بلند ایستادن دهم دو انگشت در گوش
 گذاشتن یازدهمی حرف آخر فصل را ساکن کردن دوازدهم در آخر هر فصل
 سکوت تطیل نمودن سیزدهمی وقت بشناختن چهاردهمی خوش آواز و عادل
 و عارف بسائل اذان بودن پانزدهمی محل وثوق و اطمینان بودن شانزدهم
 صلوات فرستادن در وقت نام بردن و شنیدن هم یغیر بر بعضی واجب دانسته اند
 سیم و اقوی استحباب آنست هفدهم اظهار نمودن حرفهای در امتداد و شهادت و صلوة
 و اظهار عا در فلاح عجمی حکایت اذانترا آهسته بلند نمودن هر چند بیت الحلا باشد

در این کتاب
مجموعه کتب
مکتوبه

بدون تبدیل حیلات بلا حول الا بقوه العالی العظیم هر چند در نماز باشد و لکن با تبدیل
به وقت مرقوم هر چند احوط ترک حکایت است مخصوص در نماز و جب مخصوص در اثنای
قراءت و از بعضی ظاهر میشود جواز قطع نماز و قطع قراءت بجهت حکایت اذان و احوط عدم
ارتکاب قطع است مطلقا قطع نماز و ظاهر آنست که استحباب حکایت مشروط است
باینکه اذان بر وجه شروع باشد نه حرام و اینکه فاصله زیاد نشود مابین حکایت حکایت کنند
و اذان مؤذن یا قامت و بهتر آنست که بعد از فراغ مؤذن از فقرات حکایت کند نه با او
هر چند ظاهر جواز هر دو میباشد چنانچه ظاهر استحباب حکایت است حتی در اذان و حتی
در اقامه هر چند غلط گفته شوند و در بعضی عاده اذان صبح چنانچه گذشت بیست و یکم
بعد از فراغ از هر یک حی علی الصلوة و حی علی الافلاح گوید لا حول و لا قوه الا بالله
بیست و یکم بعد از فراغ از حی علی خیر العمل گوید یا آل محمد خیر الیه بیست و یکم
تثانی و اقامه اذان گفتن بخلاف قامت که تعجیل در او مستحب است بدانکه این سخنان هر چند
راجع به مؤذن می باشد و لکن مقصود وقوع اذان است بر وجه کمال و سبب تعیین مؤذن
می نماید نیز فراغات جمله ازین سخنان را نماید مثل عادل و عارف و بصیر باوقات هر چند ظاهر
آنست که در حق کور و کر یا بصوت نیز استحباب گفتن اذان و اکتفا بان حتی در جماعت
ضرر ندارد و کلمات اذان بسیار است اقل حرف زدن در اثنای اذان و قیام
سکوت طویل نمودن بنحویکه موالات بهم نخورد یا بخورد و سببی در اثنای اذان التفات
براست و جب نمودن تمام بدن بلکه بوجه تنهایی علی الاحوط چنانکه زیاد برود و تنه
گفتن شهادتین بجهت تنبیه اعلام مصلحتین همچنین است زیاده نمودن سایر فقرات
از این قصید چنانکه گفتن اذان در راه رفتن ششم سوره اذان گفتن و بدانکه
مستحب است که مابین اذان و اقامت فاصله قرار دهد بدو رکعت نماز یا یک سجده یا یک
نشستن یا یکایم بر پشتن بسوی قبله یا گفتن سبحان الله یا الحمد لله یا ایه و بعضی
در اذان و اقامه از مغرب فصل بدو رکعت و سجده راست نه چنانکه مخصوص
بکام بر پشتن و نفس کشیدن را دانسته اند و بعضی نشستن سنت دانسته اند و در حدیث
است که ثواب نشستن میان اذان و اقامه نماز مغرب مثل ثواب کسی است که بخون خود
تخلیه شود باشد در راه خدا و بدانکه ساقط میشود اذان تنها یا اقامه تنها یا هر دو و در حدیث

در اقامه اذان

موضع اول آنکه اگر کسی شنیده باشد اذان یا اقامه یا هر دو را تمام یا با آنکه حکایت کرده باشد
چه اذان اعلامی باشد یا آنکه اذان برای نماز باشد چه از امام شنیده باشد یا از مأموم یا از
مسافر چه از یک نفر چه از متعدد چه بنحوی سماع باشد یا استماع و بعضی شرط کرده اند آنکه
سماع اذان و اقامه لازم نماز اول باشد آنکه تازه قصد نماز کرده باشد بلکه شرط کرده اند
که بجهان و صف که از اول یاوی بوده باقی بوده باشد و عدول نکند اذان قصد گر آنیکه
عدول کند از اقوی باضعف که عدول کند از طاعت بفرادی نه عکس آن بلکه شرط کرده
است که سماع اذان با مؤذن برای نماز متحد القصد باشد آنکه مثلاً اذان برای نماز
ظهر باشد و آنکس آن کند و نماز عصر بلکه شرط کرده است که سماع اذان برای نماز
توضا نبوده باشد و مراعات این شرط و احتوط است و سماع اذان زن محرم یا حکایت آن
نیز باعث سقوط میشود بلکه احتمال سقوط و سماع اذان زن نامحرم و همچنین حکایت
آن نیز خالی از قوت نیست خصوص آنیکه در صوتش لذتی نباشد بلی سماع و استماع و
حکایت اذان زن نامحرم که صوتش باعث لذت شود باعث سقوط نمی شود و علی الاحوط
چنانچه سماع و استماع و حکایت اذان و اقامه حرام باعث سقوط نمی شود و اگر سماع بعضی
از فقرات یا حکایت آن نموده و بعضی دیگر را خود تمام کرده ضرر ندارد و کافی است در سقوط
و شرط است علاوه بر صحت اذان و اقامه عدم فصل غرضی مابین سماع اذان و اقامت
و نماز متعین چنانچه شرط است که آن اذان سموع برای غیر اعلامی و نماز نباشد مثل اذان
در شب سراف و در گوشه و در خواب و در وقت غیبت اذان عصر در یوم جمعه هر چند نماز
جمعه را در یوم جمعه نکرده و نماز ظهر را کرده باشد پس اذان عصر در یوم عرفه از برای حاج
یا عمر چه تمام اذان عشا از برای حاج و در وقت پنجشنبه اذان برای نماز ثانی از هر که جمع
کند با استحباب جمع در یوم عرفه و در وقت و جمعه و مستحاضه و سکس یا با عدم استحباب
جمع هر جمع کند در وقت فضیلت صلوة اولی یا نه و ظاهر آنست که تعقیب قصیر مثل
تسبیح فاطمه بر آه منافعی صدق جمع نیست بخلاف نافله حتی دو رکعت آنکه منافعی
صدق جمع است از قرآنیکه بعضی تصریح کرده اند هر چند خالی از اتم نیست و ظاهر آنست
که آنرا آنیکه در حال جمع میگوید یا برای نماز اول است چه جمع در وقت نماز اول باشد
یا نه و از بعضی ظاهر می شود که اگر در وقت نماز اول باشد اذان برای نماز اول است و اگر

وقت نماز ثانی باشد اذان نیازی ثانی است و مستند این معلوم نیست و بهتر آنست که
 در اذان قصد واقع نماید ششم از برای نماز قضا بالنسبه بیکه اراده قضا نمودن
 نمازهای خود داشته باشد و مجلس واحد در این وقت برای نماز اول اذان و اقامه هر دو میگوید
 و برای نماز بعد با قامة نهما اقتضار میکند و سورتیکه قضا از خود باشد و اگر از غیر باشد این حکم
 خالی از اشکال نیست خصوص اگر قوت از غیر بخوبی نباشد هر چند الحاق قوت هفتم
 از یکیکه وارد مکان شده که در او نماز جماعت اقامت شده و همچنین از یکیکه حاضر بوده
 و آن مکان و لکن اقتضا نموده که در آنجا اذان و اقامت از هر دو ساقط است چه بجماعت
 بکند یا بفراوی بجمعه شرط اول آنکه آن نماز و آن جماعت معلوم الفساد نباشد بلی کافی است
 حل بر صحت نماز و جماعت در مجهول الحال و اگر امام فاسق باشد باعتقاد آن شخص که وارد
 بر آن جماعت شد و لکن احتمال بدیده که اهل آن جماعت باعتقاد عدالت اقتضا کردند اعتبار
 بر آن جماعت کنند و سقوط اذان و اقامت در یکیم آنکه معلوم نباشد و جماعت اول
 ترک اذان و اقامت یکی مجروح احتمال گفتن اذان و اقامت کافیست پس جماعت
 ثانیه بعد از تفرق جماعت اولی بالمره باعث سقوط اذان و اقامه ثالثه و رابعه نخواهد
 شد سبب آنکه آن جماعت در مسجد باشد و در غیر مسجد این حکم ثابت نیست هر چند محل
 الحاق نمودن غیر مسجد است مسجد چهارم آنکه دو مکان نباشد پس دو مسجد
 یا دو مکان عرفا این حکم جاری نمی شود هر چند صدای مؤذن آن مکان برسد و حرم و مسجد
 هر چند یک مکان حساب می شود عرفا و لکن در پشت بام مسجد بالنسبه بصحن آن و
 حرم بسیار بزرگ مثل حرم حضرت سید الشهدا و روحی له الفداء بالنسبه بیالای سرو این
 پاویست سرو و همچنین مسجد بزرگ که صفه آن یا صحن آن که محاریر شده و داشته
 داشته باشد وحدت مکان محل نامل است پنجم آنکه در آن مسجد یا آن مکان آنکه
 متعدد و رواتب نباشند که یک بعد از دیگر مجتمعاً نماز بخوانند و الا سقوط بالنسبه
 بجماعت ثانیه مثلاً محل اشکال است پس سقوط درین فرض مخصوص است بفراوی
 یا از جماعتیکه واقع شود بر سبیل اتفاق ششمی آنکه آن جماعت در نماز واجب شده
 باشد پس جماعت در مثل صلوة معاده محل اشکال است چه از جماعت بعد از جماعت معاه
 یا فراوی هر چند حکم بالحاق خالی از قوت نیست هفتمی آنکه معلوم باشد که آن نماز یومی

آن

یومیه می باشد پس اگر معلوم باشد که آنجا جماعت غیر یومیه می باشد مثل کسوف و خسوف یا
 آنکه مجهول الحال باشد که نداند یومیه بوده یا نه باعث سقوط اذان و اقامه نمی شود پس
 مجرد ورود بر جماعت باعث سقوط نمی شود بلکه باید علم یومیه بودن نیز داشته باشد
 حتی آنکه متحد باشند و راوا بودن پس قضا بالتبیه یا وایا بعکس یا قضا بقضا
 خصوص اگر قضا یا جمعه غیر باشد حکم بسقوط محل تامل است بلکه اشراط اتحاد و راوا حاکم
 از قوت نیست پس در جماعت ظهر یا عصر سقوط اذان و اقامه عصر و ظهر محل تامل است
 نهی آنکه اذان و اقامت بنزد و بخوان لازم شده باشد و الا سقوط محل تامل است
 و هم آنکه اهل آنجا متفرق شده باشند یا آنکه در حکم متفرق شده باشند که شسته
 باشند لکن مشغول بکار دیگر باشند یا تعقیب بلد اگر یک نفر و صف باقی باشد
 مشغول بتعقیب باشد کافیست در سقوط اذان و اقامه و تفرق از مکان نمازگاه
 و شرط نیست تفرق از مسجد یا از همه بقا و اهل صف بخوستعارف باشد پس اگر
 اهل آنجا جماعت یا بعض آن باشند در مکان صلوة زاید بر متعارف ساقط نمی شود
 اذان و اقامه هر چند مشغول بتعقیب باشند و در هر حال آنکه شروع بجماعت
 کرده باشند هر چند فارغ نشده باشند بلا حوط است که بعد از تمام شدن اذان و اقامت
 هر چند شروع بجماعت نکرده باشند اذان و اقامه نگویید بلکه اگر از اذان تنها فارغ
 شده باشند نه اقامه همان اذان را نگویید علی الاحوط سیزدهم آنکه امام جماعت
 مرد باشد نه زن پس اگر امام جماعت زن باشد اذان و اقامه از مردان ساقط نمی شود
 هر چند بفرادی بخوانند بلکه اگر امام جماعت مرد باشد و مومنین همه زنان باشند نه
 مرد و نه ملحق سقوط محل تامل است بلکه سقوط از جماعت تانبیه اگر زن باشند و چنانکه
 جماعت اولی هم زن باشند نیز محل تامل است چنانچه هم آنکه معلوم نباشد فساد اذان
 و اقامه جماعت اولی یا تکرار همی آنکه فصل عرفی حاصل شده باشد درین اذان و
 اقامه و جماعت یقیناً تمسک عرنا بگویند که جماعت اولی بدون اذان و اقامه واقع شده
 که در اینوقت ساقط نمی شود و هفتم از مواضع سقوط اذان و اقامه اقتدار کردن
 یا ماسیکه مشغول بجماعت می باشد که در اینوقت ماموم اکثرا با اذان و اقامه جماعت حتی
 در غیر مسجد می نماید و هم مسافر و مستحجری که بگفتن اذان و اقامه خوف فوت

آن امر را داشته باشد و گن سقوط در این دو مورد به سه نحو است اول آنکه هر دو را بگوید و لکن قصار
 نماید و جمیع فصول اذان و اقامه یکی از فصول هر دو پس در اینجا سقوط بعضی از اجزای هر دو می
 باشد و همچنین آنکه اذان را باره ترک کند و اقامه را بطریق متعارف بگوید و سبب عکس
 دویم و لکن بهتر است از اول و سیوم بدانکه سقوط اذان و اقامه در حق کسیکه دارد بر
 جماعت بشود بشرط مرتومه بنحو غریمیت می باشد که مشروع نیست و باره اذان و اقامه
 گفتن و قول بجز آن قوی می باشد چنانچه سقوط در حق سافر و مستعجل از باب نصبت
 می باشد که اگر اذان و اقامه بگوید حرام نیست و اما در سایر موارد پس هر چند معکوس است
 و لکن احوط ترک است و بدانکه اگر کسی ترک نماید اذان و اقامه را و داخل نماز شده باشد
 مستحب است که نماز را قطع نماید و حاجت بعدول نباشد یا فرضیه فائده ندارد و لکن قطع شرط
 است بچند شرط اول آنکه ترک هر دو نماید مخصوص اقامه علی الاحوط هر چند ترک اقامه
 بتنهائی ظاهر نیست که مثل ترک هر دو می باشد و دوم آنکه ترک هر دو یا اقامه به تنهایی
 از روی سهو باشد نه عمد سبب آنکه تذکر سهو و کبریت اولی باشد نه بعد از آن چنانکه
 آنکه بکوی نرفته باشد بچند آنکه قطع نماز و تدارک اذان و اقامت مستلزم از کتاب
 محترم نباشد مثل فوة وقت نماز بقطع و اعاده یا ترک شدن محرم از جهت عدم اتمام مکان نماز
 یا لباس یا اعتبار عدم خضت در نماز بعد از آن نماز ششمی آنکه در نماز منفرد باشد نه جماعت
 هفتم آنکه بعد از تذکر فورا قطع نماید و اگر چنانچه بعد از تذکر متدشود و در قطع نماز یا عازم نماز
 قطع شود و بعد پشیمان شود و بگذرد و از آنکه منافی تجمل باشد در این وقت قطع نماید
 هر چند اشراط باین دو شرط محل اتم است هشتم آنکه سهو در تمام اذان و اقامت
 باشد و اما اگر سهو بعضی از اجزای اذان و اقامه نماید یا آنکه سهو بعضی از شرط این
 نماید پس بجز قطع بپایان متروم اتم است و بهتر آنست که قبل از قطع نماز بگوید
 السَّلامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهَا و اما اعاده نماز بر اثر
 ترک اذان و اقامه پس آن محل اشکالست و احوط ترک است هر چند بجز اعاده خالی از
 قوت نیست در این مورد بلکه در هر مورد یک اعاده نماز بجهت تدارک نافات و ادا
 آن بوجه کمال شود و الله العالم فصل اقل در قیام است و مراد از قیام ایستادن
 عرفی است و شرط است در حصول قیام مطلوب در صلوة چند چیز اول آنکه قیام

قیام بخواب اعتدال باشد که کجی در جانبین پشت سایر اعضا حاصل نشود یکی کج نمودن
 گردن و سر نیز انداختن ضرر ندارد پس معتبر در قیام قیام تمام است و معظم اعضا و دوای
 استقلال یعنی تکیه بر چیز کف نیست بلکه اگر بر داشته شود بیفتد و برای مرض غیر او
 بر قیام با مله تکیه کردن مقدم است بر نشستن راست نشستن مقدم است بر خم بودن
 و حال نشستن اگر از مطلق نشستن عاجز باشد بخوابد پهلوی راست و در صورت عجز
 از این پهلوی به پهلوی چپ اگر از این هم عاجز باشد بر پشت بخوابد مثل خوابیدن مختصر که کف
 بر دو پا و او رو قبلیه باشد سببی بر دو پا ایستادن بطریق متعارف نه پاشنه پایا
 انگشتان و نخوان نمی شمر نیست که اعتماد بر تمام باطن قدین نماید بلکه جایز است
 که اعتماد بیک پا کند و آنچه لازم است وقوف بقدمین است نه اعتماد بر دو پا با تسویه یا علی
 الاختلاف هر چند احوط است چنانچه احوط از آن تسویه بر دو پا است در القاء سنگینه بدن
 و اعتماد بان خصوص نماز که قیامش طولانی نباشد چه تمام آنکه چهار بسیار دور نگذارد
 که از ایستادن متعارف بیرون رود پنجم استقرار که راه زود نشستن طمانینه که معظم
 اجزای بدن حرکت نکند بلکه هرگاه متعذر شود قیام تمام در جمیع احوال نماز آنکه فائز
 بقیامیکه بصورت رکوع باشد و اگر اینهم ممکن نشود هر چند تکیه دادن باشد در این وقت
 نشسته نماز بخواند و اگر ممکن باشد قیام در بعضی از احوال نماز نه همه آن ترک نکند نماز
 حتی آنکه اگر نشسته نماز بخواند از جهت مرض و نخوان و لکن مخصوص قنوت و سوره مثل
 یا بعضی آن یا قبل از رکوع قادر بر قیام شود و حجب است قیام و اگر امر و اثر شود باین قیام
 و نماز با عدم استقرار نشسته نماز خواندن با استقرار ظاهر نیست که نشسته مقدم است
فصل دوم در نیت است بدانکه نیت عبارتست از ادعای باعث و محرک
 عمل که و امیدارد آن را بکردن آن عمل و لازم نیست بدل گذاردن یا بزبان آوردن
 این و لازم است در آن تعیین فعل اگر مشترک باشد و لابد است قصد قربت و قصد
 وجوب در واجب استحب و استحباب و اداء وقت و قضاء در خارج وقت و غیر اینها
 از چیزهاییکه تعیین فعل موقوف بان نباشد ضروریست هر چند احوط است و قصد قصر
 یا تمام نیز ضروریست هر چند در جائی باشد که مختار است میان قصر و تمام بلکه همین قدر
 اگر تعیین کند که نماز هر سیکل لازم کافیست و بشهاد اول که رسید اگر میخواهد که قصر نماید

سلام گوید و اگر نمیخواهد دو رکعت دیگر اضافه کند بلکه اگر قصد قصر کند می تواند که عدد دل
 کند و تمام کند یا بالعکس بلکه اگر قصد قصر کرد و سهواً تمام کرد یا بالعکس ضرر ندارد بلکه همچنین
 حکم در دو رکعت آخر که خیر است باین تسبیحات اربعه و حمد که اگر قصد حمد را داشت و سهواً
 تسبیح اربعه خواند یا بالعکس ضرر ندارد و نیت شرط حاجت نبخورد و در فصل سیم
 و تکیه الاحرام است آن واجب رکن است و هشت امر در آن واجب است اول
 بمقطعه عربی گفتن و یکی متعارف نیست گفتن تسبیحاً لفظاً که باین ترتیب مذکور با
 مولایه گفتن که در میان حروف کلمات فاصله قرار ندهند چه کام همزه اکبر را و حمل نکردن
 و همچنین همزه الله را احتیاطاً پنجم خواندن اگر چه خوب نباشد و همچنین گوید که خود نیز
 نشنود که از تکلم خارج شود ششمی حروفش را از مخارج ادا کردن هفتمی خصوصاً
 الله که گفتن عوض از الله اعظم مثلاً گفتن هشتمی جمع خواندن بخوبی که در قرائت
 حمد می آید فصل چهارم در قرائت است بدانکه واجب خواندن حمد و سوره تمام با
 بسم الله در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و در یک رکعت آخر مغرب
 و در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی مختار است در خواندن حمد تنها بدون سوره و خواندن
 تسبیح اربعه بکن خواندن تسبیحات افضل است نظم و تسبیحات یک مرتبه واجب است
 و دو مرتبه دیگر مستحب است و احوط عدم ترک دو مرتبه دیگر است لکن بقصد قربت مطلقه
 نه بقصد وجوب صورت تسبیحات اربعه واجب نیست سبحان الله و الحمد لله
 ولا اله الا الله و الله اکبر و بهتر آنست که حمد و سوره را از مثل قرآن و نحو آن
 بخواند بلکه بعضی واجب آنست که از حفظ بخواند نه از قرآن و آن ضعیف است هر چند
 احوط است و وجبات قرائت نیز چند چیز است اول عربی خواندن که ویم ادا
 حروف از مخارج بطوریکه تمیز باین حروف در عرف عرب حاصل شود و زیاده بر این
 لازم نیست سببی صحت الفاظ و اعراب که غلط خواندن بحسب علم لغت و نحو صرف
 و متابعت قرائت سبعة مراعاة قواعد ایشان بالمره لازم نیست مگر آنچه که بحسب علوم
 لازم متقدم غلط باشد بلکه استحسان قواعد قرار در همه جا بدیهه طور معلوم نیست و
 لکن اگر بقواعد قرائت بخواند جایز است چه احوال ترتیب این حمد و سوره و آیات
 و کلمات آن پنجم مولایه عرفیه و الفاظ و آیات باین معنی که فاصله زیاد در میان

میان حروف و کلمات آیات مذکور رشته و نظم قرائت بهم بخورد شش تعیین سوره قبل
 از شروع بیک جمله اگر مژده شود که کدام سوره را بخواند و عادت بمنزله تعیین است بلکه در لازم
 بودن تعیین سوره تأمل است لکن احوط تعیین است هفتم چه در نماز صبح و دو رکعت
 اول نماز مغرب و عشاء و خفای در اسو آن گرد نماز جمعه و دو رکعت اول نماز ظهر
 در یوم جمعه که چه در او ضرر ندارد بلکه مستحب است هر چند احوط خفای است چنانچه احوط
 خفای است در سیم الله و رکعت سیم مغرب و رکعت سیم و چهارم عشاء و تنبیه بخوان
 عوض سبجات حمد بخواند و محل چهار خفای حمد و سوره است و در باقی اقوال جهرو
 خفای لازم نیست بلی و خصوصاً سیم الله چه مستحب است هر چند در نماز خفاتی باشد و در
 غیر یومیه مثل خسوف و کسوف غیر آن هیچیک از جهرو و خفای لازم نیست اگر چه چه
 و سوره باشد و کمتر ترجیه بر آنست که کسی که گوشش کز نباشد و در پهلوی نماز گذار باشد
 جوهر صد او بشنود بلکه حق و جهرو و خفای نیست که برف رجوع شود که بگویند آهسته
 یا بلند بخواند و بخیر است زن در مقام جهربین جهرو و خفای اگر صدای او را نامحرم
 نشنود و بدانکه جایز است ترک سوره و چند مواضع اول در نافله صوم حتی نوافل
 یومیه از نماز شب غیره بلی در بعضی از نوافل که سوره خاصه دارد شده ترک سوره
 تناید و یکم در فرضیه از برای مریض سیوم کسی که خوف خروج وقت را داشته
 باشد بشرط آنکه وجوب از مستقر شده باشد توضیح آن آنست که حالت نماز گذار از سببه
 با در آن وقت نماز بر چند قسم است اول آنست که یقین میداند که وقت آنقدر
 دارد که تمام اجزاء نماز و رکعات آنرا در وقت بخواند چه عالم بزیادتی وقت نیز باشد
 یا نه و در این وقت مریض مستدرک سوره اختیار بدون سبب دیگر و یکم آنست که
 وجوب نماز مستقر شده باشد که مکلف از اول امر بداند که از اول وقت مقدار چهار رکعت
 را در ک می نماید و لکن بدون سوره در رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو و بعد از سقط تکلیف
 مثل جنون یا حیض یا موت یا عجز یا عارض می شود و در این وقت آواز نماز و قضای
 آن بر فرض فوت آواز هیچیک لازم نیست علی الاقوی بلکه شروع در نماز بقصد
 وجوب شروع نیست بلی مضایقه از آواز نماز یا قضا بقصد احتیاط و احتمال مطلوبیت
 ندایم سببی آنست که وجوب نماز نیز مستقر شده که مکلف جامع اکثر تکلیف

نموده و نشکرده و وقت و بعد از اجتماع شرایط تکلیف از وقت و رک تموده و مقدار رک کفایت
 یک رکعت با نماز بدون سوره می نماید در این قسم بعضی از اعیان علماء فرض فرموده اند که ظاهر
 نیست که این مقدار کفایت میکند و حکم ثبوت تکلیف بنابر پس لازم است که ائیان بنابر نماید
 با اقتضای آن سجد و ترک سوره جایز بلکه متعین است و لکن ثبوت وجوب نماز بنابر مقدار رک
 تامل می باشد بلکه شریعت او با اقتضای فرض فوت نماز بقصد وجوب نیز محل اشکال
 می باشد بلی مضائقه نیست از او با اقتضای قصد احتیاط چه تمام مثل سیوم می باشد
 مگر وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره را دارد و چنین حال جایز است
 اقتضای سجد و جمال تعین وجوب قراءت سوره نیز می رود و جهت ملاحظه اینکه در یک رکعت
 از نماز بمنزله در یک تمام نماز می باشد چنانچه جمال تعین سقوط قراءت سوره نیز می رود و جهت
 ملاحظه اینکه اگر سوره را بخواند بعضی از اجزاء نماز در خارج وقت واقع می شود و ائیان
 سایر اجزاء و وقت اهم می باشد از وقوع سوره در وقت و لکن اقوی جواز ترک قراءت سوره
 می باشد نه حرمت قراءت آن و نه وجوب قراءت آن و همچنین اگر بدانند که وقت باقی وسعت
 پنج رکعت یا شش رکعت یا هفت رکعت را داشته باشد پنجم آنست که وجوب نماز مستقر
 شده است و لکن غفلة یا بسبب اعتماد بر وسعت وقت تاخیر نموده و قتیکه ملتفت شد ظاهر
 شد بر تکلف که وقت وسعت قراءت حمد و سوره هر دو را ندارد و اینچنین بعضی از اعیان علماء
 مائل قسم سیوم و چهارم قرار داده اند و فرموده اند که اگر باقی از وقت کفایت یک رکعت بدون
 سوره نماید ائیان بنابر با اقتضای سجد جایز بل متعین است لکن در رکعت اولی و اما در رکعت
 ثانیه پس با اقتضای سجد جایز نیست بلکه قراءت سوره بعد از نماز واجب است و اگر وقت باقی
 کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید ظاهر آنست که اقتضای سجد و ترک سوره در هر دو رکعت
 جایز نبوده باشد و لکن مختار بنابر ملاحظه حکم سیوم و چهارم معلوم شد که بقاء وقت در سیوم
 محل تامل است در چهارم حکم بخوار ترک سوره هم است و حکم قسم پنجم نیز جواز ترک سوره است
 در هر دو فرض چه وقت باقی وسعت یک رکعت به نهائی را داشته باشد یا زیاده بر آن
 داشته باشد چه ترک سوره در رکعت اولی باشد یا در رکعت ثانیه شمی آنکه عمدتا تاخیر نماز
 نموده تا سجد نکند و در این صورت همان بزرگوار نیز فرموده اند که ظاهر نیست که در تاخیر اثم و اقتضا
 سجد و ترک سوره در حق او جایز نبوده باشد در هیچیک از رکعتین بلکه نماز او در چنین صورت قضا

قضا است تا اگر آن باجمد و سوره در کعبه بنجلاده و توبه لازمست و لکن مختار نیست که اگر عذر تاخیر
 نماز نمود تا اینکه از وقت بمقدار یک رکعت بے سوره را در کعبه نموده و درین وقت اقوی آنست
 که نماز قضا شد و لکن احوط آنست که بقصد قربت مطلقه بدون تعرض ادا و قضا نماز را بجا
 آورد و اما اگر در یک رکعت یا سوره یا دو رکعت را نموده نماز او قضا نمی شود و اگر تاخیر نماید
 گناه کار خواهد بود بلکه اگر خلاف احتیاط بنویسد میگفتم که تاخیر نماز عدا تا باین حد جایز نیست و در این
 تاخیر نیز اثم نیست بلی در این فرض که در یک رکعت یا سوره را نموده مختار است که سوره را
 بخواند یا ترک کند و ترک سوره لازم نیست **تلف** نمی آنست که وجوب نماز مستقر شده
 و تاخیر محرم شده لکن یقین نداشته باشد بخرج وقت و لکن خوف داشته باشد که اگر قرائت
 سوره نماید وقت ضایعتر از یک رکعت باشد یا وقت اختیاری نماز که چهار رکعت باشد از دست
 برود باین معنی که اگر در فرض اول سوره را بخواند در رکعت اولی خوف دارد که وقت نماز بپایان
 از دست برود و اگر سوره را در فرض دوم بخواند در رکعت اولی یا در رکعت ثانیه یا هر دو
 خوف این دارد که اجزا و دیگر نماز مثل رکوع و سجود و تکبیر رکوع و سجود و تشهد و در خارج
 وقت واقع شود اقوی نیز در این قسم جواز ترک سوره است حتی در رکعت ثانیه بلکه اگر بقرائت
 سوره برسد که بعضی از اجزا و نماز عمر در خارج وقت واقع شود باین جایز باشد که ترک سوره
 نماید بقدریکه باعث خوف است و در محلیکه باعث خوف است از رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو
 و ظاهر آنست که ترک سوره کلا یا بعضی از اینصورت لازم نباشد بلکه محصل است در ترک سوره
 کلا یا بعضی از آنکه ترک سوره واجب باشد آن وقت قرائت بعض سوره حرام میباشد
 چه تمام از مواضع ترک سوره نیست که شخص تعجل داشته باشد هر چند بحسب بول و نایب
 باشد بچشم از مواضع ترک سوره آنست که مکلف برسد که اگر سوره را قرائت نماید
 حاجت او یا حاجت برادر مؤمن او فوت شود چه در نماز این خوف عارض شود یا قبل از
 شروع نماز نشسته باشد یا موم برسد که اگر قرائت سوره نماید یا قرائت سوره را تمام
 نماید یا هم رفع پس اندر رکوع نماید که در اینوقت جایز است ترک سوره یا قطع آن **هتکم**
 از موضعیکه ترک سوره جایز است نیست که مکلف گنگ لال باشد که جایز است ترک
 سوره و حق گنگ لال بدانکه جایز است قرائت هر سوره و نماز هر سوره که بسبب قرائت
 او فوت وقت شود یا آنکه سوره عزیم باشد یا آنکه و در توضیحی یا الم تشریح یا الم تشریح

یا آلف باشد که اینها هر یک خبر سوره و بعضی آن میباشند بلی جایز است قرائت مجموع
 هر دو سوره اول و هر دو سوره آخر بسم الله وسط علی الاحوط بلکه احوط ترک خواندن است
 بلکه که هیچیک انتخابند و اگر در نماز واجب یومیه قرائت کند سوره غزیم را بقصد سوره ناز
 پس اگر بعد از قرائت کند بدون سبب نازش باطل می شود و اگر از جهت فراموشی قرائت
 نماید و یا سجده نرسیده که شد ترک نماید آن سوره را و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از قرائت
 این سجده متذکر شود نماز را تمام کند بعد از فراغ نماز فوراً سجده کند و احوط است که در نماز بر
 سجده و سجده تلاوت ایاء نماید و احوط اعاده اصل نماز است و همچنین اگر استماع آیه سجده
 نماید در نماز که در این وقت بعد از فراغ از نماز سجده کند و در ثنای نماز ایاء نماید و اگر سهواً
 قرائت نماید سوره را که اتمام آن باعث فوت وقت صلوة شود قطع نماید آن سوره را
 و بدل کند بسوره که فوت وقت باطل نشود هر چند از نصف گذشته باشد اگر وقت سعت
 سوره کوچک و دهم باشد و اگر وسعت نهم باشد ترک کند سوره قصیره را و قطع کند
 سوره طویل را و نماز را تمام کند و اگر در نافله قرائت سوره غزیم نماید ضرر ندارد و لکن واجب است
 که فوراً سجده نماید و در ثنای نماز بعد از فراغ و اگر نافله واجب شده باشد بنزد و خوان احوط
 است که حکم فرضیه ابرو جاری کند و احوط جتناب نمودن است از قرائت دو سوره تا
 یک سوره تمامه بعضی سوره دیگر بقصد خبریت از بقصد عدول و گاهی واجب شود
 عدول بسبب فراموشی نمودن بعضی از سوره که شروع بآن نموده و جایز است عدول
 از سوره بسوره دیگر پیش از رسیدن بنصف آن مگر سوره قل هو الله احد و قل یا ایها
 الکافرون که عدول از این دو سوره در نماز فرضیه یومیه جایز نیست هر چند بنصف نرسیده باشد
 بلکه بحد شروع لازمست که تمام کند مگر در روز جمعه که جایز است عدول کند از این دو سوره
 بسوره جمعه منافقین بطوریکه در زینیه لهاب مفصلاً ایراد کردیم بدانکه او غام باغنه و بے
 غنه در وقت رسیدن تنوین یا فون کانه بحرف میون و یریلون هیچکدام لازم نیست
 و همچنین قلب خوان از قواعد قرائت اربعه وقف همه جایز است و صحیح است حتی
 آنکه وقف قبیل پیش از نشان صحیح است علی الاقوی پس در مثل اللهم صل علی محمد
 و آل محمد چهار وجه جایز است اظهار تنوین و او غام باغنه و بے غنه و وقف بدانکه
 قطع نموده و در یک حرکت که جایز است چنانکه حرکت و هند انکلمه را تا وقف ب حرکت شود

شود یا آنکه حرکت نهند تا وقف بسکون شود هر چند اجتناب از وقف بجزکت بهتر است
 و اگر قطع نفس نکند از اتصال می نامند و این در کلمه که آخرش ساکن باشد بی اشکال است
 چه همزه وصل بعد از او باشد یا نه و اما در کلمه که آخرش متحرک باشد و حرکت بدو را پس اگر کلمه
 بعد از همزه وصل داشته باشد جایز است وصل بجزکت بشرط آنکه همزه وصل را حذف نمایند
 مثل الحمد لله الحمد لله و اما اگر همزه وصل را حذف نمایند پس اگر فاصله بی الحذف شده است
 باز هم ضرر ندارد و اگر فاصله شده است کلمه بعد که همزه دارد غلط شده است اعاده نماید
 و کلمه پیش از او اعاده ندارد هر چند احوط اعاده است و اما اگر حرکت نهد و تخیل فصل بشود
 هر دو کلمه صحیح است و اگر تخیل فصل نشود اقوی نیز صحت هر دو می باشد و احوط اعاده
 هر دو کلمه می باشد و اگر کلمه بعد از او همزه وصل نداشته باشد پس اگر وصل نماید بجزکت بی
 اشکال ضرر ندارد و اگر وصل نماید بسکون در کلمه متحرک مثل انیکه تعجیل بگوید سبحان الله
 سبحان الله بسکون کلمه لا در آن اشکال است اقوی جواز است و احوط ترک است
فصل پنجم در رکوع است و واجبات رکوع چند چیز است اول خم شدن
 بنحویکه ممکن باشد رسیدن جزوی از باطن انگشتان برانود حق مردان و احوط آنست
 که کف دست برانویسد و زنان رکوع ایشان رسیدن سر انگشتان برانویمی باشد
 و دست برانوگذاشتن واجب نیست مطم و غیره استو الخلقه که دستش بسیار دراز
 یا بسیار کوتاه باشد و خم شدن رجوع به استو الخلقه نماید و اگر نتواند که کعب شود بمقدار
 زانو خم شود بمقدار یکدک ممکن می باشد و اگر نیز چ ممکن نشود یا کند بسرد اگر ممکن نشود ایما
 کند چشم و ظاهر اینست که بدل رکن نیز در حکم رکن است در نماز پس هرگاه خلأ
 بیاورد بر سر نموده و تمام رکوع سهوا بعد از دخول و سجود یا بدل او نماز باطل می شود
 و عود بمناسبت نمی تواند نماید و اگر کسی بحسب ظن یا بجهت مرض یا بجهت پیری منحنی
 شده باشد پس اگر انحناء او کمتر از حد رکوع شرعی باشد بلای رکوع منحنی شود تا بعد
 رکوع شرعی باشد برای رکوع منحنی شود تا بعد رکوع شرعی و اگر بقدر حد رکوع شرعی
 باشد و تمکن باشد از آنکه خارج شود از حد رکوع شرعی که تمکن باشد از کم کردن انحناء
 بنحویکه از رکوع شرعی خارج نشود و میل بقیام نماید یا آنکه خارج نشده میل بقیام نماید
 در اینوقت این تعلیل انحلال لازم است و اگر تمکن ازین نبوده باشد و لکن تمکن ازین

انحاء زیادتر بوده باشد از است که انحاء از جهت رکوع را زیادتر نماید و از رکوع قرار دهد
 و اما اگر ممکن از تعلیل انحاء و کثیر انحاء بهیچ وجه نباشد پس قوی آنست که گفتا کند در تشریح
 قیام و رکوع بقصد و احوط آنست که نماز دیگر بخواند شتل بر ایما و جهت رکوع و پیش از آنکه
 و انحصار حاصل می شود بگفتن یک سیم گیری که سبحان بی العظیم باشد و احوط زیاد نمودن
 و سجده است یا سه صغری در حال اختیار و یک صغری در حال اضطرار و احوط انقصار است
 سبحان الله می باشد مستحب صحیح گفتن ذکر و ادای حروف از خارج نمودن چهار
 کث نمودن و آرام گرفتن از زمین شروع بذکر تا تمام نمودن ذکر واجب پنج هر برداشتن
 ششم است ایستادن هفتم کث نمودن و آرام گرفتن بعد از است شدن
 فصل ششم در سجده است بدانکه در هر رکعت دو سجده واجب است و هر دو با هم
 رکن می باشند یکی تنها و واجب است در سجده بین چند چیز اقل هفت اعضا از پیشین
 گذاردن و آن پیشانی و دو زانو و دو کف دست و دو انگشت بزرگ با بیاض
 بقدر شش کفایت میکند پیشانی نیز بنا بر قوی هر چند بقدر هر احوط و فخر
 و هر طرف از دو انگشت تا که بزرین یکدازد کافیست هر چند که گفتن انگشت با هم احوط
 است و پیشانی سگینی جسم بر همه اعضا انداختن هر چند تفاوت باشد و هر آنکه
 آنقدر خم شود که مساوی شود موضع سجود با موضع ایستادن یا آنکه زیاد بر چهار انگشت
 مضموم باشد تر نباشد زمین غیر ارشید علی الاحوط و همچنین در بنوطه مخصوص رقع
 دلبندی و پستی مواضع پنجگانه دیگر ضرر ندارد و احوط ملاحظه این شرط است در اول صلوة
 و احوط از آن ملاحظه این شرط است بالنسبه به هر دو پا پس گفتا کند بمسایدی بودن موضع
 سجود با یکیا چه مساوی ذکر کردن بیک تبه سبحان رقیق الاعلی باز یادتی و سجده
 علی الاحوط یا سه مرتبه سبحان الله در حال اختیار و یک مرتبه در حال اضطرار بخونیکه در رکوع
 گذشت پنج مرتبه آرام گرفتن از زمین شروع بذکر تا تمام کردن آن ششمی گذشتن
 پیشانی بر خاک یا چیزی که از خاک روئیده باشد و سخیل معدن نشده باشد و خوردنی
 و پوشیدنی نباشد تفصیله که می آید آن هفتمی هر برداشتن و راست نشستن و درنگ
 کردن در نشستن در میان دو سجده هفتمی صحیح گفتن ذکر و ادای حروف از خارج
 نمودن بدانکه اگر کسی از در چشم و غیره عاجز شود از وضع جنبه بر روی زمین و یا صحیح سجود

و همچنین در هر رکعت

یصح التَّسْبُوحُ علی ساقطه نمی شود از اَوَّلِ شَدَن بَعْدِ رُقُود و بلند کردن موضع سجود را تا اینکه
 پیشانی را بر زمین بگذارد با اعتماد و بسیار آنچه واجب است در سجود از طمانینه در حال ذکر و
 گذاشتن باقی سجد را بر زمین و اگر ممکن نشود از خم شدن بالمره اشاره کند بسیار آنچه واجب است
 و بهتر آنست که ترتیب یا نحو آن را با یصح التَّسْبُوحُ علیه یا بر پیشانی بگذارد چنانچه بعضی گفته اند هر چه
 تأمل است چنانچه گذشت و اگر ممکن از اشاره بسیار نیاشد اشاره کند بر چشم و بدانکه سجده
 تلاوت قرآن واجب است و از هر سوره اقرار و فصلت در ترویج و نود و در آخر سوره و نهم
 و در آیه تزلزل تروایست تکبیر و غیر این مواضع واجب نیست و وجوب آن فوریت
 بر تمامی و برستمح بر سامع احوط است بشرط آنکه تمام آیه شنیده باشد یا قرائت تمام آیه
 را کرده باشد و احوط در او مراعات سجده مبلوّه است هر چند اقوی عدم اشتراط قبله و عدم
 اشتراط یصح التَّسْبُوحُ علیه می باشد بلکه اقوی آنست که مواضع هفت گانه دیگر را نیز لازم نیست
 که بر زمین بگذارد و غیر چهره و اگر در آستانه نماز مستحبه آیه سجده را تلاوت نموده سهوا یا
 آنکه استماع نموده سجده نماید و در واجب سجده کند و بعد از نماز سجده نماید چنانچه گذشت
 و اگر مکرر شود سبب سجده را نیز کر نماید و بدانکه اگر در پیشانی او دتل یا زخم دیگر
 و اشت باشد که نتواند پیشانی را بر زمین بگذارد پس اگر دتل جمیع پیشانی را فرو
 گرفته باشد بر زمین را که دکن و پیشانی را در او بگذارد تا آنکه بقیه پیشانی را بر زمین
 واقع شود و اگر تمام پیشانی را دتل فرو گرفته باشد و ممکن باشد گذاشتن تمام پیشانی
 بر زمین هر چند با اعتماد و سنگینی نباشد اگر تهاجیر و وضع نماید و اگر اینهم ممکن نباشد بچین
 خود سجده نماید و احوط آنست که با امکان سجده بر چین راست نماید و چین راست را
 مقدم بر چپ چپ اگر ممکن نشود سجده بر چین است بر چین چپ سجده نماید و اگر
 سجده بر چین ممکن نباشد سجده بر دقن نماید نه بر کف و نه بر انف و بهتر آنست که در وقت
 سجده سویی دقن را جدا نماید تا آنکه بشره دقن بر زمین واقع شود و اگر بعد از سجده بر چین
 یا بر دقن غرضش رفع شود و اگر بعد از ذکر باشد لازم نیست که تدارک نماید سجده بر چهره
 و اگر قبل از ذکر باشد بعضی حکم بوجوب تدارک آن کرده اند و مراعات آن بد نیست که
 تدارک نماید سجده بر چهره اگر قبل از ذکر باشد بعضی حکم بوجوب تدارک آن کرده اند و مراعات
 آن بد نیست هرگاه تدارک بخیر باشد نه بر رفع و اگر سجده بر دقن نیز ممکن نباشد بعضی گفته اند

که ایما نماید و بعضی گفته اند که خم شود و اقرب بمحل سجود نماید و قول سیم شایسته
 شاید که اقرب باشد و اگر هیچ یک ممکن نشود بنشیند و بدل بگذارد و سجده کردن را چنانچه
 هر یک که بآلوه عاجز باشد از افعال نماز او کار نماز را بر زبان جاری کند و افعال را بدل بگذارد
 و الله العالم بدانکه جایز نیست سجده بر چیزیکه از زمین است و نه روئیده از آن مثل
 مو و شمشیر و حری و جلد بلکه جمیع اجزاء حیوان و صدف و مروارید بلکه اگر زمین بسبب استحاله از
 هم زمین بیرون رود جایز نیست سجده بر او مثل طلا و نقره و مس و نیک و عقیق و غیره و فرج
 و الماس بلکه اگر زمین و نبات زمین بسبب آتش استحیل بخاک تر شود و احوط اجتناب
 از کج و پاک مخصوص بعد از سختن بلکه احوط اجتناب است از کل امشی و مرمر و در و سنگ
 چنانچه و سنگ آسیدار مثل کوزه و آجر و سفال و ذغال و اگر روئیدنی باشد و لکن متعارف
 باشد خوردن یا پوشیدن آن پس جایز نیست سجده بر او مثل نان و گندم و جو و میوه و مانند
 پیاز و سبزیها و شتر نیست در ماکول و ملبوس اینکه بالفعل ماکول و ملبوس باشند
 بلکه اگر با دام و زردالو و گرو و فندق و سخا و شکوفه باشند جایز نیست مثل گندم
 که بعد از آن وارد شدن و بریان کردن میخورند و بر چوبه و گدان سجده نمیتوان نمود
 هر چند از تخم جدا شده باشد بلکه احوط اجتناب از قنب می باشد بلی تنباکو و تن و حل
 و ماکول نیستند و اگر در بلدی یا قلمی چیزی ماکول باشد و در بلدی دیگر ماکول نباشد
 نمایند از حتی اهل بلد یکدیگر آن بلد ماکول نیست و اگر چنانچه معاد و متعارف اهل آن
 نباشد بلکه نادیده شود مثل زبان قحط و کرانسه و ادویه در حال مرض پس سجده بر آن
 ضرر ندارد بلی شتر نیست اینکه ماکول بالفعل یا بالقوه باشد پس چیزیکه ماکول بالقوه است
 جایز است سجده بر او و اگر چیزی ماکول بالفعل باشد و لکن مبدل بغير ماکول شود
 مثل پوست خر بره و پوست بادام و برگ مو و سخا و پس قبل از تبدیل جایز نیست
 و بعد از تبدیل جایز است و احوط اجتناب است از پوست گرو و فندق و سخا و
 حتی و رتنی که منفصل شود بلی چوب پنبه و برگ آن و فصل و گاه و ریشه کاسنی چیز نزار
 و اما کاغذ پس سجده بر آن جایز است حتی اگر کاغذ از حریر و سخا باشد هر چند احوط
 بکاغذ است که از ابلج سجده علیه باشد بلکه احوط اجتناب از مطلق کاغذ است بجهت
 آنکه خالی از اک نیست بلکه بر مکتوب از کاغذ سجده کرده است اگر کتابت از چیزی باشد

سجده واجب

نم

باشد که مایض السجود باشد و اگر از مایض السجود باشد و احاطه بکافه نموده باشد و حایل
 بوده باشد پس جایز نیست سجده بر او و بدانکه با امکان سجده بر سه چیز که زمین یا روییده
 شده از زمین و کافه باشد سجده بر غیر این سه چیز جایز نیست و اما اگر از جهت زیادتی حرارت
 یا برودت یا خوف از جانوران زمین و سخنان سبقت تاریکی یا سخنان نتواند که سجده بر زمین
 نماید و ممکن از رفع این موانع نیز نباشد و مایض السجود غیر زمین نیز نداشته باشد سجده بر زمین
 در این فرض ساقط است و لکن نماز و ساقط نیست و بار جواز و ال عذر به تبدیل مکان
 یا بنا بر غلبه بدون رجاء زوال عذر هم احتیاطا نماز را تاخیر نماید تا باخروج وقت و در آخر وقت نماز
 را بجا آورد که اولی خواهد بود بلی و این حال دلیل واضحی بر ترتیب مایض السجود علیقه و کیفیت
 ترتیب نیز نداریم هر چند اگر این طریق عمل نماید شاید اولی باشد که مقدم بر او با امکان سجده
 بر ثوب یافته از قطن و کتان یا خود قطن کتان را هر چند ثوب از غیر باشد که اذن داده باشد
 و هر چند برودت سجده نماید بر بستین و هر چند بلوس نماز گذار نباشد و با عدم امکان
 آن مقدم بر او سجده بر معدنیات و از قبیل فیروزج و آهن و قیر و نحو اینها و با عدم امکان
 آن سجده نماید مثل ابریشم و جامه یافته از ابریشم و نخ و مثال آنها و با عدم امکان آن سجده
 بر پشت است نماید چه پشت دست راست باشد یا پشت دست چپ و بدانکه هرگاه
 ممکن نباشد از سجده مگر بر غیر طاهر سجده ساقط نیست و نماز نیز ساقط نیست و لکن اگر
 آن غیر طاهر متنجس باشد نجس العین سجده بر او نماید علی الاقوی و شرط طهارة در آن حال
 ساقط است نه سجود و از بعضی ظاهر میشود که خم میشود بمقدار یک قدم بجهت سجود شود
 و رساندن جبهه بمحل سجود لازم نیست و از بعضی ظاهر میشود که انباشتن بر روی سجود
 اگر ممکن باشد ایما و بر نماید و الا ایما بر خشم نماید و احوط اتیان بدو نماز بلکه بسه نماز میباشد
 یکی با سجده و یکی با ایما و یکی با انحاء و اگر در حال انحاء و قریب مجلس سجده ایما نماید شاید
 اکمل باشد چنانچه در نظیر این می آید و گذشته و اگر آن غیر طاهر نجس العین باشد بعضی از
 عیان علماء تصریح فرموده که سجود ساقط است و بدل سجود ایما نماید و اولی آنست که
 بگوید که اگر آن نجس العین از نجاسات باشد که معفو در صلوة باشد مثل خون خشک شده
 که از در هم در این وقت جواز سجده بر او خالی از قوت نیست و اگر معفو در نماز نباشد
 و این وقت سقوط سجده خالی از قوت نیست و احوط آنست که چهار نماز نماید یکی با ایما

و یکی او را با آنجا تا قریب بمحل سجود بدون ایاء و یکی با آنجا قریب بمحل سجود با ایاء در
 حال آنجا و یکی با سجده هر چند قوی در وقتیکه نجاست بنحس العین غیر معفوّه باشد گفتا با ایاء
 یا آنجا می باشد و تا بحال این اقسام و احکام در جائی بود که نجاست تعدی نماید یا آنکه تعدی
 نماید و لکن معفوّه باشد و لکن جهیز پیش از سجود و پیش از شروع نماز نجاست شده باشد
 و ممکن از تطهیر نبوده باشد و اما اگر چه ظاهر باشد و نجاست متعدی باشد و معفوّه نیز نباشد
 بعضی از سادات علماء را متعین دانسته اند نماز یا سجود را اگر چه موجب نجاست جهیز بشود و فرمود
 اند که لیل بر جواز عدل از سجود با ایاء در خیالت ظاهر نیست و بعد از آن فرموده اند که اگر در صورت
 ایتیان بدون نماز یا یکی با سجود و دیگری با ایاء بدل سجود شاید باحوط بوده باشد و صلوة
 با ایاء را مقدم بلا در صلوة با سجود و در صورتیکه ممکن از تطهیر جهیز نبوده باشد و اگر ممکن از
 تطهیر باشد نماز با سجده را مقدم بلا در نماز با ایاء تمام شد کلام آن بزرگوار و مختار در این فرض
 سقوط سجده و گفتا نماز یا آنجا یا ایاء در حال آنجا می باشد و حقیقا بطریق است که مذکور نمودیم
 در فرضیکه نجاست غیر متعدی باشد و اگر ممکن نباشد که بر سجده برنجس یا نجس العین سجده نیز قاطع
 نیست و باید که مقدم بلا در سجده برنجس از چند آن متنجس از جهیز است باشد که سجده بر او جایز
 نباشد بشرط آنکه هر دو یکی از نجاست باشد و اما اگر متنجس از بول و مایطه منی و خون و نجس
 باشد و نجس العین از خون خشک شده کمتر از دریم یا بعد از آن یا از برون تویج متنجس بنحس العین
 مرقوم حل اشکال می باشد و اگر امر وار شود میان سجده برنجس یا محل طاهر که بلندتر از
 چهار انگشت یا محل است طاهر که زیاده بر چهار انگشت کوه باشد و در نیست که ترجیح بریم
 محل طاهر از خصوص آن که کوه باشد و حقیقا بدون نماز اولی می باشد و اگر کوه و لیر شود میان
 طاهر یا الا یصح السجود علیه مثل ندیشی و غیر آن از جلد و استخوان و چیزیکه سجده بر او
 صحیح است بالذات و لکن نجس باشد مثل زمین نجس و کاغذ نجس مقدم بلا در سجده بر طاهر
 را چنانچه بعضی از سادات مشایخ با تصریح بآن نموده اند و لکن چون بعضی دیگر از سادات
 علماء و ماور ترجیح و تقدیم احدی بر دیگری اشکال نموده و احتمال تخیر را بغایت قوی
 دانسته اند و چنانکه احتمال جمع ممکن نباشد بدون دفعه نماز کردن و با امکان جمع دو مرتبه
 نماز کردن و لازم دانسته اند احتیاط اولی می باشد و اگر امر وار شود میان نجس یا الا یصح
 السجود علیه یا نجس یا یصح السجود علیه مقدم بلا در نجس یا یصح السجود علیه را و اگر امر نهر شود

یا آنکه معفوّه باشد

نسخ با سجده
 محل در آن
 جز نباشد
 بر آن

نشود بر سجده بر ترفع زیاده بر چهار انگشت یا بر پنج انگشت زیاده بر آن ظاهر است که متعین است سجده
 بر اخیر هر چند اگر نماز دیگر نماید یا باطل سجده بر ترفع یا بر تخفض و یک نماز دیگر نماید یا باطل و قریب
 بان محل سجده و فرض لمندی و یا مساوی محل قدم و فرض سستی احوط خواهد بود و اگر غفلة
 یا سهوا یا جهلا یا اضطراراً سجده نمود بر بلندتر از مقدار خشت عقبل از شروع بکمر متذکر شد
 یا آنکه عالم شد یا آنکه اضطرار رفع شد و تکیه شد از رسانیدن چهره بموضع مساوی یا رسانیدن
 موضع مساوی را بجهت مخیر است میان آیند و چنانچه مخیر است در این فرض میان آنکه رسانیدن
 چهره بجهت باشد یا بر رفع آن هر چند احوط اختیار جرمی باشد و قول تجزیه در این فرض اقوی میباشد
 نقول بتعین جرمی و نقول بتعین رفع چهره بلکه بعضی از مشایخ تصریح فرموده اند
 که اگر پیشانی را بگذارد بچنانیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد بواسطه لمندی آن چهره عمدتاً
 چه سهوا یا جهلا یا اضطراراً است که سر بردارد و بموضع مساوی بگذارد و این حکم در عمد محل تامل میباشد
 علی اقوی و احوط اختیار جرمی است با امکان و غیر این فرض از جهاتیکه وضع چهره
 در او درست نباشد بجهت غصبی بودن یا نجس بودن آن یا بجهت طلب مکان مسایب
 یا فصل یا جهت رشت و تیز بودن یا گرم بودن آن که چهره بان ستادی شود بلکه باطل
 چنانکه اگر رفع چهره عمدتاً نماید باطل می شود و در حال جواز رفع اقتضای بقدر قلیل از رفع
 چنانچه قاعده در جرمی است که چهره منفصل از محل سجده نشود هر چند بقدر یک موطن
 باشد که در چنانیکه ممکن نشود و اگر بعد از فراغ از ذکر واجب یا بعد از رفع رکس از سجده علم حاصل
 شود بحقیقت حال یا رفع اضطرار شود اکتفا به آن سجده نماید و آن سجده صحیح خواهد بود و
 اگر در انشای ذکر واجب علم بحقیقت حال حاصل شود یا آنکه اضطرار رفع شود و بعد از وضع
 چهره بایضاح سجده علیه تمام ذکر نماید اگر سوالات کلمات بهم نخورد و اگر بهم نخورد استیفاء
 ذکر نماید و اگر شک و ربقاء سوالات کلمات نماید و بقصد احتیاط اعاده نماید ضرر ندارد چنانچه
 در هر دو واجب از احوال غیر کن اگر از جهته احتیاط و خوف اخلال بموالاته بجهت سرفه نمودن
 یا غلط گفتن کلام اعاده نماید ضرر ندارد و اگر سجده نمود بجهتیکه سجده بر آن صحیح نیست و ممکن
 نباشد از رسانیدن دو موضع چهره بایضاح سجده علیه بیکبار تکمیل منافعی مثل تکلم عدا
 یا رفع چهره بارف رسن ممکن از بایضاح سجده علیه خواهد بود در این وقت اقوی آنست که
 لازم است که آنگاه که بیکبار همان حالت نماید و عود بسجده بعد از تحصیل بایضاح سجده علیه

جائز نیست و این زیادتی سجده مثل تکلم عی می باشد هر چند احتیاط در وسعت وقت
 عاده نماز میباشد مخصوص اگر دو سجده یا غفلت یا نسیان شده باشد و همچنین اگر جا بل باشد
 نجاست موضع جبهه یا ناسی اصل نجاست یا ناسی حکم نجاست باشد علی الاقوی یا اضطرار
 سجده نموده و بعد از رفع راس از سجده عالم یا تذکر شده عاده نماز لازم نیست علی الاقوی
 و احوط عاده میباشد و اگر جا بل حکم نجاست موضع جبهه یا جا بل باین استکام موضع جبهه
 بوده و بعد از رفع راس تذکر شده عاده نماز لازم است و بدانکه هرگاه بعد از شروع
 نماز واجب و قبل از سجده ملتفت شود که فاقد البصیح السجود علیه میباشد پس اگر در اشکاء
 نماز و قبل از سجده ممکن تحصیل البصیح السجود علیه باشد بدون منافی لازم است تحصیل
 نماید و باو سجده نماید هر چند با جرت باشد و هر چند باین نحو باشد که قدر قلیلی صبر نماید که
 رفیقش در صف ماسومین یا انفراد اول رفیق از سجده کند و بعد او سجده نماید و اینقدر
 تخلف از متابعت امام مخصوص بجهت تحصیل امر و جیب ضرر ندارد یا آنکه آن یا بصیح السجود
 علیه او وقت نماید که هر دو سجده نمایند و اگر تحصیل البصیح السجود بدون منافی نماز
 در اشکای نماز ممکن نباشد پس اگر وقت مضیق است بطوری که اگر نماز را قطع نماید تحصیل
 البصیح السجود علیه نماید وقت نماز منقضی شود و در اینصورت قطع نماز جایز نیست بلکه نماز
 را تمام نماید و اگر ترتیب مذکور سابق از ثوب معدن بخو که گذشت سجده را بعمل آورد
 حوط است چنانچه اولی تذکر و عاده این نماز است و خارج وقت بعد از تحصیل البصیح السجود
 علیه اگر وقت موسع است نماز را باطل کند و بعد از تحصیل البصیح السجود علیه استیناف
 نماز نماید و بدانکه شرط است صحت سجده آنیکه بصیح السجود علیه بر پیشانی بخمبیده باشد
 که اگر بهین حالت سجده نماید سجده بر جا بل کرده و این سجده صحیح نیست علی الاقوی
 بلکه از سجده بر تعالی نیت درست شده از یا بصیح السجود علیه نیز اجتناب نماید و اگر از جهت ضرورت
 و انحصار امر کلف مخفف شود در سجده نموده بر کل یا آنکه پیشانی بر آن قرار نگیرد و بعضی از
 شایخ با علی الله مقامهم سهوده اند که سجده نماید بر کل یا آنکه قرار نگیرد و اعتماد و قرار
 گرفتن پیشانی در این وقت لازم نیست بلکه فرموده اند که اگر زمین بقسمی کل باشد که اگر
 بنواهد بنحو متعارف نماز کند خت های او کل آلوده میشود و چنین حال جایز است که بعد از
 رکوع بنحو متعارف رفع راس نموده و ایستاده بجهت سجود ایستاده نماید بلکه فرموده اند که واجب

و جب نیست در این وقت تشهید از برای تشهید علی الاقوی و این هر سه حکم خالی از تامل
 نیست و اگر چه پیروی مایع سجود علیه بوده و بعد از آن شک نموده که آیا خارج شده یا نه
 بنا بر عدم خروج بگذارد و در عکس آن حکم نماید و اگر حالت سابقه معلوم نباشد ملحق کند
 او را با مایع سجود علیه سجده بر او نکند تا آنکه معلوم شود که مایع سجود علیه می باشد و
 اگر نجاست در موضع محصور باشد سجده بر هیچ جای مکان آن نکند مگر آنکه پیشانی
 گذاشته شود و بر پشت از مقدار پنج شنبه اگر مضطر شود سجده در محل شنبه مجبور و توان
 که بجای دیگر و نماز را مگر کند تا علم به رساند که سجده بر زمین پاک کرده فصل هفتم
 در تشهید است بدانکه واجب است تشهد در نماز و کعتی یک مرتبه و در سه کعتی و چهار کعتی دو مرتبه
 و واجب است در تشهد چیزی اقل خواندن شهادتین و اگر این نحو بگوید که اشهد
 ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
 و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد کافیه خواهد بود و در تشهد
 خواندن تشهد در حال تسبیح یا تهنیت و آرامی بدین و حال تشهد خواندن حکام
 صحیح خواندن و ادای حروف از خارج نمودن پنج شنبه شش بحالات و ترتیب مذکور
 خواندن فصل هشتم در تسلیم است و آن واجب و غیر نماز است نه خارج از آن
 هر چند باعث خروج از نماز است و حاصل میشود آن گفتن السلام علیک یا علی
 عباد الله الصالحین یا السلام علیکم ورحمة الله و تسبیح کافیه
 و هر کدام را که مقدم داشت از نماز خارج می شود و گفتن و رحمة الله و برکات احتیاط است
 مثل و علی عباد الله الصالحین و اما السلام علیک یا ابا النبی و رحمة الله و برکات پس گفتن
 آن در حال تشهد اول و دوم و غیر آن از حالات نماز بدون وقفه جایز است و گفتن
 او از نماز خارج نمی شود بلکه گفتن او سهواً موجب سجده سهو نیز نمی شود و واجبات
 سلام مثل واجبات تشهد است خاتمه و بعضی از احکام و مباحث نماز است و در آن
 چند مجتهد است مجتهد اول در مبطلات نماز است بدانکه جایز نیست باطل کردن نماز
 و جب او حال اختیار بدون سبب و اما نماز مستحبی پس جایز است باطل کردن آن در حال
 اختیار بدون سبب از حساب بنا بر اقوی هر چند احوط ترک است و مبطلات نماز چند چیز است
 اول هر چیزیکه باطل میکند وضو و غسل و تیمم را چه عمدی سهواً چه اختیاراً چه مضطراً

مثل حدث در هر موضع از نماز که باشد ما و اینکه فارغ از نماز شده باشد هر چند در کماله آخر نماز باشد
که حدث در نماز واقع شود و چنانچه هر چند که صورت نماز بآن ضایع شود چه عدا چه سهوا
چه اختیار چه خطر از اشل انیکه در نماز ساکت شود آنقدر از سکوتیکه اگر طایفه مسلمین مطلع
شوند بجال او که در نماز ساکت شده بگویند که از نماز بیرون رفته و نماز نمیکند و مثل حسین در
میان نماز و قسام لهو و لعب بجا آوردن مثل طنبور تقاره و دف و کف زدن و خوردن
و شامیدن و آما و بریدن لقمه جاویده یا بلع کردن چیزی یا از قبیل نبات و قند و شال و لک
در بدن گذاشتن آب شدن و فرو بردن عیب آورد و اگر در نماز ساکت شود یا چیزی بخورد
که صورت نماز ضایع نمکند لکن باعث فوت موالات نماز و متابعت عرفیه نماز شود اگر از
روی عمد است نماز باطل است و اگر از روی سهو و غفلت یا اضطراب باشد نماز باطل نمیشود
ولکن آنقدر است که نظم و رشته اش گسسته شده است اعاده نماید و نماز صحیح است مگر خنده
قهقهه یا صداه یا قهقهه میباشد که مبطل نماز است در صورتیکه متذکر نماز باشد و عدا و اختیار
قهقهه نماید و اگر خنده یا صداه یا قهقهه نداشته باشد پس احوط آنست که در حکم قهقهه
و همچنین خنده به اختیار کردن مثل آنکه بدین چیز بی اختیار خنده قهقهه نماید بنا بر
احوط و سهوا اگر ندارد و خنده بی صدا که جسک خود را از اظهار آن و لکن پراز خنده در باطن
باشد پس قوی نیست که ضرر ندارد خصوص اگر به اختیار باشد هر چند اعاده نداشت بسبب آن
بلی بستم ضرر ندارد چه کام حکم کردن و مراد بآن کلام آدمی و خوان می باشد که غیو ذکر و دعا و تلاوت
قرآن باشد بشرط آنکه عدا باشد که باند و نماز است و حرف نندخواه که حرف با معنی باشد یا و
حرف هر چند بمعنی باشد پس اگر ذکر و دعا و قرآن را تمام بگذارد و اصل در کلام بیجا نیست چنانچه
اگر سهوا حکم کند باعث بطلان نماز نمیشود بلکه موجب سجده سهو میباشد بچشم گریستن
برای فوت امور دنیوی یا برای فوت دوستی اگر با عدا باشد و عدا و اختیار نیز باشد و احوط
چنانچه اگر به صد نیز میباشد و همچنین اجتناب از گریه چهره طلب امر دنیوی احوط است چنانچه
چنانچه باید نمود از گریه بجهت فوت امور دنیوی بلکه اولی اعاده نماز است در گریه خطرناکی
برای فوت شخصی یا فوت امر دنیوی و گریه از جهت ترس آخرت و شوق جنت پس ضرر ندارد
و اما گریه بر ابلهیت طهارت روحی لهم الفدا و جعلهم لئلا شفعاً و پس ضرر ندارد و ان شاء الله تعالی
شش می آید گفتن بعد از حمد عدا بدون آنکه در صفا ایستاد و باعث حاضر شده باشد و

و سهواً از روی بیگیت متابعت المینت در جماعت نیز ضرر ندارد و هفت می دست بسته نماز کند
 بدون آنکه در صف المینت و جماعت حاضر شود هفت می ترک واجب از وجبات نماز کردن نهم
 زیاد کردن یکم کردن رکعتی از ارکان نماز را چه بعد از چه سهواً و همچنین زیاد کردن واجب از وجبات
 نماز را بعد از هفت می منحرف شدن از قبله و آنکه اگر کسی در آنجا نماز بر مصلی سلام کند و چنانچه
 بر مصلی گفتن جواب مثل سلام او بدون زیادتی حتی بخواهد عطف یا بلفظ ضمیمه جمع در جواب
 در وقتیکه صیغه سلام بلفظ مفرد باشد و اگر سلام کند بر نمازگزار یا زیادتی و رحمة الله و برکاته
 یا زیادتی یکی ازین دو کلام آوردن زیادتی در جواب لازم نیست چنانچه در خارج نماز نیز لازم
 نیست چنانچه در خارج نماز نیز لازم نیست بلکه در نماز انحراف اسقاط زیادتی می باشد و اگر
 سلام کننده زن باشد جواب سلام او لازم نیست هر چند زن بیگانه باشد نسبت بر مرد و مرد اگر
 در نماز باشد و جواب زن وقف نماید یا آنکه جواب دهد بصیغه که بر مرد جواب میدهد و اگر در غیر
 نماز باشد وقف نماید یا آنکه جواب دهد بصیغه که مناسب مرد باشد بقصد تاویل یا بصیغه
 که مناسب زن باشد و جایز است سلام کردن بر نمازگزار بلکه بعضی حکم بعدم را است کرده
 اند هر چند در وقتیکه ترک سلام بر نمازگزار اولی باشد خصوصاً وقتیکه باعث غش باشد
 و یا نمازگزار باشد بلی جایز نیست برای نمازگزار استراحت کردن بسلام بقصد تحیت نه بقصد
 قرآن و نه بقصد دعا و اگر سلام کننده در سلام قصد شخص خاص نموده و واجب است بر آن
 شخص مخصوص رد سلام چه در نماز باشد چه نباشد چه در نماز جماعتی باشد چه نباشد و اگر اشاره
 کند بکسی سلام بگوید و لکن اسم غیر او را ببرد و عدا یا خطا یا در برش راه می باشد پس واجب است
 رد سلام بر آنکس که اشاره بپوشیده کرده اگر در برش راه کرده باشد و اما اگر خطا در خود شخص نموده
 نه در اسم یا در بر اسم بیاید و بر کسی اشاره بپوشیده کرده و داخل در سلام بوده یا نه بنا گذارد و بر آنکه خطا
 شخص و مکلف نداند که مقصودش او بود یا دیگری واجب نیست جواب هر چند در میان
 جماعتی باشد که بر آن جماعت سلام نموده بلی اگر شخصی بر جماعتی سلام نموده و یکی از
 اهل آن جماعت نداند که او را هم قصد کرده و داخل در سلام بوده یا نه بنا گذارد و بر آنکه خطا
 بوده مگر آنکه خلاف آن معلوم شود و اگر شخصی بر جماعتی سلام کند یکی از آن جماعت که داخل
 در سلام بودند اگر در سلام کند از دیگران ساقط است بلکه اگر یکی از آن جماعت در نماز
 باشد و سلام نکند بعد از رد سلام دیگری هر چند جواز رد نماز کننده حتی در خیال خالی از

قوت نیست و اگر در میان این جماعت صبی عمیز یا کافر یا دیوانه رد سلام نموده از دیگران سخط
 نمی شود جواب سلام چنانچه اگر بی هوشتن یا بی شعور یا خوابیده یا صبی عمیز یا کافر سلام کنند لازم
 نیست جواب بلکه اگر سلام کنند در این واحد کشتی و بخوان و در شود که قابل تحاطب باشد
 جواب با قضا است بلی احوط است چنانچه احوط در صبی عمیز جواب دادن میباشد چنانچه اولی
 یکمحت محافظت بر رسوم و آداب محفوظ بودن از طعن اذیت و تهاجم نیست که اقتضا کند
 در جواب سلام کافر لفظ علیکم و اگر ضم لفظ سلام بعلیک یا علیکم نماید بکسرین لفظ
 کند یا بفتح سین تلفظ کند و معنی دیگر اقتضا کند هر چند وجوب اقتضا و وجوب قصد بر او
 معلوم نیست چنانچه وجوب جواب سلام مخالف نیز معلوم نیست و اگر شک شود
 که سلام کننده مسلم است یا کافر لفظه دارا سلام و در اکثر نماز چنانچه در غسل میت گذشت
 و وجوب است رد سلام فوراً و تمام کلمه یا کلام یا در بردن لقمه یا سیر شدن آب مانع فوریت
 نیست و اگر احوط بقدر فوریت نموده بخوبی زمان رد بگذرد وجوب نیست رد سلام علی الاطلاق
 هر چند احوط است در غیر نماز بجهت خلاف بعضی از علما که جواب سلام واجب دانسته اند هر چند
 زمان زیادی فاصله شده باشد و اگر جواب سلام در نماز ترک نموده نماز او صحیح است چنانچه
 اگر زمان ترک مشغول بواجبات یا مستحبات نماز شده باشد و بعد از گذشتن زمان در شروع
 بواجبات نماز یا مستحبات نماز نماید و احوط اعاده نماز است با انحلال بر دو مقام و اگر جواب
 سلام را داده و در نماز دکن نه بمثل اگر سهوا باشد ضرر ندارد و اگر عمد باشد یا جاهل مسئله
 باشد اعاده نماید اگر آنکه قصد دعا نماید و بعضی از اعیان علما و متصحیح نموده اند که صیغه سلام
 مستحضر چهار صیغه میباشد سلام علیکم و سلام علیک و السلام علیکم و بعضی منع
 انحصار نموده اند و اول قویست و ثانی احوط است پس واجب نیست جواب علیکم و السلام
 و سلام تنها خصوص آن عوام نه ملا و نجیبین واجب است جواب سلام غلط یا سلام الله علیک یا سلام
 مرد و مثل اینکه بگوید سلام علیک یا سلام علیک یا بخوان از تغییرات و زیادتیا و در وسط
 یا در آخر بخوان که از صورت و هیئت سلام خارج شود یا آنکه بگوید اللهم یا بیدل کند سلام را
 بلفظ صلوة یا آنکه سلام کند آهسته بخوبی نشنوند سلام خود را عاده هر چند علم حاصل شود سلام
 بخوبی از غیر طریق شنیدن یا آنکه تلفظ سلام نکرده باشد بلکه نوشته یا اشاره نموده باشد
 مگر آنکه از سرین باشد و قصد سلام نماید یا اشاره و حرکت زبان یا بخوبی باشد که صدق سلام

سلام نماید مثل صدق سایر مکالمات اخراج از بیع و شری و طلاق و اسلام و ایمان و انکار و اقرار و نحو
اینها یا آنکه معصیت کند و در سلام خود مثل اینکه زن اجنبیه سلام کند بقصد آنکه اجنبی از شنیدن صوت
او سبک شود و لذت برد یا آنکه در سلام قصد تحقیر و اکرام نداشته باشد بلکه قصد تحقیر یا طعن یا
یا آنکه بقصد آب سیر بلند سلام کند یا آنکه غنا نماید و سلام یا آنکه قصد ریا نماید یا آنکه مکر کند مسلماً
را بر یک شخص در مجلس واحد بعد از سماع جواب هر چند صدق سلام در شماره اخراج محل تامل می باشد
و وجوب بردن نیز محل تامل می باشد و اگر هم وجوب رد تامل شویم رد بنحو اشاره نیز کافی می باشد
مثل سلام علی جواب سلام قولی احوط است چنانچه احوط نیست که در سلام قصد قربت نماید
و اگر صیغه سلام غلط باشد یا آنکه بصورت جواب باشد رد نماید و غیر نماز علی الاحوط بلکه در نماز هم علی
الاحوط و لکن بصیغه قرآن یا بقصد دعا علی الاحوط بلکه هر وقت که از برای نماز گذار اشتباهی
در جواب سلام حاصل شود بجهت ندانستن مسئله یا بجهت تشخیص نکردن صیغه سلام که نداند که سلام
کننده بچه صیغه سلام نموده رد نماید بصیغه سلام علی که باصبر و قناعت عقبه الداد
یا بجهت محتملات بقصد دعا و اگر بسبب ترک صیغه رد در جواب موالات قرائت فوت شود عاود
قرائت نماید و مراعات نماید و جواب سلام نیز مثل خود سلام عربیت و عدم تغییر بهدیت و عدم
تردید در جواب و استجاب است شنواندن سلام و وجوب است شنواندن جواب سلام بنا بر
اتقوی و لکن بخوبی متعارف که اگر اگر نبوده یا آنکه بسبب غیرت مثلاً می شنید و زیاده بر این
لازم نیست بلکه اگر در نماز باشد زیاده بر متعارف صد بلند نکند و لازم نیست که پشت سر او
برود و جواب را بشنوند و احوط در گنگ و گشت که اشاره برد نماید تا آنکه بفهمد که رد سلام او
نموده و اگر فرض شود که محل رد سلام با استماع آن بخوبی متعارف موقوف بقطع نماز باشد
اگر وقت نماز مضیق باشد وجوب رد یا سماع آن ساقط است و اگر وقت نماز موسع باشد
و در نیست که قطع نماز جایز باشد و چون بعضی از علمای خصوص شنواندن را لازم ندانسته
اند بلکه بخیر دانسته اند میان شنواندن یا فهماندن آنکه جواب گفته شد هر چند با اشاره بجز یا
دست باشد لهذا ترک نکند احتیاطاً در صورت ممکن نبودن شنواندن فهماندن جواب
را با اشاره و بخوان مگر در تنگی اینهم متعذر باشد و اگر با امکان رد و شنواندن جواب عمداً
و از روی تسامح تاخیر نمود جواب را تا آنکه شنواندن موقوف پشت سر او رفتن یا بیابان
نمودن نماز باشد معصیت نموده و لکن اگر جواب بخوبی متعارف بگوید احوط است بقصد دعا

یا بقصد واقع خصوص اگر احتمال بدید که زمان رو باقی باشد و اگر کسی برکروخوان سلام نموده
 و لکن سلام شنیده نشد بجهت کس یا بجهت موانع دیگر و مطلع نشد بر سلام تا آنکه اطلاع یافت
 شد لازم نیست جواب سلام هر چند بعد مطلع شود چنانچه در نظیر آن گذشت هر چند در اینجا نیز
 احوط رد سلام است بر آنکه خوان آن که بر او سلام کردند و مطلع نشد بجهت خلاف بعضی از اعیان علمای
 حتی آنکه درین فرض حکم بر جواب رو کردند بجز در چهار شخصه یا آنکه که فلان کس بتو سلام کرد خواه در
 نماز باشد یا در غیر نماز و واجب است که شروع بچواب بعد از فراغ از سلام باشد پس بعد از تمام
 شدن سلام علیکم اگر جواب بدی کافیست هر چند سلام شنیده مشغول بگفتن و حجت الله و
 برکات بوده باشد و اگر دو نفر متعارف یکدیگر سلام کنند و جواب گویند کافی است و اگر یکی سلام
 کند بر شخصه و آن متعارف سلام او جواب گویند کافیست در نزد بعضی و احوط اعاده جواب است
 و اگر دو نفر متعارف هم بر یکدیگر سلام کنند جواب دادن بر یک احوط است و اگر در یک صیغه
 بدو نفر قصد سلام بیکدیگر و جواب بجهت دیگری نماید به هیچیک حساب نمی شود بخلاف آنکه اگر
 در سلام یا جواب موافق قرآن اگر قصد سلام و دعا یا قرآن نماید ضرر ندارد و بعضی شرط کرده اند
 و سقوط جواب قصد قربت در جواب سلام رو آن احوط است و واجب نیست جواب تحیت
 غیر سلام از آنکه رام و دیدن کردن و کتابت نوشتن و هدیه فرستادن آبی و حدیث است که رد
 جواب کتابت واجب است مثل رد سلام پس و آن احوط است چنانچه خصوص هدیه گاه
 می شود که عوض دادن آن لازم می شود و اگر سلام شنیده حق خود را ساقط کند جواب ساقط
 نمی شود و اگر جمعی سلام کنند بر جمعی یا بر یک نفر دفعه یا بتعاقب و مجلس واحد بعضی فرموده اند
 که کفایت میکند یک جواب بالنسبه بجمعه و لکن بلیقچه جمیع بگوید و بعضی دیگر فرموده اند که یک
 جواب کافی است و لکن تکرار جایز است مگر وقتی که تکرار منافی فوریت باشد بلکه بعضی تصریح
 کرده اند که اگر آن جمیع که سلام بر ایشان شد در نماز باشند نیز یک نفر از ایشان اگر جواب
 کفایت میکند بلکه فرموده است که اگر سلام کنند با بصیغه مختلفه سلام کرده اند کافی است
 برای نماز گذار که بیک صیغه جمیع اکتفا کند و جواب بهمی و لکن احوط در فرض تعدد سلام
 کننده و مجلس واحد تعدد جواب باشد که کفایت یک جواب سلام بر جمیع شما صیغه سلام کرد
 اند محل عمل است و اگر بعد از سلام شک نماید که جواب سلام را داده یا نه و شنونده یا نه واجب
 است که جواب را بدو و بشنونده هر چند منطنه یا در آن جواب یا بشنونده داشته باشد

باشد اگر کثیر اشک نباشد و زمان رد نیز باقی باشد و اگر مکلف بداند که شخصی تلفظ لمقطی کرده
 و نداند که خطاب با او بوده یا نه و بر فرض خطاب با او سلام بوده با چیزی دیگر لازم نیست جواب
 سلام حتی اگر بداند که این لفظ سلام بوده یا قبیح دیگر از فحش و غیر آن حل فعل و قول مسلم بر صحت
 یا عت لزوم جواب سلام نمی شود باین بعضی فرموده اند که اگر بداند که سلام کرده و نداند که صحیح است
 یا نه حل رجعت نماید و رعایت آن به عیاست هر چند خالی از منافعه نیست مخصوص در جایگاه
 نداند که حیثیت سلام را تمام کرده یا نه آنکه شک را عوارض بنا و بخرج او نمودن و ریا نمودن در
 سلام و حصیت نمودن در سلام و نحو آن باشد و سزاوار آنست که سلام بر فقیر است و
 با سلام غنی باشد بلکه تفاوت و تخالف را بعضی حرام دانسته اند و آن ضعیف است و جایز
 علی الاقوی سلام اجنبی با جنبیه چنانچه عکس نیز جایز است پس رد سلام نیز واجب است
 بجز اولی ترک سلام است بر زن جوان غیر محرم و مکروه است سلام کردن بر یهود و نصاری
 علی الاقوی و بر خورنده را با کسی که در بیت الخلا باشد و مشغول به تخلی باشد و برگسید و
 حرام باشد بالنگ یا بجهنگ هر چند و بعضی از اخبار اختصاص با خیر ظاهر شود و بر
 کسی که همراه بنوازه می رود و کسی که بر نماز جمعه می رود و بعضی از اخبار نهی شده سلام بر
 اهل مجلس شرب و بازی کنند و نه در وسط پنج و بر کسی که غذا می کند و کبوتر بازی می کند بلکه بعضی
 از علماء حرام دانسته اند سلام بر هر کسی که مشغول بحصیت می باشد و لکن اگر استقامت قوی
 می باشد و مستحب است سلام بر اطفال یکمیز و ازند و سزاوار آنست که سلام کند صغیر بر کبیر و روزه
 بر نشسته و سواره بر پیاده و سواره اسب بر سواره آهسته و سواره است بر سواره خروست
 است برای کسی که دارد می شود بر جماعتی اینک سلام کند بر جماعت چنانچه مستحب است اینک
 سلام کند طایفه قلیله بر طایفه کثیره بلکه بعضی فرموده اند که مستحب است بر هر صاحب بر سر
 فوق اینک سلام کند بر هر کسی که سبب تراز او باشد اگر شرف حقیقی نه صوری و بیوی یا عت
 میشود که غیر شریف ابتدا با سلام کند مثل آقا و بنده و معلم و متعلم و جاهل و عالم و عادل
 و فاسق و نحو اینها و این حکم بلاخطه استحباب سلام بر اطفال مخصوص از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله است سنیه آن بزرگوار سلام بر اطفال بود محل منع است و مناسب با بعضی
 از احادیث و زوده نیز نیست و در حدیث است که اگر در خانه کسی باشد سلام بیاو کند اگر
 نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و مستحب است سلام در وقت مفارقت که در

فساد شود و بنا بر قتل فصل است و بدانکه بر مجر و شک عارض در غرضه اثری مترتب نمی شود
 بلکه ترتب اثر بعد از استقرار شک باشد بلکه اقوی عدم لزوم تردیست هر چند تردی اصولاً است
 بلکه اگر از حال خود بداند که اگر نشسته باشد راست شود بهتر تردی میکند یا اینکه اگر بنشیند در سجده
 ایستاده بهتر تردی بهتر میکند جائز است که راست شود در موضع نشستن و بنشیند در موضع
 ایستادن و تردی کند و اما شک در نماز چهار رکعتی پس بر چند قسم است اول شک در نماز
 چهار رکعتی میان دو و سه پس اگر قبل از اكمال سجده تین است باطل است و اگر بعد از اكمال سجده
 است بنا بر سه گانه و نماز را تمام کند و بعد از آن یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت
 نشسته بجا آورد و اكمال سجده تین حاصل میشود بر برداشتن از سجده ثانیة دوم شک
 میان سه و چهار و این شک در هر حال صحیح است چه قبل از اكمال سجده تین باشد چه بعد
 بنا بر چهار گانه و نماز را تمام کند و یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد
 سیوم شک میان دو و چهار پس اگر قبل از اكمال سجده تین است باطل است بعد از اكمال
 سجده تین باشد صحیح است بنا بر چهار گانه و نماز را تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا
 آورد چهارم شک میان دو و سه و چهار و این شک پیش از اكمال سجده تین باطل است
 بنا بر چهار گانه و نماز را تمام کند و اول دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد از آن دو
 رکعت نشسته بجا آورد پنجم شک میان چهار و پنج اگر بعد از سه برداشتن از سجده دوم باشد
 بنا بر چهار گانه و نماز را تمام کند و دو سجده سهو بکند و اگر قبل از رکوع باشد بنشیند و بنا بر
 چهار گانه و نماز را تمام کند و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و
 غیر این دو قسم باطل است هر چند خالی از اشکال نیست ششم شک میان سه و پنج اگر
 در حال ایستادن باشد پیش نشیند شکش راجع می شود بدو و چهار و حکم آن گذشت و چهارم
 دو سجده سهو نماید و در غیر این قسم باطل است هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال ایستادن
 پیش نشیند شکش راجع میشود بدو و سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاطاً دو سجده سهو
 نیز نماید و در غیر این قسم باطل است هشتم شک میان پنج و شش در حال ایستادن نمی نشیند
 و شکش راجع می شود به چهار و پنج و حکم آن گذشت که بعد از فراغ از سجده تین بنا بر چهار
 میکند اردو و دو سجده سهو میکند و در اینجا دو سجده سهو دیگر نیز بطل آورد که بهتر است بدو
 شکوک غیر معتبره بسیار است اول شک بعد از فراغ از عمل هر چند سبب شک مقدم

باشد چه عبادات چه معاملات بلکه اگر بعد از فراغت منظمه بنفس او عمل کند نیز معتبر نیست علی الاقوی
دوم شک بعد از سجده و از محل و همین که در محل فعل دیگر شود که بعد از آن باشد محل فعل اول باقی
نمی باشد هر چند بالفعل از مقدمات باشد همچنین در اقوال نماز که اگر شک کند در اذان بعد از دخول
در اقامه یا در تکبیر بعد از دخول و حمد یا در حمد بعد از دخول و سوره یا در کلمه از اینها بعد از دخول در
کلمه بعد از آن و همچنین شک در حرف سابق بعد از دخول و در حرف لاحق بلکه بعد از دخول و در آخر
شک در سابق اعتبار ندارد هر چند شک در صحت فساد فعل سابق باشد نه در اصل بجا آوردن
و نیاوردن بلکه اگر اینجا چه شک در بجا آوردن شفع نموده بعد از دخول و در ترشکش معتبر
نیست بلکه اگر در محل عصر یا عشاء شد شک در بجا آوردن ظهر یا مغرب شکش معتبر نیست هر چند
احوط ایتان ظهر مغرب می باشد بعد از اتمام عصر و عشاء و عدول کند از عصر ظهر و از عشاء مغرب
هر چند محل عدول باقی باشد که محل در رکوع رکعت را بعد عشاء شده باشد در شک در مغرب یا
شک است از خروج وقت اختیاری که اگر شک نماید در ایتان ظهر عصر یا مغرب و عشاء وقت
اختیاری باقی باشد بجا آورد هر چند عدول را در خبر و یا حتی اعتبار قول و عدول در ایتان یا
عدم ایتان در اشغال این موارد خالی از وقت نیست و اگر وقت بالمره مشخص شده باشد شب یا
بشک خود کند و بنا بر ایتان شکوک فیه بگذارد بلکه اگر وقت اختیاری فوت شده و وقت
ضرطاری که یک رکعت باشد باقی باشد در این وقت نیز این شک اعتبار ندارد و بنا بر ایتان
شکوک فیه بگذارد و در خیال چهارم شک امام یا موم غیر مسبوق بر عدد رکعات با صبط و دیگر
و اما اگر موم در اول رکعت مثلا اقتدا نمود بجمع امام یا بجمع او یا امام محبت نیست مگر
آنکه باعث منظمه شود و همچنین اگر امام و موم شک کنند در افعال یا اقوال مثل اینکه تشهد خواند
یا نه سجده نموده یا نه دو سجده نموده یا یکی بجمع بیکدیگر نمی نمایند مگر متسیکه باعث منظمه
شود پس باید تشهد را بخواند و سجده را بعمل آورد اگر منظمه حاصل شده هر چند دیگر مسبوق
از آن شده باشد پنجم شک شیر الشکاک معتبر نیست خواه در عبادات و خواه در معاملات خواه
محل فعل یا وقت فعل باقی باشد یا نه پس اگر باقی باشد وقت شک کند که نماز کرده یا نه بنا را
بر ایتان بگذارد و باقی محل اگر شک کند که حمد و سوره را خوانده یا نه مثل پیش از شهادت
بر رکوع یا پیش از رکوع بنا بر قراءت بگذارد و اگر شک در یک یا دو نماید بنا بر دو بگذارد
و همچنین بنا بر ایراد اگر بگذارد و مادامیکه مبطل نباشد پس اگر شک کند میان چهار و پنج بنا را

بنا بر چهار گنجه اگر شکست که در رکوع نموده یا یک رکوع بنا بر یک رکوع بگذارد و
 احکام شکوک منجی آورده و در مشکوک فیه بایقاع محلی و نماز احتیاط و سجده سهو و نحو آن از
 کثیر الشک ساقط می باشد بلکه اگر بایقاع محل مشکوک فیه اجماع آورده و نمازش باطلست اگر بقصد
 جبریت و وظیفه نماز بعل آورده و هر چند عمل تشهد یا ذکر رکوع و سجود باشد و لازم نیست بر کثیر الشک
 حفظ نماز خود بنگازد و انگشت و نحو آن هر چند احوط است چنانچه لازم نیست تخفیف
 دهد نماز خود را هر چند مستحبست و مراد از کثیر الشک آنست که در عرف عام بگویند که بسیار شک
 می نماید و اگر در یک ساله شک متوالی یا در سه نماز متوالی شک می نماید کثیر الشک می باشد
 و از کثیر الشک بودن بیرون نمیرود مگر آنکه نماز بکند که در او شک نکند و اگر شک کند که
 کثیر الشکست یا نه بنا بر نبودن بگذارد چنانچه اگر شک کند که از کثیر الشک بودن خارج شد
 یا نه بنا بر عدم سرج بگذارد و اگر کثرت شک بهجت عروض امر غیر اختیاری باشد که خوف و
 سنخون باعث شود که کثیر الشک شود و همچنین اگر غم مضطرب یا خوشحالی عظیمی باو حاصل شود
 ظاهر آنست که حکم کثیر الشک نیز بر او جاری است و اگر کثیر الشک در احوال نماز صبح مثلا باشد
 تعدی بافعال همان نماز یا یکس بلکه در مطلق نماز نماید خالی از قوت نیست هر چند اقتضای
 بهمان مورد یک کثیر الشک می باشد اولیست پس تعدی و سپس حال از عبادات بمعاملات نمی
 نماید و از صوم بصلوة و از نماز یومیه صوم نیز تعدی نماید و مظنه کثیر الشک معتبر می باشد
 و نماز چنانچه اگر کثیر الشک و چنانکه شک در آن مکان اثر ندارد مثل بعد از فراغ و بعد از تجاوز
 محل تعدی شکوک که اثر دارد و کند و الله العالم و واجب است که نماز احتیاط را بخواند
 و حمد و نماز احتیاط سبعین است و مخیر نیست میان حمد و تسبیحات اربعه و سوره ساقط
 است و مخیر است در چهار اوقات هر چند اوقات اولی است و اگر شکست در دو رکعت
 نماز احتیاط بنا بر اکثر بگذارد مگر آنکه اکثر ناسد باشد و معتبر است در نماز احتیاط شرایطی که
 معتبر است در نماز واجب و واجب است در آن تشهد و سلام و ذکر و سایر ارکان و فضا
 و در صورت وقوع منافعی قبل از نماز احتیاط یا اخیر نماز احتیاط بقدریکه از خوف خارج
 شود احتیاط اینست که نماز احتیاط بکند و بعد از نماز احتیاط نیز اصل نماز را عاده کند و اگر
 جمع شود سجده سهو و اجزای فراموش شده و نماز احتیاط مقدم بر نماز احتیاط را بر هر جزا
 فراموش شده و سجده سهو از همه مؤخر یا در پس اگر در اول نماز حرفی سهوا و تشهد را

فرموده و شک کرد میان سه چهار شل اول نماز احتیاط را بکند و بعد تشهد را قضا کند
 و بعد سجده سهوا بکند بجهت کلام مجاور الله العالم مقصد هفتم در نماز جماعت است و در
 چند فصل است **فصل اول** در ثواب نماز جماعت است بر سبیل اجل و اختصار بدانکه ثواب
 آن بسیار است حتی آنکه یک نماز جماعت مقابل بیست و پنج نماز فرادی میباشد و در حدیث
 است که صفوف جماعت مثل صفوف آنکه می باشند و آنیکه خداوند کریم حیا میکند از بند
 که نماز را بجماعت کند و پس از آن حاجت بخواند اینک حاجت او را روا کند بلکه از بعضی احادیث
 ظاهر میشود که اگر از نماز جماعت مسلمین بدفن علت و سبب مثل ناخوشی و بیماری و باران
 نماز او مقبول نیست و فرمود که جایز نیست غیبت مگر کسی که نماز در خانه خود کند و رو بگردد
 از جماعت مسلمانان و حجب است بر مسلمانان غیبت او و ساقط است میان ایشان قضا
 او و حجب است هجران یعنی دوری کردن از او و او را تروا نام مسلمانان بر مسلمانان پس اگر
 حاضر شد فیها و الا یسوزانند بر او خانه او را این حدیث و مثل آن محمول بر بالغه و زیاده
 تاکید میباشد چه آنکه نماز جماعت و جنسیت یا آنکه محمول است بر جماعت و اجنبی مثل جماعت
 و رجعه با حضور امام و نیز فرمود که هر که نماز بچکانه را در جماعت بگذارد پس گمان همه چیز را
 باد برید و شیخ شهید علیه الرحمه از حضرت پیغمبر نقل کرده که فرمود اگر ترا پرسند از حال کسیکه
 بجماعت حاضر نمی شود بگو نمی شناسم و را و ایضا از ابن زبیر گواریت شده که نیست سه نفر
 که در قریه باشند یا در بیابان که بر او پشته نشود و در میان ایشان نماز مگر آنکه مسلط
 می شود بر ایشان شیطان پس خدا و ان نیست بر اهل ایمان ترک نماز جماعت مخصوص
 و نماز صبح و عشا که در حدیث است که چنین سنگین تر نیست بر شیطان از نماز جماعت
 و صبح و عشا بلکه بعضی از احادیث است که یک رکعت از جماعت مقابل بیست و چهار
 رکعت می باشد که هر رکعت مجوتر است و زنده خداوند عالم از عبادة چهل سال و اقبال
 بشخص عالم ثواب یک رکعت از آن بهتر رکعت است بلکه در حدیث است که نماز جماعت **فصل**
 از نماز در مسجد کوفه با آنکه نماز در مسجد کوفه برابر است با نماز بلکه در حدیث است که اگر عدد
 مامومین از ده بگذرد ثواب آنرا نماید کسی غیر از خداوند چنانچه وارد است از ابو سعید
 که او گفت که حضرت پیغمبر فرمود که آمد نزد من جبرئیل با نهفتاد هزار فرشته بعد از نماز پیشین
 پس گفت ای محمد بدستیکه پروردگار تو سلام میرساند تو را و دو مهر برای تو فرستاد

فرستاد که نفرستاده این دو پیر را بسوی احمد از پیغمبر سابق گفتم کدام است آن دو پیر
گفت که آن دو ترو نماز پنجگانه در جماعت گفتم ای جبریل چه ثواب است امت مراد جماعت
گفت ای محمد چون دو کس باشند نویسنده جماعتی برای هر یک از ایشان بهر رکعتی ثواب
صد و پنجاه نماز و چون سه کس باشند نویسنده برای هر یک بهر رکعتی ثواب ششصد و پنجاه
و چون چهار کس باشند نویسنده برای هر یک بهر رکعتی هزار و دویست نماز و چون پنج کس
باشند نویسنده برای هر یک بهر رکعتی دو هزار چهارصد نماز و چون شش کس باشند نویسنده
برای هر یک از ایشان بهر رکعتی چهار هزار هشتصد نماز و چون هفت کس باشند نویسنده
برای هر یک از ایشان بهر رکعتی نه هزار ششصد نماز و چون هشت کس باشند نویسنده برای
هر یک از ایشان بهر رکعتی ثواب نوزده هزار و دویست نماز و چون نه کس باشند نویسنده برای
هر یک از ایشان بهر رکعتی سی و شش هزار و چهارصد نماز و چون ده کس باشند نویسنده برای
هر یک از ایشان بهر رکعتی هفتاد و دو هزار و هشتصد نماز و چون زیاده باشد پس اگر جمیع
دریای آسمان فرین مرکب شوند و درختها قلم شوند و جن انس و ملک نویسنده شوند نمی توان
که ثواب یک گشت آن نماز را بنویسند ای محمد یک تکبیر که مؤمن ادا کند با امام بهتر است از
شصت هزار حج و عمره و بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است به هفتاد هزار بار رکعتی که مؤمن
با امام گذارد بهتر است از صد هزار دنیا که تصدق کند بیک نفر و سجده که سجود کند مؤمن با
امام و جماعت بهتر است از صد هزار سجده که از او کند و ایضا از حضرت پیغمبر منقول است که نماز
و ایستادن سر عالم مثل نماز و ایستادن سر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و از بعضی
احادیث ظاهر میشود که نماز در مسجد کوفه فرادی افضل است از هفتاد نماز جماعت که در غیر او کرده
شود و همچنین نماز در مسجد الحرام افضل است از صلوٰه جماعت در منزل بلکه وارد است که نماز
در مسجد محبوبتر است از صلوٰه جماعت در غیر مسجد و لیک حق آنست که نماز جماعت افضل
قطر است تمام شارع بیاعت بلا حمله اخبار کثیره مثل اینکه هرگاه کسی بمیرد در حالتی که مفارقت
کننده باشد از نماز جماعت بوی بهشت برنی شنود هر چند عمل او از عمل جمیع این مین کمتر
باشد و مثل اینکه اگر کسی جماعت طعن است در تر و خدا و در نزد ملک و دعای او مستجاب
نمی شود و رحمت بر او نازل نمی شود و اگر ویار شود عیادت او ممکن ای محمد و اگر بمیرد در حین نماز
او حاضر شود بلکه در حدیث است که جماعت در نماز عشا باعث می شود که انبیا و ائمه و اولاد

باشد و ظاهر نیست که فرق نیست در انتخاب جماعت میان مرد و زن یکی رفتن زن بمسجد مخصوصا
 جوان بیعت در آن فضیلت نماز جماعت خوب نیست و در حدیث نخی از آن وارد شده و قیل
 عدوی که جماعت آن حاصل می شود و دو نفرند یکی امام و دیگری ماموم باشد هر چند دیگری زن باشد یا
 طفل همین باشد که ذکر باشد بلکه در نیست حصول جماعت بطفل همین که اثنی عشری باشد
فصل دویسده در شرایط جماعت است و آنچه چیز است اول آنکه ماموم مقدم بر امام
 خود نباشد اما مساواة امام یا ماموم جایز است و حاصل می شود مساواة و تقدم بلا خطر یا
 پای امام یا ماموم پس اگر هر دو باشند پای ماموم عقب تر از باشند پای امام باشد آن وقت
 امام مقدم است هر چند قامت ماموم یا پای ماموم دراز تر از قامت امام یا پای امام باشند
 هر چند احوط آنست که هیچ عضو از اعضای ماموم بلکه هیچ جزوی از اجزای ماموم مقدم بر امام نباشد
 حتی شش یا انگشتانش بلکه بعضی باین تقدم نیز نماز ماموم را باطل میداند و چنانکه محل
 ایستادن امام بلندتر از محل ایستادن ماموم نباشد بقدریکه بحسب متعارف کام توان زد و
 بهتر آنست که زیاده از یک وجب نباشد و کمتر از آن و بقدر آن ضرر ندارد بلکه در زمین شریعی زیاده
 از یک وجب هم ضرر ندارد و اما پست بودن موضع قدم امام پس ضرر ندارد پس جایز است که
 امام در مکان پست بایستد و ماموم در جای بلند بشرطیکه بلندی و پستی زیاده از حد نباشد که از
 صورت اقتدای بیرون رود مثل ماموم در مناره مسجد که بسیار ارتفاع باشد بایستد و امام در سوراخ
 مسجد یا در میان سجد بایستد سیتم آنکه ماموم تواند که مشاهده امام خود یا مامومین دیگر
 نماید هر چند و بعضی از احوال صلوٰه باشد چه در پیش رو چه در جانب راست یا چپ پس اگر
 میان امام و ماموم حایلی باشد که مانع بشود ماموم را از مشاهده امام در جمیع احوال نماز یا آنکه در میان
 مامومین حایلی باشد که بسبب آن هیچیک از صف عقب هیچیک از صف پیش را نبیند
 و از جانب است خود و چه در نیز نبیند یک اگر آنکه امام یا ماموم را می بیند اقتدا باطل
 بشرط آنکه آن مانع منع نماید از دیدن در جمیع احوال نماز و این شرط در حق مردانست و اما
 زن پس جایز است که اقتدا کند بر مرد و پشت و یوار یا پرده بشرط آنکه مکان متابعه از جهت علم
 باحوال امام و اما اگر اقتدا کند بر زن پس حکم او مثل مردانست که مشاهده امام یا ماموم شرط است
 بخوکی گذشت علی الاحوط چهارم آنکه امام یکی باشد پس اگر متعدد باشد و اقتدا بهم کند در یک نماز
 و یک زمان اقتدایش باطل است و اگر دو نفر با هم نماز گذارند و بعد از فراغ هر یک دیگری

دیگری گویند که من امام تو بودم نماز شان صحیح است و اگر هر یک بگوید که من امام بودم نماز هر دو
 باطل است و اگر فرض شود که هر یک بگوید خود را خوانده اند باز عاده نماز نمایند علی الاحوط و
 اگر بعد از نماز دانسته اند که هر یک بقصد امامیت نماز را تمام کرده اند یا بقصد امامت احوط
 عاده است پنجم آنکه امام تعیین باشد با اشاره یا باسم یا بصفت پس اگر یک امام است
 نیست اقتدا به آن امام کافیست زیرا که تعیین حاصل است اگر امام متعدد باشد و اسمهای ایشان
 مختلف باشد و اسم را بدان تعیین اسم کفایت میکند و اگر ندانند اسمش یا آنکه اسمهای ایشان مختلف
 نباشد تعیین کند با اشاره که باین امام اقتدا میکنم یا تعیین کند بوصف مثلاً باین طریق که اقتدا
 میکنم با کسی که در پیش روی من یا پهلوی من است میکند ششم آنکه امام بالغ باشد مگر آنکه
 طفلی امامت اطفال نماید و این شرط در حق غیر امام عسرست پس اگر امام عصر خیر بالغ باشد
 اقتدا با او ضرر ندارد بلکه براتب بهتر است از اقتدا کردن با امام غیر معصوم که بالغ باشد هفتم
 آنکه امام عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست بلکه بعضی منع کرده اند از اقتدا بسفیه
 و آن ضعیف است و اگر گاهی عاقل باشد و گاهی دیوانه در حالت عقل اقتدا کردن
 با او مکروه است هشتم آنکه امام حاضر زاده نباشد پس اگر معلوم باشد که حرام زاده است
 از جانب پدر و مادر یا یکی از اینها علی الاصول اقتدا با او جایز نیست و اما اگر معلوم نباشد
 که حرام زاده است ضرر ندارد و هر چند پدرش معلوم نباشد که یکم مردم گویند و لد الزمان است
 و ثابت نشود و لد الزمان بودن آن اقتدا با او صحیح است و لد حیض و نحو آن و لد الزمان استند
 نهم آنکه امام جماعت مؤمن اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا با کافر کردن یا بخالفین
 از غیر اثنی عشری هم آنکه عادل اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر
 و بغیر اثنی عشری و بناسق بلی اگر امام غیر اثنی عشری و غیر عارف بحق الطبیعت باشد مستحب
 از برای اثنی عشری و عارف بحق الطبیعت که جماعت او حاضر شود و مدد مفاد ایشان
 پایست و از آن واقعات گویند و محسب رصورت اقتدا و صفایان باشد و لکن نماز
 از برای خود بکنند هر چند در رکوع و سجود و قیام و قعود ایشان متابعت می نماید و قرائت
 را هم بخواند اگر چه نماز جهریه باشد بخوکیه تفهمند اگر زودتر از قرائت امام فارغ شود و سجود
 بگوید تا امام فارغ شود و رکوع برود و اگر امام زودتر فارغ شود قطع قرائت سوره نماید بلکه
 قطع قرائت حمد نیز نماید هر چند بعضی تصریح کرده اند که تمهید سوره در رکوع و سجود بخواند

و احوط اعاده بجموع نماز است بلکه احوط و اولی آنست که پیشتر نماز خود را بخانه ببرد و بجماعت بخواند
 حاضر شود و باینسان اعاده نکند تا آنکه شواکب کامل فایض شود چنانچه در حدیث است که کسی که
 نماز کند باینسان در صف اول چنانست که نماز کرده باشد و در عقب خطیب سوزد اصلی الله علیه السلام
 در صف اول و ثابت میشود عدالت بشهره بیان مردم بشهادة دو عادل بلکه یک عادل نیز
 باینکه این شخص سفر و حضر و خلوت و اشکار از خداوند خود خائف است و واجبات را بجا
 می آورد و محرمات را ترک میکند و چسبیده بیک آدمیت و انسانیت اقتضا میکند آنرا که ترک نشود
 آنرا نیز ترک میکند چنانچه ثابت میشود عدالت با اختیار که مصلی امام باسفر و حضر بر خورده باشد
 که این امام فی الواقع نماز وی تنویر و یار و معجده خائف از خداوند جل شانہ می باشد و واجبات
 را بجامی آورد و محرمات را ترک میکند و منافی آدمیت انسانیت را نیز بجای می آورد مثل اینکه سر برهنه
 راه نگیرد و بی باکی و در کتاب خفاف عاواة ندارد بلکه جایز است که اگر کف کنیم در عدالت نماز کردن
 جمعی از معتدین در پشت سر شخصی که مظنه حاصل شود بخوبی اشخص بلکه حق این است که علاوه بر
 اشتها و اعتبار و شهادت عدل و عدل واحد و حکم حکم شرع بر عدالت مطلق مظنه بعد از
 کافیت لازم نیست علم بعد از آنکه این غالباً ممکن نیست چنانچه شرط نیست در حصول عدالت
 حصول بلکه باین نحو که ترک معاصی و اتیان واجبات بر او سهل و آسان باشد مثل بنا و کتابت
 بنا و کتابت و خواندن بلکه حصول آن کافی است هر چند بر تبه ملکه را سخنه نرسیده باشد و ظاهر
 اینست که کافیت در حکم باسلام و ایمان اظهار ایمان و اسلام بلکه وجود شخص در بلاد اسلام با ایمان
 کافیت در حکم باسلام بلکه و حکم با ایمان و محض از آن لازم نیست بلی محض از عدالت لازم
 است و اگر و سابق ایمان یا اسلام یا عدالت ثابت شده بهمان اکتفا کند تا یقین بخلاف حاصل
 نماید و اگر بعد از نماز ظاهر شد که امام کافر بوده یا فاسق بوده یا بے وضو بوده نماز ماموم صحیح است
 و لازم نیست بر امام که مامومین اعلام کند که بے وضو بوده و همچنین اگر در آشنای نماز معلوم
 شود که امام کافر یا فاسق یا بے وضو بوده مامومین قصد انفراد نمایند و منفرد می شوند قهراً
 و بهتر آنست که اگر امام بے وضو شود و آشنای نماز دست بدماغ خود بگیرد و خود را شبیه
 بخون و مانع کند و بیرون رود و بعضی گفته اند که اگر بعد از نماز یا در آشنای نماز معلوم شود که امام با
 یا عاقل یا مرنوبه حکم آن حکم تبیین کفر و فسق مبی و وضو بودنت و این حکم خالی از قوت
 نیست و لکن احوط اعاده است یا در دهی آنکه اگر ماموم مرد یا ختنی مشکل باشد باید امام

امام نیز می‌باشد بلی اگر موم زن باشد جایز است که امام او نیز زن باشد پس مرد امامت میکند
 برای مرد و برای زن و برای ضعیفی مثل وزن امامت نمی‌کند مگر برای زن و ضعیفی مثل شکل نیز
 امامت نمی‌کند مگر برای زن دو کس هم اندک امام باید ایستاده نماز کند موم خواهد ایستاده باشد
 و خواهد ایستاده بپوشید چنانچه نیست که نشسته امامت نماید برای ایستاده موم خواهد ایستاده باشد که اقتدا در آن
 نافذ باشد پس در هر آنکه امام قرائت حمد و سوره را درست بخواند و درست بپند پس اگر امام
 حمد یا سوره را اصلاح نماید یا آنکه بعضی از آن را نداند یا آنکه حروف از مخارج نگوید بخوبی که تمیز حرف از
 حرف دیگر حاصل شود یا آنکه در زبان شل آفتی باشد که زبان شل می‌گردد یا آنکه حرف او در مخارج
 کمتر می‌گوید یا آنکه گنگ باشد و موم درست می‌داند حمد و سوره را درست بخواند و عیب قرائت
 نداشته باشد در این وقت اقتدا کردن موم خالی از عیب مرقوم یا موم مزبور جایز نیست هر چند
 آن کلمه را خود بخواند و بعد از آن قصد اقتدا نماید و لکن دلیل واضح ندارد و اگر چه در سوره مثل ذکر کرم
 و ذکر سجود یا قنوت یا تشهد را امام درست نداند یا درست بخواند و غلط بخواند و معذور باشد
 اقتدا کردن ضرر ندارد و اگر موم و عیب مرقوم مثل امام باشد در اصل عیب یا مقدار عیب یا
 محل عیب یا آنکه ادنی از امام باشد در این وقت اقتدا ضرر ندارد و اگر امام قنوت صحیح داشته
 باشد لکن عاجز باشد از قنوت نمودن بخوبی کمال پس ضرر ندارد اقتدا با او هر چند موم قنوتی کار
 باشد و همچنین باید که نماز امام صحیح باشد یا یعنی که امام امور با عاده آن نباشد پس اگر قطع حاصل
 شود برای موم که نماز امام باطل است اقتدا کردن جایز نیست مثل اینکه موم پیدا کند که امام
 بی وضو است جایز نیست اقتدا کردن هر چند بداند که نمیداند امام بی وضو است و مثل اینکه
 می‌داند که امام رکنی از ارکان نماز را سهو نموده اقتدا کردن جایز نیست بلی اگر امام جهلاً
 یا سهواً مرتکب چیزی شود که معذور باشد در آن مثل جهل و اخفات و نجاست و سهو در
 غیر ارکان که امور با عاده نباشد اقتدایش صحیح است چنانچه اگر موم شک داشته باشد
 در صحت نماز امام از جهت ثواب نماز یا اجزاء نماز یا صحت قرائت حل صحت نماید و اقتدا کند
 هر چند ظن بفساد داشته باشد چنانچه هم آنکه موم نزدیک امام یا نزدیک موم دیگر باشد
 بخوبی که صدق جماعت اجتماع حاصل شود مثل صدق جماعت اجتماع در اکل و شرب و خواندن
 که بگویند با امام نماز میکنند و در عقب او نماز می‌خوانند که اگر موم بسیار دور از امام و از موم دیگر نیز
 باشد و اتصال نداشته باشند و پیش رو و در جانب راست و نه در جانب چپ اقتدا

درست نیست بلی کفایت میکند اتصال و قرب و یکی از جوانب سه گانه تشخیص دوری ماموم
 از ماموم دیگر یا از امام بهمین است که نگویند که از یک دیگر بسیار دورند پس دوری زیاد مانع
 اقتداست نه دوری و احوط ملاحظه اینست که زیاده از کام نباشد و جایز است که صف
 دور از امام قبل از صفهای نزدیک با امام تکبیر الاحرام بگویند همیشه است شدند و هتایتند
 هر چند احوط عدم گفتاب مطلق نمیگوید سیاحت بلکه اقتضا کنند به نحو قریب که عازم شوند بر تکبیر
 بلکه اگر در میان صفوف یک میان بلکه در میان تکبیر گفته باشند باین گفتا بکنند و منظر
 تکبیر همه نشوند و اگر ارشای نماز دوری حاصل شود میان ماموم و امام بجهت اینکه منفردند
 یا آنکه با فرمودند و نماز ایشان تمام شد پس اگر این دوری در وقتی باشد که امام تسبیح
 نمی شود از ماموم چیزی را مثل دو رکعت آخر پس رنارد و اگر دو رکعت اول باشد اقتدا
 باطل می شود و خود را نزدیک امام یا ماموم دیگر بردن فائده ندارد بلی بعد از نزدیک شدن
 و حصول شرایط دیگر میتواند که بعد از فرادی شدن بجدیدیت اقتدا نماید هر چند احوط ترک
 است پانزدهم آنکه ماموم بعد از تکبیر امام تکبیر بگوید پس اگر پیش از امام تکبیر بگوید
 جایز نیست و همچنین اگر با هم از تکبیر فارغ شوند که مقارن هم تکبیر تمام شود باز اقتدا باطل است
 علی الاحوط شافعه هم آنکه اقتدا در نماز واجب باشد چه بومیته مثل ظهر عصر چه با دو چه
 قضا و قضاچه از خود باشد یا از غیر و قضای از غیر چه از استیجار باشد یا تبرع و چه غیر بومیته
 مثل کسوف و خسوف و زلزله و صلوٰه طواف که اقتدا در اینها همه جایز است هر چند تراقتدا
 و خصوص صلوٰه طواف قضا از غیر بر وجه تبرع یا استیجار خصوص اگر قضا غیر یقینی نباشد بلکه
 احتیاطی باشد ارجح است از برای کسی که اقتدا بر او واجبست و همچنین بهتر آنست که ترک کنند
 اقتدا را در نماز یک بند و مثل آن واجب شده و همچنین نماز احتیاطی که واجب باشد بجهت تحصیل
 حکم مثل نماز و چهار جهت و حال اشتباه قبله و همچنین نماز که واجب شود بجهت شک مثل
 نماز احتیاط هر چند امام و ماموم هر دو شک کنند هر چند که اقتدا در اینها جایز است بلی ترک
 اقتدا در اینها چنانچه گذشت احوط است از برای کسی که اقتدا بر او واجب شد اگر نماز امام
 مستحب شد اقتدا کردن باطل است مگر در چند موضع مثل نماز طلبیدن و نماز عید شنگامیکه
 شرایط وجوب جمع شده باشد و نماز یک بغلادی کرده شود و بعد بخوابد که بجماعت کرده
 شود و نماز روز عید غدیر چنانچه در روایت است و جمعی نیز فتوی داده اند و خواه اقتدا

اقتدا نیز خالی از قوت نیست هر چند احوط ترک است خوف هم آنکه نماز ماموم با نماز امام در صورت
 و سهیت مثل هم باشند چند زیاده کم و در عدد و شسته باشد پس جایز است اقتدا کردن
 تا صبح ادا می نماید و قضا می عکس آن لکن جایز نیست اقتدا کردن نماز یومیه مثل نماز صبح را
 نماز کسوف و خسوف زلزله و نماز جنازه و عیدین و همچنین عکس آن نیز جایز نیست بجهت اختلاف
 سهیت و صورت این نماز با آن نماز که اقتدا میکند هر چند دلیل واضحی ندارد و منع از اقتدا
 بالمره حتی بالنسبه بر کوع اولی یا بالنسبه بیک کوع یا در کوع پنجم و در هم شتابی جایز نیست
 اقتدا کردن نماز یومیه نماز میت بجهت آنکه نماز میت و عا است و شرط نیست و در صحت
 اقتدا مشترک نماز امام و ماموم در صفت و جوب و مذبح چنانچه جایز است یکدیگر هیچ نماز کوف
 اقتدا میکنند که دوباره نماز میکنند و همچنین عکس آن چنانچه شرط نیست و در صحت اقتدا تمام
 نماز امام و ماموم و عدد رکعات مثل اقتدا نماز صبح بمغرب و عشا و قول باشد احوط ادا می
 نماز امام و ماموم و مقدار ضعیف است چنانچه شرط نیست تساوی و جبهه و اتخاف و ادا
 و قضاوت وی نماز امام و ماموم در هم آن فرضیه پس جایز است اقتدا انظر بعصر و عکس
 یعنی بعضی گفته اند که اقتدا انظر بعصر ضرر ندارد و لکن اقتدا عصر نظیر کند و در صورتیکه عشا و
 کند که آن ظهر عصر است و بعد از نماز بر او معلوم شده که عصر نبوده بلکه ظهر بوده که در این وقت
 ضرر ندارد و این قول ضعیف است هجدهم نیت اقتدا کردن پس اگر قصد جماعت
 کند احکام نماز جماعت از قبیل ساقط شدن حمد و سوره و واجب بودن متابعت در این
 نماز جاری نیست بلکه آن نماز فرادی حساب شود هر چند بصورت اقتدا باشد و هرگاه امام
 نماز کند بقصد انفراد یا بیکه علم دارد که اقتدا با او میکند صلوة امام و ماموم صحیح است و جماعت
 نیز حاصل است بلکه اگر کسی منع کند مردم را از اقتدا با او یا راضی نباشد و باین حال
 اقتدا کنند ثواب جماعت انهم میرسد و لازم نیست بر امام قصد امامت بلکه در نیت که قصد
 امامت شرط حصول ثواب جماعت نیز نباشد بلا حظه تفضل الهی یا بلا خطه اینکه امام سبب حصول
 جماعت و ثواب ماموم شد و همین قدر کافیست و در حقیقت ثواب بجهت لازم دانسته اند
 نیت امامت را و خصوص ثواب امام و این احوط است هر چند اقوی عدم لزوم است حتی
 در نمازیکه جماعت در او واجب باشد مثل نماز جمعه بلکه قصد نماز جمعه کفایت میکند هر چند احوط
 قصد جماعت میباشد در نماز جمعه و در نمازیکه جماعت در او شرط باشد چنانچه احوط قصد

جماعت است و نماز که عاده کند امام بیعت املت و در مرتبه ثانیه و همچنین در نماز که امام
 ندارد نماز هر چند با این حال هم اگر بیعت جماعت نماز کند سهوا بلکه عذر ضرر ندارد و
 لکن احتیاطا عاده نماز است خصوص در صورتیکه قصد تنهایی امر نباشد و قصد وفای نزد داشته
 باشد و با این قصد قصد نماز جماعت نکند از راه محصیت اگر مصلحت یقین کرد که تکبیر گفت بر او
 نماز و لکن شک کرد که نیت اقتدا نموده یا نه پس اگر این شک بعد از اشتغال او بوسیله حاجت
 باشد اعتبار با این شک نکند و همچنین اعتناء با این شک نکند اگر متلبس باشد با فعلی که از بر او
 ماموم سخطت مثل گوش دادن ماموم قرائت امام را و اما اگر اقتدا را و نباشد و بداند که
 برای نماز جماعت ایستاده لکن نمیداند که بعد از قیام عدول از قصد جماعت نموده یا نه و در
 جهل است که تجدید نیت اقتدا نماید و احوط از آن اینست که قصد انفراد نماید و عدول نماید
 بنا علیه و بعد از عدول اگر خوف فوت جماعت دارد نافله را قطع نماید و اگر خوف فوت ندارد
 تمام کند و دوباره اقتدا کند و همچنین اگر نداند که بر او نماز جماعت ایستاده یا برای نماز جماعت
 ایستاده یا برای نماز انفرادی و در هر حال آنکه صورت اقتدار باقی بگذارد مثل اشک در غایت
 پیش از امام آن افعال اجماعا و رد یا انکاز امام پس نیفتد و غالب افعال نماز که مستثناه بعد از
 علم با این حالت نگویند که این شخص اقتدا میکند بلکه بگویند که برای خود علیحدہ نماز میکند بی تخلف
 یک رکعت یا دو رکعت یا یک فعل یا دو فعل ضرر ندارد و خصوص اگر بیعت حاجت یا ضرورت
 یا نسیان باشد چنانچه اگر ماموم سبق تخلف از امام نماید بیعت تمام قرائت حمد یا سوره یا
 بیعت قرائت تشهد یا انکه ماموم بیعت کم شدن مهر یا بیعت از دامام مومنین نتواند که با امام
 سجده نماید و صبر کرده که او لا مومنین سجده کنند و بعد خود سجده نموده که در مثل این موارد
 تخلف ضرر ندارد و بدانکه ماموم را لازم نیست متابعت در احوال امام مگر در تکبیر الاحرام چنانچه
 گذشت و اما سلام پس اتمی عدم لزوم متابعت است پس جایز است برای ماموم بدون
 ضرورت و بدون قصد انفراد اینکه سلام را مقدم بر امام بگوید و احوط عدم تقدم ماموم است
 بر امام در سلام مثل تکبیر الاحرام مگر با قصد انفراد و ضرورت یا با احدی و بدانکه او را متابعت نیست
 که پیش از امام نیفتد پس لازم نیست بر ماموم که پیش از امام ذکر رکوع و سجود نکند چنانچه برگاه ماموم
 تنه او خیزد که امام خواند یا زیاد و کم نماید ضرر ندارد و اما در افعال و مقدمات افعال مثل
 رکوع و سجود و نهجستن و رفتن بر رکوع و سجود و خواندن یا باید که مقدم بر امام نشود و اگر مقارن

مقتارن با امام بجای آورد اقوی آنست که ضرر ندارد و اگر مقدم بر امام شود و دخول فعل یا خروج
یا دخول مقدمات فعل یا خروج از آن پس اگر عدا باشد اقوی اینست که نازش صحیح است و
بهان حالت با ندان امام باطلحق شود هر چند عاده ناز بلکه قضا و آن صحیح باشد و بعضی گفته اند
که صحت ناز در فرض هر قوم در صورتی است که امام مثلاً فارغ از قرائت حمد و سوره بشود و ما موم قبل
از رکوع الم بر رکوع برود و اما اگر رکوع برود قبل از فراغ امام از قرائت در این وقت ناز ما موم
باطل است مثل آنکه ما موم قبل از ذکر و جبه و در رکوع یا سجده یا قبل از طاعت یا بین سجدین
سجده از رکوع بر دارد یا سجد از سجده بر دارد یا داخل در سجده ثانیه شود پیش از امام که در این وقت ناز
ما موم باطل است ناز از جهت تقدم بلکه از جهت ترک واجب دیگر و این سخن حق است اگر گوئیم
که از ما موم قرائت حمد و سوره منقطع است بلکه یا آنکه سقوط از ما موم شرط است تمام کردن
امام قرائت حمد و سوره را و اگر چنانچه با فرض اینکه مقدم بر امام شد بهان حالت ناز ما موم صحیح
باشد و بلکه خود دوباره عود بر رکوع یا سجده نموده و این وقت نازش باطلست چه سهوا
عود نماید یا عمد و اگر عود عمدی یا سهوا و مقدمات اغفال باشد پس ظاهر اینست که ناز صحیح است
هر چند انحطاط عاده بلکه قضا است و اگر ما موم در افعال یا مقدمات آن سهوا مقدم بر امام
شود ضرر ندارد و باز دلایل لازم است که دوباره با امام شریک شود و آن فعل با امام یا بعد از امام
آن فعل را بجای آورد و جهت تحصیل متابعت بلکه انحطاط است که ذکر واجب و در رکوع و سجده و نیز
دوباره بخواند هر چند عدم لزوم قوی است و زیادتى رکن یا غیر رکن در حال اقتدا یا جهت عاقل
متابعت امام ضرر ندارد و لکن بعضی در این مقام گفته اند که دوباره رفتن مشروط است که
با امام در رکوع یا سجده ملحق شود و اما اگر باند که دوباره با امام نمی رسد و ملحق نمی شود بلکه امام
بتجلیل ملحق با موم میشود و این وقت لازم نیست و این محل تا مل است بلکه لازم است و با
برکوع یا سجده و در چه باند که میرسد و چه باند که نمیرسد چه شک داشته باشد و اگر ترک عود
نموده و جائز است و واجب است عود پس اقوی صحت ناز است حتی اگر ترک عود از جهت عدم
یا از جهت بهان باشد و ملحق بصول متابعت کافی است بعیستی آنکه بیعت یا اقتدا نماید
پس اگر اقتدا نماید از جهت متابعت اگر وصف اول یا عین الم را اختیار نماید بیعت یا اقتدا
باطلست بلکه نازش نیز باطلست هر چند شرط ندانیم و اصل اقتدا قربت لکن قصد یا
ضرر دارد چنانچه در تحصیل ثواب حرم یا سجده مخصوصه هر چند لازم ندانیم قصد قربت را لکن اگر

درجه مسجد باجم قصد ریا نماید و راین حالت نمازش باطل است علی الاحوط بلکه اگر امام در جماعت
و جهیده یا غیره چه قصد ریا نماید یا نه باطل میشود علی الاحوط و شرط نیست در صحت اقتدا وقت
تکبیر گفتن یا موم و تکیه که امام در رکوع باشد اطمینان ماموم بلحوق امام در رکوع پس با احتمال لحوق نیز
باین است تکبیر گفتن چنانچه شرط نیست که قصد تمام نماز را در اقتدا داشته باشد پس اگر قصد اقتدا
بیک رکعت یا کمتر یا بیشتر داشته باشد جایز است اقتدا نمودن بلکه جایز است که در یک نماز امام
که چهار رکعتی باشد مثلا چهار نماز از اقتدا نماید چنانچه شرط نیست در صحت اقتدا بر رکوع رسیدن بلکه
اگر اقتدا در حال قیام امام نموده و بر رکوع نرسیده اقتدا حاصل شده بلکه در رکعت نیز نموده
یعنی آخر رکعت یا آخر رکوع است و اول در رکعت یا اول تکبیر الاحرام است یا بدرک قیام
چنانچه اشاره میشود **فصل سیم** در بیان چند امر است آقل آنکه مستحب است که امام
جماعت در پنهانی میان خود و خداوند متعال رکن است نه شسته باشد حتی صغیره و اگر هم داشته
باشد پیش از دخول در صلوٰه توکبیرند و خود را از گناهان پاک و پاکیزه نماید چنانچه مستحب است
که امام جماعت سالم باشد از کوری و جذام و برص و یا تیمم نباشد یا نسبت ماموم با وضو بلکه بهتر است
که امام بالنسبه موم بالاتر باشد حتی اقتدا نکند اعلم بعالم و عالم سجابل هر چند جایز است بلکه
بهتر آنست با وجود اعلم عالم امامت نکند چنانچه در حدیث است کسیکه امامت قومی بکند
و در آن قوم کسی باشد که اعلم از آن امام باشد همیشه آن قوم کار ایشان بر پستی و زشتی
میباشد تا روز قیامت چنانچه مستحب است که مامومین که است نه شسته باشند از امامت آن امام
پس اگر مامومین خوشن داشته باشند امامت کسی را بهتر نیست آنکس امامت نکند و مجلسی در
حدیقه استحقاق نموده است که مکره است امامت کسیکه مامومین از او که است داشته باشند
بشرط آنکه اگر است ایشان نبوده و یا وقتی صلاح او باشد و یکن آنکه اول او را جماعت با در
اول تکبیر امام میباشد و آخر آن خروج امام از حد رکوع شرعی میباشد پس اگر کسی اقتدا نماید در
حالتی که امام بر کوع زفته باشد چنانچه غش شده باشد از قنوت حد و سوره یا آنکه فارغ شده و لکن هنوز
بر کوع زفته باشد او را جماعت نموده هر چند بر کوع امام نرسیده باشد و همچنین اگر در حال قیام
درک نموده و لکن در رکوع امام را درک نموده چنانچه از ذکر بعد از ذکر چه در آشنای آن ملائکه
امام از حد رکوع در زفته باشد و احوط آنست که ماموم در تکبیر امام را برای رکوع نماید چنانچه
احوط آنست که اگر کسی رک تکبیر رکوع نموده و ماموم نماید که مشغول بذكر شود قبل از تکبیر

انکه امام رفع رس نماید چنانچه احوط است که ماموم بعد از آنکه بگیر رکوع را در کعبه نموده ذکر امام را در
 رکوع دوم نماید قبل از فراغ امام از ذکر خود را با امام برساند و بعضی شرط کرده اند و ادراک جماعت
 ادراک یکی از رکوعات را که اگر ادراک رکوع صلا نموده ادراک جماعت حاصل شده اگر چه ادراک
 تکبیر الا حرام و قیام نموده و این احوط است و اگر شک کند که رکوع امام نموده یا نه پس یکی
 بعد از ذکر رکوع یا آنکه بعد از شروع بیکر این شک را نموده اعتبار ندارد و اگر قبل از شروع بیکر
 شک نماید قوی است که اقتدا باطل است هر چند اگر تا پنج رکوع کردن ماموم شخص باشد و
 تاریخ رفع رس امام معلوم نباشد قول بصحت اقتدا قوی است مگر آنکه اگر ماموم قوی
 حاضر شد که امام در سجده اول یا دوم یا در تشهد اول یا تشهد آخر باشد مستحب است که آن
 ماموم بگیر بگوید بقصد تکبیر احرام علی الاقوی نه بگیر چنانچه بگوید با امام ملحق شود بجهت تحصیل
 فضیلت جماعت و ثواب آن و لکن در متابعت سجده خصوص سجدتین اعاده بگیر نماید و نماز خود را
 باطل بداند بواسطه بجا آوردن یک سجده یا دو سجده و اگر بهین بگیر نماز را تمام کند و بعد از آن اعاده
 نماید یا آنکه باین سه بطلات نماز این نماز را باطل کند و بعد از آن بگیر و بگوید بقصد اقتدا اگر از
 نماز امام پیشتر باقی مانده باشد یا بقصد فرادی اگر باقی مانده باشد شاید بهتر باشد و در متابعت
 تشهد یا جلوس اعاده بگیر نمی نماید و بهین بگیر نماز را تمام می نماید هر چند عدم حاجت با عاده بگیر
 و متابعت سجده بلکه سجدتین نیز خالی از قوه نیست مثل عدم اعاده بگیر در متابعت
 تشهد و زیادتی رکن مثل زیادتی واجب غیر رکن و فرضیکه با مرشاع باشد مبطل نیست
 مثل زیادتی بجهت تحصیل متابعت چنانکه اگر قصد اقتدا با امام بگیر گفت و بر رکوع
 امام بر رسید که امام از حد رکوع خارج شده بود پس اگر ماموم بر رکوع رفت اقتدا باطل است
 و نماز باطل است و اگر بر رکوع نرفته که امام سر از رکوع برداشت بخیر است باین چند چیز
 اول آنکه ملحق شود با امام در سجده اول و دوم یا در تشهد اول اگر سجده دوم به تنهایی
 باقی باشد تشهد را نیز با امام بخواند علی الاقوی که برکت است بلی احوط اشتغال بمطلوب
 ذکر یا تشهد است نه بقصد توفیف یا سکوت است و بعد از آن است و تکبیر احرام بگیر
 بگوید بقصد جماعت اگر از نماز امام چیزی باقی مانده باشد و بقصد فرادی اگر چیزی مانده که
 از ثواب جماعت و این رکعت با و داده می شود و گذشته که بهتر است که نماز خود را
 در این فرض باطل کند بسته باینکه در سجده و خواندن و بعد از آن بگیر و بگوید و اگر چنانچه بگیر گفت

ممکن است که عدول نماید از نماز واجب حتی عدول کند و تمام کند و نماز جماعت نرسد و اگر
 در تمام خوف نرسیدن و شسته باشد قطع نماید چنانچه گذشت و اگر ممکن نباشد مثل اینکه
 داخل در رکوع رکعت ثالثه شد آنوقت احوط آنست که تمام نماز است و لکن جواز قطع فریضه بجهت
 ادراک نماز جماعت قوی میباشد چنانچه قوی است قصد جماعت در آنست نماز فردوسی بنابر
 حاجت بقطع نمودن یا عدول کردن هر چند این قطع یا عدول نیز جایز است بجهت
 اغراض دیگر مثل موافق نمودن مأموم اول نماز خود را با بول نماز امام بلکه جایز است در آن
 جماعت عدول از جماعت جماعت دیگر مخصوص اگر جماعت دیگر مثل بر فریت و فضیلت
 زیاده باشد چنانچه جایز است بعد از قصد اتقوا اینکه قصد جماعت نماید و احوط ترک جمیع
 اینها می باشد شکی نیست که هر جائیکه محل طویس نشد مأموم نباشد و لکن مختص بتأیید امام
 در فضیلت جماعت نیستند یا آنکه تشبه بخواند تجافی نماید و مراود تجافی آنست که خود را از
 زمین دور نماید و دست نشیند و بپس زمین مثل اینکه بسراشلا بنشیند و دوست
 یو و کف دست را بر زمین گذارد و جمعی گفته اند که این تجافی در محل تشهد واجب است
 و اگر تعقل کرد و مانند مستحب است و اول احوط است هر چند ثانی خالی از قنوة نیست هفتم
 آنکه اگر مأموم امام را در رکوع بیند و ترسد که اگر بکیند اما اینکه داخل صف شود امام سر از
 رکوع بردارد و جایز است که در همان مکان خود بکیر بگوید و رکوع کند و در رکوع یا بعد از رکوع
 یا بعد از سجده اول یا بعد از هر دو سجده یا بعد از سه سجده شدن از سجده دوم راه برود و بکام یا
 بکشت یا تا آنکه ملحق بصف شود و ترک کند در حال راه رفتن قبل از الحاق با امام قنوة
 حدود سوره را یا ذکر رکوع را بلکه اگر بنا گذاشت که در حال رکوع یا بعد از آن ملحق بصف نشود
 مگر بعد از سجده و راست شدن از آن و بعد از راست شدن دید که امام داخل در رکوع
 ثانی شد و مأموم بعد از دخول امام در رکوع ثانی نیز ترسد که اگر راه برود و بعد از دخول
 و صف یا امام رکوع کند یا یکبار تمام ترسد رکوع کند در همان مکان و بعد از آن در حال
 رکوع یا بعد از آن یا بعد از سجده یا بعد از سه سجده شدن از سجده ملحق شود و لکن این حکم
 مشروط است باینکه مأموم از امام زیاده دور نباشد که جایز نباشد با اندوزی اقتدا نمودن
 و آنکه مستلزم انحراف قبله نباشد هر چند ملحق بصف عدم انحراف قبله بجهت قری رفتن باشد
 که اگر ملحق بصف بدون انحراف قبله ممکن نباشد جایز نیست بکیر گرفتن و اقتدا نمودن

آنکه حایل یا بلند و پستی که مانع اقتدا باشد نباشد هر چند عدم اشتراط شرط اول قوی است
 هفتم آنکه جایز است بر ماموم در هر حالت از نماز قصد انفراد پس اگر بعد از رکوع امام در
 دو رکعت اول قصد انفراد نموده قراة حمد و سوره از ماموم ساقط است و اگر قبل از رکوع
 امام بعد از فراغ از قراة حمد و سوره قصد انفراد نموده هر چند امام در قنوت باشد باز قراة
 حمد و سوره از او ساقط است اگر در اثنای قراة امام ماموم قصد انفراد نموده بقدریکه
 امام خوانده است قراة آنقدر از ماموم ساقط است حتی آنکه اگر امام بسم الله حمد را تمام
 گفت جایز است که ماموم آنکفان کند بهمان بسم الله و بعد از قصد انفراد باقی را بخواند هر چند حوط
 است که هر وقت که ماموم قصد انفراد کند قبل از رکوع دوباره احتیاطا حمد و سوره را تمام بخواند
 و بعد از آن نماز را تمام نماید مستفاد آنکه کفان کند بحد و سوره که بعضی آنرا امام خوانده و بعضی دیگر را
 خودش خوانده بلکه بهتر آنست که اگر امام شروع بقراة قل هو الله یا قل یا ایها الکافرون نموده
 پیش شروع بسوره دیگر نموده و از نصف گذشته ماموم بعد از قصد انفراد همان سوره را بخواند
 و بعد از بسوره دیگر کند بلکه احوط آنست که ماموم قبل از رکوع قصد انفراد نکند و احوط ازین
 آنست که قصد انفراد نکند مگر در حال ضرورت نهیم آنکه وجوب بر ماموم در دو رکعت
 اول نماز احتیاتی که اقتدا با امام عادل نموده قراة حمد و سوره هر چند نماز ماموم جهری باشد و
 مستحبیم نیست بلکه حمد و سوره از او ساقط است و مستحبست برای ماموم لا اله الا الله و
 سبحان الله و صلوات و سایر فوکار در دو رکعت جهریه که ماموم بشنود قراة امام را
 یا آنکه هم همه را بشنود هر چند تیز گوش باشد و مراد از هم همه آنست که مجرد صوت را بشنود و تمیز
 قراة را نداند باز هم وجوب قیاسی است و استحباب هم ندارد بلکه اگر بهت دارد هر چند نماز ماموم
 احتیاتی باشد بلکه قول بجزمت قراة خالی از قوت نیست چنانچه وجوب خاموش شدن
 ماموم گوش دادن او قراة امام را نیز خالی از قوت نیست پس احوط آنست که درین حال
 مشغول و عاود استعاذه از شیطان یا ذکر نشود مگر ذکر قلبی که منافات با خاموش شدن
 نداشته باشد و اگر نشود حتی همهمه اهر چند بیجهت دور یا بیجهت کر یا مانع دیگری باشد
 در این صورت نیز وجوب قراة ساقط است و لکن استحباب قراة خالی از قوت نیست و
 بهتر آنست که اگر بخواند بقصد جزئیت بخواند و اگر در بعضی از حالات قراة همهمه را بشنود و در
 بعضی از حالات نشنود ترک کند قراة را در حالتی که می شنود و جایز است از برای ماموم

ماموم در وقتی که همه چیز نشنود بلکه مشغول بذكر و تسبیح و حمد و صلوة شود و الحمد رکعت
 سیوم و چهارم پس ماموم بخیر است این حمد و سجات هر چند امام اختیار تسبیح یا قرائت نماید و اگر
 نماز ماموم اختتامی باشد و نماز امام جهری و همچنین اگر نماز ماموم جهری باشد و نماز امام مختاتی ماموم
 تابع امام می باشد و هر دو اخفات نماز و باطن این مسئله نیز معذور است علی الاقوی هر چند احوط
 اعاده نماز است اگر تابع امام شد و هر خوانده بدانکه وجوب اخفات ثابت است بالنسبه بقراءت
 حمد و سوره به تنهایی و اما سایر اذکار پس وجوب اخفات را و نیست بلکه استحباب است اخفات
 و جمیع اقوال حتی در تکبیر الاحرام گرد و ماموم یک در رکوع با امام بخوابد ملحق شود و امام برای او
 رکوع را طول دهد و استحباب است که تکبیر الاحرام را بلند بگوید تا اینکه امام بفهمد که ماموم بر رکوع
 رسیده و زیاده از حاجت منکر نشود و همچنین اگر امام خطا نماید و غلط بخواند یا آنکه خطا و در
 افعال نماید ماموم میتواند که با ذکر نماز و یا بقراءت قرآن یا خواندن امام خود را تنبیه نماید با و از
 بلند چنانچه بجهت تنبیه صفوف جماعت در احوال امام نیز جایز است صد بلند نمودن بقصد
 رفع احتیاج هر چند حاجت رفع نشود مگر بلند نمودن صد از زیاده از قدر متعارف که بلند
 نمودن صد از زیاده بر قدر متعارف بجهت حاجت ضرر ندارد و در قنوت هم بعضی از علما نیز
 فتوی داده اند که جایز است برای ماموم صد بلند نمودن و این قول ضعیف است هر چند ضرر ندارد
 اگر صد بلند نماید در قنوت و لکن کلام اینست که چه در قنوت برای ماموم راجح است بلند کردن
 عدم رجحان چیست برای ماموم ۵ هم آنکه اگر امام خطائی نماید باید که مامومین امام را تنبیه نمایند
 و بعضی تنبیه بر قوم را واجب دانده و قول بوجوب ضعیف است و لکن احوط است و اگر
 چنانچه تنبیه نکرده عمدا یا سهوا پس اگر خطا و امام در غیر رکعت بوده و مجلس منقطع نشد با قدا باقی
 باشد و اگر چنانچه محل تنبیه ز برای امام فوت شده و لکن از برای ماموم محل تارک آن غلط باشد
 باشد مثل آنکه امام حمد و سوره را غلط خوانده یا خلاف ترتیب خواند ماموم تارفت که تنبیه کند
 امام رفت بر رکوع در این وقت ماموم خود صحیحاً قرائت نماید و بعد از آن با امام ملحق شود هر چند
 اگر قاء بقراءت امام خالی از قنوت نیست بلکه هرگاه امام بعد از تکبیر الاحرام ترک قرائت حمد و سوره
 نموده سهوا و رفت بر رکوع جایز است برای ماموم که او نیز ترک قرائت حمد و سوره نماید و
 متابعت کند امام را در رکوع چنانچه لازم نیست بر ماموم قصد انفراد با قرائت حمد و سوره تمام
 نماید و بعد از آن ملحق شود بلکه جایز است از برای شخص که ابتدا افتد کند در رکوع باین امام

با علم ماموم که امام سه و اترک قرات حمد و سوره نموده چنانچه گذشت و اگر خطا و امام در رکعت باشد
 این وقت بر ماموم لازم است سجایا و روان رکعت را صحیحاً و وقت را با امام بعد از آن صحیح نیست
 بجهت آنکه نماز امام باطل شده و صحیح نیست یا در سجده ای که مستحب است که امام طول ببرد رکعت
 خود را بدو مقابل آنچه معتاد و طول رکوع بوده بجهت اشتراک آنکه بگیر گرفته اند و دخل در نماز
 شده اند هرگاه امام تبرسد که اگر طول ندهد رکوع طایین مامومین برکت نرسند بلکه این استحباب
 ثابت است از برای مامومیکه اراده دخول در نماز داشته باشد بلکه مقدار طول منوط است به
 مقدار رکب الطمینان حاصل شود که با امام ماموم رسیده و افزوده ای که مستحب است که امام عا
 را مخصوص خود نکند بلکه بقطع جمیع آنچه چنانچه مستحب است که امام بر آن نافذ بخلاف کند و بجا
 بگیرد و نافذ کند چنانچه مستحب است که جلوه امام در طول مناسب حال اضعاف مامومین باشد
 چنانچه امام نباید که نماز یک عمر حبش حساب شود و در عشرین بکوشد بعد که نماز از او قار به نذر
 و بسیار نیز طول ندهد که باعث تنفر باشد کایت مامومین شود پس هم آنکه کرده است راه
 دادن الحفال چنانچه عیب پیدا کند غیر از آن فصل او نصف اول چه باشد هم آنکه اگر ماموم
 در نماز نماز شده و لکن نمیداند که امام در دو رکعت اول است یا قرات از او سابق باشد
 و نخواهد یا آنکه در دو رکعت آخر است که ماموم باید قرات نماید در این وقت لازم است استفسار و اگر
 بکس باشد لازم است بر ماموم خواندن بقصد آنکه خبر نماز است بحسب ظاهر شرع و لکن اگر بقصد واقع
 نخواهد باین معنی که اگر در دو رکعت اول است این قرات قرآن باشد و اگر در دو رکعت آخر است
 این خبر جلوه باشد شاید بهتر باشد اگر چنانچه خواند معلوم شد که دو رکعت اول است ضرر
 چنانچه اگر در شنای قرات معلوم شود که دو رکعت اول است قطع می نماید و اگر در جائیکه ماموم
 بوده که بخواند حمد و سوره را و نخواهد سه و اما آنکه امام رفت بر رکوع پس ضرر ندارد و ملحق شود
 با امام در رکوع و اگر عدا نخواهد آنکه امام رفت بر رکوع و معلوم شد که دو رکعت آخر است بوجوب
 نموده و بخواند بعد از آن ملحق شود با امام در هر جائیکه ملحق باشد ملحق یا آنکه قصد طرادی نماید چنانچه
 بجز ملحق با امام در رکوع با ترک قراءه حمد و سوره عدا نیز خالی از قوت نیست بلحاظ احوط اعاده
 تا راست درین فرض و اگر عدا نخواهد معلوم شد که دو رکعت اول است بحسب ظاهر معصیت کرده
 و لکن نشم ضرر بنانهش ندارد و هر چند احوط اعاده است پانزدهم آنکه مستحب است از برای تنخیکه
 بعد از نماز کرده اعاده نماز نماید بیاجت و بی نیت استحباب نه وجوب اگر اجاعت میسر شود چه

چه آنکه با استعاده کند یا با موسیت و مخصوص نذر داین استعجاب برود بلکه در زن و موسی
 میتریم چارست بلکه از برای موسوم و از برای امام اعاده نماز که جماعت کرده اند نیز مستحب است
 یک مرتبه برای هائیه و دیگر مخصوص اگر جماعت ثانیه مثل برزیت و فضیلت زیاده باشد
 و زیاده بر یکده اعاده نمودن خالی از اشکال نیست احوط ترکست هر چند جواز زیاده ظاهر چه
 حاجت است خالی از قوت نیست اگر دو نماز را مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشاء را بفراوی نموده
 و دو جماعت را در یک نموده که یکی نماز اول را مشغولست و دیگری نماز دوم را مراعات ترتیب
 در اعاده نیز نماید هر چند اشتراط ترتیب خالی از تامل نیست چنانچه شرط نیست اعاده هر دو بلکه
 اعاده یکی کافی است بلکه جایز است اعاده نماز ثانی نماید نه اول چنانچه جایز است با اشتغال
 ذمه نماز دوم و بی اعاده نماز اولی بلکه دو نیست تعمیم استعجاب اعاده مرقوم بغیر نماز یومیه مثل نماز
 زلزله و باد و رگ جماعت و نماز متفرق و ادائی نماز قضائی بلکه نماز جماعت رهان نماز در خارج
 وقت با آنکه ظاهر اخبار اعاده است نه قضا چنانچه هرگاه دو نفر جدا ترک جماعت کردند و ادائی
 نموده اند بعد از آن پشیمان شده اند جایز است که جماعت اعاده نمایند هر چند با اشتغال
 و ریشگی گذاری نباشد خلاصه در هر حال جماعت مطلوب و محبوب است شافعه و حنفی
 آنکه از اخبار استفاد می شود که ده صنف ده صنف است و آنکه از او بنده و ریاضه از
 حسن مجوس و صحیح به مغلوب و بینا بکو و خصوصاً و صحو و کسیکه فضیلت دینی داشته باشد
 بسببیکه آنرا یا مثل آنرا داشته باشد و کسیکه با وضو باشد یک یک با تیمم باشد و کسیکه حاضر
 باشد یک یک با وضو باشد و عکس صاحب مسجد یا خانه بغیر صاحب مسجد و خانه داین منع از
 روی اولویه است نه از روی حتم و از روی عطفی ذکر کرده اند که مکروه است که پیش نماز بخواهد
 باشد اگر چه عالم باشد چنانچه مکروه است که حجام باشد اگر چه زاهد باشد یا باع باشد اگر چه عابد
 باشد و همچنین مکروه است که کور باشد یا فاجر باشد یا برص یا جذام داشته باشد مگر آنکه امام عظمی
 باشد که درین علمها مثل او باشند و محققان هم آنکه مستحب است برخواستن برای نماز تر و نظیر
 قدامت الصلوة و از برای امام مستحب است که آخر نماز همه با موین بایستد و مستحب است
 که صف را بپسندد و فرجه را نکند از دو یا دو و آنکه صف اول یا دوم خالیت صف سیم و
 چهارم را بپسندد بلکه مستحب است که اگر کسی فرجه در صف بیند آن فرجه را بپسندد و در جایستد
 هر چند اهل نصف کراهت از او داشته باشند و محتاج بپاره کردن صفوف باشد بلکه در

حدیث است که آنها نیکو انفرج را بر کرده ایستاده اند احترام ندارند و مستحب است که اول صف
 راست کنند بر وجهیکه دو شهاب را بریم باشند و وقت ایستادن و زانو یا بریم باشند
 و وقت نشستن بهترین اکنه بجهت ماموم مکانی است که با نام تو و یکتر باشد و صف اول
 بهتر است از صف دوم و همچنین تا صف آخر مگر در نماز میت که صف آخر بهتر است از صف
 پیشتر تا صف اول و جانب راست صف افضل است از جانب چپ بآن مقدار یک
 صف اول بهتر است از صف دوم و بهتر است که صف اول را مخصوص اهل فضل قرار
 دهند یعنی آنکه بحسب علم یا عقل یا عقل زیادتی داشته باشند و بهتر اجتماع این سه صفت است
 چنانچه بهتر است که در صفوف بعد بحسب مراتب بعد از این ملاحظه شود پس اهل فضل
 ثانی را پس از اهل صف اول قرار دهند و اهل صف سیم را پس از اهل صف دوم قرار دهند
 و بکذا و بهتر است که اهل صف اول هوشیار باشند که اگر برای امام سهو و خطا می
 حاصل شود تنبیه نمایند امام را و اگر ماموم بکفر باشد و مرد باشد و پهلوی راست امام بایستد و اگر
 زن و ضعیفی باشد و پشت سر امام بایستد مگر آنکه امام و ماموم بر سر نه باشند پس پهلوی
 یکدیگر می نشینند و امام در وسط مامومین می نشینند و اندکی زانوهای خود را مقدم میدارد و
 عوض رکوع و سجود اشاره میکند بر ایستادن برای سجود و مثل ایما بر سر رکوع قرار دهند بلکه سر
 در ایما برای سجود پیشه نمایند برود اگر امام و ماموم زن باشند پهلوی یکدیگر بایستند و مکرر
 است شروع بنا فله نمودن بعد از قدامت الصلوة بلکه بعد از شروع با قامة نیز مکرر است
 که ماموم تنها بایستد و داخل در صف نشود هر چند زن باشد و صف زن نیز باشد مگر آنیکه
 در صفوف مکان خالی نباشد و اگر درین وقت خود را در جراح امام قرار دهد بهتر است و دور
 نیست که درین وقت کراحت داشته باشد که کسی را بطلبه و داخل در صف کند و بیجا
 او نیز معلوم نیست که مستحب باشد مگر آنیکه همه اهل آن صف بر ضایت و طیبین بطلین
 مقصد هشتم نماز مسافر است بدانکه نماز مسافر قصر می شود و پنج رکعت اول
 آنکه سفر او بقدر مسافت باشد و مسافت هشت فرسخ است و در فتن به تنهایی یا آمدن
 به تنهایی یا در فتن بر گشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ بر گردد یا اتصال سیر در
 یک روز یا یک شب یا یک شبانه روز که شب را تنهایی آن نماز به تفصیلی که می آید است
 و هر فرسخ سیل است و میل چهار هزار ذراع است بذراع ستوی الحکمة و هر ذراع و ذراع

بلد و آن مکان بمنزل وطن او شود عرفا بلکه اگر شخصی در بلد بی مسکنه قصد ماندن نماید
و مدت بسیار بقصد تحصیل علم یا تجارت یا اغراض دیگر او نیز باید تمام نماید و راول و رور و بان
بلد یا بعد از شش ماه یا بعد از چند روز یا بمقدار یک از اسم سفر خارج شود هر چند قواطع دیگر
فرض نشود و سیم آنکه قصد ماندن بسیار بمنزل وطن میباشد یا سیم آنکه این شخص در فرض
مقوم بقصد مرقوم از اسم سفر خارج می شود هر چند بعضی از علماء و مفتوی بقصد ماندن در این
و در فرض دوازده اند اگر آنکه قصد قامت کند یا سی روز متروک و در آن بلد بماند که در این وقت
تمام می نماید مطلقا این قول قوی است هر چند در این فرض و سایر فرض احوط جمع است
و در بیان قصه و تمام شدن کار رفتن بمبار و درخت پائین رفتن بجایه و در رفتن بدریا و نحو
آن از سفر شرعی حساب نمی شود حتی بمثل بالارفتن بر کوه چنانچه جانب آن برود و چه از
فوق آن اگر کوه در خود بلد باشد و اما اگر دور از بلد باشد یا می شود که هم سفر بر بالارفتن
بان حاصل می شود چنانچه اگر پائین رفتن بجایه و در رفتن بدریا و بالارفتن بمبار و کوه و غیره
مقصود واقع شود صدق سفر بر آن سبب و فرق نیست بحسب ظاهر و صدق سفر و علماء
صدق آن میان علوه و ریجی مثل کوه و علوه و فی مثل مناره و طی مسافت در دور یکدور و دور
قلعه نیز باعث صدق سفر نمی شود هر چند تجاوز از حد رخص نماید چنانچه بیامی شود که باعث
صدق سفر می شود و از بعضی از اعظم ظاهر میشود که هرگاه قطع مسافت بطور دائره یا دوائر یا
بترتیب خطی که عرض آن خط محاذی مکان آن بلد باشد یا صدق سفر نمیکند و از بعضی از جمله
مشایخ مخالف آن ظاهر می شود و ظاهر آنست که مسافت دوری که بخود دائره فرض شود
و لکن در دور بلد باشد ظاهر این است که در این قسم صدق سفر نمیکند غالباً مثل سیر و خود
دقیق آنست که صدق سفر کند مثل آنکه راه بلد مسخر باشد و در آب یا کوه که محیط بلد
باشد و این نیز بر حسب قسم است آن آنست که مقصدش در آن دائره فرض شود که بحسب جهت و از
آن شش مثلاً و بکمان اول نماید و در این قسم لازم است قصر باعتبار قطع تمام مسافت بر رفتن
تهنانه باعتبار تلفیق دقیق آنست که مقصد و آن دائره نباشد بلکه در سر جای فرسنگ باشد
و در این فرض نیز لازم است قصر بعد از وصول بمقصد از باقی مسافت برگردان از همان راه
که آمده برگردد و گرنه در صورت ثانی مسافت بتلفیق حاصل می شود و در صورت اولی
بغیر تلفیق هر چند احتمال تلفیق ظالی از قوت نیست باعتبار صدق عود و نیز تحقیق است

هر چند نسبت اول آنست
که شش فرسخ فرود

است که مقصد و کمتر از چهار فرسخ باشد پس هرگاه قصد عود از همان راهی که آمده است
 دارد و تمام می نماید و هرگاه قصد عود از باقی مسافت داشته باشد ظاهر نیست که قصر می نماید
 باعتبار قطع مسافت و از بیه یا بیهقیه باعتبار قصد قطع مسافت می نماید زاید علاوه بر
 مقصد که مجموع از چهار فرسخ می شود و عود و حقیقت هر چند احتمال تمام نیز می رود پس احوط
 جمع است چنانکه آنست که مقصد در زیاده بر چهار فرسخ فرض شود پس اگر قصد عود
 از همان راهی که آمده دارد و به شکل حکم او قطریست و اگر قصد عود از باقی مسافت داشته
 دارد و حکم او قطریست اگر قصد عود از باقی مسافت داشته و اگر حکم آن مثل حکم فرض ثانی از قسم
 سیم است و اما فرض در دو خط یک عرض آن خط محاذی مکان آن بلد باشد پس اگر مراد از تردد
 تکرار آمدن باشد که مسافت تکرار حاصل شود و آن خط بنفسه کمتر از چهار فرسخ باشد پس آنجا
 قصر نخواهد شد هر چند بخیر قوم نباشد و اگر مراد از تردد مجز و قطع و مسیر باشد و خط مفروض
 نیز کمتر از چهار فرسخ نباشد در این وقت عدم صدق سفر مسلم است لکن از جهت قرب نیز
 از جهت خط مفروض اگر بعد فرض شود عدم صدق سفر منفع است و همچنین ظاهر میشود
 از سیاحت اهل بلد مقامه که اگر شخصی سفر کند بسوی بلدی و بعد از وصول بان بلد
 سفر کند از آن بلد ببلد دیگر قصر میکند اگر مجموع بقدر مسافت باشد هر چند بخط واحد مسافت
 حاصل نشود و این قول قوی است اگر از اول قصد سیر تمام آن بلد را داشته باشد و ثابت
 می شود مسافت باختبار و بخبر و عادل و بحکم حاکم شرع و شیاع و باخبار صاحب بلد
 مسافت مثل ملک فرعی یا مستاجر یا مستغیر بخیر عادل واحد ثابت نمی شود و همچنین
 بشهادت غیر عادل و زمان و مردودن هر چند مظنه حاصل شود هر چند احوط جمع است
 اگر دو شاهد عادل مثلا باو شاهد عادل دیگر تعارض کنند و اصل مسافت بودن و نبودن
 یا بمسافت رسیدن یا نرسیدن اقوی تمام و احوط جمع است و شک و شک در مسافت
 شرعی تمام مینماید و محض هم بر او لازم نیست هر چند محض احوط است با امکان و احوط از آن
 جمع است اگر شک از جهت تحقق مقدار مسافت موجب قصر باشد و اگر شک از جهت جهل
 شرعی آن مسافت باشد در این وقت محض علم بحکم لازم است با جهل و یا تقلید اگر آنکه
 عمل با ضیاط نماید و اگر شک در مسافت شرعی قصر نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت
 نبوده لازم است که اعاده نماید در وقت و قضا نماید در خارج وقت تمام و همچنین اگر

باشد خود باقی بماند و اگر معلوم شود که مسافت بوده اعاده نماید قصر اگر در صورتیکه تلفت بقصر
 و تمام صحیح و صحیح نبوده و اگر شک در مسافت بصره نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت
 نبوده یا بشک خود باقی مانده اعاده لازم نیست و اگر معلوم شود که مسافت بوده احوط اعاده
 بلکه قضایا باشد بقصر هر چند قول بسقوط اعاده و قضایا از قوت و اگر شک در مسافت
 شروع نماز نموده و در اثنای نماز معلوم شود که مسافت نبوده پس اگر قصد ظهر یا عصر مثلاً
 نموده و التفات بقصر و تمام ننموده نماز او صحیح است و نماز را تمام نماید نه قصر و همچنین اگر
 تلفت بقصر و تمام بوده و لکن قصد تمام نموده و اگر قصد قصر نموده و احوط آنست که عدول کند
 از قصر تمام و تمام این نماز نماید و اعاده نیز نماید تا ما هر چند بطلان نماز لزوم استیفاء آن
 تا ما عدم لزوم تمام آن قوی می باشد خصوص اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده
 بلکه عمد و عالماً بوده که سید آنست که تکلیف او در این فرض تمام است و اگر در اثنای نماز
 معلوم شود که مسافت بوده پس اگر قصد ظهر یا عصر نموده بدون التفات بقصر و تمام نماز
 او صحیح است و نماز را تمام نماید قصر اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه شده باشد و اگر داخل در
 رکوع رکعت ثالثه شده باشد احوط تمام نماز است تا ما و اعاده آنست قطراً اگر قصد تمام
 نموده عدول کند بقصر اگر محل عدول باقی باشد و اگر محل عدول باقی نباشد احوط تمام و
 اعاده آنست قصر و اگر قصد قصر نموده نماز را قصر تمام نماید و نماز او صحیح است اگر قصد قصر از
 روی جهل یا غفلت بوده هر چند احوط اعاده است و در این دو فرض بلکه لزوم اعاده قوی
 است اگر نیت قصر و عمد و عالماً بوده که سید آنست که تکلیف او در این فرض تمام و نیت تمام
 است بر فرض تعرض قصر و تمام نیت قصر و آخر صلوة با فریضی آید فروع بسیار در نیت
 قصر تمام و خود قصر تمام و ابتدا مسافت از آخر قلعه و آخر خانه و آخر حیما از بلاد و دیات
 و جماعات و آخر کار و آنرا نیکه با او بنای دیگر نباشد و آخر محله از بلاد بزرگ است اگر
 محله بزرگتر از شهرهای متعارف نباشد و اگر باشد از آخر محله این محله بزرگ است و اگر از محله
 بزرگ مشتعل بر محلات نباشد تقدیر مسافت و ابتدا آن از محله تقدیری این محله بزرگ
 یا از بلاد متعارف تقدیری این محله باید نمود و لکن ثانی قوی است و اگر در صحرا یا دریا یا جایی
 باشد که بلد و جماعت نباشد ابتدا مسافت از مکانی است که انشا سفرا از آن مکان می نمایند
 و یکی آنکه قاصد مسافت باشد هر چند به بیعت باشد مثل زوجه و غلام و سیر و خادم بلکه

بلکه فرق و ابل و عیال ما و یک قصد مفارقت داشته باشند که اگر قصد مفارقت داشته باشند
 هر چند حرام باشد مثل زوج و عید و ابی خاص تمام می نمایند چنانچه اگر قصد متبوع را ندانند تمام می کنند
 بلکه شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه شکر کرده است در قصر کردن تابع که علم
 بقصد متبوع داشته باشد پس اگر تابع نداند قصد متبوع خود را تمام کند هر چند مسافت بسیار
 را قطع کند بنا بر این اگر در اثنای مسافت معلوم شود از برای تابع قصد متبوع مسافت را
 در این وقت آن تابع قصر میکند اگر بعد از علم تابع مقدار مسافت باقی باشد و الا تابع تمام میکند
 هر چند متبوع قصر کند و مجرد قصد تبعیت بدون علم بقصد متبوع موجب قصر نمی شود و
 و الا باید که قصر لازم باشد بر هر طالب حاجتی که روا نشود حاجت او مگر بعد از حصول مسافت
 هر چند نداند و لکن عدم شرط علم در خصوص تابع با بقای تبعیت و با بودن قصد متبوع
 بمقدار مسافت مثل عدم شرط علم بمسافت در حق متبوع خالی از قوت نیست پس
 نیز باید که تابع ببیند که متبوع قصر میکند و نیز قصر میکند هر چند بعد از علم تابع باقی مانده از سفر
 بقصد مسافت نباشد پس شرط نیست در قصر نمودن تابع علم بقصد متبوع و در اول سفر و
 حصول علم فی الجملة کافی است و شاید همین مراد شیخ استاد عماد باشد چنانچه اگر قصد متبوع
 را بداند و لکن عازم بر صاحبیت و تبعیت نباشد چه عازم بر خلاف یا مردود باشند یا غلظت
 بمصاحبه یا مفارقت داشته باشند قاصد مسافت نیستند و لازم است که تمام نمایند
 هر چند که تقاضای مصاحبت بحسب عادت خالی از قوت نیست بلکه از بعضی ظاهر می شود
 که شرط قصر نمودن تابع اطمینان تابع است ببقاء متبوع بر قصد مسافت پس اگر اطمینان
 نداشته باشد ببقاء متبوع بر قصد مسافت هر چند اطمینان ظنی باشد قصر نمیکند تابع هر چند
 قصد تبعیت داشته باشد و لازم نیست بر تابع که استعلام از متبوع نماید هر چند احوط است
 چنانچه لازم نیست بر متبوع که اخبار نماید هر چند تابع از او سوال نماید و الا گفتا بقول متبوع
 و قصد مسافت و قصد قامت و سخنان خالی از قوت نیست هر چند بعضی گفته اند که اهل علم عدم
 گفتا بقول آن میباشد و شرط نیست در سفر اختیار و رضای بسفر پس محبوب بر سفر و حنفی
 جبر بخوبی باشد که او را بر دایر بندند یا در میان صندوقی بگذرانند و بریزند اگر غایت مقصد
 جابر را بداند که بقدر مسافت یا کمتر است در اول قصر و در آن تمام نماید و اگر نداند یا حتما
 تخلص به از جابر یا رجوع جابر را از خبر بداند بحسب عادت پس قصد مسافت ندارد و اگر

کسی در حال گریختن یا استقبال مسافر یا بطلب میونی که فرار کرده باشد یا بخوان برود و قصد مسافرت
 نداشته باشد مگر اینکه مقصودش یافتن گریخته باشد خواه مقصودش بقدر مسافت حاصل
 شود یا نه نماز را تمام کند چنانچه زیاده بر مسافت بروی و اگر بیشتر از بقدر هشت فرسخ باشد
 قصر میکند و ضم نمیکند بقیه از رفتن را با آنچه رفت چنانچه ضم نمیکند بقیه از رفتن را بر گشتن مثلاً
 اگر با استقبال مسافر برود و حالتی که بداند که ملاقات بمسافر بعد از مسافت خواهد بود
 قصر نماید بجهت قصد مسافت اگر نداند که در کجا ملاقات خواهد نمود و بهین حالت تا پنج فرسخ
 از راه طی نموده بعد معلوم شد که سه فرسخ دیگر باید برود و برگردد ضم نمیکند سه فرسخ
 با قصد را به پنج فرسخ بی قصد همچنین ضم نمیکند سه فرسخ رفتن به هشت فرسخ برگشتن
 تا آنیکه باعث شود ضم برود که در این سه فرسخ رفتن نیز قصر نماید همچنین اگر مسافت شش
 فرسخ را تا چهار فرسخ بی قصد رفت و بعد از آن قصد نمود که دو فرسخ باقی مانده را برود
 و از آنجا برگردد ضم نمیکند این دو فرسخ رفتن را بشش فرسخ برگشتن که هشت فرسخ
 شود پس نماز را باید که تمام نماید و کافیست در ازوم قصر قصد مسافت اقله شش فرسخ است
 و حصول سفر شرعی علم بمسافت شش فرسخ پس اگر سفر کند بسوی مکانیکه نداند بقدر مسافت
 است یا نه و لکن در اثنای سفر معلوم شد که بمقدار مسافت است قصر میکند بعد از علم اگر چه باقی
 بمقدار مسافت شرعی نباشد بلی ما و اینکه معلوم شده باید نماز را تمام نماید و کافی است در قصد
 مسافت حدوث آن و عدم قصد خلاف پس ضرر ندارد نوم یا جنون یا غاء و اثناء اگر اقامتی بقدر
 او در اول سفر نایم یا غمی علیه یا مجنون بوده و در اثنای سفر بیدار یا غافل شده و یا بهوش
 آمده است بار بمقدار آن مسافت نماید بلکه بعد از زوال نوم و غاء و جنون اگر اقامتی بقدر
 مسافت باشد قصر نماید و اگر بقدر مسافت نباشد تمام نماید مگر آنکه تابع باشد که در این وقت
 قصد متبوع و استمرار قصد آن کافی است و واجب است قصر بر چند باقی بقدر مسافت
 نباشد و جمع احوط است و قصد حبشی میزد و سفر کافیست مخصوص اگر عبادة حبشی را
 شرعی باینیم بلی حبشی غیر تمیزی ولی بمنزله قصد و می باشد بعد از تمیز یا بلوغ اگر اختیار
 تبعیت نمود قصد متبوع کافی است و الا حکم قصر و اتمام تابع قصد خودش میباشد هر چند
 احوط جمع میباشد و صورت حصول مسافت بضم قصد ولی با قصدش و اگر قصد
 مسکنه را که بعد از شروع و او منقسم شود بر اهراسه مختلفه که بعضی بقدر مسافت باشد

باشد بعضی کمتر و شخص کرده سیر نماید باید تمام کند چنانچه اول امر لغت یافتن باشد یا نه و کما
 و حصول قصد مسافت را در سیر آن مقدار بحسب عزم و نیت خود و هر چند احتمال بدیده که مانع
 عارض نشود هر چند آن مانع مطلقان الحصول باشد و اما میگوید عزم خود منحرف نشده باشد و
 و اما اینکه مانع بالفعل موجود شده باشد بلی اگر لغت یافتن محتمل الوجود شود و بجهت احتمال وجود
 مانع مردود شود و در رفتن و برگشتن در این وقت قصد مسافت حاصل نیست و ظاهر نیست
 که در موانع غیر اختیاریه مثل موت جزم بعدم آن شرط نباشد بلکه ملحق بحدوث آن نیز مانع نیست
 پس مجرد امکان کافی است مثل ملحق بعدم تمام ناز بموت و نحو آن که ضرر ندارد پس باطل نیست
 قصد سفر بلکه قصد اقامت نیز متحقق میشود بخلاف قطع بموت که آن مانع حصول قصد مسافت
 میباشد هر چند قصدش این باشد که لغزشش را نیز باین مقصد برساند بلی ملحق مردون یا احتمال
 مردن مانع قصد مسافت نمی شود سیاقی است که این قصد مستمر باشد تا آخر مسافت مشعر
 پس اگر عدول نماید و رانمایی مسافت یا مردود شود بجهت توقع رفیق و نحو آن پس اگر بعد از تجاوز
 از حد ترخص و قبل از بلوغ چهار فرسخ باشد در این وقت تمام نماید ناز را در روز را بگیرد و همچنین
 اگر قبل از تجاوز از حد ترخص باشد و اگر بعد از تجاوز از حد ترخص و بعد از بلوغ چهار فرسخ باشد
 در این وقت لازم است قصد اقامت را که قاطع سفر حاصل شود با قیامت ده روز یا مردود و در غیر
 در رفتن تا سی روز و در جائیکه تمام لازم است عمل قصیر پیش از عدول و مردود را علاوه لازم
 نیست و اگر دوباره عازم همان سفر یا سفر دیگر گردیده این بر چند قسم است اقل آنست که
 با مردود یا عدول از سفر مقداری از مسافت را قطع نموده در این قسم قوی آنست که حکم مسافت
 سابقه باطل نمی شود و این مردود یا عدول قاطع سفر مثل اقامت نمی شود و لازم نیست در
 حصول قصد مسافت جدید بلکه اعتبار مسافت از محل اول می شود نه از بهین محل که در
 عازم سفر شد پس اگر مقصود او بعد از عزم بر سفر ثانیاً اقل از مسافت باشد بقیه و با
 ملاحظه ضم محل اول بقدر مسافت یا زیاده باشد باید قصر نماید نه تمام پس معتبر نیست در لزوم
 قصر شروع بسیر و قصد طی مسافت ثانیاً چنانچه حد ترخص از محل اول معتبر است نه از محلی که
 ثانیاً عزم سفر نموده هر چند احوط جمع است میان قصر و تمام و یکی آنست که قدری از
 مسافت را با مردود یا عدول قطع نموده و لکن در حصول مسافت شرعی حاجت با تقصیر
 این مقدار نیز باشد در این وقت اگر این مردود و عزم بر سفر ثانیاً بعد از چهار فرسخ باشد نیز احوط

قصر احوط جمع است اگر قبل از چهار فرسخ باشد قوی تمام و احوط جمع است والله العالم و کما فیست
 در سفر از قصد سفر مطلق سفر یک روز و ثانی آن سفر عدول نموده بسفر دیگر مسافت با و
 نیز حاصل شود و ضرر ندارد و از دم قصر چنانچه از شرایط قصر نیست که در اول سفر و ابتدا آن هزار
 باشد که قبل از بلوغ بحد مسافت شریعتی قواطع سفر را بجا نیاورد مثل اینکه قاصد یام و رب وطن
 نماید که اگر قاصد باشد که در ثانی مسافت قواطع سفر را بجا آورد مثل اینکه قاصد یام و رب وطن
 نماید پس قصر نمیکند اصلاً پنجم آنکه باقی برین عزم باشد پس اگر قدری از مسافت را قطع نمود و
 بعد از آن قصد قاصد یا قصد و رب وطن نماید یا آنکه مرد شود پیش ازین قصد یا ترویج تکلیف
 او قصر است بعد از این تکلیف و تمام میباشد شش شمی آنکه بعد از حد مسافت سفر او قطع نشود
 یکی از قواطع سفر و الا تکلیف او بعد از حصول قواطع سفر قصر نخواهد بود و بعد از قطع سفر قاصد
 عشره یا ماندن ناسی و زمره و یا رب وطن هر چند وطن متعدد فرض شود قصر کردن محتاج است
 بقصد مسافت هشت فرسخ تازه و کفایت نمیکند ضم نمودن باقی مانده از مسافت را یا ضم
 گذشته پس اگر سفر با وطن متعدد نماید و ما بین وطن تا وطن دیگر هشت فرسخ باشد
 تمام ستین است مطح و در ذیاب و چه در یاب و چه در قصد و ضم نمیکند چهار فرسخ و فتره ازین
 وطن را بجهت فرسخیکه عود میکند از وطن و عزم مثلاً بوطن اول علی اگر از وطن آخر قصد کند
 مکانی را اگر کمتر از هشت فرسخ است تمام می نماید و چه آنکه بقدر چهار فرسخ باشد قصد
 رجوع نیز داشته باشد یا آنکه سفر بجهت غیر قطع می شود شش عاقل مرد کردن مسافر
 بوطن خود و مرد بوطن مکانی است که شخص را بر سبیل استمرار مقروء محل کنایه خود قرار دهد
 و عدول از آن قصد نکرده باشد بشرط آنکه زانوی در آن باشد که صدق عرفی نیز داشته باشد و
 احوط از آن شتر اطماندن باشد شاه است هر چند حصول قوطن بمجرور عزم بر ماندن علی و یا
 خالی از قوت نیست و کما فیست و بطن بودن محلی بلدی بودن آن محل و بلد محل قوطن
 پدر و مادر بعد از آنکه در آن بلد مانده باشد و اعراض از وطن پدر و مادر نکرده باشد و محرومان
 و بلدی بجهت تحصیل علم یا تجارت بدون قصد ماندن و ای قوطن نیست پس و قطن سفر
 بتبعی اضطراب نیز می شود و بعضی گفته اند که وطن اهل بادیه خانه ها و ایشان است
 که اگر یا خانه و یا اهل عیال بقصد ترویل بجای روم چند از شرق میخرب روند
 نماز را تمام قصر نمیکند و اگر بدون خانه سفر کنند یا بدون اهل و عیال یا بجهت قصد ترویل

و قصر ستین در ذیاب و فتره ازین
 و اگر کمتر از هشت فرسخ باشد

منزل بروندان وقت مسافرت و نرسیدن اگر بدوی بیعت کیل کند و جو یا بیعت آب و علف
 حوا بدون خانه بجائے رونده بقدر مسافت باشد مسافرت مثل سفر بیعت حج و زیارت
 و نحو آن و اگر بدوی از اهل بلده بود اعراض کند خانه ها ایشان نیز از وطن بودن خارج
 میشود چنانچه اگر غیر بدوی بدوی شود حکم بدوی بر او جاریست مگر آنکه بر این وصف باقی
 و بعضی گفته اند که وطن بدوی بیوت ایشان میباشد اگر از کسان باشد که کوچ میکنند از مکان
 بمکان و مکان خاص ایشان میباشد اگر از اهل حیل نباشند و اگر وطن اعراب را هر مکانی بدانیم
 که آب و علف در باین متعارف ایشان از عراق یا حجاز مثلا مثل اهل دریا که دریای متعارف
 ایشان از وطن ایشان قرار دهیم مخصوص بیوت و نحو آن شاید بهتر باشد و اقتضای بدوی و وطن
 چنانچه مسافر در صیقل است یا بسیار باشد نیز شاید بهتر باشد چنانچه از تعدد وطن زیاده برود و حال
 از قوت نیست و احوط اقتضای بر یک وطن است و اگر قصد توطن در جائے نموده و لکن در غیر
 بلد توطن با اهل بلده عیال زمان بسیار بماند که از اهل آن بلد حساب شود بعضی گفته اند که وطن
 اول از وطنیت از اهل بلده میشود و عرفا این را در حکم عدول گرفته اند بلکه از بعضی ظاهر می شود که
 بسیار ماندن در مکان بتنهائی یا با اهل و عیال بدون قصد دوام نیز بمنزله وطن حساب میشود
 و از سفر بدون خارج می شود چنانچه گذشت و این هر دو محل تا اهل است بلی اگر شک در حد
 و وطن نماید بنا بر عدم گذار چنانچه اگر شک خروج از وطنیت نماید بنا بر عدم خروج گذار
 در محصل کلام در وطن نیست که شرط حدوث و وطن حقیقی اختیار چند چیز است اول
 بودن در بلد پس قبل از تردول باید که آن بلد و وطن حساب نمی شود بلکه محتاج است
 در و در آن بلد قیام قصد ماندن علی التمام هر چند قصد دوام بتوزیع احوال باشد پس ماندن
 در بلد بدون قصد دوام کافی نیست هر چند طول کشد ماندن در آن بلد مثل ماندن طلب و
 تجارت در بلد بدون قصد توطن میگویم آنکه این قصد بر سبیل عزم باشد بدون تردد چنانچه
 آنکه باقی باشد بر این عزم که عزم بر خلاف نکند و تردد نیز عارض نشود و بچشم بودن قصد توطن
 در یک مکان و یک بلد یا دو بلد و دو مکان نیز زیاده و عدم اشتراط باین دو شرط قوی است
 ششمی آنکه بودن در دو مکان یا بیشتر مساوی یا قریب بدست او باشد آنکه تفاوت
 فاصله داشته باشد چنانچه بعضی تصریح کرده اند هضم آنکه بتنهائی یا با اهل و عیال در مکان
 دیگر یا بلد دیگر بسیار ماند چنانکه از اهل آن بلد حساب شود هضمی آنکه ماندن در آن بلد

شلایند ششاه باشد چنانچه بعضی ذکر کرده اند یا ایامی چنانچه بعضی دیگر ذکر کرده اند و گذشت که مجرد
 عقد قلب عزم بر آمدن بر سبیل و دام کافست تمام آنکه آنکسان یا آن بلد معین باشد پس
 مکان غیر معین و بلد غیر معین وطن نخواهد شد مگر آنکه آنکسان و آن بلد از حد اعتدال خارج
 شده باشد پس اگر بسیار بزرگ و وسیع باشد محل از آن و موضعی از آن که محل سکنا می او
 باشد وطن خواهد بود نه هر آن بلد که مجرد و دور از آن بلد قطع سفر شش نمی شود پس وطن در
 مثل ازندان و صفهان هم آن بلد نخواهد شد بلکه آن مکان است که عرفا آنرا اسکن و مقرو
 ماوی خود و واراده باشد چنانچه در مثل بیوت و دریا نشین و وطن ایشان همه تیره و همه بحر
 نخواهد بود که قطع سفر به هر جزایر و جزایر حاصل شود بخلاف بلد معتدل که همه آن وطن حساب
 میشود این بود و وطن محل سکنا یعنی اختیاری و در این وطن و توطن ملک هم شرط نیست
 و اما وطن اضطراری مثل وطن پدر و مادر و زوج و خوآن بدون قصد ارض پس آن نیز
 واضح است و ملک نیز در این شرط نیست و اما وطن شرعی پس آن است که شارع حکم وطن
 اصلی را بر او جاری نموده شرعاً دور وطن عرفی و وطن شرعی نیز حاصل است و لیکن وطن
 شرعی حاصل میشود که وطن عرفی حاصل نیست و آن وقتی است که از وطن عرفی عدول نماید
 بشرط آنکه بعد از عدول در آنجا ملکی داشته باشد و بشرط آنکه ملک خالص باشد نه مثل وقف و بشرط
 آنکه آن ملک عین باشد نه منفعت و بشرط آنکه ملک عین قابل سکنت باشد نه مثل رخت و زر
 و بشرط آنکه آن ملک محدود آن بلد باشد نه در خارج از حدود و بشرط آنکه آن ملک بدیگری
 منتقل نکرده باشد و بشرط آنکه در مدت استیطان ششاه با قصد ماندن باشد نه ششاه اتفاقاً
 پس ششاه بی قصد اشراف و تمجید ششاه با قصد لکن بدون قصد توطن نیز اشراف و بشرط
 آنکه این ششاه در ملک خود سکنت داشته باشند و در غیر ملک خود و بشرط آنکه ششاه مستقر باشد
 نه متفرق علی الاحوط حتی آنکه درین ششاه پی در پی سفر کنند به چهار فرسخ که برود و برگردد و
 نه بهشت فرسخ بلکه بعضی گفته اند بکثر از سافت نیز نزد و مگر بعنوان ندرت بهت حاجت که
 بحوالی انجا برود و خواهد که ششاه دیگر متوالی هم بعد ازین در انجا بماند هر چند این ششاه
 آخر متصل نباشد باین وقت که باین قیود وطن شرعی حاصل است و چون سکنت وطن
 و حکم وطن منفع نیست جهت اختلاف اخبار و اقوال احتیاط کردن در جمیع میان قصد اتمام در
 هر جای که مشابیه است طریق نجاه است پس ششاه متفرق و ملک غیر طلق مثل وقف

و قف خاص عام و ملک غیر عین حتی بمثل اجاره و عاریه ملک غیر قابل سکون مثل مزرعه و ملک شجر
 طایا بعضا با ملک مغرس یا بک ملک مغرس و ملک غیر حدود و بلد خارج از حد ترخص یا داخل آن
 و ششماه بدون قصد استیذان و ملک بدون ششماه احتیاج بحجج کردن مطلوب است و
 طایر نیست که شرط نیست در قاطع بودن وطن آنیکه توطن مباح باشد پس اگر جائز را
 وطن نمود بقصد معصیت مثل آنیکه قصد حاکم بودن در آن بلد داشته باشد ضرر ندارد و بهتر
 او هر چند سبق سفر باشد چنانچه شرط نیست در قصد اقامه مباح بودن آن پس اگر قصد
 اقامت نموده بر اثر اسلم نیز تمام می نماید و عیب قصد اقامت ده روز یا زیاده در مکان
 یا بلد است که آن نیز از قواطع سفر می باشد چنانچه شرط اول آنکه در مکان معین یا بلد معین باشد
 پس قصد اقامت در مکان غیر معین مثل شهر غیر معین از یک اقلیم و قریه از قریای یک ملک
 و در موضع غیر معین از دور یا در محله و نواحیا صحیح نیست و قری آنکه در یک مکان و یک بلد
 باشد غرض مثل و طرف حله و فیلد و غیره که با علی الاقوی نه اقامت در دو مکان یا دو بلد
 یا بیشتر مثل بغداد و کاظمین و طهران و ششماه و عبدالعظیم و نجف اشرف و مسجد کوفه یا شهر
 و ده یا دیات سهوی آنکه آن بلد یا آن مکان از حد اعتدال خارج نباشد پس مثل بلد
 بسیار بزرگ و بیابان بسیار وسیع و دریا وسیع و بیوت اعراب که از کثرت خارج از
 متعارف باشد قصد اقامت صحیح نیست چنانکه در اول اقامت قصد خروج
 از دروازه آن بلد را نداشته باشد چنانچه از بعضی ظاهر میشود یا از حد ترخص آن بلد نداشته
 باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا از توابع عرفیه آن بلد از قبیل باغاه و مزارع آن باشد
 باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا آنکه قصد خروج ببلد دیگر که کمتر از چهار فرسخ باشد نیز داشته
 باشد و لکن بخوبی نباشد که طولی بدید طول و آنیکه سفر بقصد اقامت ده روز در مکان
 اول باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود و احوط عمل بقول اول میباشد هر چند اولی اکتفا
 بقول ثالث بلکه رابع میباشد و بلدیکه بسیار بزرگ باشد و محلات متصله یا منفصله داشته
 باشد قصد اقامت را در مجموع آن بلد و مجموع آن محله نمیکند بلکه قصد اقامت در یک محله
 از آن می نماید پنجم آنکه ده روز تمام باشد نه کمتر پس کجاست از ده روز اقامت حاصل
 نمی شود هر چند بنصف روز باشد شششی آنکه این ده روز بنحو تحقیق نباشد که ضم
 نماید قدر از روز و روز و در روز خروج تا آنیکه ده روز تمام شود علی الاحوط هر چند گفت

کلیه اینها در ششماه
 و در حد ترخص
 و در حد اعتدال
 و در حد مباح

در حد مباح

تلبیق خالی از قوت نیست هفتی آنکه این ده روز متوالی هم و پی در پی باشند متفرق
 هشتی آنکه غرم و عزم باندن ده روز داشته باشد پس مخطئه بیودن ده روز یا بیودن ده
 روز یا ترو کافی نیست و اقامت و در حکم غرم است یقین باندن در مکانی تاده روز بلکه اگر
 متعلق باشد خروج از آنکه سفر بصورت گرفتن حاجتی که عادت باشد که پیش از ده روز صورت
 تمیکد و همچنین اگر محبوس باشد در ماندن ده روز که او را برکنند یا او را منع کنند از خروج که این نیز
 در حکم غرم بایست است چنانچه در حکم نردوست اگر قصد اقامت متعلق کند باینکه اگر فلان
 امر صورت بگیرد ده روز خواهیم ماند و مثل اینکه بگوید اگر فلان کس را دیدم قصد اقامت خواهم کرد
 و هنوز آن امر صورت نگرفته و آن شخص را ندیده باشد باینکه اگر آن امر صورت گرفته باشد و آن
 شخص را ندیده باشد باز بر عزم باشد تمام می نماید چنانچه صحیح نیست تا مد پیش صراحتینان
 باطمینان ببقاء ایشان در آن مکان یا با عزم ببقاء در آن مکان هر چند ایشان کوچ کنند بلکه
 بعضی در قصد اقامت تابع اطمینان ببقاء متبوع را نیز شرط دانسته اند چنانچه گذشت و همچنین اگر
 در شش ماه آخر ماه نیست و شش ماه را در یک ماه شود و ارا ده ماندن تا شش ماه را در شش
 باشد و لکن ندانند که این ماه تمام است یا ناقص است قصد اقامت نخواهد بود و بی کفایت است که قصد ده
 روز بحسب اوقع هر چند بعنوان دیگر باشد و تفصیلا ندانند یا آنکه اعتقاد خلاف نماید مثل اینکه روز جمعه
 وارد شده و قصد شش نیست که در دو شنبه بقیه دویم خارج شود یا آنکه بعد از عاشورا یا عرفة
 خارج شود و از روز ورود تا عرفة و عاشورا شش روز خواهد بود هر چند ندانند یا آنکه اعتقاد
 خلاف کند تا قاطعه متحقق خواهد بود و نماز را تمام کند چنانچه اگر قصد اقامت از جمعه تا جمعه دیگر
 نماید و اعتقاد کند که این ده روز است قصد اقامت نخواهد بود بلکه اگر تابع اعتقاد کند که متبوع
 قصد اقامت کرده فلان ده روز قصد اقامت ننموده و بعد معلوم شد که قصد اقامت ننموده و در
 بر واقع بودن خالی از قوت نیست با قصد تبعیت و عدم تخلف هر چند ظاهر بعضی آنست
 که در این مرتبه میباید که واقع همچنین اگر تا یوم جمعه قصد اقامت ننموده و اعتقاد کرده که ده
 روز است و تمام ننموده و بعد ظاهر شد که ناقص بود یا اینکه اعتقاد کرده که مقصد او کمتر از
 ده روز می باشد و بقیه نمای اعتقاد خود عمل ننموده و بعد ظاهر شده که کمتر از ده روز نمیباشد
 آنچه عمل کرده بمقتضای اعتقاد صحیح است چنانچه بعضی گفته اند تا آنکه میان عزم و ده روز
 فاصله نشود که اگر غرم برده روز بعد از گذشتن ده روز مثلاً باشد پس کفایت نمیکند و ضرر

ضرر ندارد بر عزم اقامت علم اینکه در اثنای اقامت مسقط تکلیف است من خواهد شد از قبل حیثون
 یا انما و یا حیض تکلیف ضرر دارد و اقامت علم بموت در اثنای اقامت چه علم داشته باشد یا نه تکلیف نفس است
 حرکت خواهند و او یا نه تکلیف نیست در قصد اقامت عزم بر آن جزم بود وقوع آن در خارج پس اگر
 احتمال برسد که اگر حادث شد بدو اقامت نخواهد کرد یا اگر صدیق او یا واجب الاطاعه او یا بگوید که
 اقامه ممکن یا برگردد خواهد برگشت ضرر قصد اقامه بحسب عزم خود ندارد و تکلیف اگر بعد از التفات باشد
 این احتمال مردود شود ضرر اقامه دارد و اگر تکلیف اقامه ده روز قصد اقامه شبهای متوسطه
 را نیز داشته باشد چون شبها و وسط و محل را قانع باشد تکلیف ضرر ندارد عدم قصد شب
 اول اقامه عدم قصد شب یازدهم که این دو شب از اقامه خارج است یا از ده که بر عزم باشد
 خود با قاعده شده باقی باشد پس اگر مردود شود و یا ندانند که روز یا یقین یا ندانند از احوال
 شود قصر میکنند تکلیف اگر یک یا از بعد از قصد اقامه بدون غفلت از اقامت و بدون شرف
 مکان مثل مواضع تخییر تمام نموده و بعد از آن عدول از آن قصد نموده اما دامیکه در آن مکان
 تمام میکنند بلکه روزه را هم میگیرند و اما اگر با غفلت از اقامه باشد یا آنکه شرف مکان مخصوص
 اگر با غفلت از اقامه باشد پس قوی قطریست و احوط جمع است و تمام شدن فرضیه پیش از
 قصد رجوع حاصل می شود بفرایغ از سلام واجب هر چند خارج از سلام مستحب شده باشد
 یا قوی است اگر قبل از نماز احتیاط یا قبل از آن تدارک جزئی نیست با سجده سهو رجوع نماید از قصد
 اقامه رجوع بعد از فرضیه نامه حساب می شود و تکلیف اگر قبل از قضاء رکعت منسیه عدول نماید
 قبل از فراغ از فرضیه نخواهد بود بلکه چون نماز احتیاط را بمنزله جزء است احوط است که او را هم
 بمنزله رکعت منسیه حساب کند و اما قضا فرضیه جزیه چهار رکعتی و خروج وقت نماز پیش از
 پشیمان شدن از قصد اقامت یا تا تک نماز در وقت از جهت معصیت یا از جهت دیگر و همچنین
 اتیان بنوافل روز بعد از قصد اقامت باروزه گرفتن پس باعث اتمام نمی شود و طمحن به تمام
 کون نماز تبشیر بلکه روزه اش نیز فاسد است هر چند بعد از ظهر پشیمان شود و تکلیف اگر پیش از
 رجوع از قصد روزه را تمام کند روزه اش صحیح است هر چند ایام متعدد باشد و هر چند هیچ نماز
 نکرده باشد بلکه اگر فوت شد در حال عزم بر اقامت نماز او بر وجهیکه تا قضا آن لازم باشد
 و وجوب تمام مستقر شده باشد و لکن قضا بر وجه تمام کرده عدول نموده از قصد اقامه این نیز
 باعث اتمام نمی شود چنانچه اگر فوت شود نماز یک بواسطه حیض نخواهد بود قضا آن لازم نیست

آن نیز باعث تمام نمی شود بلکه هرگاه بعد از اقامه حایض یا مجنون شده و از وقت درک مقدار او آید
و حایض بخوبی تمام نموده و لکن او را ننموده و خوب داد تمام بمنزله او را تمام نخواهد بود پس استقرار و خوب
تمام بمنزله او را تمام نیست بلی اگر قضا تمام لازم شد بر او و قضا سه روز بود و نیز تمام نموده و بعد از آن
عدول نموده و این وقت این نماز تمام شاید که باعث تمام شود هر چند این هم نیز باعث تمام نمی شود
علی الاقوی بلکه اگر در محل در رکعت سیوم شد یا اگر رکوع رکعت سیوم را نیز ننموده و عدول از قصد
اقامه نموده و این وقت این نماز باطل است اگر در محل در رکوع رکعت ثالثه شده و بعد از آن باید نماز
از قصر اعاده نماید بلی احوط تمام نماز است بلکه احوط جمع است یا آنکه قصد اقامه جدیده نماید تا آنکه تمام
نماید و اگر در رکوع ثالثه محل شده این قیام را بشکند و قصر تمام کند هر چند حقیقا سابق یا درین
فرض نیز ترک نکند و اگر مقیم بعد از نیت اقامه و او را یک نماز تمام یا قبل از او و در شایع عشره
یا بعد از عشره از محل اقامه بیرون رود بمکانیکه از توابع است ضرر با قامة ندارد و اگر بیرون رود
از محل اقامه بقصد طی مسافت شرعیه قصر می نماید بعد از خروج از محدوده قصر علی الاحوط بالمعنی و خروج
هر چند پیش از رسیدن بمقصد درجا مکث نماید و هر چند بعد از خروج رجوع ببلد اقامه نماید مادامیکه
اقامه جدیده نماید پس تمام میکند بعد از نیت اقامه و قصر میکند قبل از نیت اقامه پس مادامیکه به نیت
سفر باقی است قصر میکند مطاعنی محل اقامه هر چند با او را بر گرداند یا سحریه فراموشی حاجت
یا سحریه شغل محل اقامت برگردد و رجوع بمحل اقامه مثل رجوع بوطن نیست که بخیر و مرد و بر او قطع
سفر حاصل شود و اگر بعد از قصد سفر و بعد از خروج از محل اقامه بقصد سفر یا قبل از آن مرد و شود
و قصد سفر و قصد اقامه چنان ترود قبل از رجوع بمحل اقامه باشد یا بعد از آن قصر میکند اگر
اقامه اش یک نیت تمام لازم شده باشد و تمام میکند اگر اقامه اش یک نیت تمام لازم شده باشد
و اگر بیرون رود بمکانیکه از توابع نیست و بعد مسافت نیز نیست مثل نجف اشرف و مسجد کوفه
و کاظمین و بغداد و طهران و شهر اربعه العظیم و امثال آن پس اگر قاصد عود و اقامه دیگر باشد
خواه در محل اول اقامه نماید یا غیر آن تمام میکند نماز را در حق و در مقصد و در برگشتن و محل اقامه
و اگر عازم بر عود بمحل اقامه نباشد و عازم با قامة در آن مکان هم نباشد بلکه مقصود مثل نیست
که چند روز در آن مکان نماز و از آنجا بوطن خود یا جایی دیگر رود قصر میکند بشرط آنکه تا
وطن یا مقصد مسافت باشد بشرط آنکه در حین خروج از بلد اقامه قاصد قدر مسافت
شده باشد و اما اگر در حین خروج قاصد قدر مسافت نبوده یا مرد بوده یا عازم بمقدم سفر بوده

بوده هر چند مرده بوده در رجوع محل اقامه بود بقاء بجان خارج از اقامه تمام می نماید اگر بعد از لزوم از اقامه
 باشد و اگر قصد عود محل اقامه باشد و عازم اقامه دیگر نباشد یا اگر متردد باشد و عود و اقامه یاغیا
 باشد از عود و اقامه در رفتن قصد تمام میکند و همچنین در عود و محل اقامت تمام میکند قصر اگر بعد از
 لزوم اقامه باشد و کلن احوط جمع است خصوص اگر تردد زیاد و محل اقامه یا بخیل اقامه نماید و اگر کسی
 و محل در نماز شود به نیت قصد اقامه نموده بعد از سلام و جب آن نماز قصر صحیح است هر چند
 بعد از آن باید تمام می نماید و اگر در آن ای نماز غرم بر اقامه نماید تمام میکند اگر با نیت بر قطعه
 و هرگاه رجوع کند در آن ای همین نماز از قصد طاهر ممکن باشد عود بقصر نماید و اگر ممکن باشد
 عود بقصر احوط تمام نماز و اعاده از نماز است قصر و اگر قصد اقامه شمره نماید و در محل در نماز
 شود و در آن ای قصد سفر کند پیش از دخول در قیام رکعت سیوم قصر میکند و همچنین اگر
 شروع بقیام نموده و کلن قیام را تمام نموده بلکه اگر قیام را تمام نموده و کلن دخول در رکوع
 رکعت ناله شده هم قیام میکند و نماز را قصر تمام میکند هر چند احوط عاده نماز است و در محل
 خیر جهت احتمال مبطل بودن زیادتی و جب غیر کنی حتی در این فرض و اما اگر بعد از دخول
 در رکوع رکعت ناله یقبل از سلام واجب قصد سفر نماید نماز را تمام کند بلکه آن نماز باطل
 و اگر با آن کند هر چند حیاط با تمام نماز و عاده نماز قصر اولی است و جایز نیست بر آن
 مقیم پیش از رجوع از قصد کردن و افطار نمودن و اگر قصر نمود عدا یا جهلا باطل است بلکه
 اگر قبل از اعاده رجوع از قصد اقامه نماید یا مرد شود و اعاده نماید قصر و اگر نیت یا قصر نموده و بعد از
 خروج وقت متذکر شده قضا نماید قصر اگر رجوع نماید از قصد قامت و قضا نماید اما اگر هنوز
 رجوع از قصد اقامه ننموده و اگر قبل از خروج وقت متذکر شده پس اگر منافعی سهو و عمد
 بعل آمده نماز باطل است اگر منافعی بعل نیاید اصلا یا منافعی عمدی بعل آمده مثل تکلم نه
 منافعی عمدی و سهو مثل حدث در این وقت حکم او حکم کسی است که سهو و سلام در غیر
 محل و ادب پس آن نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بعل می آورد و هرگاه بعد از سلام سهو
 رجوع از قصد اقامه نموده تمام نمیکند نماز او کلن سلام را عاده نماید و سجده سهو نماید و هرگاه
 قبل از رجوع متذکر شده سهو قصد قصر نموده و تذکر او قبل از تسبیح باشد تمام کند و قصد قصر
 ضرر ندارد و هرگاه بعد از فراغ از نماز و بعد از رجوع از قصد اقامه شک نماید که آیا این فریضه
 که از وفای فرغ شده قصر کرده یا تمام بنا بر اخیر بگذارد و هرگاه رجوع از قصد اقامه نموده و کلن

نمیدانند که پیش از رجوع نماز کرده یا نه پس اگر وقت باقی است بنابر برگزیدن بگذارد و قصر نماید
 و اگر بعد از خروج از وقت است بنابر بگذارد بر عدم استسبار بشک مرقوم آنکه نماز را تمام نمود
 هر چند بعضی از سادات مشایخ مافقوی داده که بنابر نماز تمام بگذارد تا آنکه مسافر شود و اینها
 بخالی از وجه نیست و اگر در آخر وقت بمقدار یک رکعت رادرک نموده و قصد اقامه نموده نماز را تمام
 نماید و اگر بمقدار یک رکعت رادرک نموده و قصد اقامه نموده قضا و آن نماز را قصر نماید و بعد از آن
 تمام نماید و ظاهراً است که لزوم اقامه در حق تابع مثل لزوم اقامه در حق متبوع میباشد که محتاج
 است بیک نماز تمام در حق تابع هر چند جهال میر و حکم بخایت لزوم اقامه در حق تابع بیک
 نماز تمام متبوع هر چند هنوز تابع نماز تمام نکرده باشد پس خواهی از قواطع سفر نیست
 که کسی در مکانی حتی مثل بیابان یا دریا یا بلده سی روز یا زیاده سر ببرد و حالتی که قصد اقامه
 نکرده باشد چه در تمام این مدت میترسد باشد در رفتن و ماندن یا اینکه غرم سفر داشته باشد و اتفاق
 نیفتد که به سفر رود و وجه تردد در شخص زمان مفارقت آن محل باشد یا آنکه تردد در اصل ابطال
 سفر و رجوع بوطن یا بمحل دیگر باشد که در اینجا نشاء سفر نموده که در این وقت گذشتن
 سی روز یا این حال باعث وجوب تمام میشود هر چند بقدر یکین از باند و هر چند تردد بسبب
 اعتقاد بوجود یا عدم چیزی باشد که خطائی در آن کرده باشد و تردد متبوع باعث تردد است
 مثل غرم بر مسافت متبوع میباشد بلکه غافل که ناوی شمره نباشد و مجنون و صیتی را نیز
 ملحق بمتردد کرده اند و مدار بر شهر عدد میباشد که سی روز است نه شهر بلالی هر چند
 و اول شهر وارد شود علی الاقوی و ظاهراً نیست که این قاطع در شهر اطوحه مکان و
 عدم خروج از بلد در بین سی روز و ضم روز را تمام بروز و غیر تمام شود و خروج شب
 اول و شب آخر و نحو آن از شرایط و احکام حکم اقامه قاطعه میباشد پس اگر خارج شود
 از خود بلد و همچنین از توابع بلد و دیگر بخوبی که نگویند عرفاً داران بلد نیست قطع سفر
 نمی شود بلکه علاوه بر شهر و مرقومه شهر و بلد است قطع سفر باین قاطع بحدی چیز آفت
 آنکه این تردد بعد از بلوغ مسافت باشد پس بل از بلوغ مسافت اگر مرد شود و هر چند
 باقی مسافت آناسی روز مترود اقطع نماید باید نماز را قصر نماید اگر بعد از بلوغ به چهار فرسخ
 این تردد بری او حاصل شده باشد و لکن حکم قصر از او رفع میشود اگر آناسی روز مترود و
 بعد از بلوغ به چهار فرسخ در آن مکان بماند پس بعد از سی روز تمام نماید و اگر قبل از بلوغ

بلوغ بچار فرسخین ترد و لبری او حاصل شود باید نماز را تمام بخواند هر چند از حد ترخص خارج
 شده باشد و قیامی آنکه قصد نماز عشره در این ماه نکرده باشد سیحرم آنکه ترد او و بطراز بلوغ
 مسافت در حال سیر در سفر نباشد بلکه در حال وقوف بر بلد واحد یا مکان واحد باشد پس اگر
 در حال سیر باشد یا آنکه خارج شود بمکان دیگر هر چند کمتر از مسافت باشد و هر چند رجوع نماید
 در آن شب یا روز باعث اتمام نمی شود و اگر شک کند که سی روز منقضی شده یا نه بنابر
 بر عدم انقضا بگذارد چنانچه اگر شک کند که این ماه تمام است یا نه بنابر تمام بودن بگذارد و
 و هر گاه بنابر تمام بودن ماه یا تمام شدن سی روز بگذارد یا آنکه بنابر عدم تمام و عدم تقصا
 بگذارد و خلافت ظاهر شده جمیع است آنچه را که بعل آورده چنانچه تمام از قواطع سفر این است
 که در آثانی سفر قصد معصیت نماید چنانچه بعضی گفته اند و می یارند تمام هفتم از ثمرات
 قصر است که اصل سفر و غایت سفر مباح باشد و حرام و معصیت نباشد هر چند آن سفر یا لذت
 و حرام یا مستحب یا مباح صرف باشد پس اگر معصیت و حرام باشد مخصص در قصر نماز و
 قطار روزه نیست بدانکه سفر معصیت بر چند قسم است اول آنکه قصد سفرش معصیت
 باشد مثل اینکه اجیر خاص یا زوج یا عید سفر کند بدون آن مستاجر یا شوهر یا مولا بلکه می شود
 گفت که سفر عید و زوج در این فرض از جهت قصد عدم اطاعت است نه فی نفسه بلکه حرام
 بودن حرکت عید در این فرض و اذن ندادن مولانیز از جهت این قصد میباشد چنانچه اگر
 عید یا زوج بر طبیعت مولا یا شوهر یا پادشاه ایشان سفر کند و لکن مقصود ایشان از سفر فرا
 باشد این وقت نیز سفر معصیت میباشد و لکن از قسم دوم میباشد و مثل سفر یک خوف جان
 یا مال یا عرض باشد مثل فرار از جنگ مثل سفر ولد یا نهی والدین و غیر سفر واجب و
 مثل سفر از زمین منصوص خصوصاً انحصار و آمار کوپ و آیه منصوصه یا سقیفه یا منصوصه
 آن نیز داخل درین قسم نیست مثل سوق و آیه منصوصه یا کشیدن انفجار آن در حال سفر
 بلکه بعضی سفر بعد از زوال از یوم جمعه و قبل اداء نماز جمعه را و تارک وقوف عزات و حضور
 عیدین در وقت واجب آنرا نیز از سفر معصیت بنفسمشمرده اند و این محل تا مل است
 بلکه نهی درین امثال از جهت منافاة و تضاد ماوریه با این سفر میباشد نه آنکه نهی بنفس سفر
 در این امثال تعلق گرفته باشد و لکن تعلق گرفته باشد از جهت مضاد است مثل نهی از
 بیع در وقت نماز و یوم جمعه و قیامی آنکه مقصود از سفر معصیت باشد مثل اینکه بیرون

بمکانی چیده و زوی یا تراب خوردن یا سخن چینی کردن یا قتل مؤمنی یا حکومت بظلم کردن
 یا حاکم شدن یا اسیر کردن یا غارت کردن یا انفاذ حکم ظالمی نمودن یا اعانت ظالم یا امانت
 مظلوم یا ضرر رسانیدن ب مردم از مومن یا سلم یا کافر محترم یا چیده مرافعه با کسی کردن که حق
 بر او ندارد یا چیده مرافعه و پیش غیر حاکم شرع کردن یا بیعت شهادت نامحق دادن یا
 بیعتی که حق منصب یوانی یا گذر زدن ز خلیفه یا پنج بعضی گفته اند یا چیده خریدن محرکات
 از قبیل شراب آلات شوسه و غیره آنکه سفر متلزم معصیت باشد بقسمیکه فعل حرامی یا کفر
 واجب از لوازم آن سفر باشد مثل آنکه سفر لازم داشته باشد سوگ بر حیوان معصوب را یا
 سوسات خوردن را و مثل آنکه سفر کند بمسئله که نفیست نمی تواند با طهارت باشد
 و باید که نجس یا متنجس خورد و از راه ضرورت باید با نجاست نماز کند و همچنین سفر کند بمسئله که نتواند
 در نجاسات آورد و وظایف شرعی را بلکه بعضی گفته اند که سفر یک امری بر او واجب شده که باید
 فوراً بجا آورد و سفر مانع از آن امر باشد مثل سیکه ده روز از روز قضا و ماه مبارک رمضان
 و روز میه باشد و بخوابد و بیست شهر شعبان سفر کند و مثل سیکه قرض داشته باشد و باید
 بدهد و در حضر تمکن از آذ آن باشد نداده با مطالبه و این سفر کند و مال آنکه در سفر تمکن از آذ آن
 آن نباشد یا آنکه سیکه سائل و اجیه ضرورتی خود را نداند و در حضر تواند تحصیل کند و سفر مانع
 از تحصیل باشد و همچنین هر سفر یک متلزم ترک واجب یا فعل حرامی باشد که آذ آن واجب و
 ترک آن حرام و در سفر ممکن نباشد و تخلف از او عقلاً ممکن نشود بلکه شیخ استاد صاحب
 جواهر الکلام علی الله مقامه تصریح کرده اند باینکه رکوب و ابر معصوب بلکه مطلق تصرف بمعصوب
 بنفس سفر حتی فعل آتیه یا حلقش حتی چپنیکه با خود مسافر باشد از شی معصوب که بواسطه قطع
 مسافت تصرف و او حاصل شود بلکه از آن بزرگوار ظاهر می شود که میزان در سفر معصیت
 و حرام نیست که قطع مسافت مقدمه او شود یا او مقدمه قطع مسافت شود یا متحد شود بسفر
 بر وجهیکه مقتضی حرمت شخص قطع مسافت شود بلکه فاضل زراقی اعلی الله مقامه فرموده
 که هرگاه کسی با کفش غصبی سفر کند باز سفر او حرام میباشد بلکه احتیاطاً آنست که جانی غصبی
 هم نپوشیده باشد چهل سفر اشخص عین تصرف در معصوب می شود چنانچه آنکه سفر
 سقارن معصیت باشد مثل آنکه در آن سفر شش غیبت نماید یا مال محترمی را بزد یا تحصیل
 مال حرامی نماید یا ترک واجب نماید یا ترک حرامی شود مثل آنکه نظر با جنبیه نماید یا شمشیر

شمشیر غصبی یا لباس غصبی یا نفقه غصبیه یا پول غصبی همراه داشته باشد بر وجهیکه مستند
 نشود یا قطع مسافت یا بنده یا کنیز یا آیه غصبی یا بار یا همراه داشته باشد که بر آن سوار نشود
 قسم اول داخل در سفر معصیت میباشد و مانع قصر میباشد و قسم رابع مانع قصر نمیشد و احوط
 او خال قسم ثالث میباشد و حکم و قسم اول که آنهم سفر معصیت باشد و لکن اقوی عدم
 او خال میباشد و حمله از آنست که اگر قصد حرام و مباح هر دو نیت سفر شش باشد آن نیز داخل
 در سفر معصیت میباشد مثل اینکه مقصود از سفر دزدی و تجارت هر دو باشد بلی اگر مقصود
 بالذات از سفرش مباح باشد و قصد حرام تابع باشد سفر حرام نخواهد بود علی الاقوی و
 هرگاه شکست که داعی سفر حرام محض باشد یا حلال محض یا مرکب از حلال و حرام هر دو میباشد
 بر وجه مهالت حلال و تبعیت حرام یا بعکس قوی قهر است و احوط جمع است و سفر بر آن
 محض قهر از سفر معصیت نمی شود و موجب قصر و افطار میباشد علی الاقوی و اگر در آشنای
 سفر خوف از دشمن حاصل شود و در رفتن و برگشتن تعیین است برگشتن که رفتن سفر
 معصیت است که اگر رفت باید تمام نماید و یکبار این وصف اقی است و در برگشتن
 قصر نماید اگر بعد از قطع چهار فرسخ باشد و از محل جموع تا مقصد کمتر از چهار فرسخ نباشد
 اگر چه از راه دیگر باشد و الا تمام نماید و اگر در رفتن برگشتن هر دو خوف داشته باشد احتیاطاً
 نماید آنچه را که احتمال ضررش کمتر باشد و قصر نماید و اگر اختیار نماید با مکان ای که قصر
 بیشتر است تمام نماید و اگر مساوی هم باشند بخیر است در رفتن برگشتن و در هر حال قصر
 نماید و اگر سفرش بجهت شکار باشد و مقصودش شکار مجرب و لهو و لعب باشد تمام نماید
 نماز را و روزه را نیز بگوید چه صید بری باشد یا بحری چه در حلال باشد یا در اربل چه شکار
 بسگ یا بز باشد یا به تفنگ یا بکمان و گلوله یا بکمان و سخوان باشد و چه تاسه روز مسمی
 بیا بنجامد یا نه هر چند احتیاط بجمع نمودن در خصوص بحری و شکار بخیر تعارف از ارباب عیش
 و در زاید بر سه روز بهتر است خصوص در اخیر بجهت آنکه از بعضی علما نقل شده که اگر
 پیاده در و در بلد صید نماید و تجاوز از حد تقصیر کرده باشد تمام نماید و روز و اگر تجاوز
 از حد تقصیر کرده باشد و تا سه روز مسمی طول بکشد صید کردن او درین وقت قصر نماید
 اگر مقصودش شکار مجرب و تجارت باشد اقوی اینست که موجب قصر و افطار هر دو نخواهد
 شد هر چند در خصوص صلوات احوط جمع باین قصر و تمام است چون بعضی از علما درین

با قنار روزه قائل می باشد و لکن نماز را میگویند که باید تلم بخواند و طهارت میان قصر و تمام
 را در اینجا قائل شده اند و لکن این قول ضعیف است و اگر بجهت قوت خود و عیال خود باشد
 و در این وقت قصر نماید و افطار نیز نماید و لکن سفرش مباح بوده بخو که موجب قصر شده و لکن
 در آنجا سفر قصد معصیت بفر خود نموده احوط جمع بین قصر و تمام است هر چند قول بعد
 بلزوم تمام قوی می باشد چنانچه قول بلزوم تمام و حصول قطع سفر باین قصد بجهت اشتراط
 استمرار بر قصد اباحت مثل اصل شرطیت اباحت سفر در اول سفر شاید اقوی باشد بنابر
 این اگر دوباره نام از قصد معصیت شده محتاج است در رجوع بقطر نیکه باقی بنفسه نیست
 باشد بدون ضم آنچه گذشت و اگر کسی همراه ظالم سفر کند پس اگر از جمله نوکران او باشد یا از
 عوان او حساب شود و از جهت جبر باشد قصر می نماید هر چند آن ظالم بجهت قصد معصیت تمام
 نماید یا بجهت قصد طاعت قصر نماید و اگر با اختیار بدون اجبار باشد تلم نماید هر چند آن ظالم بجهت
 قصد سفر طاعت مثل مک و نحو آن قصر نماید بلکه سفر تابع ظالم که نوکر ظالم باشد حرام است هر چند
 مستوع بفرستد تابع را بفر طاعت یا مباح بجهت آنکه در این موارد نیز قطع مساقط مستوع
 و تبعیت او و مثال امر او می باشد و این حرام است هر چند بالذات آن سفر مستحب یا مباح
 باشد پس نوکر ظالم که با اختیار خود و بدون اجبار نوکر ظالم را اختیار کند نماز را تمام کند
 هرگاه با ظالم سفر کند هر چند با ظالم بفر طاعت یا مباح برود مثل آنکه ظالم او را بفرستد
 به بلدی یا آنکه او را از بلدی او وطن او بخواند و اما نوکر مجبور که از روی جبر اختیار نوکری نموده نماز
 را قصر نماید هر چند تابع ظالم شود و در سفر معصیت قاتا تابع ظالم از جهت مجبور فاقه عمل
 محمل قصر می نماید بخلاف تابع ظالم در جبر که باید تمام نماید پس کسانی که با ظالم سفر
 میکنند و از جمله نوکران او حساب نمی شوند و لکن مشغول بعملی از اعمال باشند پس
 اگر آن عمل از ظلم باشد مثل کتابت برای ظالم و نظایر پس در این وقت تمام نماید هر چند ظالم
 برای قصد حج و زیارت و نحو آن قصر نماید و اگر مقصودش طاعت ظالم و نظایر نباشد
 مثل قلیان فروش قهوه چای و طبخ و خیاط و نحو آن پس در این وقت سفرش
 مباح میشود و داخل در سفر معصیت نمی شود پس باید قصر نماید و سفر که حرام است
 رفتن آن مساویش نیز اگر حرام است قصر نمیکند و الا قصر میکنند اگر بقدر مسافت
 باشد هر چند احوط در عود از سفر معصیت جمیع است مگر در وقتیکه نامدم بشود و بخواهد

بخوبی باشد که عرفا جز از سفر معصیت و عود از آن حساب نشود و هشتاد و نه از شرایط قصر
 است که سفر کار خود قرار ندید که اگر سفر اشغال خود قرار دهد نماز را تمام میکند و روزه را نیز
 میگیرد و بشیر طاکمه و اشغال خود سفر کند هر چند آن سفر برای نقل متاع خود یا اهل و عیال خود
 باشد پس کلی ری و طراح و قاصد و سوداگر که تجارت در هر بازار و مکانی را که ممکن شود پیش
 خود قرار داده باشد و غیر آنها چون کسی که عفا گفته شود که سفر کار اوست باید تمام نماید خواه در
 یک سال سفرهای متعدد نماید که یا قاصد ده روز فاصله نشود یا یک سفر طولانی نماید
 که تمام سال یا غالب آن سال یا تنها نزد بنا بر آنچه بعضی از مشایخ مانتصیح کرده اند
 مثل جمله دارائی عجم نه مثل جمله ارباب عربستان که در آنها چند مخصوص حل حاج
 می نمایند و در اینها مشغول بسفر میباشند نه در هیچ سال و نه در اکثر هر چند از بعضی ظاهر میشود
 که اگر شاه در سفر باشد و شاه دیگر را ترک نماید و شاه اول کثیر السفر میباشد و اگر
 کثیر السفر ده روز در بلد خود بماند چه با قصد چه بی قصد یا آنکه در بلد دیگر ده روز قصد اقامت
 نماید و این ده روز را نیز بماند یا آنکه ده روز در بلدی بماند با قصد اقامت علی الاحوط بعد
 ماندن سی روز نیز و که مجموع چهل روز بشود و بعد سفر کند در سفر اول قصر میکند و در سفر
 دوم احتیاطا جمع میکند باین قصر و تمام هر چند اکتفا با تمام و در سفر دوم مثل سفر ششم قوی
 است و در سفر ششم تمام می نماید و بعضی یک ماه یا ثلثه را بمنزل اقامت عشره دانسته اند
 که مجرد یک ماه یا ثلثه را بمنزل اقامت طایفه دانسته اند و این خالی از وجه نیست احتیاط و در او ای
 است و در او از اقامت ماندن ده روز است که سفر شرعی در آن نشود پس اگر در بین ده
 روز یکبار مسافت بیرون رود و خصوص بمکانیکه از توابع باشد و مراجعت کند و بماند بخو
 یا ماندن سابق و ده روز شود نیز و سفر اول قصر میکند و همچنین قصر میکند اگر بخواند از برای
 خود سفر زیارت یا حج کند که آن سفر کار او نباشد و بدوی که طالب آب و گیاه است و مثل
 معینه ندارد نیز تمام میکند چنانچه گذشت و لکن جهت آنکه وطن همراه او است و مصاحب وطن
 است نه از جهت آنکه کثیر السفر میباشد پس کسیکه در حجاز و سیعی منزل نموده که آنرا وطن
 و مقر خود قرار داده و لکن در هر سال در یک طرف آن منزل می نماید قصر میکند هرگاه از آن
 مقر بمقر و منزل دیگر رود که میان این دو منزل بقدر مسافت باشد هرگاه به خانه سفر
 کند یا آنکه تمام آن یا بان را وطن او ندانیم بلکه محل سکناست متعارف آنرا وطن بدانیم

و همچنین شبان تمام میکنند از جهت آنکه قصد مسافت ندارد و با آنکه بمنزله بدو می است پس در
حق اینها اعتبار بر سفر نیست مگر آنیکه سفر کنند بر خلاف عادت خود مثل آنیکه بزیارت یا حج
یا بلدی از بلاد بیخه حاجتی سفر کنند مثل آنکه میرود که عیال خود را از فلان بلد نقل نماید پس چنین
سفر قصر میکنند و سیاح در بلاد و یک وطن شرعی و عرفی در آن ندارد نیز تمام میکنند چنانچه
شیخ استاد اختیار کرده اند یا قصر میکنند چنانچه سید شاه و بعضی از مشایخ دیگر اختیار کرده
اند با آنکه قبل از حصول مکمل سیاحت قصر میکنند و بعد از حصول مکمل تمام می نمایند چنانچه تفصیل
خالی از قوت نیست هر چند جمیع بن قصر را تمام مقام اولی است و محصل کلام در کثیر السفر
اینست که کثیر السفر شدن مشروط بر چند شرط است اول اشتغال بعمل یا آنیکه سفر
شغل خود قرار دهد هر چند به تبعیت باشد و هر چند بالغ نباشند نیز مجرد قصد اشتغال و مشغول
گرددن مسافت مثل سفر و خطاب مگر آنکه سفره و خطاب بقدر مسافت سفر کنند بر آنی و خطاب
در اینوقت کثیر السفر میشوند و چنانکه آنکه بالفعل مکرر شود پس مجرد اشتغال کثیر السفر نمی شود
هر چند بعضی مجرد اشتغال را کافی داشته اند یعنی آنکه مکرر باشد یا نباشد و مرتبه بی اعتبار
آگاه شده در مرتبه ویم و عود و یک کثیر السفر می نمایند مگر سفر حاصلی شود یا نباشد عود و برون
نماید و از اینجا است سفر نماید یا آنکه بعد از وصول بمقصد انشاء سفر دیگر نماید و مجرد قصد اقامت
قبل از وصول بمقصد در آنای مسافت یا بعد از مسافت در غیر وطن سفر مکرر نمی شود هر چند
از شهیدین اعلی مقامها ظاهر میشود که مجرد قصد اقامت نیز سفر مکرر می شود و همچنین
سفر مکرر نمی شود بوصول وطن متعدد که در آنای یک سفر اتفاق افتد که در میان هر
وطن بقدر مسافت باشد بلی اگر از اول عازم سفر بوده تا وطن خاص بعد از وصول تا بطن
عازم سفر وطن دیگر یا بجای دیگر شد مگر حاصل شود و عود از سفر را سفر دیگر حساب نمایند
بلکه تمام سفر حساب نمایند و اگر مکرر از اصفهان بقرن رود و به بلد خود برگشته
به تبریز رود و از تبریز بطن رود و حصول تکرر آن نیز مشکل است و کثیر السفر باین اسفار ظاهر
نخواهد شد مگر آنکه هر یک از اینها را مقصد علیحده قرار داده باشد یا آنکه سه سفر را شرط دانیم که اتفاقا
بعد از تقس خود باین شغل نایم در اینوقت حاجت باین اسفار نیست چنانچه از بعضی ظاهر
می شود که در تمام کردن بکثرت سفر نیست بلکه بار بر عنوان و اسم کاری و جمال و سخاوت
چنانکه در اخبار است خلاصه آنجا صیغه سفر را شغل خود قرار میدهند بر چند قسم میباشند

میباشد اقل آنکه نفس سفر شغل خود قرار و پیشل سیاحت که شغل خود را جهان گردی قرار
 داده و می آنکه سفر لازم شغل و میباشد مثل مکاری و طاج و حال و قاصد سببی آنکه سفر
 لازم شغل او نیست لکن او شغل خود را در سفر قرار داده مثل بعضی از تجار و اطباء بلکه گدایان و
 مرثیه خوانان که شغل خود را گدائی و مرثیه خوانی در سفر قرار دهند و قسم اخیر مکرر سفر را بطوریکه
 ذکر شد مراعات نمایند و اما قسم اول پس و قول ظاهر میشود خروج او از کثیر السفر پس
 باید قصر نماید و دخول او در کثیر السفر پس باید تمام نماید و قول اول قوی است و اندراج میجو
 سیاحت و تعلیل مذکور در خصوص تمام کردن کثیر السفر مشکل است چنانچه اندراج سیاحت
 در اول سیاحت قبل از حصول بلکه سیاحت اشکل است چنانکه این سفر مشتمل بر سیاحت
 ده روز در بلد خود یا بقصد اقامه یا باندن ده روز در غیر بلد خود نشود و پنجم آنکه در شغل خود
 سفر کند پس اگر مکاری بدون از خود کشتی بآن بدون کشتی سفر کند باید قصر کند و چنین
 اگر سفر کند باید از یارت بدون اشتغال بشغل خود باید قصر نماید مگر آنکه شغل خود را
 در سفر یارت قرار دهد که در این وقت تمام نماید ششم آنکه مسافر در این اسفار ثلثه بسجده
 مسافت برسد پس اگر قبل از بلوغ مجد مسافت را پیش منحرف شود کثیر السفر نخواهد بود
 و این خالی از مافیت سیحته آنکه اکتفا بقصد سفر شرعی و مجرد قصد رفتن تا مسجدی باشد بلکه
 اکتفا بسفر عرفی بر چند یکبار از مسافت باشد بشرط آنکه صدق سفر کند نه مثل خطاب سقا و
 سخنان خالی از قوت نیست پس در سفر رابع باید تمام نماید هر چند در اسفار سابقه که قصد
 مسافت نبوده نیز تمام مینماید و سیحته عدم قصد مسافت و در سفر رابع تمام می نماید بر آن
 آنکه کثیر السفر شد و سفر شغلش شد یا آنکه در اسفار سابقه سیحته قصد مسافت قصر مینماید
 هر چند بعد مسافت نرسیده بود و هفتم آنکه اعراض از آن شغل نماید بلکه بآن شغل مشغول
 باشد پس اگر ساربان کشتی بآن شود قصر مینماید مگر با تکرار بنحو مرقوم بله اگر کثیر بدو عنوان
 شود مثل اینکه ششاه سالم بکند و ششاه دیگر کشتی بآن شود در این وقت کثیر السفر میشود
 بهر دو شغل و در هر دو نماز را تمام میکنند بلی اگر مشغول بقسم ثالث از شغلها شود قصر می نماید
 و بعضی شرط کرده اند که کثیر السفر باید مجد تمام قطع مسافت نمکند که اگر مجد تمام قطع مسافت
 نماید مثل نیکه و منزلت که برود قصر میکنند مگر در راه قصر میکنند در منزل و این ضعیف
 است و از بعضی از اخبار و جمعی از علماء و اخبار ظاهر می شود که هر گاه مکاری و سخنان در مکان

قصد تمامه بخود نه نماید و تا پنج روز بماند قصر میکند نمازش را و روز تمام میکند نمازش را و شب
 و روزه ماه مبارک رمضان را میگیرد و این خلاف مشهور است و ملاحظه احتیاط اولی است
 هشتم از شرایط قصر رسیدن محل ترخص است که پیش از رسیدن بآن نماز را تمام
 میکند و نیز روزه را افطار و ترخص بدو چیز حاصل می شود اولی محقق شدن شکل خانها
 یا شکل سوربله که خشت آن یا گاه کل یا کچ یا بلندی دیوار و کوتاهی آن یا دیوار خانه زید یا عمر
 و سخنان را نتوان تشخیص نمود و دیدن سیاهی سور و مناره و قصر یا بلند ضرر ندارد و دیدن
 باغات بیرون شهر همچنین خانهای بیرون شهر اعتبار ندارد بلکه عدم اعتبار دیدن شکل
 سوربله نیز خالی از قوت نیست پس مدار بر محقق شدن شکل خانها میباشد نه دیوار شهر چنانچه
 بهودی ایشان نیز گفته اند میگویند به پنهان شدن خانها و خود و خانهای جماعت خود
 که در اطراف متعارف خانه ایشان منزل دارند و یکی اینکه صد اذان اعلامی متعارف یا مطلق
 صد اشنیده نشود و ظاهر آنست که خفا صوت اذان بخو که تیز کلمات نشود و کافی است و
 بعضی شرط کرده اند که اذان در آخر محله باید فرض شود نه در وسط چنانچه بعضی شرط
 کرده اند که اذان باید در مکان بلند باشد به بلند متعارف چون مناره و لکن ظاهر آنست
 که اذان در وسط بلد متعارف که از برای تحمل متعارفی قرار داده اند نیز کافی میباشد
 و گویا که تقدیر میکنند که اگر گویا که نبودند میدیامی شنیدند و اعتبار حد ترخص از
 برای کسی میباشد انشاء سفر از وطن خود کند علی الاقوی و اما اعتبار حد ترخص از محل اقامه
 یا از بلدی که سی روز در آن متر و مانده باشد یا در غیر اینها شکل است بلکه اکتفا به مجرد سی روز
 از خانه محل اقامه و سخنان بعد از صدق سفر در چنانچه قصر خالی از قوت نیست و همچنین است
 که یک ابتدای سفر او معصیت باشد و در اثنا سفر قصد معصیت بر طرف شود بلی احوط
 اعتبار حد ترخص است مطلق و همچنین در عود از سفر اعتبار حد ترخص بالنسبه بورد و بوطون
 لازم است اعتبار حد ترخص بالنسبه بورد و محل اقامه و سخنان ثابت نیست و بعضی شرط
 کرده اند و ثبوت قصر از برای مسافر که در تمام وقت نماز در سفر باشد پس اگر اول وقت
 یا آخر وقت حاضر باشد باید تمام کند و این ضعیف است بلکه حق آنست که دارد قصر تمام
 مراعات حال داد میباشد که اگر حال و نماز ساز است قصر میکند هر چند در حال و چنانچه حاضر
 بوده و اگر در حال ادا حاضر باشد تمام می نماید هر چند اول وقت و چنانچه رسیده باشد بلکه هر گاه از

میکند

از سفر و وطن گیر یا بجای می وارد شود که آنجا در آن می نماید و از وقت نماز مقدار طهارت و
یک رکعت از نماز نایه باشد نماز را تمام بگذارد و یکی با حوط در صورت اختلاف اول وقت و آخر
وقت در سفر و حضر جمع میان قصر و تمام است و سفر هر چند منقطع میشود پرسیدن محل
ترخص و وطن یا بلد که قصد قامت ده روز در آن دارد و لکن با سعت وقت با حوط تا خیر
نماز است که در منزل تمام کند و محل ترخص تمام از شرط قصر آنست که در آنجا سفر یکی
از چهار موضع تخیر نرسد که اگر یکی از چهار موضع باشد مخیر است مسافر باین قصر و تمام و آن
مسجد الحرام اصلی مسجد ۲ بدون زیارتی عاود و مسجد کوفه حتی حرات آن و عایر حضرت
الشیعه در حرم و روح العالمین با الفداء میباشد با بقا و وقت که اگر وقت ببری ظهر و عصر تنگ باشد
که زیاده بر چهار رکعت نتواند بخواند باید هر دو را قصر نماید و در تعیین جای احوال بسیار است و ظاهر
این است که تمام صحیح مقدس حتی حرات معین و صحن کوچک تا نماز جایز است خصوص طرف
از صحن مبارک واقع است در سمت تل زینبیه که ظاهر نیست که از آن سمت دست نخورده است
و کودی آن قدیمی است لکن هر چه با طرف ضریح مبارک نزدیکتر شود اشکاش که است و
تخیر و چهار فرسخ از سمت کربلای معلی خالی از وجه نیست چنانچه تخیر در تمام بلاد اربعه نیز خالی از
وجه نیست بلکه بعضی تصریح کرده اند که مسافر در مجموع این چهار شهر مخیر است میان قصر و تمام
و چون آخر شهر کوفه معلوم نیست که تا بقدر متیقن نمایند و ملاحظه در مواضع تخیر ساقط
نمی شود اگر چه نماز را قصر نماید بی روزه را نمی تواند بگیرد و این گفته اربعه بدون قصد اقامه
و برای مسافر این مواضع اربعه تمام افضل است و قصر احوط است و احوط از آن جمع بین
قصر و تمام است زیرا که بعضی از علمای ما از برای مسافر تمام نماز را در این مواضع چهار گانه معین
و انسته اند چنانچه بعضی قصر را معین دانسته اند و ملحق نمی شود باین گفته سایر مشایخ
مشرقه و اگر نماز هر مسافر در این مواضع فوت شود اگر در همین مواضع قصر را بجا آورد نیز مخیر
باین قصر و تمام و الا قصر متعین است بلکه احوط آنست که قصر را قصر نماید هر چند در مواضع
تخیر بجز آورد و احوط از آن جمع است باین قصر و تمام و اگر در حد شرک باین مواضع اربعه
نماز کند قصر کند نه تمام بی اگر بخوی بایستد که گویند عرفا در این گفته نماز میکند هر چند مقدار
کمی از پیش یا اعضا پس در خارج مسجد مثلاً باشد در این وقت مخیر است و اگر در اول نماز طریح
از این مواضع بوده و در آنجا نماز داخل شده مخیر است باین قصر و تمام بخلاف عکس و اگر کسی که

صحیح عرض شود در این گفته و قصد تمام نموده عمل بآن نماید و اگر قصد قصر نموده میتواند باین عمل اکتفا
 هر چند میتواند که از قصر عدول تمام نماید تا اینکه نمازش بشکرت قیوم باطل نشود بلکه می تواند که عدول بقصر
 نماید در جائیکه قصد تمام نموده و شک نموده تا آنکه نمازش بشکرت قیوم باطل شود و خاتمه
 و بر بیان چند مطلب است اول آنکه اگر نماز تمام نموده از روی عمد لازم است بر او اعاده و
 قضاء و اگر تمام نموده از جهته جهل که نمیدانست که نماز در سفر قصر است نماز او صحیح است نه اعاده
 بر او لازم است و نه قضاء هر چند جاهل بقصر باشد و یکی آنکه جاهل باصل حکم قصر و تمام در سفر مغفول
 است اما جهل خصوصیات قصر و تمام و جاهل بمواضع قصر و تمام پس معذور نیست مثل آنکه کسی
 تمام نموده بجهت آنکه خیال کرده که سفر او سفر معصیت میباشد و در واقع سفر معصیت نبوده
 یا آنکه خیال کرده که به پنج روز مثلاً اقامه حاصل میشود یا بخیال آنکه قاضی کرده و در واقع اقامت
 نکرده یا آنکه قریب بجای نماز کرده و خیال این کرده که آن مکان نیز جایز است یا آنکه کثیرا سفر
 بر آورده و با قصد اقامه بجای مانده و ندانست که با این حال تکلیف او قصر است و تمام نموده
 و احتمال این مواضع جاهل معذور نیست علی الاقوی چنانکه اگر نماز از جاهل بقصر و تمام قیوم
 شود قصر نماید هر چند در آن جهل معذور بوده و بعضی گفته اند که باید تمام نماید و احوط جمع میان
 قصر و تمام است چنانکه اگر جاهل بلزوم قصر در سفر و اثناء نماز عالم شده که باید تمام
 را قصر نماید پس اگر این علم بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه باشد پیش از اتمام است علی الاقوی
 اعاده نماید هر چند اوست که این نماز تمام نماید و بعد از آن نماز را قصر اعاده نماید و اگر
 قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه عالم شود قبل از تشهد نماز را قصر تمام کند و احوط آنست که
 عدول نماید از نیت تمام به نیت قصر هر چند لازم نیست علی الاقوی و اگر بعد از تشهد باشد
 نیز سلام دهد نماز را با نیت عدول بقصر علی الاحوط هر چند لازم نیست چنانچه لازم نیست
 اعاده تشهد هر چند احوط اعاده است و اگر دخل شد در قیام رکعت ثالثه و لکن هنوز
 داخل در رکوع نشده نشیند و هر یک کند این قیام را و نماز را قصر تمام نماید بخورم و اعاده
 لازم نیست هر چند احوط این است که اعاده نماید قصر پنجم آنکه اگر کسی عدا قصر نماید در
 روضه عیقا تمام باید نماید لازم است بر او اعاده در وقت و قضاء در خارج وقت و همچنین
 اعاده لازم است در وقت و قضاء در خارج وقت اگر از جهته جهل مسکله قصر نماید در روضه عیقا
 و واجب است که نماز را تمام بخواند از جهته آنکه حاضر است یا آنکه قصد اقامه کرده است یا آنکه

یا آنکه مسافر بفراموشیست بوده یا آنکه سی روز متر و داور بلد ماند که انقضای آنست که جاهل و غافل
 معذور نیست ششم آنکه اگر تمام نماید و موقع قصر یا آنکه قصر نماید و موقع تمام از جهت نسیان
 حکم یا نسیان سبب قصر یا تمام آنست که معذور نیست و باید نماز را عاده نماید در وقت
 بلکه قضا نماید در خارج وقت علی الاطلاق هر چند عدم وجوب قضاء نسیان سبب قصر که سفر
 باشد و مالی از قوت نیست بلی اگر قبل از سلام متذکر شد که باید تمام نماید چنانچه اگر بعد از
 قیام و قبل از دخول در رکوع رکعت ثانیة متذکر شد که باید قصر نماید بشیند و نماز را قصر تمام
 نماید و بعد از نماز بیچته زیادتیا قیام و بخوان دو سجده سهو نماید احتیاطا و بعضی ذکر نموده اند
 که کسی که فرض تمام است اگر نیت قصر نماید از جهت نادانی یا نسیان قصد تمامه و بخوان از
 سبب وجوبه تمام و در أثناء نماز متذکر شد عاده کند چه در وقت چه در خارج وقت و آن
 ضعیف است هر چند عاده بعد از تمام احوط است و اگر قصر نموده و موقع تمام و بعد از تمام
 متذکر شده و لکن هنوز مثل حدث و بخوان از منافیات عمدیه و سهو می تواند باشد اما کمند
 و بدو رکعت دیگر و دو سجده سهو نماید بیچته سلام بجا و اگر نسیانی عمدیه و سهو ساد شده
 نماز باطل است و اگر نسیانی عمدیه و سهو ساد شده مثل تحکم در این وقت نیز تمام کند نماز را
 بدو رکعت دیگر و دو سجده سهو بجا و تکلم بجا عاده برد و سجده سهو سلام بجا نماید هفتم
 آنکه اگر شخصی مسافر بفراموشی شده و لکن نمیدانست که مسافر و بمقدار مسافت می باشد
 و در واقع بمقدار مسافت یا زیاده بر آن بوده یا آنکه میدانست که بمقدار مسافت میباشد و لکن
 نمی دانست که باید مسافر قصر نماید بلکه اعتقاد آن داشت که باید سافر تمام نماید و لکن این
 که میدانست که تکلیف او تمام است نیت قصر نماید از روی معصیت و نماز را قصر نیز تمام نماید
 نمازش باطل است عاده نماید در وقت قصر بعد از علم بلکه قضای نیز نماید قصر او اگر چنانچه نیت
 قصر نموده غفلت قصر نیز نموده غفلت یا آنکه نیت تمام نموده و لکن قصر نموده غفلت
 جمعی حکم بطلان نماز و لزوم عاده و قضا نموده و این احوط است هر چند صحت نماز خالی
 از وجه نیست خصوص در جای که قصد قصر نموده بلکه قصد تمام یا قصد طهر و عصر مثلا نموده
 و قصر نموده غفلت که بدو رکعتی سلام داده بلی اگر نیت تمام نموده از روی نسیان و لکن
 نسیان از نیت تمام نموده و بدو رکعت سلام داده یا آنکه از روی جهل نیت تمام نموده و نسیان
 بدو رکعت سلام داده و یقین و وفرض نماز او صحیح است و عاده لازم نیست هر چند بعضی

گفته اند که اگر باند مسافری را که قصد کرده به پشت فرسخ میرسد و بداند که قصر بر او واجب است
 و لکن از روی فراموشی نیت اتم کرده و بر دو رکعتی سلام داده و بعد یادش آید باید نماز را
 بمطوّر قصر عاده کند هشتی اگر مستحب است که بعد از هر نماز قصری مرتبه تسبیحات اربعه را بخواند
 بجهت جبران دو رکعتی که قصر شده و آن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و
 الله اکبر میباشد و بهتر آنست که داخل کند درین تسبیح تسبیحات ذکر آن در تعقیب
 نماز باشد مرتبه دومی مرتبه و چهل مرتبه الله العالم بحقایق الاحکام مقصد نهم در بیان نماز
 آیات است بدانکه نماز کسوف خسوف واجب است بشرطیکه از زمان گرفتن نماز مانده باشد و
 تمام نماز او شسته باشد و اگر وسعت تمام نماز را ندیده باشد واجب نیست هر چند بقدر
 یک رکعت باشد و لکن احوط است هر چه کمتر از مقدار یک رکعت باشد چنانچه اگر علم حاصل نشده
 باشد مگر بعد از تمام بخلا لازم نیست قضا و صورت مگر فتن تمام قرص بجهت قضا احوط است و در
 صورت گرفتن تمام قرص اگر علم حاصل نشده باشد مگر بعد از تمام بخلا قضا نماید چنانچه در صورت
 گرفتن بعضی قرص اگر احوال کرده و نماز نگذرد یا آنکه فراموشی کرده قضا بکند و اگر بعد از گرفتن
 تمام قرص بعضی آن مطلع نشده باشد بآن موقوفی که بقدر آدو یک رکعت باشد واجب است
 بجا آوردن تمام نماز کسوف یا خسوف اگر احوال کند قضا نماید و اگر خسوف یا کسوف در وقت
 فرضیه واقع شود و وقت آن مضیق باشد و وقت فرضیه نیز مضیق باشد مقدم بدارد یومیة
 را و قضا کند خسوف کسوف علی الاقوی اگر احوال کرده باشد و آواز آن تا آنکه وقت مضیق
 شد بلکه مطمئن علی الاحوط و اگر نماز آیات با غیر نماز یومیة تعارض نماید که وقت هر دو مضیق باشد
 پس اگر نماز باشد مثل نماز شب غیر آن مقدم بدارد نماز آیات را و اگر واجب باشد و لکن غیر
 یومیة مثل نماز میت که خوف فساد و تغییر را باشد و مثل نماز یک بند و اجاره و غیر آن لازم
 شود و وقت آن مضیق باشد و این وقت مخیر میباشد در تقدیم و تاخیر و اگر هر دو موسع باشد
 مخیر است در تقدیم و تاخیر هر چند تقدیم یومیة و نیست و اگر یکی موسع باشد و دیگری مضیق
 مقدم بدارد مضیق را چه یومیة باشد و چه خسوف یا کسوف و اگر در انشای نماز کسوف یا خسوف
 یا زلزله یا نحو آن معلوم شود وقت یومیة مضیق است قطع نماید آن نماز را و شروع بپوشیدن
 نماید و بعد از آن همان نماز را از موضع قطع نماید و حاجت باستیناف نماز ندارد بلکه اگر
 وقت نماز کسوف یا خسوف بجهت این فوت شود باقی را بقصد قربت مطلقه تمام کند

کند بدون تعرض دار و قضا و اگر استیناف نیز نماید احوط است و اگر در اثباتی نماز آیات آید دیگر
 حاصل شود قطع کند آن نماز بلکه تمام کند و لکن نماز آیت دیگر بعد از فراغ از آن نماز بخواند و اگر آیت
 متعدد حاصل شود و مختلف باشد پس اگر زلزله و خسوف کسوف باشد مثل اینکه زلزله شود و
 ماه هم بگیرد نماز متعدد میشود و اگر غیر از این سه حکایت از سایر مخاوف متعدد شود و بخوبی عرفا
 باشد نماز نیز متعدد میشود هر چند قطعه وسعت نماز نداشته باشد و اگر بخوبی باشد که عرفا
 باشد پس و نیست که همه اینها بعد از اجتماع سبب واحد محسوب شود هر چند انواع مختلف باشند
 و اگر زلزله و نحو آن مکرر شود پس اگر بافضل عرفه باشد که عرفا عدد صدق کند نماز متعدد میشود
 اگر نماز برای زلزله اول کرده باشد یا تا صلیقه بعد نماز باشد هر چند نماز نگذرد باشد و اگر بافضل عرفی
 نباشد که عرفا صدق کند نماز متعدد نمی شود و خصوص اگر فاصله بسیار کم باشد که لیاقت
 و وسعت نماز کردن را نداشته باشد و اگر زن حایض بوده در وقت کسوف و خسوف واجب
 نیست بر او قضا کردن هر چند احوط است همچنین اگر زن حایض باشد در وقت حدوث زلزله
 یا سایر آیات غیر کسوف و خسوف لازم نیست که بعد از پاک شدن بجا آورد و خصوص اگر بعد از آن
 از زمان زلزله شکا پاک شده باشد مثل اینکه حیض او در روز بوده و در اول حیض زلزله شده
 هر چند احتیاط شدیدی بجا آوردن آن میباشد خصوص اگر زنان پاک متصل عرفی بزمان زلزله
 باشد بلکه بعضی از اجداد علماء تصریح بوجوب آن بعد از پاک شدن نمودند و در وقت این دو نماز
 در اول شروع بکبر نقل است تا تمام بخلا علی الاقوی هر چند احوط آنست که قبل از شروع بانجاء
 نماز تمام کند که بعضی گفته اند که بشروع بانجاء این نماز قضای شود و گرفتن سایر کوکب غیر
 آفتاب و سیاره شدن آنها همچنین گرفتن آفتاب بسیار کوکب که در تحت او میباشد مثل
 و جوب طلوع نمی شود بلکه بخوبی باشد که مندرج شود و کسوف که بگویند عرفا که آفتاب
 گرفت یا مندرج شود در مخاوف سماویه و آیات سماویه که باعث خوف غالب مردم شود
 و ساقط نمی شود نماز نیز بوجوب شمس و قمر در حال انخساف چنانچه ساقط نمی شود بسبب ترسحاب
 بلکه احوط و وجوب نماز است هر گاه معلوم شود کسوف و خسوف شمس قمر در تحت الارض مثل تحت
 السحاب محصل کلام اینست که اگر حدوث خسوف یا کسوف بقاء آن هر دو در وجه الارض باشد
 بی اشکال نماز واجب است و اگر حدوث در وجه الارض باشد و بقاء در تحت الارض که غروب
 کند منخسفا یا آنکه حدوث در تحت الارض باشد و بقاء در وجه الارض باشد که منخسفا طلوع نماید و وجوب

نماز احوط است بکدر و جوب آن قوی است و اگر حدوث و بقا آن برود و تحت الارض باشد و جوب
 نماز احوط است خصوص اگر مقارن غروب خسوف کسوف هادر شود مثل تحت السحاب
 که هیچ رؤیت نشود و لکن اطمینان بحدوث و بقا آن در تحت السحاب باشد بدون رؤیت خسوف
 و خسوف ثابت نمی شود خسوف کسوف بقول بخین مگر آنکه از روی جزم شهادت دهند و غالب
 باشد علی الاحوط بی ثباتی شود بر رؤیت و شهادت عدلین بر رؤیت بعدل و احد علی الاحوط
 خصوص در حق اعجمی باشد شهادت تمام بر وقوع کسوف خسوف ضعیف وقت و وسعت وقت
 نیز ثابت نمی شود بقول بخین مگر آنکه یقین حاصل شود یا آنکه دو پنجم عادل شهادت دهند و اگر
 شک نماید و خسوف کسوف که آیا وقت آن ساعت تمام نماز را در ایانه بنابر عدم وسعت
 بگذارد و هر چند احوط اقدام نماز است مگر در وقتیکه باند که وقت ساعت تمام نماز را در ایانه
 از اول امر رسیده است که وقت وسعت دارد و لکن بسبب تأخیر نماند که اگر شروع نماز نماید بعد
 یک ساعت یا تمام نماز را در ایانه بنابر وسعت بگذارد و قصد او آنست که اگر مستغرق
 ادا و قضا نشود بهتر است و مدار و جوب نماز در کسوف خسوف بر اسم میباشد که غالب اشخاص
 میتوانند برینند بگویند که یا آفتاب گرفت خوف غالب مردم در آن شرط نیست و نماز
 وجوب است برای زلزله که زمین بشدت تمام حرکت کند و اگر حرکت بسیار کمی بکند که محسوس نشود مگر
 بدقت تمام نماز را بکند و ترک نکند علی الاحوط و همچنین اگر زمین بشدت تمام حرکت کند و هم زلزله
 بر آن صادق نیاید چنانچه اگر علم زلزله در زمان زلزله حاصل نبوده و حاصل شود مگر بعد از زمان
 زلزله مخصوص بعد از مدتی در این وقت نماز کردن احوط است بقصد قربت مطلقه نه بقصد وجوب
 و مثل زلزله است هر آیتی و چیزیکه باعث خوف غالب مردم شود و از متعارف و معتاد خارج
 باشد مثل طلت شدید و باد سیخ و سیاه و زرد و خصوص اگر تاب و بخوی باشد که درختها را شکند
 و دیوارها را بکنند و کشتی را غرق کند و شرط نیست در اخادیف آنکه آسمان باشد چنانچه
 از بعضی اختصاص با آسمان ظاهر میشود پس نماز وجوب است بجهت اخادیف زمین مثل
 دود یا سحاب زیاد یا صاعقه که از زمین ظاهر شود و مثل و نیم شدن کوه بزرگ
 یا پاشیده شدن یا شکافته شدن آن بخوبی که باعث خوف غالب مردم شود مثل خف
 زمین و غیر زلزله بلکه برای طوفان و سیل مفروض که از حد متعارف خارج باشد نیز نماز احوط
 است و مدار و جوب نماز بر خوف غالب مردم میباشد شائنه فعلاً و نه همه مردم و نه یک نفر چنانچه

بجهت تکرر و تکرر وقوع خوف حاصل نشود بلکه از بعضی ظاهر میشود که ملا و جوب بر صدق آیت
 میباشد هر چند باعث خوف غالب مردم نباشد و هر چند بدانند که خسوف و کسوف بلکه غیر آن
 برای رحمت میباشد و این غیر کسوف و خسوف محل اشکال میباشد پس آیتی که باینهم محتمل
 است مثالی بر این گندم و نخوان از آسمان و جوب نماز ثابت نیست بخلاف آیتی که باینهم که براس
 عذاب است یا آنکه محل شک میباشد که باینهم بری غضب است یا نه و اگر قطع حاصل شود که
 این آیت مثلاً خوف غالب الناس میباشد نماز واجب است و اگر مظنه حاصل شود که این آیت بر این
 رسیده است که باعث خوف غالب مردم میباشد باعتبار ظهور آیت در تحویف عوام ایتان
 بنابر است و لکن در صورت شک فخص لا زم نیست که خوف غالب مردم میباشد یا نه و اگر فرض
 شود که آیتی باعث خوف میشود و لکن باعتبار نزول غضب و عذاب الهی بر مردم بلکه باعث خوف
 میباشد یا نه بجهة بسط اظهار و شجارد و فساد زرع و مردن حیوانات مثل طلوع بعضی از کواکب
 و غیره و جوب نماز ثابت نیست مثل عدم وجوب نماز برای باران زیاد و تلک درشت و باد و
 بلخ زیاد و غیره اینها که در قوم باینهم دلیل واقع شده چنانچه واجب نیست نماز برای قحط و غلا
 و طاعون و دوا و غیره اینها و نماز زلزله و آیات غیر کسوف و خسوف میباشد و اما میباشد و قضا
 نیست و لکن قوا باینهم یا در و اگر در بجا نیاید و بعد از آن بجا آورد و بعضی گفته اند که وقت
 نماز بجهت حتمی و یقین آسمانی از ابتدا آنست تا انتها آن پس اگر زانوش بقدر نماز طول
 کشد و او قضا بجهت واجب نیست لکن الحاق غیر کسوف و خسوف از آنکه که وقت آنها
 نیست و اما الهی باشد قریب است پس زلزله و آیات آسمانی بلکه غیر آسمانی صاحب وقت نمی باشد
 که او قضا و آن تصور میشود و خسوف و کسوف صاحب وقت میباشد و گاهی غیر صاحب
 وقت می باشد علی الاحوط هر چند صاحب وقت بودن کسوف و خسوف در جمیع احوال
 است و وجوب نماز زلزله و آیات آسمانی مختص باهل همان بلد است که زلزله در آنوقت شده
 نه در این اطمینان و اما از بلد غیر نیست که توابع و مزارع و باقاع نیز داخل است و کیفیت نماز
 آیات بجهت طریق است اول آنکه قصد کند دو رکعت نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا آیات
 بجامعی آوردم بجهت قرآن و داری خداوند متعال و تکیه الاحرام بگوید و حمد بخواند و سوره تمام بخواند
 و رکوع رود و ذکر رکوع را با طمانینه بجا آورد و سب از رکوع بردارد و حمد و سوره تمام بخواند
 و رکوع کند تا پنج مرتبه باین قسم عمل نماید و بعد بسجود برود و ذکر سجود کند و سب است کند و طمانینه

بجا آورد و سجود دیگر کند و ذکر سجود کند و سوره نیت کند و همچنین در رکعت ثانی پنج رکوع نماید
 پنج رکوع و پنج سوره تمام و بعد از آن دو سجده نماید بخمیر قوم و تشهد بخواند و سلام دهد و احوط
 آنست که در هیچیک از قیامه قبل از رکوعات ده گانه دو سوره تمام بکند زیاده از یک سوره
 بخواند هر چند تا تمام باشد و همچنین آنست که در رکعت اولی یک حمد بخواند و یک سوره را قسمت
 کند بر پنج رکوع که یک آیه تمام از سوره یاد و آیه شلایا بعضی آیه را بخواند و بر رکوع رود و احوط آنست
 که بعضی آیه را بخواند بلکه آیه تمام بخواند و همچنین تا آنکه در رکعت اولی در پنج رکوع یک سوره تمام شود
 و همچنین در رکعت دوم و اگر در هر رکعت بخواند سوره قدر را قسمت کند باین نحو بخواند که بسم الله
 تا آخر بخواند و بگوید انا انزلناه فی لیل القدر و بر رکوع رود و ذکر کند و سرب دارد و بگوید
 ما ادریک مالیکه القدر و بر رکوع رود و ذکر کند و سرب دارد و بگوید لیل القدر خیر من الف شهر
 و بر رکوع رود و ذکر کند و سرب دارد و بگوید تنزل الملائکه والروح فیها باذن ربهم من کل امر
 و بر رکوع رود و ذکر کند و سرب دارد و بگوید سلام می حتی مطلع الفجر و بر رکوع رود و ذکر
 کند و سرب دارد و سجود رود و همچنین در رکعت دوم و اگر سوره قل هو الله احد را بخواند
 بخواند میتواند که بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه حساب کند و بر رکوع رود و قسمت کند سایر فقره
 سوره قل هو الله احد را در چهار رکوع بعد و لکن در این قسم دو حمد بیشتر بخواند پس در این قسم دوم
 باید در رکعت اولی یک سوره تمام باشد و همچنین در رکعت ثانی چه همان سوره باشد چه سوره
 دیگر و احوط آنست که یک سوره را قسمت کند بر پنج رکوع و قبل از پنج رکوع سوره را تمام نکند
 که محتاج بخواندن بعضی آیات از سوره دیگر یا تکرار بعضی از همین سوره شود قسم سی و
 آنست که مرکب کند نماز را از قسم اول و دوم که جمع نماید در این پنج رکوع رکعت اولی و پنج رکوع
 رکعت اولی و پنج رکوع رکعت ثانیه باین تمام یک سوره و بعضی یک سوره و لکن هر وقت که
 سوره را تمام بخواند و بر رکوع رود و بعد از سرب داشتن از رکوع حمد را تا ما عاده نماید چنانچه
 هر وقت که رکوع کند بعد از خواندن بعضی سوره باید که قرائت بعد از سرب داشتن از رکوع
 از همان سوره از مکانیکه قطع قرائت همان سوره نمود و حمد نمیخواند مگر در رکوع پنجم که اگر از
 بعضی سوره هم رکوع کند در رکعت ثانیه باید حمد را بخواند و از همان موضعی که از سوره استاده
 شروع نماید و تمام کند و لکن در این وقت یک سوره دیگر در رکعت دوم باید تمام کند چنانچه
 در رکعت اولی یک سوره غیر از این سوره که در رکعت پنجم تا تمام گذاشت باید تمام کرده باشد و از

و از بعضی نظام می شود که در وقتیکه سوره را تمام گذاشت و حجب نیست که از موضع قطع
 شروع نماید بلکه مخیر است میان اینکه شروع از موضع قطع نماید یا آنکه شروع کند از هر موضع
 از سوره که بخواهد چه مقدم بر موضع قطع یا مؤخر از موضع قطع یا آنکه احاده نماید آنچه را که
 قرائت نموده کلاً یا بعضیاً یا آنکه ترک کند آنکه سوره را و سوره غیر از آن بخواند و لکن این مخیر
 معتبر نیست بلی اگر سوره را قبل ازین سوره که نا تمام گذاشته تمام نموده این وقت جایز است
 که سوره را تمام نکند یا آنکه آن سوره را تمام را ترک کند و سوره غیر از آن بخواند پس لازم نیست
 که سوره ناقصه تمام کند حتی در خامس و شش بجای آنکه یک سوره ثانی خوانده و قنوت لازم
 نیست و اگر بخواند پنج قنوت بخواند جایز است باین نحو که قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم
 و هشتم و دهم قنوت بخواند چنانچه جایز است و قنوت باین نحو که قبل از رکوع پنجم یک قنوت
 بخواند و قبل از رکوع دهم نیز قنوت بخواند چنانچه جایز است که یک قنوت بخواند قبل از
 رکوع دهم خلاصه می تواند که دو رکوع را دو رکعت حساب کند و قبل از هر رکوع دوم یک
 قنوت بخواند نه قبل از هر رکوع طاق پس در رکعت اولی دو قنوت میخواند و در رکعت دوم
 سه قنوت و در سر برداشتن از رکعات بگیرد بگوید و سمح الله لمن حمد بگوید بدون بگیرد
 و مستحب است که این نماز را در مکان غیر مسقف بخواند و اگر در مسجد بخواند در صحن مسجد بخواند
 و مستحب است که این هر دو نماز مخصوص کسوف را طول بدهد بقدر زمان کسوف و خسوف
 اگر اطمینان یا علم بمقدار رکعت کسوف و خسوف داشته باشد و الا مخففاً تمام کردن و احاده
 نمودن اولیست سیست خوف خروج وقت پیش از تمام نمودن نماز و مستحب است که
 افعال نماز از قیام و رکوع و سجود و قنوت یا یکدیگر مساوی باشند در طول و مستحب است بجا
 کردن مخصوص در وقت گرفتن تمام قرص چادر آنها و چه قضا آنها و از امام ساقط است
 قرائت حمد و سوره ناقصه و دیگر از جمعی از علماء ظاهر میشود که شرط صحیح و اقامت در این نماز
 آنست که امام را در رکعت اول از رکعت اولی یا ثانی پس اگر امام را در رکعت دوم
 رکوع اول از رکعت اولی یا ثانی ترک کند اقتدار او این ماحوط است هر چند جز از اقتدار هر همه
 رکوعات خالی از قوه نیست پس مقدار فرض موقوف بخند نمیشود اقل آنکه اقتدا کند
 مثلاً در رکوع ثانی و آخر از رکوع اول خود قرار دهد و متابعت امام میکند تا وقت سجود امام
 و همین که امام بسجود رفت خود بتعجیل تخفیف بقیه رکوعات خود را بجا می آورد و ملحوظ شود

با امام در سجده و اگر رکعت ثانیه باشد بفراری باقی را تیان می نماید و اگر توانست که با امام برسد
 بنوعیکه طول فاش و در حقوق با امام حاصل شود و این وقت فرادی میشود و قهر آید و قیاس آنست
 که متابعت امام کند و رکوعات باقیه رکعت اولی یا ثانیه و بعد از آن قصد انفراد کند و سبب
 آنکه غنطر شود که امام بسجود رود و بر رکعت دوم بر خیزد و آن وقت رکوعات باقیه از رکعت اول
 را با امام در رکعت ثانیه تمام کند و غنطر شود که بعد از تمام شدن رکوعات با امام بسجود رود و
 بعد از سجدتین رکعت دیگر از منفرد یا مقتدا یا امام دیگر اگر فرض شود تمام کند و بهتر آنست که
 بعد از فوت رکوع اول رکعت اولی یا ثانیه اقتدا بقصد وجوب نماید بلکه تکبیره الاحرام بگوید
 بقصد ندب و در یک فضیله جماعت متابعت امام نماید یا اینکه امام سجدتین را کامل کنند و
 بعد از آن استیناف تکبیره الاحرام نماید منفردا اگر نماز امام تمام شده باشد یا مقتدا بر رکعت
 ثانیه امام اگر باقی باشد نظیر رک امام در سجود و در فرضیه یومیسه و اگر امام نماز آیات را مستحجاب
 عاده نماید جایز است که ماسوکیه نماز آیات را هیچ بجای آورد و اقتدا با امام نماید چنانچه عکس نیز
 جایز نیست پس اگر امام نماز آیات را خوانده و امام هیچ نخوانده جایز است که امام اقتدا
 کند یا امام بقصد عاده و مستحب است چهار خواندن نماز خسوف و زلزله و سایر آیات حتی
 کسوف واجب نیست چنانچه واجب نیست اخفات و درینها و عاده مستحب است تا سه
 مرتبه یا زیاده و وقتیکه پیش از تمام بخلا از قباغ شود و لکن اگر در جای نماز خود بنشینند
 و مشغول دعا و ثناء خداوند قهار شوند یا در بنیاد چون بعضی از علما منع استحباب عاده
 نموده اند و عاده را مشرعی ندانسته اند و لکن چون از بعضی از علما نقل شده که عاده را واجب
 دانسته اند پس اعانت استحباب عاده اولی است و نماز آیات در هیچ وقت کرده نیست
 مثل نماز قضا حتی در اوقات مکروه و حایض و نفساء و وقت کسوف و خسوف و ضو بگیرند
 و در جای نماز خود بنشینند مثل وقت نماز یومیسه مشغول بذكر و دعا باشند بلکه جایز نیست
 بجا آوردن نماز آیات در حال راه رفتن و بر راحله مگر از جهت ضرورت مثل نماز یومیسه که ظاهر فقها
 نیست که حکم این نماز با نماز یومیسه یکی میباشد در غالب احکام حتی در وجوب سجده سهو و
 غیر اینها مگر در زیادتی رکوعات و تعیض در سوره و تکرار حمد و وقت تکرار سوره و استحباب
 تعدد قنوت و عدم استحباب تکبیر بعد از رفع رکس از رکوع پنجم و دهم و عدم منع از تعدد سوره
 بلکه رکوعات بین نماز سه راحتی رکوع غیر پنجم و دهم را بمنزله رکن بداند که بزیادتی و کمی

اولی آن سهوا و عمدانماز اعاده نماید چند گزیده غیر رکوع پنجم و دوم محل اتم میباشد و شک در
 رکوعات این نماز سبب قسم است اول آنکه شک در اصل اتیان رکوع نموده پس اگر این شک
 بعد از دخول و فعل دیگر باشد مثل آنکه بعد از دخول در سجود شک کند در اتیان همه رکوعات بقیه
 یا بعض آن در این قسم شک اعتبار ندارد و بنا بر بجا آوردن بگذارد و یکی آنست که شک قبل
 از دخول و فعل دیگر باشد مثل آنکه در رکعت اولی در قیام اول شک کند که آیا رکوع کرده یا نه بنا را
 بر عدم اتیان بگذارد پس آنست که شک در عدد رکوعات نماید بخوبی مستلزم شک در رکعت
 باشد مثل آنکه نمیداند که رکوع پنجم است یا ششم پس باز باطل است چنانکه مستلزم
 نیست مثل آنکه میداند که رکعت اولست و لکن نمیداند که پنجم رکوع بجا آورده یا ششم رکوع
 بنا بر فعل بگذارد و حدیث است که علی بن مهزیار نوشت بخدایت با سعادت حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام روحی که الفدا و سکایت کرد از بسیار بزرگواران و بزرگواران حضرت خواست که
 از اینجا کوچ کند بجای دیگر و حضرت نوشت که کوچ کنسید از اینجا و در چهارشنبه بخشنید
 و جمعه آروزه بگیر و غسل کنیدی و جامه پاک بپوشیدی و در روز جمعه بیرون رویی و دعا
 کنیدی که خداوند منان رفع میکند زلزله را از شما علی بن مهزیار میگوید که فرمایش آن بزرگوار
 را بجا آوردم پس زلزله ای پی در پی ساکن شد و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت
 که الفدا منقولست که هر کس بیتلا شود زلزله پس بخواند یا من عیساک السموات
 و الارض ان ترفلا و لن و النشاز امسکها من احد من عبده الله
 فان حکیمها غفورا اصل علی محمد و امسک عند السوء انک علی کل
 شیء قدید بلکه در روایت دارد است که اگر این آیه را در وقت خوابیدن بخواند
 خانه بر سرش خراب نمی شود و ان شاء الله تعالی و ایضا روایتی میگویی که بخدایت سر سعاد
 حضرت امام محمد باقر و حلی الفدا بودم و عرض کردم که وادی از زمین میباشد باو تشدید و زلزله
 حضرت شروع بکبیر نمود پس فرمود که کبیر کن میکند باو و فرمود که باو را خداوند نمی فرستد
 مگر آنکه برای رحمت میباشد یا برای عذاب پس وقت وزیدن باد بگوئید اللهم انا انسلک
 خیرها خیرها اسلک لم نغفرک من شرها
 و شرها اسلک و کبیر گویند و صدا خود را بلند نمایند
 کبیر که می شنند کبیر باد را و ساکن میکند + +

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب الصوم و بیان آن و ضمن یک مقدمه چند فصل است مقدمه
 در بیان ثواب روزه و حقیقت روزه و قسام روزه بد آنکه روزه افضل طاعات و اشرف
 عبادات است باعث تقرب بدرگاه حضرت قاضی الحاجات است و لو ایش مخردن در علم خداست
 و زکوة بدست و سیرت از آتش جهنم و وسیله رفیع فقر و بلیات و شهوات است و رافع بلغم و فراموشی
 است و برقی عقل و فکر و موجب دخول جنت و دوری از شیطان است و خواب روزه دار عبادت
 و نفس کشیدن و سکونتش تبیح است و عیش مقبول و دعائش مستجاب و در خوشی غیبتان
 بهشت میکند و ملائکه از برای او دعا و استغفار میکنند و ظلم از او برداشته می شود و ملائکه مطاع
 کند و بوی دهن روزه دار بهتر است تر و پرورگار از بوی مشک و ملائکه رویش مسخ میکنند
 و ثواب بهشت باومی دهند و کسیکه از برای اطاعت پروردگار روزه بگیرد هرگاه بقدر تمام
 روی زمین طلا با و بیند مقابل نزد روزه اش نمی شود بدانکه حقیقت روزه عبارت است
 از بازداشتن کلف خود از زمان مخصوص از شب تا مخصوص که است و الله تعالی تفصیل ذکر
 میشود و بدانکه روزه بر چهار قسم است واجب و حرام و مندوب و مکروه و روزه واجب بر چند
 قسم است روزه ماه مبارک رمضان در روزه چهاره در روزه قضاء و روزه بدل قربانی و روزه نیکو
 می آید و روزه نذر عهد و بین در روزه که باستی یا تحمل از پدر و خوان و هب می شود و روزه
 سیم و تکلف اما قسم اول که روزه مبارک باشد پس و جوش از ضروریات دین است
 فصل اول بدانکه دانسته می شود غره شهر رمضان و همچنین غره شوال بلکه اول هر ماه بچند
 اول بدین هلال یاقین بدانکه این هلال است هر چند بیننده فاسق باشد و هر چند حاکم شیخ
 شهادت بر رؤیت او را قبول نکند و هر چند هوا صاف نباشد و احدی را نمی رسد که با او ملاقات
 کند یا آنکه گمان بد با و بر و نیکو که ترتیب ثار بر گمان بد خود نماید هر چند خود اظهار خلاف نماید
 مگر آنکه اظهار تعجب نکند بد و هر چند در آئینه و سخا آن ماه را ببیند و هر چند که منفرد باشد که غیاب
 ندیده باشد شهر را آنکه در رؤیت خارج از متعارف نباشد مثل آنکه در ستاره را ببیند و شب
 آنکه بر یقین خود باقی بماند که اگر بعد از یقین بر رؤیت شک عارض شود عیار بر یقین باقی

نماید و میباید شیاع بر رویت ماه بحسب قول و عمل یا عمل فقط یا قول فقط هر چند کفار یا اخصار یا
زن باشند اگر اخبار پنجو یقین و عمل بعنوان جرم بادل ماه باشد مثل آنکه همه مل بلد عزادار باشند
بعنوان اینکه اول ماه محرم یا عاشور است یا آنکه همه قربانی کرده اند بعنوان اینکه امروز روز عید قربان است
یا آنکه همه ذره گرفته اند بعنوان آنکه اول شهر رمضان است یا آنکه همه روزه را خورده اند بعنوان اینکه آخر
شعبان یا اول شوال است یا آنکه نماز عید میکنند و همچنین هر چیز صورت یقین باشد هر چند بسبب
رویت اطفال و نحو آن حاصل شود بلکه کفایت شیاع و شهرت بر رویت که یا اطمینان بر رویت
شود مخصوص از متدینین هر چند باعث حصول قطع نشود و خالی از قوت نیست میسر شهادت
و قهر و عاقل بر رویت یا بر شیاع بر رویت یا بر حکم حاکم از برای هر که اتاعت شهادت و قهر
او نماید بشرط آنکه مطابق هم شهادت بدیند و آن کس نیز عارف بحدث آنها باشد هر چند قهر
حاکم شرع نباشد و هر چند حاکم شرع آنها را فاسق بداند یا شهادت آنها را رد کرده باشد چه در هوا
صاف باشد یا نه چنان دو عادل از اهل بلد باشند یا خارج بلد باشند و هر دو قول دو عادل
منطوقه حاصل شود یا نه علی اگر قول دو عادل موهم شود بسبب عارضی مثل آنکه در هوا
بسیار صاف باشد یا غبار یا ابر یا کما که تمام افعی آسمان را ابر فرو گرفته باشد جمع کثیر در
مقام تجسس بر آیند و این دو شاهد عادل نیز با همه آنها در تفحص تجسس بر آیند در این حال
این دو نفر عادل میگویند ما دیدیم و دیگران میگویند ما ندیدیم در همان زمان که ایشان دو عادل
رویت ماه میکنند که اتحاد زمان و اتحاد مکان و اتحاد قوت بصرفه ضعف آن قبول شهادت
آنها مشکل است و شرط است که شهادت بر رویت اهل بلد باشد پس شهادت علیت معتبرتر
و بیک عادل ثابت نمی شود علی الاقوی مگر در وقتیکه علم ممکن نباشد بالمره مثل مجوس پنجو یک
می آید چنانچه شهادت چهار زن یا یک مرد و دو زن عادل نیز ثابت نمی شود چنانچه
گذشتن سه روز از اول ماه سابق یا ماهها سابقه بلکه هرگاه غره تمام ماه یا اکثر آن مشتبیه شود
بسبب ابر و نحو آن بر ابرای سه روز حساب کند و اگر یقین کند نقصان آن ماهها بر سبب ابر
و این وقت نیز از شماره مذکوره کم کند مگر در قضا آن پس اگر نذر نماید که در یک سال یا
ایمان بطلان نماید تجو که اگر ترک شود قضا نماید و چنین اتفاق افتاد که تمام ماهها با بر و نحو آن
مشتبیه در این وقت در قضا کم نماید از شماره سی سی آنقدر که یقین دارد و کمی از مقدار همچنین
اگر در سه ماه اهلای یقین بنقصانجا داشته باشد و ادا کم نماید بلکه در قضا کم نماید پنج و یک

حاکم شرع بشرط آنکه یقین بخطا و آن نباشد چه خود به بنید و حکم نماید یا آنکه علم برای حاکم حاصل
 شده باشد و حکم نماید یا آنکه بشایع یا به بنینه عادل بر او ثابت شده باشد و حکم نماید و اگر دو شاهد
 عادل رجوع از شهادت خود ننمودند و پیش حکم یا غیر حکم اعتماد بر شهادت شاهدین نمی تواند نمود
 بلکه اگر حاکم هنوز حکم ننموده نمی تواند که بعد از رجوع شاهدین حکم نماید و اما اگر دو شاهد رجوع از شهادت
 بعد از حکم حاکم نمایند یا آنکه خود حاکم بعد از حکم رجوع از حکم نموده باعتبار رجوع از قوی خود و در سبب
 حکومت در این وقت رجوع اثر ندارد و عمل بحکم او باید بشود و گرفتگی قطع خطا حکم یا قطع
 بخطا شهود شود و اگر مجتهد اخبار بر رویت کند یا شهادت بدهد حکم او مثل حکم شهود دیگر نیست
 مگر آنکه حکم کند بعد از حکم ظاهر است که آن حکم نافذ باشد علی الاقوی جمیع حتی به حکم دیگر هر چند علم
 و اوریع از حاکم اول باشد به خصوص تقلید نیش بلکه آقا علی الله مقامه و در مقام کلامی ذکر
 کرده که مطابق و موافق سلیقه مستقیمه و رفقه است هر چند حالی از مناقشه نیست و فرموده
 آن بزرگوار این است که هرگاه اطلاع بهم رسانند که اکثر اهل بلد از علما و صلحا و متدینین بسبب
 آنکه افطار کرده اند و نظم انقوی از شهادت عدلین برای او بهم رسیده شاید افطار تواند کرد بلکه
 خالی از قوت نیست همچنین افطار کردن بقوی مجتهد و به ثبوت و تردد و مجتهد و همچنین افطار
 زنان با خبر مردان به ثبوت ظاهر جایز است نظیر عبادت مستمره در عصار و اصرار من غیر
 دیگر و ظهور بعضی از اخبار معتبره و در امر حضرت امیر علیه السلام منادی را که ندانند به ثبوت هلال چند
 رویت هلال از موضوعات است که تقلید در آن نمی باشد تا مگر کلام آن بزرگوار علی
 اقتصار و ثبوت به پنج چیز بود اولی است و باین پنج چیز هلال ثابت می شود و در میان بلد
 رویت و بلاد متعارف و اما بلاد بسیار بعیده چون شام و قندهار حکم به ثبوت مشکل است هر چند
 خالی از وجه نیست بدانکه غیر علامه اولی هلال ثابت می شود و حق به خلاف علامه اولی که
 نشأ ثبوت در حق خود آن شخص که دیده است می شود نه در حق غیر او پس اگر حق غیر باشد
 نباید مثل اهل دین و مدت اجاره و مدت ظهار و عده و نحو آن رویت خود شخص مانع حق
 دیگری نمی شود هر چند رویت کننده ماه مجتهد باشد و اعتباری نیست بقول منجین از
 حساب نجومی بشمارون شعبان اما قصر رمضان را تمام و بجایت شدن هلال بعد از شفق
 منفریه یا نیکه شب و نیم ماه است و بدین ماه و روز سی ام پیش از زوال هر چند طوق
 زوده باشد همچنین سایر سببها بیکه در این باب کر شده است معتبر نیست هر چند سبب مظنه

منطقه قوی نه شوند نمی تواند بسبب این امور غیر معتبره بنیت شهر رمضان روزه بگیرد بلکه اگر در
 یوم الشک روزه بگیرد بنیت شهر رمضان روزه اش باطل است ناز شعبان محسوب میشود
 ناز رمضان و همچنین اگر در بنیت تردید نماید که اگر امر و روزه نداشت واجب و اگر داشت
 مستحب یا بنی نخواست و بداند که اگر از رمضان باشد از رمضان محسوب شود و الا از شعبان این روزه
 دیگر محسوب نشود نیز نفاس است و از هیچ یک محسوب نیست بلی اگر بقصد قربت مطلقه روزه
 بگیرد بطوریکه هیچ تردیدی در نیتش نباشد روزه اش صحیح است و کافیت از رمضان
 و لکن لازم نیست برادر روزه داشتن بنیت آخر شعبان یا بقصد قربت مطلقه بلکه جائز است
 که آن روز را روزه بگیرد و اگر گرفت جایز است که اظهار نماید هر چند نزدیک بغروب باشد
 و قضایش نیز لازم نیست ما و همیشه ثابت شده باشد که اگر شهر رمضان بوده مثل اینکه دو عا
 شهادت دهند بر رویت بلال در شب آخر شعبان و همچنین برودین ماه در بنیت و هفتم
 شهر رمضان یا بر احوط و جایز است در یوم الشک بنیت واجب دیگر غیر از رمضان نماید
 مثل تضاد کفار و اجاره و عتق و تهاقی روزه نذری و حدیث است که بعد از آنکه امام یحیی
 مطلق امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده
 است از روزه بنیت شش و یک عیدین و ایام شریقی و یوم الشک باشد و ای عرض کرد خدمت
 امام صادق علیه السلام جعفر صادق روی الله الله که من بنوعی قرار داده ام اینکه روزه بگیرم تا
 اینکه تمام صلوات الله علیه اگر ظاهر شود پس حضرت فرمود که در سفر و عیدین و ایام شریقی
 و یوم الشک روزه بگیر و این جز از حدیث معمول بنیت در روایت صدوق باین طریق
 است که یوم الشک از رمضان روزه بگیر و بعضی باین حدیث بطریق غیر صدوق عمل کرده اند
 فرموده اند که مقتضای این حدیث صوم نذر است و یوم الشک لکن این توان ضعیف
 است بلکه اگر عمل کنیم باین حدیث و در موردش عمل خواهیم کرد که نذر خاص است نه نذری و این
 و عالم و اگر بقصد آخر شعبان بنیت استحباب یا واجب نیست کنذا جهت قضای ماه رمضان
 سابق یا استحباب یا نذریا کفار یا غیر آن بعنوان اینکه این روز آخر شعبان است و بعد از
 غروب معلوم شود که اول رمضان بوده از رمضان محسوب میشود و اگر قبل از غروب
 معلوم شود که از رمضان است تجدید بنیت نماید علی الاحوط و اگر در یوم الشک روزه گرفته
 بنیت تضای روزه ماه رمضان و لکن بعد از ظهر خورده و بعد از خوردن اگر معلوم شد که

رمضان نبوده کفار خوردن روزه قضای رمضان بعد از ظهر بر او لازم نیست و همچنین اگر معلوم
 نشد هجره و اگر بعد از خوردن معلوم شد که اول ماه رمضان بوده قوی آنست که هیچ کفار لازم نیست
 تکفاره خوردن قضای رمضان و بعد از ظهر که اطلاع ده سبکین باشد و با حجه از آن سه روز
 استوائی روزه گرفتن با شد و کفار خوردن روزه رمضان و اگر روزه را نیت نموده و معین
 نموده و در آستانه آن شک کند که اگر کرام حجه معین شد از قضای خود یا از غیر باطل بداند آن
 روزه را واجب نیست نیز بکار نمی آید و واجب نیست در مقام نیت حاضر کردن جمیع مفطرات
 و در این بلکه همینکه یک دفعه مفطر از فمیده و کرده بعد از آن قصد اجالی بالنسبه جمیع نماید کافی است
 بلکه اگر چنین نیت نماید که روزه بگیرم یعنی اساک می نمایم از آنچه برای مجتهد من اساک از آن
 باید نمود یا آنچه در واقع اساک از آن باید نمود نیز کافیست پس لازم نیست بر صایم معرفت
 حقیقت صوم بخلاف تفصیل و آنچه لازم نیست تمیز شرط از آن تفصیل چنانچه لازم نیست که بداند
 که آخر زمان روزه غروب شمس است یا آخر زمان او زوال حجه از سمت شرق میباشد یا اینکه
 بسا دومی باشد بعد از آنکه مطابق واقع روزه گرفته باشد بلکه اگر اعتقاد مثلین شود که
 و شمس بطش و شمس منحر است در شمس و خاصه و این اعتقاد مطابق واقع نباشد و لکن در
 مقام نیت قصد روزه واقعی نماید و منافی روزه واقعی نیز بعمل نیاید و ضرر ندارد در روزه شر
 صحیح و ضایم را چه مثل کسر شهوت تا اینکه زانکند و شبهه بلکه که تحصیل اخلاق حسنه یا مایه
 که تاج نیست روزه باشد مثل بریز کردن نیز ضرر ندارد بلکه اگر جبر کنند شخصی اثر کسب مفطرات
 یا بسبب علاج مرضی چنین اتفاق افتد که منوع شود از جمیع مفطرات پس لا علاج قصد روزه
 نماید صحت روزه در این حال خالی از قوت نیست تداعیل و صوم نیست حتی آنکه اگر بخوابد
 از نماز عشاء و شب رمضان نمی تواند قوای بقصد شهر رمضان و کفار هر دو روزه بدارد
 بلکه اگر نیت هر دو کند عدم صحت صوم و غیر رمضان قوی میباشد و اگر روزه دار بخوابد که روزه
 را بخورد جایز است چه پیش از زوال چه بعد از آن هر روزه که باشد چه عجب چه و چه بشرط
 آنکه از خود باشد نه از اجاره و نه از تبرع و نه تحمل از ولی که در قضای شهر رمضان با فرض تسو
 قبل از ظهر خود نشستن جایز است و بعد از ظهر جایز نیست و شرط نیست در نیت اخطار ببال و دل
 گذاشتن آن بلکه هم اینک میدانند که قوای باید روزه گرفت و بهین داعی باشد و سحر بخورد و کا
 است و جایز است تقدیم نیت صوم در شب تقاضا نیت شرط نیست مگر در حق یک روزه

در آشنای تهار باید نیت روزه کند بلکه اول شب نیز جایز است که نیت نماید و ضرر ندارد نیت
اول شب نیکه اکل و شرب حتی جامع بعد از نیت نماید پس تجدید نیت لازم نیست بعد از اکل
و شرب مثلاً هرگاه نیت صوم را در اول شب نماید و در شش تا شب آینه بخوابد روزه اش
صحیح است و اگر بپنیت روزه در شب تمام روز را خوابید قضا نماید و اجتناب نماید از قصد مضطر
بالفعل یا بعد از ساعتی یا بعد از آمدن ظلانی مثلاً بلکه بعضی این را موجب قضا بلکه کفاره نیز
دست اندازند هر چند دلیل محکم ندارد و همچنین باید که اجتناب نماید از قصد افطار و عراض از صوم
باین نحو که نیت قطع صوم کند بالفعل یا بعد از ظهر یا بعد از آمدن ظلانی مثلاً که از نیت اول
دست بردارد و نیت نماید که دیگر روز نیستم یا آنکه بگوید که بعد از ظهر مثلاً از روزه دست
برمی دارم و همچنین اگر مرد شود که بر روزه باقی باشد نیم بلکه مراعات احتیاط بقضا بلکه کفاره
نیز اولی میباشد و جمیع فرض مذکوره از قصد قاطع معذور و معلقا و تردید و رتقاء بر مساک
و البته این چهار را ترک نکند خصوص در قطع که نیت رفع یا از صوم نماید و بگوید که دیگر روزه
نیستم خصوص اگر باین غم باقی باشد مغروب و مبدل نکند این غم را بغم بر مساک که فساد
صوم و لزوم قضا به تنهایی و در این فرض خالی از قوت نیست بلی کفاره در این فرض احوط است
و اگر قصد قطع و قاطع یا تردید و ابتدا نیت روزه حاصل شود بطلان صوم متعین میباشد
بجهت آنکه حقیقت نیت روزه تمام ندارد یا آنکه جزم و قطع بر روزه ندارد و اگر تردید بجهت جهل
مسک یا بوضع عارض مثل سفر و حیض و مرض و نحو آنها بلکه تردید و رتقاء بر روزه در آشنای
نهایتاً از جهت احتمالات مرقوم نیز ضرر ندارد و اگر قصد افطار صبح نمود و در یوم الشک هنوز مضطر
بجمل نیاموده معلوم شود که اول رمضان است پس اگر قبل از زوال باشد نیت روزه
بر رمضان میکند و کافیت از آن و اگر بعد از زوال باشد واجب است مساک بقیه روز
بی نیت روزه و لکن قضا و آن بعد از رمضان واجب است و احوط آنست که در این مساک
قصد قربت نماید چنانچه احوط آنست که اگر ترک مساک نماید یا آنکه ترک نیت قربت نماید
کفاره بدویم چند اتوی عدم لزوم برود میباشد و وقت نیت در واجب غیر معین چون قضا
شهر رمضان و نذر مطلق و کفاره روزه که تعیین روز مخصوص در آن نشده باشد مستحب است
از شب تا زوال که اختیار اگر ترک نیت روزه کند قبل از زوال می تواند قصد روزه نماید چنان
روزه معین مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و کفاره معینه بر روزه روز خاص که در آنها

بسیار تا آخر نیت حرام است و اگر اضطرار باشد مثل میان و بخوان پس قتش تا پیش از زوال
 یا پیش از شش روز آنکه مجبور دفع اضطرار فوراً نیت روزه نماید و اگر انکمال بفوریت نموده از قضا
 خالی از قوه نیست هر چند بعد از اخلال بفوریت تجدید نیت نماید بخلاف روزه مستحب که مطلقاً
 حتی در نفعین از مستحب مثل روز غدیر و اول حجب مثلاً که جایز است تا خیر نیت تا غروب پیشتر
 اگر کسی از روز باقی بماند هر چند بسیار کم باشد پس واجب است که نیت روزه واجب بین را در آن
 نماید اگر عدلت ترک نماید که بعضی از روز گذشته و حال آنکه نیت روزه نداشت روزه اش فاسد است
 و قضا لازم است نه کفاره علی الاقوی و کافی نیست در روزه غیر رمضان که قصد نماید که فردا
 در روزه می گیرم و تعیین سبب نکند بلی کافیست و صحت روزه رمضان اینکه قصد کند که فردا
 روزه بگیرم قرینه الی الله تعالی و لازم نیست که تعیین کند که فردائی که از رمضان است روزه
 بگیرم بخلاف روزه واجبی که زمان معین ندارد که واجب است که تعیین نماید باین نحو مثلاً که فردا
 یا روزه بگیرم بجز نذریا کفاره یا قضا رمضان یا استیجار و بخوان قرینه الی الله تعالی
 بلکه در خصوص معین نیز احوط بلکه اقوی تعیین است مثل نذر مطلق و روزه مندوب را نیز باید تعیین
 کند و اگر نماند باینکه روزه می گیرم فردا قرینه الی الله تعالی و اول زمان روزه طلوع صبح
 صادق است و آخر آن فایب حرم مشرقیه است میکند در شب اول ماه که ماه رمضان را روزه
 بگیرم و واجب قرینه الی الله و بهترین است که در هر شبی از شبهای رمضان نیز تجدید
 نیت کند که روزه بگیرم این روز از رمضان را واجب قرینه الی الله بد آنکه هرگاه کسی در روز
 و بخوان محبوب حسن باشد یا سیر نکند یا بخار باشد و هلال رمضان نیز بر او شنبه باشد اجتهاد و بعضی
 گفته و منطقی از هر چه حاصل شود عمل کند علی الاحوط با عدم امکان تحصیل علم بلکه لزوم عمل بطنه
 و عدم سقوط الریصام بوجه ادا خالی از قوه نیست بجهت حدیثی که در این فرض وارد شده است
 و در صورت عدم امکان تحصیل علم با عدم امکان تحصیل علم بطنه ادا خالی
 از قوت نیست و آن باشد که منطقی نمود باینکه این ماه رمضان است تا ما روزه بگیرد و همه
 آنکه شش ماه رمضان از نماز غدیر و زکوة فطره و کفاره و بخوان را بر او جاری سازد بحسب ظاهر
 تا اینکه واقع منکشف شود و اگر منطقی او برگشت بطنه و ویم عمل نماید و بگذارد اگر اشتباه
 او منکشف شد و منطقی نیز حاصل شد گذشته که سقوط ادا خالی از قوت نیست و لکن اگر بخوان
 که روزه بگیرد و بخیر است و اختیار هر مایه که بخواند و لکن اگر این اشتباه در سال آینده نیز

نیز حاصل شود یا آنکه مستمر شود تا سال آینده سال دیگر مطابق سال اول نماید که در میان شهر
 رمضان از سال اول و شهر رمضان از سال دوم یازده ماه فاصله باشد تا اینکه تعیین حاصل نشود
 یا اینکه یکی ازین دو ماه ماه رمضان نباشد و جایز است اینکه بعد از اختیار ماهی عدول از آن ماه
 کند و تمام کند روزه آن ماه را و لکن لازم است ماه دیگر را روزه بردارد از اول تا آخر اگر عدول نکند
 و الا ماه سیم و یکدوازدهم باشد که شهر رمضان گذشته است بلکه همین ماه است یا بعد می آید و این
 وقت نیست نماید با احتمال اینکه این شهر رمضان است و همچنین اگر پانزدهم باشد که گذشته است یا گذشته
 که می آید یا همین ماه است و اگر بداند که شهر رمضان مؤخر نیست گذشته است یا همین ماه است
 در این وقت برینست مافی الذمه روزه بگیرد و نه قصد او نماید و نه قصد قضایس تکلیف بقضا
 بطریق تعیین نیست بجهت آنکه شاید که ماه حاضر شهر رمضان باشد و قضاء واقع نمی شود و تکلیف
 با و آید و تعیین نیز نمی باشد بجهت آنکه شاید ماه رمضان گذشته باشد بلی تکلیف بمافی الذمه
 فی الحقیقه قطعی میباشد بجهت آنکه مفروض این است که می داند که ماه رمضان همین ماه است
 یا آنکه گذشته است و اگر ماه مبارک مشتبّه شود میان سه یا چهار ماه لازم نیست که همه آنها را
 روزه بگیرد و مثل آنکه هرگاه مشتبّه شود ماه رمضان در تمام دوازده ماه لازم نیست که همه دوازده
 ماه را روزه بگیرد بلکه عمل بطنه کند با عدم امکان علم با عدم مظنه اختیار هر ماهی که بخوابد نماید
 مثل سابق بلکه ظاهر این است که این حکم جاری باشد و هر دو یکی از صیام معین که مشتبّه
 شود در میان ماههای اگر روز معینی مشتبّه شود در میان هفته یا کمتر از هفته مثل آنکه میدانند
 که تذکره که یک روز معین یا دو روز معین از هفته را روزه بگیرد و لکن نمیداند که آن روز
 معین شنبه بود یا یکشنبه یا دوشنبه و گذاردن این وقت دور نیست حکم بوجوب روزه گرفتن
 همه اوقات شنبه محصوره و اوقات العالم چون در روزه قصد میکند مساک مغطراته لازم است
 بیان مغطراته **فصل دوم** در مغطراته و آن ده چیز است اول و دوم
 خوردن و آشامیدن چیزهای عادی مثل نان و آب یا غیره عادی مثل یک شیر و غیره
 سیم خود را جنب نمودن عدا و خستیا را چه بمساحتی باشد که دوزن و دوزخ خود را
 بهم ببالند تا آنکه اترال شود و چه بجماع کردن باشد هر چند بدون اترال باشد و چه بستمنا
 و مراد بجماع داخل نمودن حشفه است یا مقدار آن از مقطوع الحشفه و قبل از ورود و غیره
 زنده باشد یا مرده مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیران باشد یا حیوان علی الاحوط و مراد

بیرون آوردن منی میباشد بغیر جماع از ملامت و لعنت بر آن المیدن و سخن آن از چیزهایی که بآن
 قاصد بیرون آوردن منی میشود از بوسیدن و بوسیدن و تصویر و خیال معشوق و محبوب
 خود نمودن و اگر قصد اخراج منی نماید و لکن منی بیرون نیاید گناهکار است و لکن روزه اش
 باطل نمیشود مگر آنیکه قصد مفطر را مفطر باینهمه و هرگاه بر نیت بچسبید و قصد انزال منی نداشته
 و عادت انزال منی در این فعل نداشت و لکن منی بیرون نیاید تقاضا حوط حکم بطلان روزه و
 قضاء و كفارة میباشد بلکه احوط آنست که در چسبیدن نیز زن از طفل و حیوان و غیر آن نیز بپرهیزد
 حکم اجباری کند بلکه احوط آنست که در بوسیدن نیز بپرهیزد حکم اجباری نماید بلکه احوط اجرائی حکم
 مذکور است و وقتی که اخراج منی شود بارتکاب هر فعل غیر عادی مثل نظربچا در زن و انزال آن
 و روزه خنثی باطل میشود اگر مرد او را و طوطی کند در بر چنانچه روزه مرد نیز فاسد میشود و همچنین
 فاسد میشود بوطی کردن خنثی زن را یا اینکه مردی او را در قبضش و طوی کرده لکن روزه مرد در آن
 مذکورین فاسد نمی شود و همچنین فاسد نمی شود اگر فاعل و مفعول هر دو خنثی باشند هر چند
 هر دو فاعل و مفعول هر دو خنثی باشند هر چند هر دو فاعل و مفعول یکدیگر شوند و جماع از روی
 نسیان و از روی قهر و جبار ضرر ندارد و بشرط آنیکه بعد از تنبیه و بعد از رفع قهر و جبار ضرر ندارد و اگر
 بیرون آورد و اگر تأخیر انداخت فاسد است بدخول کردن ذکر و غیر قبل و در بشرط انزال منی
 منی نیز باطل نمی شود و همچنین باطل نمی شود بدخول کردن انگشت در قبل و در بر زن یا در بر
 مرد و اگر دخل کرد حشفه را با عقدا و آنیکه در غیر فرج است بعد معلوم شد که فرج است ضرر ندارد
 و لکن اگر قصد دخول در فرج کرد معلوم شد که در غیر فرج است خالی از اشکال نیست از جهت
 نیت مفطر صوم که بعضی آنرا مضرب صوم دانسته اند و با شک است اصل جماع یا در غیبت حشفه
 یا در خروج منی روزه صحیح است و باطل نمی شود روزه مجتلم شدن و خواب در روز ضرر ندارد
 تا غیر غسل هر چند اولی تعجیل غسل میباشد و همچنین باطل نمی شود روزه با استبراء نمودن مجتلم
 در روز روزه چه احتلام در روز واقع شود یا در شب چه استبراء یا میول باشد یا نه هر چند علم
 داشته باشد بخروج بقیه منی آبی اگر غسل کرده باشد قبل از استبراء و بعد از استبراء و بداند
 که با استبراء بقیه منی خارج نمیشود و دوباره جنب میشود در نهار رمضان ترک نماید استبراء
 را علی الاحوط هر چند بعضی این قسم را نیز جایز دانسته اند و اگر بداند که اگر در نهار رمضان بخوابد
 مجتلم خواهد شد ترک نماید و باید آنرا علی الاحوط بلکه بعضی حرام دانسته اند و اگر منی بیرون

بدون اختیار مثل حلام حرکت نموده از محل و مجری بول رسیده یا نرسیده لازم نیست که حبس نماید
و منع نماید خود را از خروج منی هر چند ضرر در حبس نباشد و قادر بر حبس نیز باشد چنانچه اگر منی بی
اختیار خارج شود لازم نیست که قطع استمرا آن نماید تا آنکه تمام خارج نشود بخلاف آنکه خدا و
جنت یا از باعث بر حرکت منی شود که در این وقت حبس لازم است اگر قادر بر حبس باشد نیز و در حبس
نیز ضرر نباشد بلکه اگر در حبس ضرر باشد حبس نماید و لکن روزه اش صحیح نیست چنانچه
از مضطرب علی الاحوط عدا و روع گفتن است بر خدا و حضرت رسول و خدام و ائمه معصومین و سایر
انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و همچنین فاطمه زهرا علیها السلام علی الاحوط و امر دین یاد نیاید و رجوع
کردن از روع خود فوراً قاید ندارد و فوق نیست که بلغت عربی در روع بگوید یا بغیر آن هیچ
باشد یا کنایه یا اشاره یا بکتابت پس اگر رسول کند کسی که آیا حضرت رسول چنین فرموده است
او پیش از آنکه بلی و حال آنکه چنین نباشد روزه اش باطل است بلی نقل در روع که در تمام
انتظار نباشد ضرر ندارد و همچنین اگر با اعتقاد این که این در روع است بگوید فی الواقع راست باشد
یا عکس نیز ضرر ندارد مگر آنکه قصد مضطر مضطر بدانیم که در این وقت قسم اول مضری باشد و همچنین
در صورتیکه روزه بپوشش را فراموشی کند و در روع بگوید نیز روزه اش صحیح است بلی اگر در روع
بگوید و مخاطبی نداشته باشد یا باشد و لایق فهم خطاب نباشد خالی از اشکال نیست و بیشتر
احوط است پنجم ارتماس است علی الاحوط یعنی فرو بردن تمام سرت بآب جاری یا
غیر جاری قلیل یا کثیر طاهر یا نجس شرط آنکه مطلق باشد نه مضاف بلکه آب مضاف و سایر
مایعات نیز علی الاحوط هر چند تمام بدن خارج از آب باشد چه دفعه ارتماس نماید یا تدریجاً که سر
خود را کم بزیارت بر برد تا آنکه تمام سرش بزیارت فرو رود و بنحویکه مجموع سرش در زیر آب
باشد هر چند در یک آن باشد بلی اگر تمام سر را در زیر آب بر برد کم بنحویکه همه سر در زیر
آب در یک آن نباشد ضرر ندارد و بقاء بر ارتماس نیز در حکم ارتماس است بلکه اگر در شب پیش از
صبح ارتماس نمود و باقی ماند تا بعد از صبح آن نیز در حکم ارتماس است چنانچه اگر سه و یا مضطرب
سر را بزیارت برد و لکن عدا و اختیار اقدس بکشت و در زیر آب نمود آن نیز در حکم ارتماس است
بلی اگر فوراً سر خود را از آب خارج نماید ضرر ندارد چنانچه اگر همه سر را بآب فرو برده بلکه بعضی
از آنرا بزیارت فرو برد ضرر ندارد هر چند آن بعضی که فرو برده تمام سوراخها باشد و آن بعضی که
فرو نبرده بقدر عقین یا بقدر مهر یا کمتر از سرش باشد که بیرون آب مانده و آب با و احاطه

مقصود و سایر عبارات از فوق کردن است نه خصوص منافذ و سوراخهای آن اگر چه اقتصار بر خصوص
 شایسته شرع احوط است بلکه اقتصار بر خصوص سوراخها نیز احوط است و بیرون ماندن مونس
 مثل بیرون کردن گردن یا بدن منافذ با صدق ارتعاش ندارد چنانچه بستن سوراخهای
 مثل گوش و بلع و دهان مانع از رسیدن آب بسرو و رو که متصل و پیوسته بسرو و رو
 باشد چون کلاه و شمع و نحو آنها ضرر ندارد بصدق ارتعاش اگر چه جهت ضرورت مثل حرارت زرد
 و آب سرو و برودت زیاد و آب گرم ارتعاش نماید ضرر ندارد و گناه گار نیست و لکن قضای نماید علی الا
 و ضرر ندارد برای روزه و آب بسیار بر سر ریختن چنانچه ضرر ندارد در زیر آب باران یا آلوده
 نگاه داشتن بکراتی که طوری باشد که صدق ارتعاش نماید چنانچه ضرر ندارد ارتعاشی که بر سر
 خود جایلی قرار دهد که مانع باشد از رسیدن آب بسرو و رو که آن جایلی جدا از سرو و رو باشد
 و در آب فرو رود چون نشیئه عواص و دیگر و غره اگر چه احوط اجتناب است و با شک و فرو
 رفتن سر بر آب روزه اش صحیح است و کسیکه دو سر داشته باشد که یکی اصلی و یکی زاید
 باشد باید بر آب اصلی است پس بر آب زاید روزه اش باطل نمی شود لکن احوط
 اجتناب است و اگر زاید از اصلی ممتاز نباشد من باب المقدمه هیچیک از تعاس نماید و اگر
 یکی فرضاً از تعاس باطل ضرر ندارد یعنی روزه باطل نیست هر چند بگوئیم که گنهگار شده است
 و فرو بردن یکی و ضرر ندارد ارتعاش از روی فراموشی افتادن بی اختیار و اگر روزه در
 ماه رمضان عمدتاً اختیار غسل از تعاسی کند پس اگر در وقت قصد غسل باشد روزه و غسلش
 هر دو باطل است و همچنین غسلش باطل در روزه اش نیز باطل است اگر در زیر آب در حال استقرار
 قصد غسل نماید و اما اگر در بیرون آمدن قصد غسل باشد روزه اش باطل است و لکن غسلش
 صحیح است چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند بلکه بعضی از سادات علمای نیز ذکر کرده اند بلکه همین بزرگوار
 ذکر کرده است که اگر در وقت بودن در زیر آب قصد غسل کند شاید حکم بجهت آن مستبعد
 نباشد مع اشکال فیه بلکه همین بزرگوار ذکر کرده است که هرگاه ابطال وضو بشک از مظهر
 نموده مثل آنکه استخوان نموده و بعد از آن غسل از تعاسی نماید ظاهر نیست که غسلش صحیح است
 چه آنکه نهی از ارتعاش مختص بایام است و شامل مظهر نیست و لکن قول بجهت غسل در رو
 فیه نیز بسیار ضعیف است بلی صحت غسل در فرض اول و جمیع است هر چند خالی از ناقصه
 نیست و در ارتعاش در آب مغضوب بجهت فراموشی از روزه غسل باطل و صوم صحیح است

صحیح است و در آب مباح هر دو صحیح است و جایز غیر معذ و مثل عام است که روزه اش صحیح نیست
علی الاحوط بدانکه در حرمت ارتناس که است آن برای صایم و همچنین در ابطال صوم بخوبی که موجب
قضا و كفاره هر دو باشد یا عدم فساد آن بآمره یا قضا تنها نیز خلافت آنچه فی الجمله اطمینان با و
حاصل شد حرمت ارتناس است بر صایم مثل حرمت ارتناس بر محرم و اما فساد صوم در قضا و كفاره
معلوم نیست مثل ارتناس محرم علی احوط است چنانچه از اول اشاره شد بلکه احوط آنست که
ارتناس در صوم مستحب نیز ترک نماید و همچنین در صوم و حی که ابطال او جایز باشد پس احوط
آنست مطلقاً شب ششم خوابیدن جنب در مرتبه سیوم یا چهارم یا پیشتر تا صبح یا عدم جرم
بیدار شدن برای غسل در وقتیکه امکان غسل یا تیمم را داشته باشد که اگر جنب یا محکم خوابد
در مرتبه سیوم یا پیشتر تا صبح روزه اش فاسد میشود و قضا بلکه كفاره لازم میشود علی الاحوط
در صوم واجب مستحب و همچنین خواب و تیمم از سیوم بتفصیل می آید ان شاء الله و نوم جنب در
رتبه اولی جایز است که با تیمم بعد غسل که با عدم التماس بتفصیل بلکه با تیمم و
غسل و عدم غسل نیز جایز است با احتمال بیدار شدن و همچنین خواب در تیمم که جایز است و لیکن
احتیاطاً ترک نماید و اما خواب سیوم و بالاتر از آن پس احتیاط شدید و ترک آنست حتی با احتیاط
بیدار شدن مگر در وقتی که یقین بدانکه بیدار خواهد شد و اتوی عدم الحاق حیاض و نفث است
میباشد و حکم نوم سیوم علی احوط الحاق میباشد و تفصیل کلام و توضیح آن در بیان سه مطلب
مطلب اول در بیان حکم نوم جنب آنست که کجا جایز است و کجا جایز نیست و آیا فرق
سیان نوم اول و ثانی و ثالث میباشد یا نه مطلب ثانی در بیان آنکه مراد از نوم اول
ثانی کدام است مطلب ثالث در بیان آنکه کدام نوم موجب قضا و كفاره یا قضا تنها است
و کدام نوم موجب چیزی نیست پس میگوئیم که مراد از نوم جنب اعم از آنکه جنب باشد و بیدار
باشد سبب جماع یا استمناء یا آنکه جنب باشد و خواب باشد سبب احتلام که از خواب بیدار شود
و مطلع با احتلام نیز شود آنست که این شخص بخوابد با جنابت با وصف طلاع جنابت پس مراد
از نوم اول این است که شخص با وصف جنابت و با طلاع جنابت بخوابد پس یا بیکه در آن خواب
محکم شد و بیدار شد نوم اول حساب میشود و نه نوم دوم علی اگر از این خواب بیدار شود
و مطلع جنابت نیز شود و بعد از آن خوابد این خواب اول است و اگر دفعه دوم خواب
نوم دوم خواهد بود که با نوم احتلام ششم نوم میشود پس میگوئیم که نوم جنب بر چند قسم است

اول آنست که بخواب قصد غسل با احتمال بیدار شدن ظاهر آنست که این نوم جایز است و این خواب
 نه باعث رتجای معصیت است نه باعث قضا و نه کفاره و دوم آنست که بخوابد بقصد عدم غسل
 تا صبح و بیدار نشود تا صبح درین وقت این خواب حرام و باعث قضا و کفاره هر دو میباشد و سیم
 آنست که بخوابد و لکن نه قصد غسل کردن داشته باشد و نه قصد غسل نکردن با التفات یا با عدم التفات
 و بیدار نشود تا صبح درین وقت این نوم جایز است و محبت صوم قوی است و قضا بر او لازم
 نیست و لکن قضا بلکه کفاره احوط است این بود حکم نوم اول و اما نوم ثانی که بعد از آنکه بعد از
 طلوع بر جنابت خوابید بیدار شد بعد از آن در دفعه دوم خوابید و بیدار شد تا صبح قضا لازم
 و کفاره احوط و نوم و نیز جایز با امکان بیدار شدن و عدم عزم بر ترک غسل بجز احوط ترک
 نوم دوم است مگر با قطع بر بیدار شدن و احتیاط شدید در ترک نوم ثالث میباشد هر چند اقوی
 اینست که حکم نوم ثالث با نوم ثانی متحرک است در صورت جواز و منع پس ظاهر آنست که احتمال بیدار
 شدن کافی است در جواز نوم جنب مطلقا چه نوم اول باشد چه دوم و چه سیم باشد و مظنه
 بر بیدار شدن شرط جواز نوم نمی باشد بلی ظاهر آنست که کسیکه باند که عادت غسل این است که
 بعد از خوابیدن تا صبح بیدار نخواهد شد و علم نیز داشته باشد که کسی نیست که او را بیدار کند این
 بمنزله عزم بر ترک غسل است بلی اگر احتمال این برود که کسی او را بیدار کند این وقت صدق عزم
 بر ترک غسل محل امل است و الله العالم هفتم بقاء بر جنابت است تا طلوع فجر که باعث بطلان
 روزه رمضان و هر روزه که واجب معین است میشود و اما قضا رمضان پس بقاء بر جنابت
 موجب بطلان آنست اگر چه عمد نباشد و احتیاط الحاق واجب غیر معین صوم مندوب است بقضا
 رمضان هر چند حکم بعدم بطلان دو صوم مندوب شاید اقوی باشد و باطل نمی شود و تابع
 و غیر حال عمدی صبح نمودن بر جنابت چه صوم کفاره باشد چه غیر آن و اگر در ماه رمضان غسل
 جنابت را در شب فراموش کند تا آنکه روز را بگذرد باید روزه را قضا کند علی الاحوط و باید
 قضا کند همه نمازهای را که بی غسل کرده است بلکه الحاق فراموشی غسل حیض نفاس و جنابت
 مثل الحاق نذر معین و شب که آن ماه مبارک رمضان خالی از قوت نیست و همچنین در حکم بقاء
 بر جنابت است جنب نمودن خود را در وقتیکه وسعت غسل تیمم هیچ کدام را نداشته باشد
 و هرگاه جنب کند خود را در وقتیکه وسعت تیمم را نداشته باشد غسل را بعضی گفته اند که آنتم است
 لکن اقوی آنست که آنتم نیست و روزه اش نیز صحیح است با تیمم اگر چه احوط اجتناب از آن

از آن است بلکه احوط نیز قضا و آنست بلکه بعضی گفته اند که اگر غسل را عمدتا یا غیر آن وقت بخوبی بزمان
 وسعت غسل را ندارد معصیت کرده است و تیمم از برای او فایده ندارد و روزه اش باطلست
 و اقوی آنست که در این فرض نیز روزه اش صحیح است یا تیمم و اگر بعد از تفحص از حال وقت با اعتقاد
 سعت وقت خود را چنانکه بعد از خلافتش معلوم شود ضرر ندارد و بدون محض قضا لازم است و در
 جائیکه حکمش تیمم است باید تا صبح بیدار باشد با امکان اختیار پس اگر بجهت اختیار بخوابد ضرر ندارد
 و هرگاه ترک تیمم کند تا صبح مثل کسی است که ترک غسل کند و یکسره بیدار شود بعد از صبح بر حالت
 حطام پس مثل کسی است که صبح نماید بجنابت ندانسته اگر معاوم شود که جنابتش در شب بود
 و الا مثل کسی است که در روز محتمل شود بدون اختیار که روزه اش صحیح است و لکن احتیاط در
 تعجیل غسل در آنای روز چنانکه گذشت و غسل حیض و نفاس هم باید بعد از تقابل از صبح بجا آورد
 و بقای آن مثل بقای جنابت هست و لزوم قضا بلکه كفاره علی الاحوط هر چند بعضی از سادات
 و احوال حایض بغسل قضا لازم دانسته اند و كفاره را لازم ندانسته اند بجهت خلاف علامت
 تحریر كفاره را احوط دانسته اند و ترک غسل مس میت هیچ ضرر بصوم ندارد بلکه جایز است که روزه
 دارد و روزه نیست را غسل دهد و با تنگی وقت تیمم بر حایض و نفاس نیز لازم است مثل جنابت که ذکر شد
 و در ضیق وقت که نمک از غسل یا تیمم نباشد که صبح شود و روزه اش صحیح است مثل آنکه در بین
 صبح شود و حالتی که با اعتقاد سعت وقت بعد از محض غفلت غسل شده باشد و همچنین روزه اگر
 صحیح است هرگاه غسل را کرد و با اعتقاد این که از حدث حیض یا نفاس هنوز پاک نشده اگر روزه
 رمضان یا روزه واجب معین دیگر باشد اما مستحاضه پس اگر قلمی باشد وضویش و شستن با آب
 فرج و تغییر بنده و بخواند خلتی در روزه ندارد و اما غسل مستحاضه متوسطه و کثیره هم
 اگر استحاضه کثیره یا متوسطه در روز عارض شود قبل از ظهرین باید غسل را بجا آورد که اگر خلا
 بغسل نهد کند روزه اش باطل است بخلاف جنبت که اگر روز محتمل شود و ظلال بغسل
 جنابت کند روزه اش باطل نمیشود پس مستحاضه غلبه یا یکبار از برای نماز روز بر او واجب است
 از صبح و ظهر و عصر حتی غسل انقطاع استحاضه متوسطه و کثیره واجب است که بجا آورد و اگر
 ترک نماید روزه اش صحیح نیست که باید قضا نماید و لزوم كفاره ثابت نیست بلکه بعضی تصریح
 بعدم لزوم كفاره نموده اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که مقدم داشتن متوسطه و کثیره غسل را
 بر طلوع صبح لازم نیست بلی احوط پیش از اذان متوسطه و کثیره غسل خود را بر طلوع صبح هر چند

و جویش محل اوست و اما غسل مغرب عشاء پس احتیاط اولی است پس ترک تمامی غسل مغرب
 و عشاء از برای صحت روزه آئیده و گذشته هر چند عدم در خلعت اغسال لیل و صحت روزه
 قوی می باشد و کسیکه تحصیل آب خاک از برایش ممکن نیست که غسل یا تیمم کند تکلیف اهل
 از او ساقط است و روزه اش صحیح است هشتم رسانیدن غبار است بحلق هر چند نجو
 باشد که خود باعث وصول بخلق شود مثل بازگذاشتن من در محل غبار ایستادن در آن
 مکان سببه آنکه غبار بخلق او فرو رود یا ایستادن در مکانیکه قطع دارد که در آن مکان لامحاله
 غبار بخلق او از باد و غیره خواهد رسید یا آنکه خود جارو کند بنحویکه غبار از راه دهن بخلق او فرو
 رود و فرق نیست در مظهر بودن آن میان غبار حلال مثل آرد یا حرام مثل خاک اگر خوردن
 خاک را شیل کل حرام بدانیم چنانچه فرق نیست در مظهر بودن غبار آنیکه غلیظ باشد یا رقیق بل
 شرط است که در اثر از آن غبار عسر و جرح نباشد مثل آسیابان و کارکن خرمن و غبار آلوده
 آرد یا گندم که غالباً می تابد اسب که از آن مخصوص اگر نجوس باشد که اگر در روز رمضان باین کار
 مشغول نشود از شستن نگذرد و شش فمیل خواهد شد چنانچه شرط است که از روی عمد و اختیار
 باشد پس اگر از روی فراموشی یا غفلت باشد ضرر ندارد چنانچه اگر گمان عدم وصول کرد و بعد معلوم
 شد که بخلق رسید یا آنکه قهراً داخل حلق شود نیز ضرر ندارد بلکه آب بینی یا بلغم سینه یا غبار خارج
 شود نیز ضرر ندارد و حکم بفساد روزه او نمی شود مگر آنکه معلوم شود که غبار مذکور بر وجه محرم
 رسید چنانچه هرگاه خارج شود از حلق او غباری مثل گل و بفضای دهن برسد نیز ضرر ندارد
 بلی اگر دوباره فرو برد او را صوفی فاسد میشود و در حکم ایصال غبار بخلق است کشیدن قلیان
 یا شطب بنحویکه دود آن بخلق برسد هر چند از غیر تنباکو و تن باشد که او نیز روزه را فاسد میکند
 هر چند از دم قضا و کفاره خالی از مناقشه نیست بلی احوط قضا بلکه احوط و قضاء کفاره هر دو
 میباشد و اما رایج غلیظه و بخار طبع دود و طبع و بخوان که بخلق میرسد ضرر ندارد هر چند از تنباکو
 و تن باشد بلی احوط آنست که از بخار غلیظه و رایج غلیظه مثل رایج مشک اجتناب نماید که بعضی
 محققان ساختن رایج غلیظه و رایج غلیظه و بخار غلیظه را حتم حقنه کردن مانعات علی
 الاحوط هر چند از برای علاج مرض باشد و حقنه بجمادات در و بر و قبل ضرر ندارد اگر چه احوط
 اجتناب است و ضرر ندارد رسانیدن چیزی به باطن از غیر حلق و غیره بر مثل سوراخ گوش
 و چشم و بینی و دلمها و سایر مراحات بلی هرگاه رسانیدن غذا یا مصلح شخص از منافذ مذکور عاقل

عادی شخص شود موجب بطلان خواهد بود و در هر تنی کردن از روی عمد اختیار و قی کردن بے
 اختیار ضرر ندارد و سماعی قی معتبر است پس را آوردن بهیئت فرمایا ریگ یا گس یا خیا طه
 و از از خلق خود داخل رقی نیست و هرگاه در شب فرو برد چیزی را که بیرون آوردن آن واجب
 باشد و بیرون نیاید مگر به قی کردن آن در روز پس روزه اش باطل است هر چند قی نماید بخلاف
 آنکه بخود دیگر ممکن باشد و اگر در شب بخورد چیزی را که باند که خوردن آن مستلزم قی بے اختیار
 میباشد ضرر ندارد خوردن او را در شب هرگاه در خود اثر قی نمودن نهید و ممکن باشد حبس نمودن
 بدون عسر و حرج و ضرر واجب است که حبس کند و هرگاه را نکند که قی نماید روزه اش باطل
 میباشد بلکه همچنین بقبضای دهن برسد روزه اش باطل می شود بلکه همچنین از مخرج حایا خارج
 شود روزه اش باطل است چه خارج از دهن شود چه نشود چه از بینی خارج شود یا از دهن
 و اگر بقبضای دهن برسد بے اختیار و لکن اختیار افرو برده روزه اش باطل و قضا و کفاره لازم
 بلکه احوط کفاره جمیع میباشد و اگر بے اختیار قی برگشت ضرر بر روزه اش ندارد و هرگاه قی لازم
 شود بجهت ضرورت و مرض پس گناه ندارد و لکن قضا لازم است اگر از برای آن صوم قضا
 باشد هرگاه از روی فراموشی قی نموده پس بخاطر آزار و نه باید که قطع نماید استمرار قی
 خود را اگر ممکن شود و بدون امکان ضرر ندارد و فصل پنجم آنکه فاسد نمی شود روزه بمکیدن آتش
 و جویدن طعام بجهت آنکه در دمان اطفال بگذارد و بچشمیدن شود و باو بخوان که بخلق نمی
 رسد لکن مکروه است و رسیدن بخلق بدون قصد و یا در صورت فراموشی از روزه ضرر
 ندارد و مکروه نیست برای روزه دار سلوک کردن بلکه مستحب است اگر چه بچوب تر باشد
 چنانچه مضمضه نیز مستحب است بلی مبالغه نکنند و مضمضه بخوبی خوف وصول منجرج خایا خوف
 تجاوز از آن حاصل شود و بهتر آنست که بعد از مضمضه سه نفعه آب دهن را بریزد و فاسد
 نمی شود روزه بفروردن خلطی که از سینه یا دماغ بقبضای دهن نیامده باشد و اگر بقبضای
 دهن آمده باشد اجتناب نماید که بعضی بفروردن آن بعد از آنکه بقبضای دهن آمده باشد
 قضا و کفاره بلکه کفاره جمیع قائل شدند هر چند دلیش ضعیف است بلی هرگاه از دلب
 خارج شود با اتصال با انفصال فرو برد که آن مضرت مثل آب دهن که از لب خارج
 شود و فرو بردن خلط بلکه کشیدن آن بدین مطلقا احوط است و اگر بسیار بی از دهن بیرون
 آورد که آلوده باشد آب دهن و باز بدین بگذارد پس اگر رطوبت لیسان مستهلک است

بالنسبة إلى آب من ضرر نادر ولا ضرر برون آب من مذکور جائز نیست و مفسد صوم است و همچنین
 حکم رطوبت باقی مانده در دهان بعد از مضغه و بعد از چشیدن طعام و نخوت و جویدن مصطک
 ضرر ندارد اگر چه طعمش بسبب مجاورت در دهان بماند همچنانکه تلخ شدن کام بسبب مالیدن حنظل
 بکف یا ضرری ندارد همچنانکه آبرو غرض زدن قهری اگر طعام با او بیرون آید و بخواه برگرد
 نماید و برگردد ضرر ندارد و آبرو غرض عمدی نیز چنین است اگر چه بیرون آید و بیرون نیاید
 و اگر بسبب آبرو غرض عمدی غذا یا آب یا زرداب و نخوت بیرون بیاید و برگرد نماید بی احتیاج
 احتیاط قضا است و در فرو بردن یا خست یا قضا و کفاره است بلکه احتیاط کفاره جمع است اگر
 از خبائث محسوس شود و همچنین است حال فرو بردن غذا آنکه درین دندان باقی مانده
 و آب منی که مخلوط بخون باشد که قضا آن روزه نماید و کفاره نیز باید بلکه احتیاط کفاره جمع است
 و فرو بردن آن عمد و فرض اول اگر غذای بی دندان متعفن شود و از خبائث محسوب
 شود و اگر سهواً باشد چیز بر او نیست و روزه اش صحیح است و خطا کردن واجب نیست
 هر چند احتیاط فصل چهارم آنچه ذکر شد از فطرات غیر بقا بر خبائث که حکم آن تفصیل
 گذشت باطل میکند روزه را اگر عمدی بعل او رود و با فراموشی یا بدون قصد یا سهواً بکند و هرگاه
 سهواً یا بی اختیار یا بی اشتباه و اعتقاد کند که روزه اش باطل شده و ازین جهت عمدی
 افطار کند پس این از افطار عمدی میباشد و روزه اش باطل است و همچنین اگر فراموش کند
 که روزه اش واجب است پس افطار نماید یا اعتقاد نکند که روزه مستحبی است بعد معلوم شود
 که روزه اش واجب است نیز روزه اش صحیح نیست بلی صحیح است روزه کسی که از روی اکراه
 و بی فطر بعل او روزه باشد و بخواه که اختیار و قصد از او مسلوب شود مثل آنکه بکراه چیزی
 در حلق او بریزد یا آنکه پای او را بلغزانند و در آب اندازند که اگر تماس بعل آید اگر تماس با فطر
 یا اینم یا آنکه ناگهانی گس یا چیزی دیگر در حلق او داخل شده و فوراً بدون قصد و اختیار بخل
 آنکه خود بپاشد خود را تماس نمودن شود بسبب تخویف اگر کسی او را در خوردن و آشامیدن
 نمودن پس روزه اش فاسد میشود لازم است قضا آن نماید اگر چه از روی تقیه افطار نماید
 مثل آنکه با علقه افطار کند و رعیت ایشان و عالاکنه باختر رسیده باشد و اما هرگاه بعل او در کار
 باشد که در پیش علقه باعث افطار نشود پس شیخ استاد و جواب الکلام و در سبب اهل علمیه فرموده است
 که در نیست حکم بصوت روزه اش بلکه در نیست حکم بصوت روزه هرگاه افطار کنند از روی

روی تقیه بعد از استسار قرض این سخن قوی و متین می باشد و لکن ترک تمایذ قضا و صوم را در جمیع
 مواردی که افطار نماید بجهت تقیه بلی لازم است که اقتضای نماید در اکل و شرب بقدر ضرورت و
 تقیه چنانچه بعد از رفع شدن اگر اه و تقیه باید که افطار نماید و باقی باشد بر هساگ تا شام و مغرب
 شرعی هر چند دقیقه بغروب مانده باشد بلکه اگر چار وانی که کثیر السفر باشد و در سفر باشد و اگر واجب
 شد که خوف هلاک داشته باشد همچنین است مقدار تبریک و نخوان که نزدیک خوردن را
 و در سفر و اموش کرده باشد و تبرید از ترناک خوردن و همچنین اگر در جنگ شروع شل جهاد
 و دفاع اگر محتاج بقدر از طعام یا آب یا منظر دیگر شود که در این وقت جایز است خوردن
 بقدر ضرورت و سد رقی لکن زمان خوردن و قدر جت ترناک و مقدار تقیه طعام زمان و مقدار شرب
 آب را بقدر ضرورت و سد رقی قرار دهد و از زیاده بر آن و بعد از آن امساک نماید چنانچه بعد از آن
 آن روز را باید قضا نماید و همچنین اگر جهت حفظ نفس کسی از غرق شدن یا از تاس محل آلوده و روزه
 اش فاسد میشود قضا و از کفار اگر اقتضای بقدر ضرورت کند و از تاس این نیز منقطع نمایند
 و اگر دروغ بگوید و رسول بگوید بعد از جهت ضرورت یا تقیه احوط است که قضا نماید و لکن واجب
 نبودن قضا و سقوط آن قوی میباشد بلکه واجب نبودن قضا و دروغ قوی میباشد
 فصل پنجم آنکه افطار در هر روزه باعث قضا و کفاره نمی شود بلکه خصوصاً است بچهار قسم از
 قسام روزه مثل افطار کردن در روزه شهر رمضان یا قضای آن بعد از زوال و همچنین است
 روزه نذر معین در روزه اعتکاف هرگاه واجب باشد بنا بر اقوی اصح و در سایر قسام روزه کفاره
 نیست چون روزه نذر مطلق و روزه کفاره و روزه با سه مستحب زیرا که در افطار اینها بعد از
 زوال نیز اثباتی نیست بنا بر اصح و فرتی نیست در موضع وجوب کفاره این عالم و جابل مقصر
 سوال اما جابل غیر متنبه و غیر مقصر سوال پس قوی نیست که کفاره بر او نیست اگر چه کفاره
 و او شل اصح است اما کفاره شهر رمضان پس تخمیر بین سه چیز است از آزاد کردن بنده و روزه
 گرفتن شصت روز که سی و یک روزش شوالی باشد و اطعام کردن شصت مسکین و رعایت
 ترتیب احوط است که با عدم ممکن از اذول و دومی را اختیار نماید و با عجز از آن سیمی بجا آورد
 و در افطار کردن بجام احوط جمیع باین هر سه کفاره است اگر چه اقوی لزوم یک کفاره است
 شل جمع کردن بجام و مکر میشود کفاره بکر سبب آن در دو روز از یکاه مثلاً و اما تکرار
 سبب در یک روز پس بجماع و غیر جماع نیز سبب تکرار نمی شود خواه از یک جنس باشد یا نه

و خواه باین دو سبب کفاره داده باشد یا نه لکن احتیاط در تکرار کفاره است مگر مخصوص در
 جماع و خصوصاً اگر سبب نزد و جنب باشد و کفاره هم فاصله شده باشد و اگر منقسطی بعمل آورد
 که موجب قضا شود نه کفاره و لکن مساک تا مغرب بر او واجب باشد پس اگر در این حال در
 آنستاین روز منقطع که سبب کفاره باشد بعمل آورد کفاره بر او نیست و در موضعی که
 کفاره بر او واجب پس اگر به اختیار جنونی یا حیضی بر او در تنای روز عارض شود سبب
 سقوط کفاره نمی شود علی الاحوط هر چند اقوی سقوط کفاره است حتی در خصوص سفر ^{مستطاب}
 نه اختیاری بل اگر خود را اختیار بسپارد خوردن چیزی مثلاً همچون یا حایض نماید یا آنکه اختیار
 سفر نماید کفاره ساقط نمیشود و خصوصاً اگر غرض از سفر اختیار در از کفاره باشد و اگر
 متوطن قبل از بلوغ بعد ترخص زه خود را بخورد قضا و کفاره هر دو بر او لازم است اگر عدا و
 عالم باشد و اگر جاهل حکم باشد قضا نماید و احوط کفاره میباشد و اگر قبل از ثبوت یوم لعین
 سبب کفاره را بعمل آورد و بعد ثابت شود که روز عید است کفاره لازم نیست اگر چه احوط
 ایمن بکفاره است و کسی که طلال بدان خاطر در رمضان داد خود را گنهگار در فطار نداند
 مرد است اگر اقطاع بخوردن داشته باشد و اگر طلال نداند و خود را گنهگار بداند و نیست
 فطار کند حاکم شرع باید او را دیوب کند بقدریک صلاح میداند و تعزیر بایست بایست
 پنج تازیانه در خصوص جماع در مسئله که می دهد وارد شده است و رعایت آن فی الجمله ضرر
 ندارد هر چند در غیر طلاق باشد پس تا دیوب میکند او را بایست پنج تازیانه و اگر خود کند بایست
 پنج دیگر زده می شود و در دفعه سیم کشته میشود بعد از مراجع به حکم در هر مرتبه با دفعه
 تعزیر در دو مرتبه بایست مرتبه احتیاط تا خیر شدن است و دفعه چهارم و مرد روز و اگر اگر اکر
 نماید زوج بر زوجه دارد خود را بر جماع و کفاره بر او لازم است و بجه تازیانه زده می شود اگر زن
 از اول جماع تا آخر آن راضی شده باشد هرگاه خود زن بجه اکر قبول نماید بر هر یک
 کفاره و بایست پنج تازیانه زار می گردد و همچنین اگر زن در آنستای جماع راضی شده و تمکین
 نموده باشد و حکم زوجه مختص است با کراه زوج زوجه خود را بر جماع بخلاف آنیکه زوجه زوج
 را کراه نماید یا اینکه دیگری هر دو را کراه نماید یا اینکه زوج زوجه خود را در غیر جماع کراه
 کند یا اینکه زوجه خود را در حالت خواب و طی نماید یا آنکه مولی کینه خود را کراه بر جماع کند
 یا آنکه زوج بسبب غرض آن روز در آن باشد یا آنکه مرد در روز در آن جنبه روز در آن کراه

اگر اه بوجع نماید اگر چه در این صورت احوط تحمل دو کفاره است خصوصا اگر معتقد باشد اگر چه
 هست که یک کفاره بجا بر شود از روزه و کفاره و دوماه متوالی بدل آن پیچیده روز روزه بگیرد و همچنین
 اگر عاجز شود از روزه و دوماه متوالی که بنهید و بخوان بر خود لازم کرده باشد و هرگاه از روزه گرفتن
 عاجز شود بدل هر روز یک مد کند تصدق میکند و احوط رعایت شصت روز است نه بیست
 روزه اگر ممکن نباشد تصدق کند آن قدر که ممکن است و اگر عاجز باشد استغفار میکند نهیت بدل
 از کفاره لکن بعد از آن ایان بکفاره احوط است و یک کفاره از هر سه خصال کفاره عاجز باشد
 در شهر رمضان پس پیچیده روز روزه بگیرد یا تصدق میکند یا آنچه تواند و میسر است باین
 روزه گرفتن و تصدق دادن لکن هر روز که قن احوط است اگر چه جمع باین روزه و تصدق
 احوط است و باجماع ایان می نماید تصدق آنچه ممکن است و باجماع استغفار میکند بدل از کفاره
 و بعد از آن از کفاره کفاره بدد و جایز است کفاره دادن از جانب اموات تبرعا از قبل زنده
 جایز نیست فصل ششمی در بیان چیزی نیست که موجب قضا است بدون کفاره و آن
 چند چیز است اول ایان بیکه از مضطرات پیش از آنکه مراعات کند که فجر طالع شده
 یا شده با قدرت بر مراعات بخلاف عجز از آن بسبب کوری و حبس و نحو آن لکن احوط ایان
 بقضا است خصوصا با تقصیر از رسول و محض با وجود ممکن از آن و همچنین است علی الاقوی حال
 کسیکه عاجز از شناختن فجر است و کسیکه تفحص کرد و چیزی بر او ظاهر نشد و خود بعد معلوم
 شد که فجر تناول کرده است قضا نمیکند و هرگاه پس از مراعات شک یا مظنه کند بطالع
 فجر بخورد و بعد ظاهر شود که آن وقت فجر طالع بوده احوط در چنین وقت قضا کردن است
 بدانکه لازم نیست بر کسیکه میخواهد روزه بگیرد و اینکه در وقت سحر کردن محض نماید یا طالع صبح
 بلکه اگر شخص ندیده بخورد یا یا شام یا جماع کند شلا ضرر ندارد بلکه اگر بعد از شخص یا قبل از شخص شک
 و صبح بودن نماید و چیزی بخورد گناه نیست بلکه اگر بعد از شخص یا قبل از شخص مظنه نیز نماید
 بصبح بودن این مظنه نیز امتیاز ندارد مگر اینکه این مظنه در وقتی باشد که ظن بوقت جهت
 باشد مثل آنیکه اتفاق را بر غلط گرفته باشد و بدانکه حکم بعدم قضا و صحت صوم با تناول مضطر و جاه
 خود مراعات فجر نموده مخصوص است بصوم شهر رمضان بلی در صوم مضیق و صوم معین
 احوط آنست که تمام نماید و بعد از آن قضا نماید اگر قضای برای او شارع مقرر کرده باشد چیزی
 اقوی فساد صوم غیر رمضان است هر وقت که معلوم شود که افطار و صبح نموده پس

باتناول مغط و صبح باید و در تنه روز را بگیرد چه مراعات صبح کرده تناول نماید یا مراعات نکرده
 تناول نماید و بآنکه اگر دو عادل خبر دهند باینکه صبح شده و با اینحال بخورد قضا و کفاره هر دو لازم
 می شود چه معلوم شود که صبح بوده یا آنکه معلوم نشود بلی اگر معلوم شود که صبح نبوده نه قضا
 لازم است و نه کفاره هر چند در هر سه فرض معصیت کرده در خوردن پس با فرض خبر عدلین صبح
 که صبح شناسان باشند و بجهت باشند و کور هم نباشند و مظنه شوخی در خبر ایشان نداشته باشد
 اگر مکلف بخورد قضا و کفاره هر دو لازم میشود مگر آنیکه معلوم شود که صبح نبوده و شک
 خوردن و شناسیدن با قدرت و امکان اطلاع خودش بر معرفت فجر با عتقاد بقول کسیکه
 خبر دهد که فجر طالع شده و حال آنکه صبح بوده اگر چه خبر دهند عادل باشد بلکه احوط قضا خوردن است
 هر چند خبر دهند و دو عادل باشند هر چند گدشت که قول دو عادل بمنزله علم میباشد
 تسبیح نیکه بخورد و صورتیکه کسی خبر دهد باینکه فجر طالع شده و ترک کند عمل بقول کسیکه گفت
 صبح طالع شده و عتقاد بقول او نکند بجهت آنکه گمان کرد که شوخی میکند یا بجهت آنکه علم بر آن
 او حاصل شده و در واقع صبح طالع شده و محض نیرنگه و اما اگر خبر دهند دو عادل باشند
 و احتمال شوخی و مزاح در آن نباشد و بخورد قضا و کفاره هر دو واجب است چنانچه گذشت
 و اگر یکی از آنها باشد و احتمالی شوخی در خبرش نباشد احوط قضا بلکه احوط کفاره نیز هست و هرگاه
 بخورد و باشد که طلوع فجر و حال معلوم شد یا مظنون شد که طالع بوده چیزی بر او نیست
 و روزه اش صحیح است چنانچه اشاره شد چه تمام افطار کرد و بقول غیر که مغرب شده است
 و حال آنکه مغرب نباشد اگر چه بسبب کوری و شب بیکر یا بسبب عدالت مجر افطار کرده باشد
 و اگر عتقاد بقولش جایز نباشد و بخورد اقوی و جوب قضا و کفاره است اگر چه جاهل باین حکم
 باشد و فرقی نیست که این روزه رمضان باشد یا غیر آن پنجم افطار بسبب تاریکی که
 بواسطه آن قطع کند که مغرب شود باشد که در وقت یا مظنه بآن کفاره واجب میشود
 اگر چه جاهل باشد باینکه در این حال افطار جایز نیست بلی هرگاه تاریکی بسبب باران باشد بواسطه
 این گمان کند که مغرب شده است و افطار کند نه قضا دارد و نه کفاره و فرقی نیست که روزه
 رمضان باشد یا غیر آن ششتم داخل خوردن آب در دهن بجهت خنک شدن آن پس اگر آب
 بی اختیار در حلق داخل شود قضا واجب است اگر چه این عمد جایز است و بفرو دادن آب
 مذکور از روی فراموشی قضا واجب نمیشود اگر چه قضا احوط است و اگر غرض صحیح در آب

آب بدین کردن نداشت پس حکم بقضا احوط بلکه غالی از قوت نیست اما اگر مانع و شبهه آن را
 بجهت غرض صحیح و درین گذارد پس بجهت فرو رفتن آن در حلق قضا واجب نمی شود اگر چه
 قضا احوط است و همچنین است اگر بجهت استنشاق آب در حلق فرو رود واجب نمی شود
 قضا بجهت فرو رفتن آب بخلق اگر در مضمضه وضو یا غسل آب در دهن کند خواه از برای ناز
 باشد یا سایر غایات همچنین واجب نمی شود قضا بفر رفتن آب مضمضه که از برای تیراوی
 تا تپه دهن باشد اگر چه احوط قضا است در غیر صورتیکه مضمضه از برای وضو و ناز فرضیه باشد
 و حکم روزه غیر شهر رمضان در مضمضه کردن بجهت خنکی دهن مثل شهر رمضان است در روز
 قوی پس قضا میکند اگر روزه واجب برین باشد و باطل می شود هرگاه معین نباشد هر چند و غیر
 معین تمام اولی می باشد اگر چه آن روزه روزه مندوب باشد فصل هفتم در مکروهات
 است بدانکه مکروه است از برای روزه و از چند چیز اول مباشرت زنان هر چند بهس
 ایشان یا پوشیدن ایشان یا بازی کردن باشد از برای یک شتهوش این افعال
 و سخنان حرکت نماید و لکن مظنه است باشد یا نیکه جنب نمی شود یا آنکه عادتش بر بیرون
 آمدن منی نباشد و قاصداً ازال هم نباشد و الاحرام است چنانچه سابقاً ذکر شد بلکه اگر است
 مطلقه مباشرت صایم برین خالی از قوت نیست نه و یک سر مرگشیدن و چیزی در شرم
 ریختن خصوص اگر احتمال بچیز باشد که در او مشک باشد یا چیزی باشد که طعم و بخلق برسد
 بلی اگر عمل کحل بخلق برساند حرام خواهد بود و سببی اخراج خون که باعث ضعف شود
 از قصد یا حجامت کردن بلکه هر عملیکه موجب ضعف شود نه اغار به هوشی مثل کشیدن دندان
 و دخول حمام بسیار گرم و در روزه واجب معین یا مضیق حرام است عملیکه مورت غش
 شود و در مقام ضرورت ضرر ندارد چه غسل نشستن بن و آب نه و پنجه چینی و
 بینی کشیدن یا داخل رگوش نمودن هر چند به تقطیر باشد خصوصاً اگر ترسد که بدماغ یا بچون
 میرسد و یا تعدر ساندن بخلق یکی از آن و حرام است و اگر روزه معین باشد قضا
 بلکه كفاره نیز لازم است شششی بوئیدن ریجان یعنی گیاه خوشبو مخصوصاً اگر استعمال
 طیب مثل گلاب عطر و سخنان ضرر ندارد و لکن اولی اجتناب از استعمال مشک است
 بلکه ترک بوئیدن هر بوئی تند غلیظی که بخلق میرسد اولی است هفتشی شعر خواندن حتی
 در شب مضایق حتی آن شعری که بجهت آخرت باشد علی الاحوط هر چند اختصاص است

بشعر باطل اولی است و در یوم جمعه و شب مطهر نیز شعر خواندن مکروه است هشتاد و هشت
 کردن فوهم قسم خوردن که هر قصه بیجا نمودن مثل شیاف یا زده هفتاد و نه
 گذاردن بیجا بدین را تر نمودن دوازده کیلیدان سه تته خرا و خون سپید هشتاد و یک
 جاویدن مصطکی و اگر مصطکی را از دهن بیرون آورده دوباره داخل بدن نکند مگر آنکه مصطکی
 از خشک گشته یا آنکه آتش افروزید مگر آنکه رطوبت و مستهلک باشد چهل و یک
 بیجهت آوردن طعام و تمیز شوری و شیرین تر رسیدن اجزای آن بخلق و الا حرام است اگر غذا
 باشد و مکروه است جماع از برای سافرد شهر رمضان علی الاقوی و پیر کردن شکم از طعام
 و آب ببری سیکه روزه بر او واجب نیست بلکه مستحب است شبیه بروزه دار باشد و مکروه
 است سفرد تمام ماه مبارک حتی بعد از لیالی قدر بیجهت امر غروی مثل زیارت و بعضی امر دیگر
 بلکه اهتمام با و باشد نیز ملحق کرده اند قبل از لیالی قدر که شش شش است فصل هشتاد و یک
 آنکه صحت معده مشروط است به بلوغ و ایمان و عقل و خلوا حیض و نفاس پس روزه غیر
 بالغ صحیح نیست مگر بجهت تمرین و عادت دادن لعل بروزه باشد بلکه طاقت روزه را بفرقت
 داشته باشد و غیر مؤمن چپکافرا باشد چه مخالف روزه اش فاسد است هر چند بعد از آنکه
 عاقبت بحق الیهیت شد قضا ساقط است و اگر ارتداد حاصل شود روز روزه باطل
 فساد صوم پیشم و موجب قضا باشد بلکه موجب کفاره نیز میشود علی الاحوط در وقتیکه
 قضا دار باشد و کفاره نیز از فطرا و باشد و روزه مجنون اگر چه ادواری و بعضی روز باشد
 نیز فاسد است و همچنین است روزه مستبیهوش که صحیح نیست اگر خود باعث نباشد
 یا اغما یا مسکر شود و از آن روز قضا و کفاره هر دو واجب است و اگر خواب پس منصر
 روزه نیست اگر چه همه روز را بخوابد بلکه نیست او روزه باشد خصوصا اگر نیت روزه
 شب اول رمضان را که از برای تمام رمضان کرده است کافی بدانیم و اما خون حیض و نفاس
 پس روزه را فاسد میکنند چند روزه مستحب باشد علی الاقوی اگر چه یک نهار بعد از فجر یا قبل از غروب
 باشد و اگر بدانند که از حیض و نفاس پاک شد و لکن نمیدانند که قبل از صبح پاک شده یا بعد از آن
 پس اگر تا صبح پاک شدن معلوم باشد و تا صبح شدن معلوم نباشد بنا بر آنکه صبح
 بعد از پاک شدن و عکس حکم بعکس نماید و در جائیکه محل التاریخ باشد بنا بر آنکه روزه
 و موجب صوم باشد و الله العالم و مگر خود باعث عروض دم حیض شود و مؤش فاسد است

و گناه و قضاء و كفاره نیز ندارد و هر چند جناب لوط و جوط از ان اتيان قضا و كفاره نیز نیابد
و همچنین شرط است صحت روزه واجب بخوار سفر شرعی که موجب قضا است در نماز
و آثار روزه مستحبی پس در سفر جایز است اگر چه ترکش اولی است مگر سه روز روزه که از برای حاجت
خواستن بر مدینه طبعه واروده است و مگر روزه که نذر نموده گرفتن و در سفر او حرام و روزه
که سبکه از محل روزه خارج شود بقصد سفر بعد از ظهر و صوم كفاره که سه روز بدل هر ی و مجبیه
روز بدل بدین از برای یک سبکه خارج از عرف شده بخوکیه در حج ذکر میشود و ان شاء الله و جایز
ست در قصر و اتمام نماز و روزه نیز معتدوست و روزه اش صحیح و همچنین جایز مخصوصیت
مسائل قصر و اتمام و لکن در جایز مخصوصیات لوط قضا میباشد و شرط افطار صوم در
سافر و وصول بعد ترخص است چنانچه گذشت و همچنین روزه گرفتن کسیکه از سفر بوطن
یا محل اقامه می رسد پیش از زوال شرط که پیش از ظهر محل اقامت برسد و نیت نماید و کسیکه
عدول نموده از اقامه پیش از یک نماز تمام بعد از زوال نماز را قصر میکند و روزه آن روز را
تمام میکند و آن شی مثل جایز نیست پس روزه اش باطل است و هرگاه ناسی یا جایز
مسئله در اثباتی روزه است که روزه در سفر صحیح نیست افطار نماید قضا کند و همچنین
مشرط است صحت روزه بسلامت از مرض پس کسیکه بماند روزه از برای او مضرت است
بفرض ~~مسئله~~ مطلق ضرر افطار میکند اگر چه پاره نباشد و همچنین است اگر خوف عروض مرض
یا طول مرض در روزه گرفتن باشد یا بطوریکه معتد به باشد نه مطلق خوف که از قبیل
بسیار باشد و اگر طبعی گفست که روزه ضرر ندارد و تکلف بحسب تجربه خود روزه را مضرت
نظن خود عمل کند چه از تجربه مثله را حاصل کرده باشد یا از حدس خود و همچنین در عکس باید روزه
را بگیرد و هر چند طبیب اصرار نماید که روزه ضرر دارد و وشک در ضرر نیز باعث جواز افطار است
و اگر خوف ضرر روزه را بگیرد باید اعاده نماید هر چند ظاهر شود بر او که ضرر ندارد و ضرر نیز باعث
لکه اگر پیش از زوال بر او ظاهر شد عدم ضرر تجدید نیت نیز نمیتواند نماید و همچنین بشرط است
صحت روزه باینکه نرسد از آنکه روزه باعث تلف نفس محترمه شود یا آنکه باعث تلف نفس خود
تلف شود بجهت که سبب مغرط یا عطش مغرط یا آنکه باعث تلف مال شود که مضرت جانشان
نگاه از نایب و اعتبار بیندازد یا آنکه باعث هتک عرض مکلف یا نفس محترمه دیگر شود
آنچه گذشت که بامی شود که اتفاق می افتد در مثل مکاری و عذر و عواص

بلکه بگوید معاونه بگذرد و اگر قن یا واجب گیر که اتم از آن باشد می آید که آن روزه حرام
 و در خصوص عدم استحباب اذن مولی شرط است در حق عبد حق بغض و حتی مکاتب و
 حتی زوج حتی منقطه شرط است اذن شوهر علی الاحوط چنانچه شرط است در حق و
 عدم منع والدین بلکه اگر والدین یا مولی یا شوهر رجوع نمایند از اذن وراثتای بخار و روز
 استحبابی باشد می شود علی الاحوط بلکه احتیاط و حق و لذت است که بانهی بدین نیز روزه گیر
 بهتر مراعات اذن والد بلکه والدیه می باشد علی شرط اذن والدیه بلکه والد ثابت نیست
 اگر در صورتیکه از کتاب غیر از اذن فیه مستلزم اذیت والد یا والدیه باشد و احوط است که
 روزه قضا رمضان بلکه مطلق روزه واجب علی الاحوط ترک کند روزه استحبابی و مزایای
 پیرو و العاطش که ناخوشی است که سیراب نمی شود صاحب او اگر از روزه گرفتن عا
 باشد بجهت زیادتی پیری و زیادتی ناخوشی روزه را میخورد و فدی نیز نمی دهند و اگر توانا
 قضا نمایند و لازم نیست که در مقام اکل و شرب با قضا بقدر ضرورت نمایند و اگر و
 گرفتن بر ایشان و شوار باشد افطار میکنند لکن بر ایشان واجب است قضا بعد از روز و ا
 ششقه و حصول صحت چنانچه واجب است صدقه دادن یکمدار گندم بیل هر روزی
 و اگر ممکن نباشد کفاره ساقط است و همچنین است حکم زن حامله که وضع حاشش تر و یکبار
 یا زن شیرده که شیر او کم باشد و تیرسد هر چند بخوشک باشد از روزه گرفتن بر نفس خود
 طفل خود از تشنگی و اگر سنگی مضر یا از ناخوشی و در غیر این اعدا ثابت نیست
 و خطا را اگر آنکه از خود تجاوز کند که در این وقت بقدر ضرورت لازم است نه مطلق بلکه در
 رمضان نیز این اعدا را جاری نکند و صدقه زایل زن است نه از مال شوهر و کسیکه در
 از رمضان تا رمضان دیگر طول بکشد و از این جهت ممکن است قضای رمضان اول نشود و قضا
 ساقط است و بیل هر روز کفاره میدهد و قضا مجری از کفاره نیست و احتیاط ایان بقا
 و کفاره هر دو است و این حکم در سایر اعدا مثل طول کشیدن سفر تا رمضان و دیگر جا
 نیست بلکه قضا و رن واجب است اگر چه کفاره نیز در آن احوط است و اگر باین روزه
 بود از مرض حاصل شود و تهاون نمود و بالمره و همیشه عازم بر قضا بود لکن تاخیر انداخت بجهت
 بر سعت وقت یا بجهت انتظار اوقات شریفه بعد از آن عذر بر روی دهد که ممکن است
 باشد و تا رمضان آینده قضا لازم است و کفاره هم ساقط و اگر تهاون نموده که نماز

ف ٣٢٠٥٥٩ (R)

CALL No. { ٣٢٠٥٥٩ ACC. No. 4199

AUTHOR زين العابدين

TITLE مختصر زينة العباد

٣٢٠٥٥٩ (R) 4199 زين العابدين

مختصر زينة العباد

Date	No.	Date	No.

CKED AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

